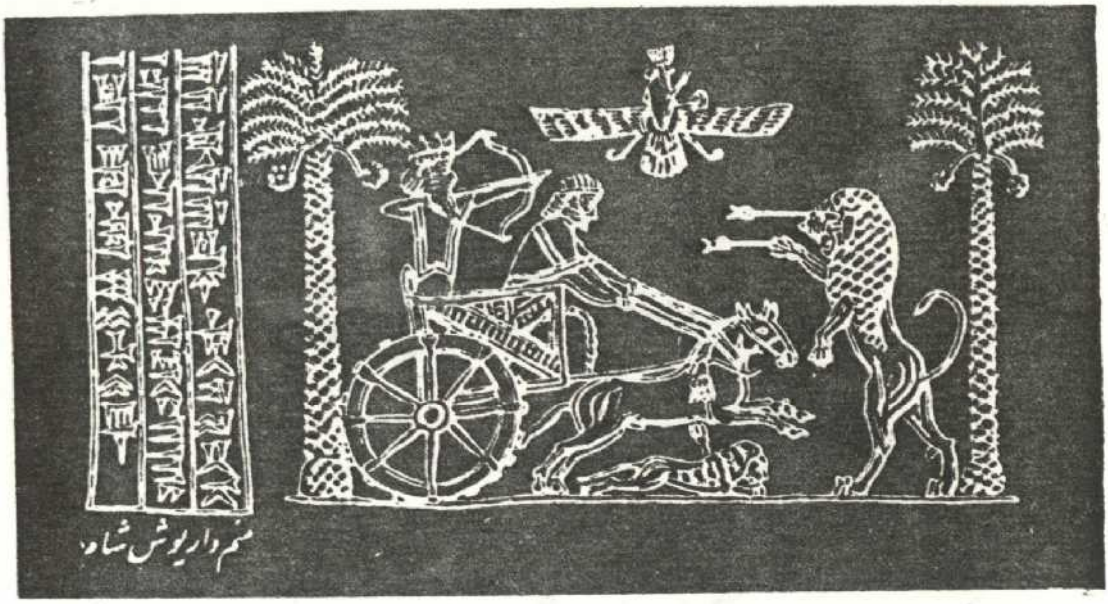

مهر داریوش شاه

مجلهٔ بررسی‌های تاریخی

شمارهٔ ۵

سال دوم

دی ماه

۱۳۴۶

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران

«اداره سوم»

شماره ۵ سال دوم

مجله

بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ ادارهٔ سوم عملیات

مجلس شورای ملی
کتابخانه

آنچه در این شماره داریم

موضوع	نویسنده یا مترجم	صفحه
سند بزرگ و کهنسالی از تاریخ ایران	مجید یکتائی	۳
ایران مهد تمدن جهان	رکن‌الدین همایونفرخ	۱۵
سیری در نخستین روزنامه های ایران	دکتر محمد اسماعیل رضوانی	۶۱
تاریخچه اسلحه‌های سرد در ایران	رومانوسکی دوبنچا	۷۷
آثار پراکنده تمدن و هنر ایران در گوشه و کنار جهان	ستوان دوم منوچهر شجاعی	۱۰۱
برامکه	استاد عباس پرویز	۱۱۱

موضوع	نویسنده یا مترجم	صفحه
ابنیه باستانی آذربایجان	اسماعیل دیباج	۱۳۳
اسناد ومکاتبات تاریخی	محسن مفخم	۱۵۱
کورش درروایات ایرانی	دکتر باستانی پاریزی	۱۶۳
قره کلیسا یا کلیسای قاتووس	آندرانیک هویان	۱۹۵

سند بزرگ و کهنسالی از تاریخ ایران

بقلم

مجید یکتائی

بی‌شك یکی ازمآخذمهم تاریخ ایران شاهنامه فردوسی است که درصد ساله‌اخیر برخی از اروپائیان درباره اصالت آن تردید رواداشته‌اند.

این تردید را بیشتر پس‌از خواندن سنگ نبشته‌ها و کاوشهای باستان‌شناسی رواداشته و از سه‌جهت باین اثر کهنسال ایراد گرفته‌اند:

۱- درشاهنامه بجای نام خاندانهای پیش از ساسانی نام خاندانهایی مانند پیشدادیان‌و کیانیان برده شده که این‌نامها فارسی دری‌بوده ونامهای باستانی نیست‌ونام‌برخی سلسله‌هامانند هخامنشیان‌بنام‌برده نشده‌است.

۲ - ترتیب برخی از

شخصیت‌های تاریخی مشوش است ودوران پادشاهی چند پادشاه مانندضحاك اغراق‌آمیز است .

۳ـ داستانهای قهرمانی مانند رستم وسهراب واسفندیارو داستان سیاوش وبیژن ومانندآن باوقایع تاریخی‌آمیخته است .

بطور اجمال دراین باره نخست باید گفت اصالت نامهای پیشدادیان و کیانیان که دربسیاری ازمتون باستانی مانند اوستا وضمائم آن و کتابهای پهلوی وجود دارد هنوز ازنام هخامنشی وماد وعیلام برای مادرست‌تراست و این واژه‌ها اشکال باستانی است که بزبان دری ازپارسی باستان یااوستائی و پهلوی درآمده است .

در بسیاری از تاریخها که درباره خاندانهای ایرانی پیش از اشکانی نام برده‌اند بنام خاندانهایی مانند :

آبادیان،مهابادیان،جینیان،شائیان(سائیان)و گل‌شاهیان‌وغیره برمیخوریم که ازاین خاندانهاجزازسلسله اخیراسناد وآثارکافی دردست‌نیست.ازشاهان وسرداران این خاندانها غالباً مانند پیشوایان دینی نیزیاد شده است وبرخی ازآنهامربوط به‌دوران همزیستی‌آریاهای هند وایرانی بوده‌اند .

درباره خاندان گل‌شاهیان یا گیل‌شاهیان[1] نوشته‌اند که سرخاندان‌آنها کیومرث بود امادرباره کیومرث روایات مختلف است که اونخستین‌آدم بوده یانخستین شاه [2] اماچنانکه ازمتون دیگربرمیآید نخستین پادشاه هوشنگ بوده است .آنچه‌ازکاوشهائی که‌درباره زبان‌شناس‌بعمل‌آمده‌چنین‌معلوم‌میشود که نامهای پادشاهان این خاندانها ازفارسی‌باستان واوستائی وپهلوی‌بفارسی دری تحول یافته وتغییرشکل داده شده‌است .

دربارهٔ بی‌ترتیبی برخی ازشخصیت‌های تاریخی دونظرهست یکی‌آنکه زمان حکومت خاندانی باشخصی مانند ضحاك (آزیدهاك) اشتباه شده‌باشد

---

۱ ــ نام کیومرث نیز گلشاه بوده ، گل‌شاه یا گیل‌شاه یعنی شاه جنگل و چنین است گیلان شاه چون گیل بمعنی جنگل است و گیلان جمع آنست نظر دیگری هست که گیل از دیرباز نام این سرزمین بود .

۲ ــ درکتاب بند هش نخستین‌آدم یاد شده‌است.

وسراینده شاهنامه خواسته است دوران بدی وظلم را دراز نماید دیگر آنکه درشاهنامه بطورمسلم حذف والحاق و اغتشاش بسیارشده است واین حذف و الحاق واغتشاش اززمان تیموریان ببعد شده چنانکه خاندانی مانند اشکانیان که نزدیك پنج قرن با کمال اقتدار پادشاهی کرده‌اند در شاهنامه در کمال ایجازواختصار آمده است و مطالب دیگر که خواهدآمد.

دربارهٔ ایراد سوم برای آنکه فردوسی بشاهنامه جنبه داستانی‌وقهرمانی وآموزنده داده باشد بسیاری ازقهرمانان‌تاریخ وسرداران‌بزرگ وداستانهای غم‌انگیز یاعاشقانه را در خلال گفتارزندگانی شاهان نامدار برای شیرینی حماسه برشته نظم‌آورده است برخی ازآنهاازروی داستانهای پهلوانی مستند بوده وبرخی دیگررابرای شیرینی ونمك حماسه‌آورده‌است چنانکه درآغاز داستان بیژن میگوید شبی بود تیره وتار وفردوسی راخواب نمی‌برد کنیزك خودرا میخواند ومیگوید برای اوقصهٔ بگوید که‌آنرا بنظم دربیاورد.

درباره هرسه ایراد بالا در ضمن بیان ریشه‌های شاهنامه باجمال سخن خواهیم گفت زیرا باآنچه گفته شد بسیار نکات تاریخی واساسی در شاهنامه نهفته است که درتاریخ‌ایران مورد استفاده‌است وانگهی گفتارشاهنامه درباره تاریخ ایران بمتون اوستائی وپهلوی نزدیك‌تراست تانوشتهٔ مورخان کنونی.

تردیدی‌نیست که‌تاریخ گذشته بیشترملتهای کهنسال باافسانه و اینگونه مطالب‌آمیخته است وهرگز از یك اثر کهنسال نمیتوان انتظار داشت مطالب تاریخی‌رامنظم‌وبی‌پیرایه بنگارد. چنانکه‌تاریخ **هردوت** ونوشته‌های **گزنفن** وتاریخهایی که‌دردست‌است ازاین حال‌بر کنارنیستند. کنت کوبینو مینویسد: **«هیچگاه درگذشته تاریخ رایك علم جامع و ثابتی نمیدانستند بلکه آنرا برای اشتغال خاطربصورت قصه و افسانه بیان میداشتند»** و حتی علمای یونان که به‌تقسیم‌بندی علوم پرداخته‌اند تاریخ رادرشمار **تقسیمات منطقی علم یامباحث‌شعروبلاغت نیاورده‌اند. متشرعان‌مانیزاهمیت تاریخ رادرقصه‌و اخباردانند تاالوالابصاربدانند یاموجب بصیرت ومعرفت گردد.**

این ایرادهائیست که بشاهنامه که یك اثر هزارساله است گرفته میشود اماسرچشمه‌این‌سخنان‌ازآنجاپیداشده‌است که‌اروپائیان‌روی‌غرض‌خواسته‌اند تاریخ ملت‌های کهنسالی را مانند ایران وچین و هند و حتی روم‌آن قسمت

که مقدم بر تاریخ یونان قدیم است درشمار افسانه و اساطیر جلوه دهند که قدمت تاریخ یونان معارضی نداشته باشد . یا آنکه از نظر تعصبات دینی تاریخ جهان را برابر نوشته‌های تورات بیاری باستان‌شناسان تدوین نمایند تادر اصالت تاریخی نوشته‌های تورات نیز تردید نشود ازینرو پادشاهان و کسانیکه از ایران یا کشورهای دیگر نامشان درتورات آمده مورد قبول قرارداده اند دراینکار باندازه‌ای القای شبهه کرده اند که این امر حتی بمرحوم مشیر الدوله که تاریخ ایران باستان را نوشته است و آنان که پس از او تاریخ پیش ازاسلام ایران را نوشته‌اند مشتبه شده است .

مآخذ شاهنامه

اکنون لازمست درباره ماخذ شاهنامه و کتابها و اسنادی که فردوسی درتدوین شاهنامه دراختیارداشته است سخن بگوئیم :

خاندان سامانی سرمایه بسیارازماخذ تاریخ ایران اززبان پهلوی وعربی وغیره گرد آورده بودند زیرا سامانیان خودرا وارث تاج وتخت ساسانیان وازتخمه کیانیان می‌دانستند .

فردوسی نسخه‌ای ازین کتاب‌را بزبان پهلوی بوسیله یکی ازدوستان خویش بدست میآورد وآندوست فردوسی‌را بنظم آن وادارمیسازد این‌نکته قابل توجه‌است که مطابق تحقیقاتی که‌درروسیه‌شوروی درباره زمان‌فردوسی وهمچنین درمقاله‌ای که درشماره پیش بررسیهای تاریخ درباره چوگان نوشته شده بود فردوسی همزمان سامانیان بوده است واینك گفتار او درباره منشأء شاهنامه :

بشهرم یکی مهربان دوست بود — تو گوئی که بامن بیك‌پوست بود
مرا گفت خوب آمدین رای تو — بنیکی خرامد مگر پای تو
نبشته من این **نامه پهلوی** — بنزد تو آرم مگر بغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست — سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این **نامه‌خسروان** باز جوی — بدین جوی نزد مهان آبروی

جای دیگر:

ازایشان بجز نام نشنیده‌ام نه در **نامه خسروان** دیده‌ام

این روزنامه یانامه خسروانی که به پهلوی بوده شاید همانست که آنرا روزبه پسرداد به (عبدالله بن مقفع) بنام سیرالملوك الفرس یاسیرالملوك العجم یاسیرة الملوك الفرس یاسیرالملوك بعربی ترجمه کرده‌است واصل پهلوی آن امروزدردست نیست و گفته‌اند :

گذشته برو سالیان دوهزار گراید ونکه برتو نیاید شمار

ومعلوم میشود درآنزمان این کتاب بمنزله یك تاریخ دوهزارساله ایران یاتاریخی ازدوهزارسال پیش بوده‌است.

درآغازداستان رستم وشغاد فردوسی فرماید که داستان رستم‌را پیر دانشمندی که ازدودمان سام نریمان نژادبوده ودرمرومیزیست ویك نسخه ازنامه خسروان داشت شنیده است :

یکی پیر بد نامش **آزاد سرو** که با **احمد سهل** بودی بمرو
کجا نامه **خسروان** داشتی تن و پیکر پهلوان داشتی
دلی پر زدانش لبی پرسخن زبان پر زگفتارهای کهن
بگویم کنون آنچه زویافتم سخن‌را یك اندر دگر یافتم

ازاینروشاید این نامه خسروان یك نامه پهلوانی وغیرازخداینامه بوده باشد؟

فردوسی داستانهای پهلوانی‌را مانند داستان رستم وشغاد وداستان بیژن وگرازان وداستان سیاوش وافراسیاب وسهراب واسفندیاررا ازداستانهای پهلوانی برای برانگیختن روح پهلوانی به‌تاریخ شاهان افزوده است . ازینرو هرگز نمیتوان گفت چون اوافسانه‌هایی برای شیرینی تاریخ یابرانگیختن روح پهلوانی آورده است زندگانی شاهان نیزدرشمارآنهاست. فردوسی جای‌دیگر درپایان گفتار دقیقی میگوید که بخشی دیگر ازماخذ شاهنامه‌را ازمؤبدان سالخورده شنوده است :

یکی نامه دیدم پر ازداستان سخنهای آن برمنش **راستان**
یکی نامه بدازگه باستان فراوان بدو اندر و داستان
یکی پهلوان بود **دهقان نژاد** بزرگ و دلیر و خردمند وراد
پژوهنده روزگار نخست گذشته سخنها همه بازجست

زهر کشوری مؤبدی سالخورد بیاورد واین نامه‌را گرد کرد
ازویاد گاری شد اندر جهان براو آفرین از کهان و مهان
فسانه کهن بود و منثور بود طبایع ز پیوند آن دور بود

بگفته نظامی‌عروضی صاحب چهارمقاله **علی دیلم** نویسنده نسخه‌شاهنامه و **ابودلف** راوی اشعار بوده استولی فردوسی آنهارا ازبزرگان و نامداران دانسته وآنهارا ستوده است که درنظم شاهنامه باو کمك کرده‌اند .

ازین‌نامه ازنامداران شهر علی دیلم وبودلف‌راست‌بهر
بگفتار **دهقان** کنون باز گرد نگرتاچه گویدجهاندیده مرد

درباره مفهوم دهقان ودهقان‌نژاد باآنچه امروز ازلفظ دهقان مستفاد میشود اختلاف است . در گذشته درزمان ساسانیان وزمان فردوسی دهقانی یکی ازطبقات نجبا بوده است که دهقان نژاد معنی نجیب‌زاده داشته است و هم فردوسی آنرا جای دیگردربرابرترك وتازی بمعنی ایرانی بکاربرده‌است.

نه دهقان نه ترك ونه‌تازی بود سخنها بکردار بازی بود

فردوسی دربیان زندگانی انوشیروان دادگر اشاره بمآخذ داستان میکند وازدهقان باز سخن میگوید :

زدهقان کنون‌بشنواین داستان که برخواند از گفته باستان
چواین داستان بشنوی یادگیر زگفتار گوینده **دهقان پیر**

ودرآغاز داستان سیاوش باز ازدهقان و گفتار اوسخن میگوید ودرآغاز داستان رستم وسهراب :

زگفتار **دهقان** یکی داستان بپیوندم از گفته باستان

وجای‌دیگر دردرستی این نامه باستان وداستانهای او گوید :

بپیوستم این نامه باستان پسندیده از **دفتر راستان**
کنون‌زین‌سپس نامه باستان بپیوندم از گفته باستان

بنابراین کوشش کرده است که در داستان سرایی از گفته‌های راست و نوشته‌های درست استفاده نماید چنانکه باز در پایان داستان خسرو وآغاز داستانهای لهراسب گوید :

زمن داستان خواهی از باستان ز گفتار و کردار آن **راستان**
کنون بشنو از مرد **دهقان پیر** سخنها همه یك بیك یاد گیر
بگویم یکی داستانت کنون بدانسان که بشنیدم از رهنمون

بنابراین بجز نامه خسروان ودفتر باستان و گفته‌های راستان و سخنان جهاندیده دهقان پیر وداستان خردمند و پیران رهنمون راهنمای فردوسی درنظم شاهنامه مأخذ دیگری نیز بوده است که خواهیم گفت .

دردوران انوشیروان این پادشاه بتدوین تاریخ دیگری برای گذشته ایران همت گماشت وبسیار کسان را بگردآوری منابع تاریخ ایران گمارد چنانکه این کارتادوران پادشاهی یزد گردبدرازا کشید . یزد گردآگاهی‌های گرد شده را به‌دهقانی دانش‌پژوه داد تا تاریخی ازدوران کیومرث تاخسرو-پرویز گردآورد .

تنها نسخه این مجموعه گردآوری شده در یورش عرب دستخوش غارت وچپاول شد ودست بدست تاحبشه رفت وچنانکه نوشته‌اند درآندیار آنرا ترجمه کرده وترجمه آن بهندوستان رفت ودرزمان یعقوب‌لیث که‌در گردآوری مأخذ تاریخ‌ایران‌نیز کوشش‌شد ازهند بایران‌آورده شد تامردم ازسر گذشت کشور خویش آگاه گردند یعقوب لیث ابومنصور عبدالرزاق ویزدان شاپور سیستانی وماهوی پسر خورشید نیشابوری وسلیمان طوسی را بترجمه آن گماشت واین میراث کهن‌بسامانیان رسیدواورابدست شاعرانی‌مانند مسعودی مروزی وابوالمؤید بلخی ودقیقی وفردوسی واسدی طوسی سپردند و شاید منظور فردوسی ازنام دهقان که درداستان زندگی انوشیروان داد گر گفته و پس ازآن چند بار یاد کرده است همین داستان باشد که این مجموعه بدست دهقانی پاك‌نژاد سپرده شد . وبدست دهقانی دیگر تهیه گردیده است .

درباره اینکه این مجموعه خداینامك یا خداینامه باشد معلوم‌نیست زیرا خداینامه مانند شاهنامه یك‌نام عام بوده‌است و کسان بسیارخداینامه‌ها داشته‌اند که‌بسیاری ازآنها ازمیان رفته که مورخان‌بزرگ گذشته ازآن نام برده‌اند چنانکه محمد اسحق بن ندیم درالفهرست وحمزه اصفهانی در کتاب

تاریخی که بنام خود ومسعودی درالتنبیه والاشراف ومقدسی درالبدء والتاریخ ازخداینامه یاد کرده‌اند ونوشته اند بجز روزبه کسانی دیگر خداینامه‌هایی گردآورده یا ترجمه کرده‌اند که نام آنهادرالفهرست ، آثار الباقیه ابوریحان ومجمل‌التواریخ وتاریخ حمزه اصفهانی ومقدمه طبری دیده میشود .

امروز کتابی بنام خداینامه دردست نمانده اما کسانی بترجمه ونظم آن پرداخته‌اند مانندروزبه پارسی(ابن‌مقفع) که آنراازپهلوی به‌عربی بر گرداند و کسانی دیگر مانند محمدبن جهم برمکی ، بن شاهویه ، حمدبن بهرام اصفهانی ، محمد بن بهرام بن مطیار ، هشام‌بن قاسم اصفهانی ، ابوزید بلخی و ابوعلی محمدبن احمدبلخی بنثریا نظم خداینامه یا ترجمه آن پرداخته‌اند ونام آنها درمتون اسلامی آمده است[1]

علی‌بن‌حسین‌مسعودی‌در کتاب‌التنبیه‌والاشراف[2] از کتابی‌بنام‌صورالملوك الفرس یاد میکند و مینویسد درسال ۳۰۳ه نزد یکی از خاندانهای بزرگ فارس (دهقان نژاد) کتاب بزرگی دیدم که حاوی دانشهای بسیار بود و از دانشهای ایرانیان واخبارشهریاران وبناهایی که هرپادشاه پدیدآورده وروش کشورداری اوچیزهایی درآن کتاب بود که **درکتابهای دیگرایرانی مانند خدای‌نامك و آئین‌نامك و گهنامك ودیگران ندیدم** . این کتاب مصوربودودر آن صورت ۲۷ پادشاه از خاندان ساسانی نقش شده بود ۲۵ مرد و۲ زن این شهریاران ۴۳۳ سال ویکماه وهفت روز شاهی کرده بودند » .

مقصودآنست که مسعودی مورخ نامدار کتاب‌های خداینامه وآیین‌نامه و گاهنامه را در قرن چهارم دیده بوده است همچنین نوشته‌است خداینامه ، کتابیست مبسوط درتاریخ‌ایران که چندین هزارصفحه بوده و ابن مقفع آنرا بنام تاریخ ملوك الفرس بعربی ترجمه کرده است .

شبلی نعمانی، محقق هندی[3] مینویسد :

---

۱ ـ در باره کتابهای تاریخ ایران که به پهلوی بوده و بعربی ترجمه شده کتاب نبذة فی‌علم التأریخ نوشتهٔ الکافیجی دیده شود چاپ لندن .

۲ ـ چاپ قاهره صفحه ۹۲ .

۳ ـ در کتاب مجموعه مقالات علامه شبلی نعمانی ترجمهٔ سید محمد تقی فخرداعی گیلانی چاپ تهران

« خاندان سامانی سرمایه بسیار درتاریخ اززبان‌پهلوی تهیه نموده وآن درحقیقت همان سرمایه‌ایست که‌مورد استفاده فردوسی درتاریخ شاهنامه‌قرار گرفته است زیرا سامانیان خود را وارث تاج و تخت ساسانیان دانسته و در باره باز گشت افتخارات گذشته تاریخی ایران کوشا بودند . »

این مآخذ همان بوده‌است که دراختیار ابومنصورعبدالرزاق‌قرار گرفته ودرسال ۳۴۶هجری‌بتدوین آن همت گماشته ومقدمه‌آن کهنترین متن‌فارسی دری است که امروز دردست است وبی‌شك در اختیار فردوسی بوده‌است .

این مآخذ در اختیار محمدبن احمد بلخی و دیگران نیز بوده است وهمچنین ابومنصورعبدالملك بن‌محمد بن اسمعیل ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹) درغرراخبار ملوك الفرس ازآن استفاده کرده‌است ونظم شاهان ووقایع چنانست که هرگز نمیتوان گفت یکی از کسانیکه بنظم یا نثر زندگانی شاهان پرداخته ازخویش افسانه ساخته باشد مثلا ترتیب مطالب غرر اخبار ملوك‌الفرس جز آنچه تحریف شده چنانست که شاهنامه فردوسی .

دربیان بسیاری از وقایع ومطالب آشکارست که گفته‌های فردوسی نیز از روی خداینامه وآئین‌نامه و گاهنامه و زیج های شهریاران بوده است .

ماخذ دیگر اوستائی و پهلوی شاهنامه

اگرعقیده داشته‌باشیم که فردوسی پهلوی نمیدانسته وازمآخذ اوستائی مستقیماً نمیتوانسته استفاده نماید بی‌تردید در نظم شاهنامه باین مآخذ توجه داشته .

گذشته ازآنکه اوستا خود مانند دائرةالمعارفی بوده که بخشی از آن مربوط بزندگانی شاهان ورویدادهای تاریخی بوده است که بدرستی‌باآداب خاص گردآوری ودر گنجینه‌ها نگاهداری میشده وامروزبخش‌مهمی از آن ازمیان رفته وبخشی دردست‌است؛آثار ونوشته‌های دیگر بزبان پهلوی‌مانند دینکرت [۱] و بندهش که بعداً نوشته شده یا نامه‌هایی مانند یادگار زریران

---

۱ ـ دین کرت گرد آورده آرتور فرن‌بغ‌فرخزادان در جلدهفتم آن درحدودشانزده هزار کلمه درخصوص تاریخ ایران باستان ازکیومرث تاکی گشتاسب وظهور زرتشت مطلب است این کتاب درزمان مأمون خلیفه عباسی به پهلوی نوشته شده است .

و کارنامه اردشیر و پندنامه بزرگمهر و غیره که امروز در دست است مؤید گفته‌های شاهنامه است.

چنانکه در کتاب بندهش[1] ازمتون پهلوی بخشی درباره تخمهٔ پادشاهان ودودمان آنان هست ونام بسیاری ازشاهان ورفتارآنان در اوستای بزرگ که ازمیان رفته مضبوط بوده که اگراصل اوستایی از میان رفته در کتابهای دیگر قسمتی ازآن نقل شده است.

میدانیم که در هزاره در دو هزار سال اول یك فصل بر اوستا افزوده میشد واین افزایش با تشریفات وسوگند (آئین‌ور) براستی انجام میگرفت.

برخی ازمورخان که نتوانسته‌اند اصالت پیشدادیان (پرادات) یا (کیانیان) را انکار نمایند خواسته‌اند پادشاهان آنرا بامادها یاهخامنشیان تطبیق نمایند درصورتیکه باتوجه به‌نوشته های شاهنامه تاریخ‌دقیق زندگانی بسیاری از آن شاهان یارویداد های تاریخی مانند طوفان جم‌وولادت زرتشت ازشاهنامه استخراج میشود مانند دوران فریدون آبتن وجلوس کیقباد که‌در سالهای اخیر درایران تحقیقات دقیق شده است.

گفتار شاهنامه بقدری مدلل است که بنظر معقول نمیرسد که ازروی روایات تاریخی باشد وآنگاه گذشته ازفردوسی کسان دیگری غیراز نثر بنظم شاهنامه پیش‌از اواقدام کرده‌اند مانند مسعودی‌مروزی، ابوالمؤیدبلخی ودقیقی وپس‌ازاو اسدی طوسی ودیگران.

اکنون توجه خوانندگان را بار دیگر بدین نکته جلب میکند که اساس تردید دراصالت شاهنامه بدون توجه باین‌همه مأخذ ازطرف اروپائیان آن‌بوده است که‌اولا قدمت یونان معارضی نداشته باشد و تاریخ ایران را مانند دیگر کشورهای کهنسال ازآنجا که‌بایونان همزمان میشودبپذیرند

---

۱ - بندهش یازندآکاسیه بویژه درفصل۳۱و۳۳ درباره کیانیان وجایگاه‌وسرزمین آنها که تاریخ سیستان از این کتاب استفاده کرده و نام آنرا دوجا باشتباه ابن دهشتی آورده است ونویسنده آن معلوم نیست.

دربندهش دربارهٔ تخمه شاهان ایران و دودمان پادشاهان مطالب بسیار نوشته واین بخش از اوستا از میان رفته زیرا تنها بخش‌های دینی‌آن نگاهداری شده است این کتاب از پهلوی بانگلیسی هم ترجمه شده است.

وبیش‌از آن‌را جزو افسانه‌واساطیر قلمدادنمایند ودیگر آن‌دسته که کوشش میکنند تمام مبانی تاریخ‌را بانوشته های تورات وفق دهند واصالت بابل که همه علوم ودانش بشری‌را به‌آن نسبت میدهندمعارض نداشته باشد که‌ایندو بحث دیگری است که‌نگارنده کتابی‌جداگانه درباره‌آن برشته‌تحریر آورده است .

صنایع ایران راهنمای تمام عالم بوده و بعضی از شاهکارهای ایران نمونه کاملی است از شکیبائی ودقت ایرانیان. این خصائص و بسیاری دیگر که تعریف آن مشکل است صنایع ایران را یکی از بزرگترین خدمات بشر بزیبائی وجلوه صنایع دنیا معرفی کرده است.

کریستی ویلسن

ایران مهد تمدن جهان

بقلم

رکن الدین همایونفرخ

در بند نخست از بخش اول این تحقیق بطور اجمال و اختصار آورده‌ایم که : خط نخست در سرزمین **دی پورستان** (تپورستان) بوجود آمد و بدیهی است این خط، نخست علائمی و نقشی (نگاری) بود که ازروی علائم و نقوشی که در روی مهرهای مالکیت اشیاء و اموال خانواده‌ها نقش می‌شد مأخوذ گردید. و نمونه‌های این مهرها را که در روی گل نپخته زده بودند در بنداول این بخش نشان دادیم (عکسهای شماره ۲ و ۳) که آنها را از سرزمین دی‌پورستان ـ تی‌پورستان ـ بدست آورده بودند. این علائم و نقوش که بیشتر نموداری از اصل بود

(مانند علائم و نقوشی که برای ماه -آفتاب -آسمان - کوه - دشت - خوشه - سرزمین - دست - پا و .... وضع کردند ومیتوان نقوش اصلی وسپس خطوط علائمی و مختصر شده‌آن را در جدول شماره ۱ (عکس شماره ۱) این بخش ملاحظه کرد .

این نقوش وصور بمرورخلاصه گردید وبصورت خط علائمی درآمد و در میان اقوام دی‌پورستان شایع‌ومنتشر گردید وسپس بسرزمین **گیل** که‌متصل به‌تپورستان است راه یافت ووسیله **گیل‌شاه** که توانسته بود در سرزمین‌های جنوبی ایران نیز نفوذ کند و آنجا را هم تحت تسلط و انقیاد آورد در این سرزمین‌ها نیزخط دی‌پی (خط علائمی‌ونگاری) رواج‌یافت . درزمان گیل‌شاه مردمانی از گیل - دیلم - تالش - مازندی به‌سرزمین‌های جنوبی و کرانه‌های خلیج‌فارس‌مهاجرت کردند . خط نخستین وسیله همین مردم مهاجر که بعدها بنام -انزان‌ها یاخوزها و سونگیری‌ها (سومرها) خوانده شده‌اند باصورتی تکامل یافته‌تر در سایرنقاط مجاور ایران (سرزمین بین‌النهرین) مرسوم و رواج گرفت .

در بند سوم از بخش اول نشان خواهیم داد که وجود حقیقی و تاریخی **گیل‌شاه** کیست ؟ و ازاو درتاریخ باستانی ایران به چه نام و عنوانی یاد شده است وچه‌آثاری بجامانده‌وبراساس لوح‌های بدست‌آمده این وجودافسانه‌ای که حقیقت تاریخی دارد درواقع چه نام داشته است ؟

اینك برای‌پاسخ‌دادن‌باین گونه‌پرسش‌هاناچاریم‌درباره‌ملت متمدنیکه در جنوب ایران قرنها باشوکت وقدرت فرمان رانده ومدنیت جهان راپایه ومایه داده است به تحقیق بپردازیم و بدانیم « این ملت که بنام ساختگی و مجعول **سومر** درتاریخ تحقیقی شناخته شده است چه بود واز کجا آمده وچه‌هنرها وبدایعی درچه زمان وتاریخی به‌جامعه بشری ارمغان داده‌است »

در سال ۱۸۷۷ دسارزك Desarzek کنسول فرانسه دربصره در محل(تلو) نزدیك‌شوش‌بکاوش‌پرداخت‌ونتیجه‌کاوشهای‌او. بدست‌آمدن‌آثاری‌باستانی‌ازقوم وملتی متمدن بود که بیش از ۳۶۰۰ سال قبل‌ازمیلاد درآن سرزمین میزیسته

است، نتیجه تحقیقات :مدی ثابت کرد که آنها قومی آریائی بوده‌اند و از نقاط کوهستانی فلات ایران بسوی جلگه خوزستان پیش رفته ودر آنجا سکونت گزیده و درخشنده‌ترین فرهنگ وتمدن بشری را بنیان نهاده‌اند.

این نکته قابل توجه و دقت وتعمق است که بسیاری از محققان معلوم نیست ازچه بیم دارند ومی‌پرهیزند که حقایق را باز گویند ونشان دهند که تمدن ایران بسیار کهن سالتر ازتمدن مصروآشور وبابل بوده است؟!

ویل دورانت برای آنکه هدف‌تیرملامت واستخفاف قرارنگیرددرمقدمه تاریخ‌خودمینویسد«**اگرما دراین‌کتاب باعقیده‌ای‌که عمومیت دارد مخالفت کرده وایلام وسومررا پیش ازمصرمی آوریم بیهوده وبرای مخالفت با رأی جمهوربااین‌کار نپرداخته‌ایم بلکه ازآنجهت است کـه عمراین مدنیت‌هـای آسیائی در مقایسه با تمدن های آفریقائی واروپائی درازتراست و هرچه آگاهی مابدین تمدنها بیشترمیشود این حقیقت نیز آشکارترمیگردد**»

باهمه تلاشهائیکه ازطرف مغرضان و معاندان برای مکتوم نگاهداشتن این حقایق بعمل آمده‌است معذالك حقیقت ازپس پرده قرون‌باروشنی‌ووضوح هرچه بیشترچهره نمائی کرده وروز بروز دامنه اکتشافات وکاوشهای باستان شناسان اسناد ومدارکی تازه و گرانقدری را درآشکار ساختن‌حقایق‌تاریخی ورد مجعولاتو رشن ساختن مجهولات بدنیای‌علم‌وتحقیق تقدیم داشته‌است.

درسال ۱۸۸۹ (پترس)و(هاین)آمریکائی لوح‌های میخی در محل **نیپور** کشف کردند **دیولافوآ** وهمسرش نیز از ۸۶–۱۸۸۴ درشوش کاوشهائی بعمل آوردند ودرسال ۱۸۷۹ نیزهیأتی به‌سرپرستی **دمرگان** درآنجابکارپرداخت در همین اوان کاوشهای دیگری هم وسیله **ر. گلداوی. و آندره . ژ. ژورن آ. نولدکه.** دربابل انجام گرفت.

هرتسفلد آلمانی در سامره دست بکار کاوش گردید و درشوش وتخت جمشید هم هرتسفلد کاوشهائی کرد ونتایج بسیارفوق‌العاده ودرخشانی‌بدست آورد. هیأت علمی‌آمریکائی بریاست. **دکتر اریك اشمیدت** تا سال ۱۹۳۷ این کاوشها را دنبال کرد وسپس **پروفسور گیرشمن** دنباله این کاوشها را تاکنون ادامه داد.

(۳)

دسارزك ، ازشوش مجسمه‌هائی بدست‌آورده‌بود که پس از خوانده شدن خطوطی که کشف شده بود آشکارشد کـه این مجسمه‌ها متعلق به‌پادشاه آن سرزمین است که بنام **گودئا- یا گودئا** نامیده میشده است.

درسال ۱۸۵۰ م. **هینکس Hineks پی برد که خط پیکانی (میخی) بر خلاف آنچه تصور می‌شده است خط سامی نیست**وازملتی‌بسیار کهن‌تر بعاریت گرفته شده است.

اوپرت Oppert برای این ملت که‌بنظرهینکس خط پیکانی‌متعلق‌بآنها بوده است نه از ملت‌های سامی . نام فرضی و مجعـول سومر را به‌پیروی از **لونرمان Lonrman** انتخاب کرد درصورتیکه درخطوط بدست آمده این ملت خود را **سونگیری** نامیده است.

درهمین هنگام **راولینسن Rawlinson** وهمکارانش درویرانه‌های بابل لوح‌های گلی یافتند که بزبان کهن تری‌اززبانهای سامی خطوطی برآن‌منقور بود.آنها این خط وزبان را به‌پیروی ازنظـر اوپرت زبان سومری خواندند. اینست‌سر گذشت وچگونگی نام‌گذاری وتاریخچه بوجودآمـدن نام مجعول وساختگی (سومر) برای ملت وقومی آریائی که در خـوزستان و کرانه‌های اروند رود قرنها حکومت کرده وفرمان میرانده‌اند.

آنچه مسلم است در خطوط و لوحهای بدست‌آمـده از این قوم آریائی بهیچوجه نامی ازقوم **سومر** برده نشده و تنها نامی که آمـده است آنانرا **سونگیری** خوانده‌است. بـاتوجه بنام‌سرزمین انزان ها که خـودشـان آنرا **سوسونکا** نامیده‌اند (ومورخان‌آنرابنام‌مجعول‌ایلام‌مینامند)وهمنژادوهمجوار این ملت بوده‌اند نام **سونگری** اصیل‌تر وصحیح‌تر بنظرمیـرسد وما در این تحقیق همه جا آنها را بنام ملت سونگیری بجای سومری خواهیم خواند.

دکتر کنتو Cantenav کسی است که برای نخستین باراعلام کرد «میتوان نقش‌های ظروف سفالی‌را (**نخستین کتاب جهان**) خواند .

دکتر گیرشمن درمورد اینکه « آیامیتوان این نقوش‌را ازجهتی کتابت بشمارآورد ؟» چنین نظرداده است « این ظروف سفالین متعلق بدوره‌ایست که بی‌فاصله قبل‌اززمان اختراع‌فن کتابت دربین‌النهرین قرارداشته وقسمتی

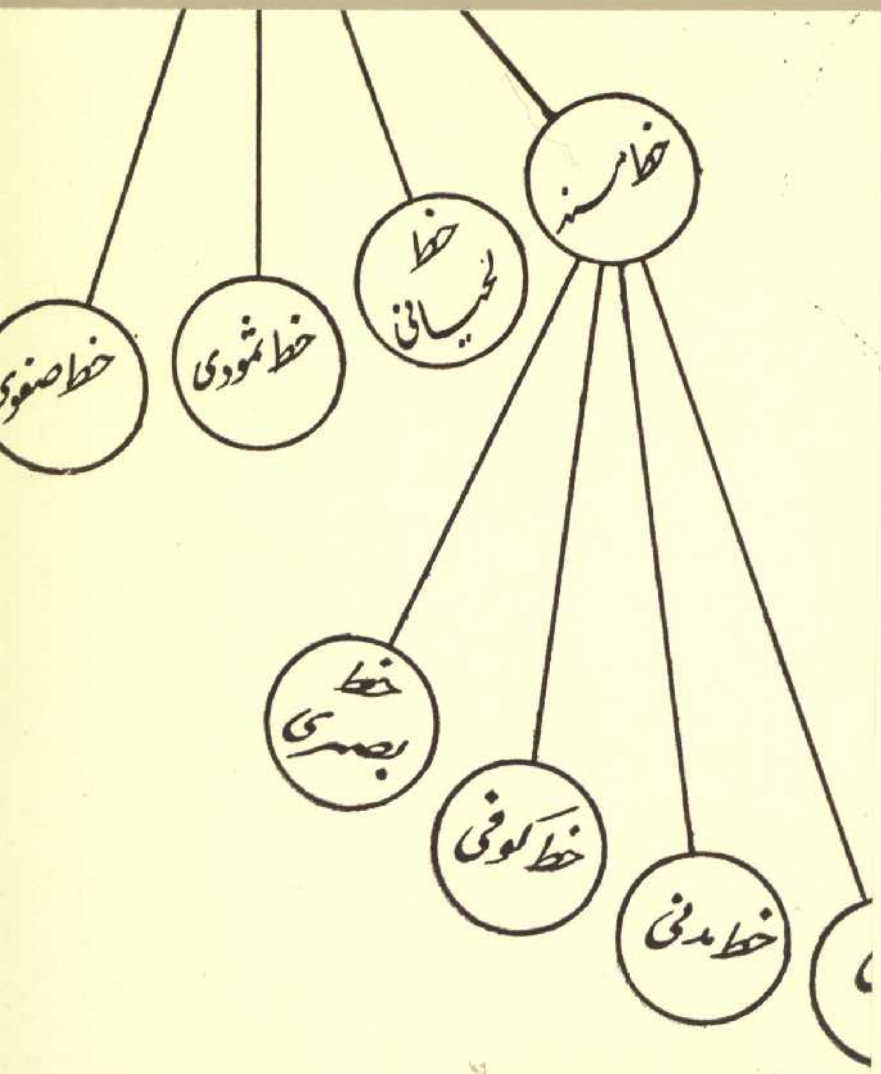
خط مسند
خط لحیانی
خط ثمودی
خط صفوی
خط بصری
خط کوفی
خط مدنی

گیرشدن نظر داده‌است که‌درحدودبختیاری ملتی آریائی زندگی‌میکرده‌اند که‌آنها مبتکرومخترع سفال‌سازی بوده‌اند گیر شدن معتقداست که این قوم مبتکر سفال سازی (کاسی‌ها) در حدود ده هزارسال قبل از میلاد در آنجا میزیسته‌اند وآنها بوده‌اند که برای نخستین‌بارنقاشی درروی ظروف را چه بصورت ساده وچه رنگین بکار برده‌اند (۱)

دراینکه حوزه **ایران ویچ** پایه و اساس فرهنگ وهنرایران زمین و درنتیجه سراسرجهان بوده است نباید شك وتردید بخود راه داده . دراینجا نخست نظرات ویل دورانت را در کتاب مشرق زمین‌کاهوار تمدن که مبتنی برنظرات دانشمندان ومحققان وباستان شناسان است میآوریم وسپس نظرات خودرا دراین باره اعلام میداریم .

«درسال ۹۰۷ پمپلی Pumpely درآناau Anau درترکستان جنوبی آثاری ازجنس سفال وجزآن بدست آورد و تاریخ آنرا تا ۶۰۰۰ سال پیش ازمیلاد تخمین زد واحتمال دارد دراین تخمین مقداری مبالغه شده باشد . چنانکه معلوم است مردم آن ناحیه زراعت گندم وجو و ذرت‌را میدانسته ودرافزارهای خود مس‌را بکارمیبرده‌اند وحیوانات اهلی دراختیارداشته‌اند نقش‌هائی که برروی ظروف سفالی آنان دیده میشود نماینده آنست که‌تمدن ایشان مسبوق بسابقه چندین قرن می‌باشد . ازظاهر امر چنین برمیآید که فرهنگ ۵۰۰۰ سال پیش‌ازمیلاد ترکستان درآن‌هنگام خود فرهنگ‌وتمدن سابقه‌دارو کهنی بوده است . ممکن است درآن زمان میان آنان مورخان و دانشمندانی وجود داشته که برای یافتن ریشه تمدن قدیمی خود بکاوش می‌پرداخته‌اند یافیلسوفانی زندگی میکرده‌اند که ازانحطاط نسل بشری متاثر بوده وبر گذشته نیك حسرت میخورده‌اند ... میتوانیم تصور کنیم که درنتیجه قهر آسمان‌وخشکی فراوان‌زمین . ساکنان‌این نواحی‌ناچارشده‌اند ازسه طرف به مهاجرت بپردازند **و دراین مهاجرت هنروفرهنگ وتمدن خودرا همراه برده‌اند .**

---

۱ ــ شاهکارهای هنرایران ـ پوپ .

اگرنژاد آن مردم به نواحی دوردست نرسیده باشد **هنرشان از طرف خاورمیانه به‌چین و منچوری و آمریکای شمالی و از طرف باختر به ایلام (انزان) ومصر و حتی ایتالیا و اسپانیا رسیده است در خرابه های شوش** که درانزان (ایلام) قدیم قراردارد آثاری‌بدست‌آمده‌است که شباهت فراوان با آثار آنا او دارد که با کمی استفاده ازنیروی خیال میتوان گذشته را در نظرآورد ودریافت که **دربامدادمدنیت‌میان شوش‌و«آناو» روابط فرهنگی برقرار بوده است (درحدود ۴۰۰۰ قبل ازمیلاد مسیح)**؛

بنابراین با اعتراف صریح دانشمندان وباستان شناسان بجاوبحق است که گفته شود **پایه واساس نقاشی رادرجهان‌ایرانیان گذاشته‌اند وهنر نقاشی با اسناد ومدارك سفالی که‌هم‌اکنون دردست است یك‌هنراصیل و کهن‌سال ایرانی است و این هنر نیز که پایه واساس خط نگاری گردیده هم‌چون خود خط از ایران بدیگر نقاط جهان نشریافته است .**

فلیندرزپتری تاریخ پیدایش خط علائمی را مربوط به هفت هزارسال قبل از میلاد و از ملت سونگیری (سومر) دانسته است ومعتقد است که این رموز و علائم نقشی وسیله بازرگانان **بکشورهای مجاور مدیترانه و مصر رفته‌است** .

پتری - عقیده دارد که اصل حروف نقشی و رمزی پایه و اساس حروف هجائی هستند .

بایدگفت : نظرات فلیندرزپتری که مبتنی بر اسناد و مدارك مکشوفه باستان شناسی است به حقیقت نزدیك‌است و چنانکه در بالا اشاره کردیم بعقیده پرفسور گیرشمن . ملت کاسی در حدود ده‌هزار سال قبل از میلاد در حدود بختیاری‌میزیسته‌است. این‌ملت‌نخست‌خط دی‌پی‌را ازملت دی‌پورستان اخذ کرده و در روی سفال ها این **خطوط مقدس** رابکاربرده وپس از آنها سونگیری‌ها از همان اقوام که‌همسایه او بوده اند این خطوط مقدس را فرا گرفته ودرتکامل‌خط علائمی ونقشی کوشیده‌اند وبمرورزمان توفیق‌یافته‌اند این خطوط را مختصر کنند و پایه و اساس خط علائمی میخی (پیکانی) را گذاشته‌اند و میتوان گفت که خط علائمی پیکانی در حدود چهارهزار سال

---

٤ - ج ۱ فصل ششم ص ١٦٦

قبل ازمیلاد مسیح درایران رواج داشته‌است. چگونگی خط علائمی‌پیکانی را در جدول شماره ۱ (عکس شماره یك) نشان داده‌ایم واین خطوط علائمی وابتدائی بیکانی (میخی) را درروی مهره‌های استوانه ای که از مازندران و مارلیك‌وشوش بدست‌آمده‌است‌میتوان دید عکس‌شماره ۲- مهره‌استوانه‌ایست که‌درمارلیك‌بدست‌آمده‌وخط آن‌ازخطوط‌ابتدائی‌علائمی‌ونقشی‌پیکانی‌است . عکس شماره ۳ مهره استوانه دیگری است که درکاوشهای مارلیك یافت شده ودرروی آن نیز خطوط علائمی و نقشی پیکانی است . عکس شماره ٤ نقش یك نشان برروی عقیق است که در کنار آن خطوط علائمی و نقشی پیکانی حك شده وازشوش بدست‌آمده است . عکس‌شماره ٥ازیك مهره‌استوانه‌ایست متعلق‌بدوران سونکیری(سومر) که در کنارآن خطوط‌علائمی‌ونقشی‌سونگیر دیده میشود و در عرف باستان شناسان این گونه نقوش را نقوش گیل گمشی میخوانند . این استوانه دراطراف شوش بدست‌آمده‌است .

هنرحکاکی در روی عقیق نیزاز هنرهای باستانی واصیل‌ایران زمین بوده است . ایرانیها که با نقاشی‌درروی‌ظروف مهارتی یافتندبمرورتوانستند با حجاری درروی سنگ و عقیق شاهکار هائی بوجود آورند . مغرضان و معاندان هنر وفرهنگ ایران شهرت میدادند که این هنر متعلق به یونانیها بوده است لیکن با کشف مهره‌های استوانه ای متعلق به‌ششهزار سال قبل از میلاد دیگرچنین‌ادعائی پا درهوا گردید . پرفسورپوپ در کتاب شاهکارهای هنر ایران[1] مینویسد « مدتی معمول‌اهل فن‌آن بود که ظرافت‌نقش جانوران را درمهره‌های این دوره به هنرمندان یونانی نسبت بدهند .

اما اکنون این خطا اصلاح‌شده وبعضی‌ازنقش‌های مهره‌ای‌که یونانی خوانده می‌شد نمونه هنر هخامنشی شمرده میشود . در واقع مهر سازان هخامنشی درتصویرجانوران هرگز رقیبی نداشته‌اند» .

اساساً باید گفته شود هنر حکاکی عقیق وسنگهای قیمتی دیگر مانند **لاژورد و قان‌داش** بچند هزارسال قبل‌ازهخامنشی میرسدوایرانیهاقرنهاقبل از بوجودآمدن دولت هخامنشی این هنر را ابداع کرده‌وبکار می‌برده‌اند .

---

۱ - چاپ دوم که درآن تجدید نظر شده است ص ۲٤ .

خوشبختانه اینك آثار بسیاری از نشانهای (مهره‌های استوانه‌ای) متعلق به قبل از دوران ماد درایران بدست آمده است ازجمله ۱۱ مهره‌استوانه‌ای که دارای خطوط وعلائمی هستند واز کاوش‌های مارلیك کشف شده و خواندن خطوط آن به‌آقای دکتر کامرون محول شده‌است از ملت سونگیری (سومر) نیز تاکنون مهره‌های حکاکی شده بسیاری بدست آمده است ومسلم میدارد که‌آشوری‌ها وسپس یونانیها ازآنها این هنررا فراگرفته‌اند . عکس شماره ۵ از مهره های استوانه‌ای متعلق به ملت سونگیری است و هنر عالی و ممتاز این ملت‌آریائی را بهترین معرف است[1] **مهره‌های ستوانه‌ای درواقع نخستین کتابهای مخلوط بمعنی واقعی درجهان هستند .**

پیش‌از اینکه‌خط رابرروی الواح گلی وسنگ‌ها نقش کنند‌درروی مهره‌های استوانه‌ای ونگین‌ها نقش‌میکردند وبیشترابن‌خطوط . خطوط‌مقدسندوآنها اوراد ودعاهائی‌هستند که‌برای‌دور کردن اهریمنان و جادوها ، در روی این مهرها و نشان ها حکاکی شده‌اند در واقع میتوان گفت که‌این مهره های استوانه‌ای کتابهای ارزنده‌ای‌هستند و آنهارانخستین کتابهای بشرمیخوانیم واین کتابها رااقوام‌آریائی ایرانی‌درحدودپنجهزار سال‌قبل ازمیلادنوشته‌اند وازآن زمان تا امروز این کتابها هم‌چنان محفوظ مانده است . **اینها سندزنده و ارزنده‌ایست که بدون هیچگونه‌انکار وشك و تردید این حقیقت را امروز بازگو میکنند: ملت آریائی ایران نخستین ملتی بوده است که خط آفریدو بنابراین نخستین‌قومی‌است که کتاب بوجود آورد وارمغان جامعه‌بشری کرد.**

اکنون بجاست‌درباره تمدن درخشان ملت‌سونگیری (سومر) مختصری بحث کنیم:

درخرابه‌های شهرهای سونگیری لوحی بدست‌آمده است که‌این دعابر برآن منقوش است«بره‌ای جانشین وفدیه‌آدمی است. وی‌بره‌ای رابجای‌جان

---

۱ ــ مجموعه مهــره های استوانه‌ای آقای مهدی محبوبیان در نیویورك از مجموعه های گرانقدر مهره‌های استوانه‌ایست واین مهر نیز از آن مجموعه است . نویسنده نیز مجموعه‌ای ازمهره‌های استوانه‌ای گردآورده است .

خود بخشیده است[1]» بنابه تحقیق باستان‌شناسان این لوح متعلق است به چهار هزار وپانصدسال قبل ازمیلاد بنابراین بانظری قاطع باید گفت که : پس از برخورد آریائیهای ایرانی درسرزمین شوش با اقوام‌سامی که انسان‌هارابرای خدایانشان قربانی میکرده‌اند ـ سونگیری‌ها قانونی بوجود آوردند که بجای انسان گوسفند قربانی کنند[2]

ویل‌دورانت باستناد اسناد و مدارك مخطوط مکشوف در سونگیری (سومر-شوش) درباره‌داستان آدم وحوا ومنشأ آن مینویسد « این داستان از اساطیر قدیمی و کهن سونگیری‌هاست که نشان میدهدچگونه (!آ)خدای مؤنث به- **آواپا** -فیلسوف‌شهر **اریدو** علم‌بریني‌راآموخت‌وتنها چیزی که‌از او دریغ داشت راز زندگی جاودانی بود[3]» سونگیری‌ها افسانه دیگری دارند که‌میگوید«خدایان آدمی‌راخوشبخت آفریدند وچون وی‌به‌اراده آزادخود مرتکب گناه شد خدایان با فرستادن **توفان** اورا تنبیه کردند وازاین توفان تنها جولائی بنام **تك‌توك** نجات یافت[4] وچون این تك‌توك میوه درخت‌حرام شده را خورد زندگانی جاودانی وعافیت راازدست‌داد».

ویل‌دورانت براساس تحقیقات باستان‌شناسی‌مینویسد « در کنار بیشتر معابد و پرستشگاههای سونگیری‌ها مدرسه‌هائی بوده است که پیشوایان مذهبی در آنجا به پسران و دختران نوشتن حساب را می‌آموختند **لوح‌هائی از آن زمان بدست آمده است که بر آنها جدول‌های ضرب وتقسیم و جذر وکعب ومسائلی از هندسه علمی دیده میشود!»** [5]

ویل‌دورانت بدنبال این‌تحقیقات مستند میآورد که «آنچه درآنزمان به اطفال تعلیم داده‌می‌شد پست‌تروپائین‌تراز چیزی‌نیست که‌ما امروز بفرزندان خود می‌آموزیم واین معنی از روی لوحی بدست‌میآید که درآن خلاصه‌ای

---

۱ – ۱۲۰ - Woolley ۲ - توجه محققان رابااین نکته جالب وقابل‌تامل‌جلب‌میکند که داستان قربانی کردن‌حضرت ابراهیم رابانوشته این لوح که‌متعلق‌به ٤۵۰۰ سال‌قبل از میلاد است‌مقایسه کرده‌ومورد توجه قرارداده‌ودربسیاری‌ازنکات‌تاریك‌ومنقلب تاریخهای ساخته وپرداخته گذشته‌امعان نظرفرمایند ۳۰– ص۱۹۲ ج ۱ ٤۰ –نام این جولاه مأخوذ از آهنگ دستگاه بافندگی است‌واین خودنشان بدهد که‌قوم سونگیری دستگاه بافندگی داشته‌اند

۵ - ص ۱۹٤ به نقل ازوولی ص ۱۰۸

ازمسائل وعلم مربوط بانسان‌شناسی درآن نوشته‌شده است. این لوح چنین است «درآن زمان که انسان‌ها آفریده شدند از نانی که امروز میخوریم و جامه‌ای که امروز دربرمی کنیم کسی آگاهی نداشت. همه باچهار دست‌وپاراه میرفتند ومانند گوسفندان وبهائم بادهان بدون کمك دست‌علف می‌چریدندو باز مانند حیوانات در گودالهای آب رفع عطش میکردند»

آنچه رابه‌نقل‌ازتاریخ ویل‌دورانت‌آوردیم اسنادومدارکی است که‌متکی بر الواح نوشته‌شده وموجوداست‌وجای هیچگونه شك‌وتردیدوبحث‌وجدل‌را باقی نمیگذارد. بنابراین اسناد هم چنانکه دربند نخست از بخش‌اول این تحقیق آورده‌ایم. علم ریاضی وستاره‌شناسی متعلق به‌آریائیهای ایرانی بوده است واین اسناد ومدارك مدلل میدارد که درحدود پنجهزار سال پیش‌ازاین قوم سونگیری - سومر - به پسران و دختران دانش میآموختند و ریاضیات آنها درحداعلا بوده وآنچه قابل تذکر وتوجه است اینکه باکشف‌این‌اسناد مخطوط ومسلم. انتساب کسب علم ریاضی وجدول‌ضرب وتقسیم وجذرو کعب ومسائل هندسی به‌یونانیها وعربها وهندی‌ها افسانه‌ای بیش‌نبوده‌است!

شوانیفورت Schweinfurth نظردانشمندان جهان را باین حقیقت جلب کرد که «جو وارزن و گندم و گاو و گوسفند وبز هیچگاه بحالت وحشی‌در مصر وآنحدود نبوده‌اند و گشت گندم و ارزن وجو وسیله سونگیری‌ها (سومری‌ها) به‌عربستان رفته واز عربستان بمصر انتقال یافته‌است واین‌نظریه درعلم جامعه‌شناسی بنام(مثلث تمدن وفرهنگ) نامیده شده‌است.

پرفسور پوپ نیز معتقداست که بنظر دانشمندان باستانشناس ومحققان واقع نگرسونگیری‌ها درنیمه اول هزاره‌پنجم پیش‌ازمیلاد ازمحلی دیگربه سرزمینی که بعدزندگی کرده‌اند آمده‌اند ودرحدود دلتای‌رود دجله‌وفرات سکونت گزیده‌اند وبعدها بمرور به‌قسمت‌های فوقانی این دره رفته‌اند»

ازنظرنژادشناسی این‌حقیقت‌کاملاتائیدشده است که سونگیری‌ها آریائی ایرانی بوده‌اند وبهترین سندومدرك‌این‌حقیقت مجسمه‌های پادشاه سونگیری گودآ - ومقایسه آن باچهره‌های‌مردم کاسی‌است که خوشبختانه ازاین قوم‌نیز

دو مجسمه مفرغی در دست است که اینك در موزه متروپولیتن نگاهداری میشود (عکس شماره ٦)

گودآ . یکی از پادشاهان مقتدرسونگیری بوده که درحدود چهارهزار وپانصدسال قبل ازمیلادپادشاهی میکرده استواونخستین کسی است که قانون‌گذاری کرد[1] ودرباره قوانینی که‌وضع کرده استمیگوید: [2]

«باقوانین شایسته‌وعادلانه«مهر»من برای همیشه بنیان دادگری‌رابرقرار ساختم»درترجمه«مهر»رابه‌شمس‌ترجمه کرده‌اندزیراخطوطسونگیری‌خطوط نقشی‌استومهررابصورت آفتاب‌مجسم میکرده‌اند وازآنجاست که انحرافاتی پیش‌آمده‌است. آئین مهری دیرینه‌ترین آئینی‌است که درجهان پدید آمده و این‌آئین مربوط است بدوره یخ ومهاجرت‌آریائیها ازشمال بطرف ایران وبیچ وحدود این آئین را باید تاه۱هزارسال پیش‌ازمیلاد مسیح پیش‌برد.

باید دانست که سونگیری‌های‌آریائی‌نخستین ملتی هستند که فرهنگ بسیار پیشرفته‌ای داشته‌اند واگر سرودکاثاهارا چنانکه بنظرآمده و متعلق به‌هزاره چهارم پیش ازمیلاداست نخستین سرود وشعر مدون بنامیم پس‌ازآن باید نخستین‌شعر وشاعرشناخته‌شده تاریخ وجهان را یك‌ایرانی بشناسیم‌بنام **دین گیر - آدامو** Dingir . Addamv که در حدود سه‌هزارسال پیش‌از میلاد بمناسبت غارت شهر لگش بدست لوگال زاگیسی وویرانی پرستش گاههای آنجا سروده‌است. بابدست‌آمدن این‌قطعه شعر واشعاردیگری ازسونگیریها قدمت‌شعر دریونان نیزازمیان میرود واین افتخارنیز مانند دیگرافتخارهای فرهنگی نصیب ملت وقوم‌آریائی ایران میگردد. این‌قطعه شعرچنین‌است.

« افسوس! برشهر من‌ژیرسو »

« افسوس ! بر گنجهای آن که جانم را میسوزاند »

« درژیرسوی مقدس کودکان دربدبختی بسرمیبرند »

---

۱ - بابدست‌آمدن قانون گودآ . دیگر نباید صحبت از منشور قانونی‌حمورابی کرد زیراقوم‌آشوری مقلد وریزه خوار تمدن سونگیری‌ها بوده‌اند و هنگامیکه قوم سونگیری در اوج‌عظمت ومدنیت وشکوه می‌زیسته‌اند آسوری‌ها وبابلی‌ها بصورت نیمه‌وحشی زندگی میکرده‌اند . ۲ — ویل‌دورانت ج۱ص ۱۸٤

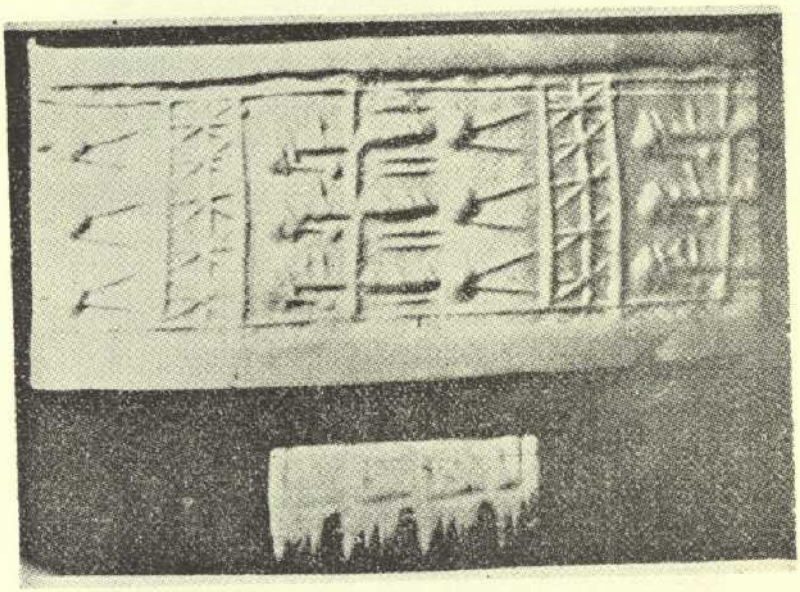

(شکل شماره ۲)

(شکل شماره ۳)

(شکل شماره ٤)

(شکل شماره ٥)

« او. غاصبانه بداخل ضریح باشکوه درآمد »
« وملکه معظم را ازپرستشگاه خود بیرون راند »
« ای بانوی شهرماتم زده‌ام . چه‌هنگام بازخواهی گشت؟!»
و پس ازهزارسال بعدازاین شاعر. شاعر دیگر سونگیری در سوك وغم خدای اشتار مادرشهرخود که بدست انزان‌ها افتاده است. چنین سرود.
دشمن بادستهای ناپاکش مرا ربود.
دستهایش مراربود ومرا از وحشت گشت
آهٔ که بدبختم؛ او بمن هیچ حرمت‌نگذاشت
جامه‌هایم را بدرآورد وبرهمسر خود پوشاند
گوهرهایم را برداشت ودخترش را باآن‌آراست
اکنون زندانی کاخهای اوهستم. اودرجستجویم بود.
درپرستشگاهها، آه، که‌روز براه افتادن میلرزیدم
او. در پرستشگاهم. مرا دنبال کرد و ازبیم وترس بلرزه‌ام‌آورد
درآنجا،درمیان خانه‌ام. همچون کبوتری ازوحشت ودهشت بال‌میزدم و
ازبامی به‌بامی می‌نشستم، یا چون جغدی کوچك که
پرزبان خود را درغاری پنهان کند
او همچون مرغی اسیر مرا ازضریح مقدس خود بیرون راند
از شهرم ازدیارم مانند مرغی اسیرمرا بیرون کرد ومن
باحسرت‌وآه میگفتم
پرستشگاهم پشت سرم است ازمن بسیار دور افتاده است . آه

☆ ☆ ☆

مصریان خط را ازایرانیان آموخته‌اند

هم چنانکه دربند اول از بخش نخست بطور اجمال گذشت مصریان و چینیان خط را ازایرانیها آموخته‌بوده‌اند واینك دراین‌باره بااستناد باسناد و مدارك تاریخی باین نظریه وواقعیت توجه‌میکنیم.

(۱۳)

قدیم‌ترین خط نقشی و علائمی مصری که بدست آمده است برطبق نظر باستان شناسان متعلق به‌سه‌هزار سال پیش‌از میلاد است [۱] وچنانکه گذشت خطوط ولوح‌های مکشوفه درسونگیری متعلق به‌چهارهزاروپانصد سال‌پیش از میلاد است با توجه باینکه نباید تاریخ اسناد والواح‌را زمان اختراع‌خط بحساب‌آورد زیرا معقول نیست، چون اختراع خط آنهم با تکاملی که درخط سونگیری هست نمیتوانسته است خلق الساعه باشد پس بحکم عقل و منطق باید پذیرفت که حداقل یکهزار وپانصدسال قبل ازآن زمینه بوجود آمدن خطوط‌ابتدائی ونخستین‌برای‌پدیدآمدن‌خط‌تکامل‌یافته سونگیری (سومری) زمان لازم بوده‌است و بااین ترتیب **باید قبول کرد که در این قسمت از جهان (جنوب ومرکزایران) درحدود ۶۰۰۰ششهزارسال قبل‌ازمیلاد خط وجود داشته است** . بااین محاسبه سه‌هزارسال قبل ازاینکه درمصر خط دیده شود دراین قسمت ازایران خط بوجودآمده بوده‌است.

ویل دورانت نتیجه تحقیقات باستان شناسان رادرباره تمدن سونگیریها (سومری) دربخش سوم کتابش تحت عنوان « انتقال فرهنگ وتمدن بمصر و تاثیر تمدن سونگیری در بین‌النهرین و تاثیر آن در مصررا آورده وچنین گفته‌است»[۲] **چنان بنظر میرسد که کتابت تصویری (خط علائمی‌و نقشی) مصر مربوط بدوره پیش از سلسله‌های سلاطین . از کشورسونگیری(سومر) به‌آن سرزمین رسیده‌است »**

سپس با توجه به نظریه دمرگان مینویسد«.. مهر استوانه‌ای که‌اصل‌آن بدون شك وتردید ازسونگیری‌هاست (سومری‌ها) درقدیم‌ترین دوره تاریخ مصرظاهرمیشود وسپس باروش ملی‌مصرآمیخته میگردد وازچرخ کوزه گری پیش ازسلسله چهارم درمصر اثری وخبری نیست درصورتیکه این‌چرخ‌قرنها پیش‌ازآن درسونگیری بکار میرفته است. همچنین ارابه وچرخ ارابه از سونگیریان است . **درحبل‌الاراك** یك گاری از سنگ چخماق بدست‌آمده که‌ساخت‌آن‌بسیارزیباست‌وبرآن‌نقش‌هائی‌منقوش‌است که‌متعلق‌به‌سونگیریان است.

۱ــ تاریخ‌ویل‌دورانت فصل هشتم ص ۱۳۶ج۱ ۲ــجلداول فصل هشتم ۲۰۶ــ۲۲۱

ویل دورانت همچنین مینویسد «هیچکس نمیداند که این مصریان قدیم از کجا باین سرزمین درآمده‌اند پاره‌ای ازدانشمندان باین نظر تمایل دارند که آن مردم از اختلاط مردم نوبه وحبشه ولوبی ازیك طرف **ومهاجران آریائی** ازطرف دیگر پیدا شده‌اند. حتی در آن زمان هم نژادپاك وخالص برروی زمین وجود نداشته است احتمال دارد که این حمله کنندگان یا مهاجران آسیای غربی تمدن وفرهنگ عالی‌تری را باخود بمصر آورده باشند[1]»

براساس تحقیقاتی که بعدا انجام گرفته این حقیقت آشکارشده است که سونگیری‌ها پس‌ازتسلط بر عربستان بمصر رفته‌اند و کشف آثار سونگیری متعلق به قبل‌از سلسله پادشاهان مصر که ویل دورانت درفصل هشتم کتابش آورده وبدان اشاره کردیم‌خود بهترتن‌دلیل‌وسند است‌براینکه آن‌قوم مهاجر بسرزمین مصر سونگیریان (سومر) بوده‌اند که‌اساس وبنیان تمدن کهن آنجا را پایه گذاشته‌اند.

استادوولی درسال ۱۹۲۹ درویرانه‌های شهر **اور** کاوش کردو ضمن کاوش درعمق زیادی ازسطح زمین بطبقه‌ای از گل رسوبی بضخامت‌دومترونیم رسید وپس ازتحقیق چنین‌نظرداد که این‌قشررسوبی‌نتیجه‌یك‌فیضان وطغیان‌بزرگ شط فرات بوده است واین‌حادثه عظیم ووحشت‌انگیز که کرانه‌های شطرا تا مسافاتی بعیددربر گرفته‌بوده وویرانیها‌ببارآورده‌است همراه بابارشی‌طولانی وشدیدبوده است واین‌واقعه درذهن نسل‌های بعدخاطری‌ای‌بجای گذاشته که بنام واقعه‌توفان ازآن‌یاد میشده است.

ویل‌دورانت درباره واقعه توفان مینویسد«کاهنان تاریخ‌نویس‌سونگیری (سومر) درصدد آن برآمدند تا گذشته‌ای چنان طولانی اختراع کنند که برای بسط وتکامل تمام شگفتی‌های مدنیت سونگیری کافی‌باشد و از پیش خود فهرستی برای‌نام شاهان قدیم جعل کردند وتاریخ‌سلسله‌هائی‌را که پیش ازتوفان سونگیری حکومت میرانده‌اند تا ۴۳۲۰۰ سال‌قبل‌از میلادعقب بردندوبرای دوتن ازاین پادشاهان بنام (**تموز** - تاموز) **وگیل گمش**

۱ــ ج ۱ فصل هشتم ص ۲۲۱

داستانهای شگفت‌انگیزی ساختند واین داستانها چنان شهرت و نفوذ یافت که گیل گمش بعدهاقهرمان بزرگترین افسانه‌منظوم بابلی‌شد وتموزدرجمع خدایان بابلی وبعد بصورت **آدونیس**Adonis یونانیان درآمد»

باید گفت‌بابعد زمانی‌ازدوران سلطنت‌پادشاهان سونگیری (پنجهزارسال قبل‌ازمیلاد) بسیار مشکل است که نسبت بمجعول بودن تاریخهای سلسله پادشاهان‌قبل‌ازتوفان‌را که‌مورخان‌سونگیری‌درچهارسال‌قبل‌ازمیلادنوشته‌اند ثابت کرد ودرباره آن مطلبی اظهارداشت.

درباره داستان گیل گمش خوشبختانه درتاریخ باستانی ایران میتوان آثاری یافت که این آثارونشانه‌هامیتوانند خودسند ودلیلی برآریائی بودن سونگیری‌ها وهم بستگی‌آنان باتاریخ کهن وباستانی ایران باشند وهمچنین نسبت بتاریخ باستانی سونگیریان ووجود پادشاهانی دراین‌قسمت ازخاك ایران پیش‌ازواقعه‌توفان سندی بدست داد.اینك دراین‌باره به بحث‌میپردازیم ونظراتی‌را که براساس‌نوشته‌های‌باستانی داریم میآوریم.

دربنداول ازبخش نخست‌آوردیم که تهمورث شاه بنابنوشته‌های‌باستانی کسی‌است که خطرا ازدیوان‌آموخت ودرجهان نشرداد. وبراساس لوح های سونگیری (سومری) که بدست‌آمده است ودرآن‌داستان گیل گمش‌باز گوشده داستان کودکی و طفولیت گیل گمش شباهت تامی باداستان حضرت موسی داردبااین‌اختلاف که‌این‌داستان نزدیك به‌دوهزاروپانصدسال قبل‌از زندگی حضرت موسی‌ثبت شده است واینجاست که باید نسبت به داستانهای‌اساطیری عبری ومطالب تاریخی تورات بسیارتامل کرد وبخصوص شرق شناسان باید متذکراین دقایق وحقایق ونکات بشوند ونکوشندآنچه را درتاریخ باستانی ملل‌دیگر می‌یابند بانوشته‌های تورات بسنجند واحیانااگر درنامها ومطالب ادنی‌مشابهتی‌یافتند آنرامخدوش وقلب ماهیت کنند مانندبرگزیدن نام عیلام برای قوم‌انزان‌ویاسومر بمناسبت شباهت‌نام‌سونگیری باشنعا (سنعا)درتورات ومانندآن. درمورد داستانهای باستانی ویل‌دورانت‌عقیده ونظری‌دارد که‌لازم است پیش‌ازبیان داستانهای باستانی‌آنرا دراینجانقل کنیم.

(شکل شماره ٦)

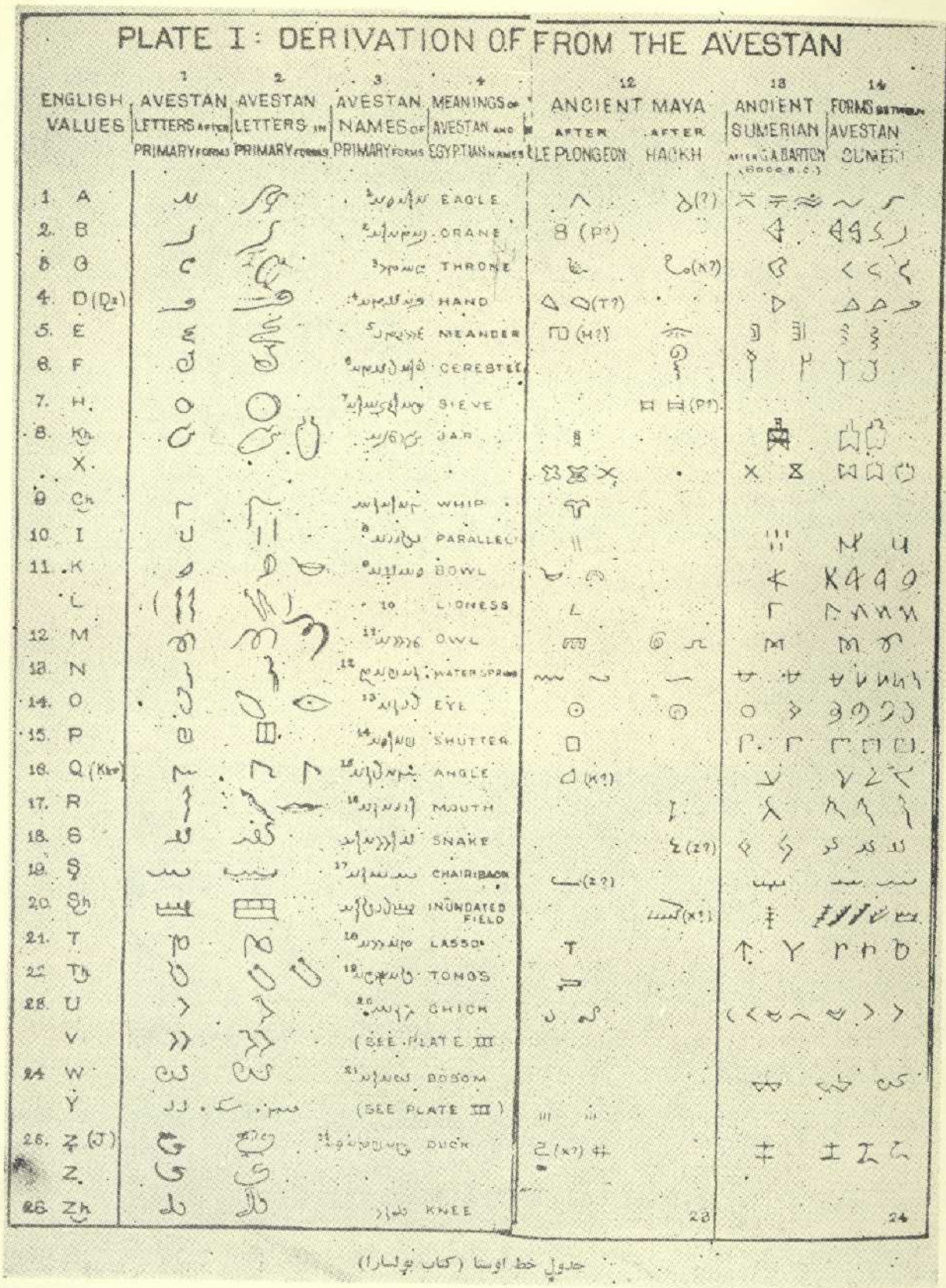

جدول خط اوستا (کتاب نولسارا)

(عکس شماره ۷)

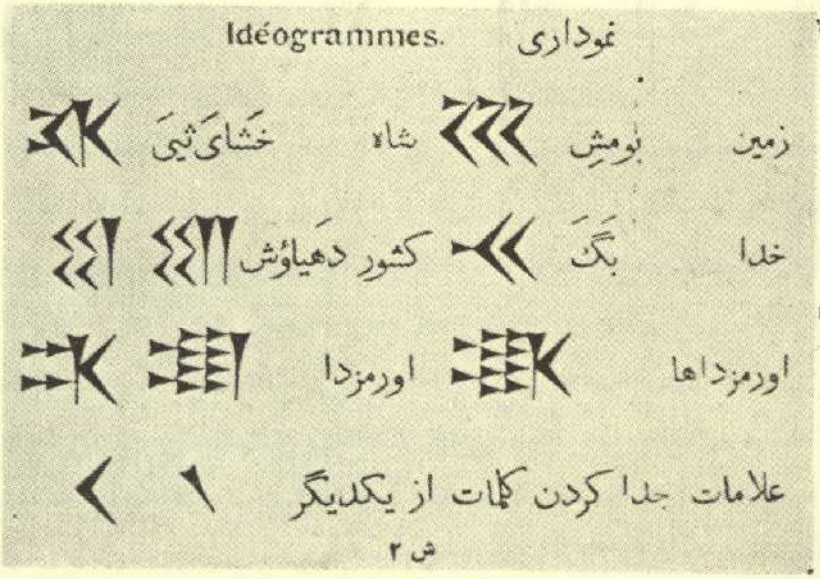

(عکس شماره ۸)

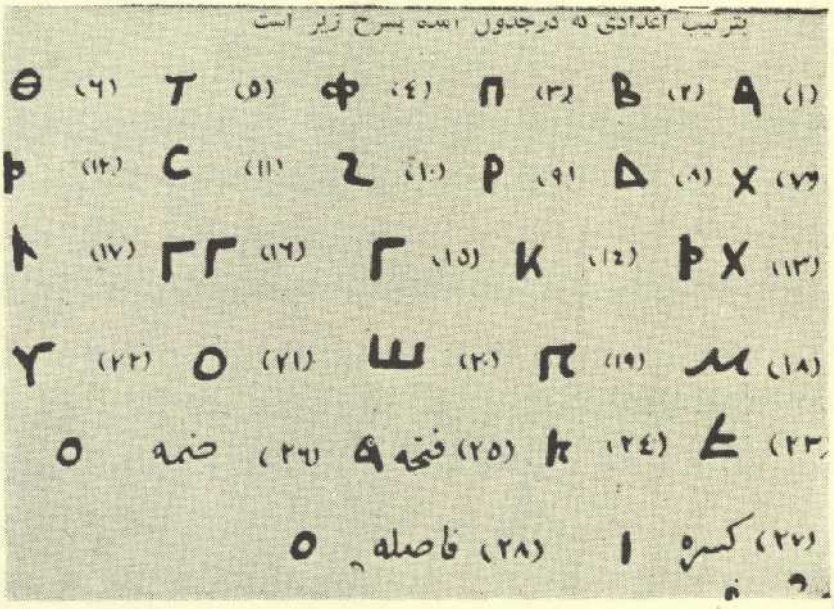

(عکس شماره ۲۰)

ویل‌دورانت درمقدمه «مشرق‌زمین گاهواره تمدن» مینویسد « .. آنچه باکاوش‌های تازه از جزیره کرت وسرزمین سونگیری و یوکاتان بدست آمده وتمدن‌ها و فرهنگ‌هائی را در این سرزمین‌ها نشان داده خود دلیل است براینکه احتمال قطعی دارد که‌افسانه‌ها برمقدار زیادی حقایق مشتمل‌باشد»

داستان منظوم گیل گمش بر روی ۱۲ لوح شکسته بدست آمد که در کاوش‌های خرابه نینوا کشف گردید و اینك در موزه بریتانیا نگاهداری میشود این لوح‌ها متعلق بکتابخانه آشور بانیپال بوده است . ژرژ اسمیت انگلیسی قسمتی از آن راخواند و در سوم دسامبر ۱۸۶۱ طی خطابه‌ای در انجمن آثار نورات نوشته‌های آن را افشا کرد ـ حماسه گیل گمش بصورت منظوم است ـ درنی‌پور نیز قسمتی از لوح‌های گیل گمش بازبان سونگیری بدست‌آمد ولانگدون قسمتی از ترجمه این الواح را که متعلق بدانشگاه پنسیلوانیا بود بسال۱۹۲۹ انتشار داد واز آن زمان این حقیقت آشکار شد که داستان خلقت و هبوط‌آدم از بهشت و افسانه توفان در ادیان هندی‌ها و فریژی‌ها و یهودی‌هاو زروانیان همه مأخوذ از داستان گیل گمش سونگیری است .

داستان گیل گمش وهمبستگی آن باتاریخ ایران

اگر بانظر تحقیقی درباره تاریخ باستانی‌ایران بنگریم درمیان‌داستانهای افسانه مانند آن حقایقی مکتوم است باید توجه داشت که تاریخ ۹هزارساله کشوری پهناور که گذشته آن سینه بسینه نقل می‌شده است کم‌و بیش با تحریفات وافسانه‌ها توأم میگردیده است ونمی‌توانسته طی ۹هزار سال‌دست نخورده وبکر به‌نسل امروز برسد. تاآنجا که محققان ایرانی امروز تحقیق کرده‌اند بنابرمبنای تاریخهای نجومی ازتاریخ ایران تاحدود هفت‌هزارسال قبل‌از میلاد سابقه ونشانه هائی دردست است . بطوریکه استاد بهروز باین نکته‌حساس ودقیق توجه کرده‌اند شاهنامه به‌اعتراف صریح‌حکیم‌ابوالقاسم فردوسی از روی اثری منثور نظم شده است که‌درزمان فردوسی دوهزارسال ازتاریخ تنظیم وتدوین وتحریر آن گذشته بوده است. فردوسی میفرماید :

یکی نامه دیدم پـراز داستان سخن های آن، پرمنش‌راستان

(۱۷)

گذشته بر آن سالیان دوهزار گرایدون که برتر نیاید شمار
فسانه کهن بودو منثور بود تباهی ز گفتار آن دور بود
نبردی به‌پیوند آن کس گمان پراندیشه گشت این‌دل شادمان
گرفتم بگوینده بر آفرین که پیوند را راه داد اندرین
من‌آن نامه فرخ گرفتم بفال همی رنج بردم به‌بسیار سال

این معقول بنظر نمیرسد که‌مردی بزرگ ودانشمند ووارسته‌ای چون فردوسی را لاف زن بخوانیم وبگوئیم این‌سخنان را از خود ساخته است .؟! فردوسی نیازی نداشته وتعهدی نسپرده بوده است که برای داستانهائیکه می‌سرائیده وبنظم می کشیده است سند کتبی نسبت به‌صحت آنها بدهد. لکن آن‌مرد بزرگ ازنظر حفظ امانت مآخذ ومدارکی که بدست داشته‌باز گفته وبخصوص متذکر شده است که گفته های آن‌تاریخ که به‌نثر بوده است‌از دروغ وتباهی بدور بوده وتاریخ تدوین آن‌هم اگرازدوهزارسال‌بیشترنبوده کمترنیزنبوده‌است. این نکته برای‌پژوهندگان‌تاریخ‌ایران‌ارزنده‌است‌برطبق این گفته صریح وروشن تاریخ دوهزار سال قبل‌از دوران فردوسی در زمان او وجود داشته است.

وآنچه صحت مطالب فردوسی را تائید میکند اینست که . فردوسی براساس آن تاریخ کهن، تاریخ به‌تخت نشستن‌پادشاهان باستانی (پیشدادی- کیانی) را عیناً بنظم آورده‌وبراساس محاسبات نجومی که استاد عالیقدر. ذ . بهروز انجام داده‌اند همه این تاریخ ها صحیح و قابل محاسبه هستند و آنچه با محاسبات ریاضی ونجومی تطبیق کندنمیتوان درصحت‌آن‌تردید کرد .تاریخ به‌تخت نشستن کیومرث وآغاز پادشاهی او چنین آمده است.

سخن گوی‌دهقان‌چه گوید‌نخست که‌نام‌بزرگی‌به گیتی که‌جست؟
پژوهنده نامه باستان که از پهلوانی زند داستان
چنین گفت آئین تخت و کلاه کیومرث آورد . کاو بود شاه
چو آمد بگاه بره آفتاب جهان گشت با فروآئین وتاب
بتابید آنسان ز کاخ بره که گیتی جوان گشت زویکسره
کیومرث‌شد در جهان کدخدای نخستین‌بکوه‌اندرون‌ساخت‌جای

سر تخت و بختش برآمد ز کوه پلنگینه پوشید خود با گروه

ابوریحان بیرونی میگوید: کیومرث بزرگ و سالخورده بود در کوه دماوند جای داشت وآنجا رابه تصرف آورد وسپس کارش بالا گرفت و ملك او روی به وسعت نهاد. مردم در زمان اوشبیه بمردم اول خلقت بودند او و فرزندانش بیشتر اقالیم زمین را مالك شدند.

نام کیومرث را گلشاه گفته‌اند وبرای آن مفاهیم عجیب وغریب ساخته‌اند؛ ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه مینویسد «.ایرانیان انسان اولیه‌را کیومرث میگویند ولقب او کوه‌شاه است پادشاه کوه وبرخی هم گفته‌اند گلشاه یعنی پادشاه گل و معنی کیومرث زنده است.»

حقایقی را که میتوان ازلابلای این افسانه‌های کهن دریافت اینکه: نام کیومرث- زنده بی‌مرگ نیست بلکه نام اومأخوذ است ازا گومرت Egaycmart یعنی زنده مرگ پذیر. یا دگرگون شدنی. در برابر جاودانی که صفت خداوند است یعنی موجود خلق شده زیرا همه موجودات زنده مرگ‌پذیر هستند. ودیگر اینکه او بنام گلشاه که تحریفی است ازنظر لهجه از **گیل شاه** معروف بوده است و ازاینکه از کوه‌دماوند قیام کرد یعنی گیلان وتالش. اواز گیلان برخاست وسپس تمام کشورهای همجوارخودش راتصرف کرد وبطرف جنوب رفت وخوزستان را هم تصرف کرد وسپس درشوش مستقر شدوبنیان پادشاهی آنجا را گذاشت و در آنجا به **گیل گمش** معروف شد.

براساس محاسباتی که استاد بهروز بعمل آورده است کیومرث. یعنی گیل‌شاه. بنیان تاریخی را گذاشته که بنام او معروف گردیده و آن روز سه‌شنبه (صبح) اول بهار وفروردین فرسی در ۶۵۳۲ سال قبل میلادمسیح بوده است.

لقب گیل برای پادشاهان گیلان تا اوائل دوران اسلامی باقی بوده وبرای تأئید این نظر چندنمونه می‌آوریم دراطراف بشقاب نقره‌ای که متعلق به اواخر ساسانیان و از پادشاهان گیلان بوده است. چنین نوشته شده - بخط پهلوی- دات برزمتر فرخانان **گیل گیلان**. اسپهبد خراسان نقشه (۱۷) یعنی- دادبرزمهر

۱- این بشقاب درموزه آرمتیاژ لنین گراد نگاهداری میشود.

فرخانان شاه گیلان واسپهبد خراسان ـ دیگر **گیل گاوباره** که با اعراب جنگید واستقلال گیلان را هم چنان محفوظ داشت . دیگر **اسپهبد گیل** که از سال ٤٥ هجری در گیلان سلطنت کرد موضوع قابل توجه نزدیکی نام گیل-گمش با نام گیل گاوباره است واینکه گاومیش درزبان محلی و بصورت مخفف گمش است . جزء اول نام کیل گمش درنامهای پادشاهان گیلان بسیار است ولی درمیان هیچیك ازملل همجوار سونگیری (سومری) نامی نزدیك به گیل گمش نمی‌یابیم واین نشانی است ازاینکه نامهای سونگیری آریائی و ایرانی است وازطرفی تاریخ سلطنت کیومرث (گلشاه ـ گیل‌شاه) تقریباً مقارن ونزدیك است با تاریخ تقریبی گیل گمش وبطوریکه قبلا نظر باستان‌شناسان راآوردیم استقرارقوم سونگیری را درسرزمین شوش درحدود ٦٥٠٠ سال قبل ازمیلاد مسیح دانسته‌اند. باآنچه آوردیم نه تنها تاریخ قوم سونگیری افسانه نیست بلکه با توجه به قدمت تمدن در گیلان وطبرستان ومهاجرت این اقوام به‌آن نواحی واقعی بنظر میرسد .

اینك به بینیم ابن‌ندیم در این باره چه مینویسد « گویند اول کسی که **بفارسی** سخن گفت کیومرث بود که فارسیان او را **گلشاه** خوانند ومعنی آن پادشاه گل است و او در نزد آنان ابوالبشر باشد وبقولی اول کسی است که **بفارسی نوشت** . بیوراسب پسروند اسب معروف بضحاك صاحب آژیدهاك است و گویند فریدون بن اثفیان وقتیکه زمین را میان فرزندان خود سلم. تور . ایرج تقسیم کرد بهریك یك سوم آبادرا بخشودواین را درنامه‌ای نوشته بآنان داد . **اماد** مؤبد بمن گفت آن نوشته درنزد پادشاه چنین است که درروزگار یزدگرد با گنجینه‌های ایران نزد او فرستاده شد. گویند اول کسی که **خط نوشت جمشید** پسراونجهان بود و **دراسک** که یکی از **کرانه‌های** شوشتر است اقامت داشت [1] »

درنوشته ابن‌ندیم که بنقل از نوشته هـای ایران باستان ویانقل قول از ایرانیان ومؤبدان داناست نکته‌ای که‌قابل توجه‌است اینکه جمشید راساکن **کرانه‌های شوش** دانسته‌است !! وازهمین رهگذراست که کیومرث وپادشاهان

۱ـ الفهرست ص ۲۰-۲۱

باستانی‌دیگر را ساکن شوش **دانسته‌ایم وبا این ترتیب درمییابیم که داستان گیل‌گمش همان داستان‌گیل‌شاه ایران باستان است .**

نکته دیگری که دراینجا توجه بآن بسیار بمورد و بجاست موضوع کشف کتابخانه تهمورث **درجی** اصفهان است که این حقیقت تاریخی را چند تن ازمردم **ثقه** دیده ومتذکر آن‌شده‌اند که نمیتوان آنرا نادیده گرفت وبا افسانه پنداشت .

ابن‌ندیم به نقل از کتاب « نهمطان فی معرفته طالع الانسان » تألیف **ابوسهل بن‌نوبخت** ایرانی‌مینویسد: « **کی ضحاك** درزمین‌های‌سواد(خوزستان) شهری بنا کرد ونام‌آن را ازمشتری درآورد وآنرا جایگاه‌علم وعلما قرارداد و دوازده کاخ بشماره برجهای‌آسمانی درآن ساخت و هرکاخی را بنام یکی ازبرجهای‌آسمانی‌نامیدو **وبرای کتابهای علمی در آنجا گنجینه هائی بساخت ودانشمندان را درآن‌کاخ‌ها جای داد** » .

اسحق بن‌ندیم به نقل‌از کتاب **ابومعشر بلخی** ایرانی از کتاب **اختلاف ـ الزیجات** مینویسد : پادشاهان ایران برای نگاهداری وحفظ وصیانت‌دانشها وبجا ماندن‌آنها اهتمامی فوق‌العاده مبذول میداشتند . آنها برای محفوظ ماندن کتابهاوآثار دانشمندان‌ازآسیب زمانه وآفات‌آسمانی‌وزمینی‌وسیله‌ای از سخت‌ترین‌ومحکم‌ترین اسباب ولوازم برگزیدند که تاب مقاومت دربرابر هرگونه پیش‌آمدی را داشته باشد وعفونت وپوسیدگی درآن راه نیابدوآن پوست درخت خدنگ بود که بآن **توز** میگفتند . وبرای یافتن بهترین جاو محل به جستجوی زمین‌ها وشهرها برخاستند که بهترین‌آب و هوا را داشته باشد وعفونتش کمتر،واز زمین لرزه برکنار وگلش‌آن چسبندگی را داشته باشد که ساختمانها درآنجا برای همیشه استوار وپایدار بماند وپس‌ازآنکه همه جای مملکت را جستجو کردند در زیراین گنبد کبودشهرستانی را با این صفات جز **اصفهان** نیافتند ودرآنجا نیز تمام‌گوشه وکنارها را بازدید کردند وبهتر از **رستاك‌جی** جائی ندیدند و در این رستاك همین محلی را که پس ازقرنها درآن شهرجی بنا شده. موافق منظور خود یافتندوبه کهن‌دژ (قهندز) که میان شهرجی قرار داشت‌آمده و علوم خود را درآنجا بودیعت

گذاشتند که تا زمان ما باقی و پایدار بماند ونام این محل **سارویه** بود و از خود این ساختمان مردم پی بسازنده وپایه گذارآن بردندزیرا درسالهای گذشته گوشه‌ای ازاین ساختمان ویران گردید و درآن سفی (دالانی)نمایان شد که با گل سفت (ساروج) ساخته شده بود ودرآن کتاب زیادی‌از کتابهای پیشینیان دیده شد کهٔ تمام‌آن برپوست خدنگ و در علوم گوناگون قدیم **بخط فارسی باستانی** نوشته شده ودرآنجا گذاشته بودند. ازاین کتابها مقداری بدست کسی رسید که توانائی خواندن‌آنرا داشت و درآن نوشته‌ای از برخی شاهان ایران یافت که چنین بود.

« بطهمورث شاه که دوستدار دانش و دانش پژوهان بود خبر دادند **که یك‌حادثه آسمانی در مغرب بظهور می‌پیوندد که بارانهای متوالی و بادوام آن بدرجه افراط و برون از حد معمول و متعارف خواهد بود** و از اولین روز پادشاهی وی تااولین روز ظهور **این حادثه مغربی**، دویست وسی و یکسال وسیصد روز خواهد بود. و منجمان او را از همان اوائل پادشاهیش از این پیش آمد برحذر داشتند و گفتند دامنه آن نیز تا **شرق** کشیده خواهد شد واو به مهندسین دستور داد که در تمام مملکت جستجو کنند و جائی را بیابند که از نظرآب و هوا و زمین برهمه جا برتری‌داشته باشد وآنان زمین همین ساختمان را که معروف به سارویه (بروزن‌کاکویه) (و تا این ساعت درمیان شهرجی برپاست) پسندیدند سپس امر کردساختمان محکمی درآنجا پایه گذاری کنند و پس از فراغت از این کار امر کرد آنچه در خزانه از علوم گوناگون موجود است بر پوست خدنگ بنویسند و در آن ساختمان جای دهند تا پس ازبرطرف شدن آن حادثه مغربی. آن علوم برای مردم باقی بماند ودرمیان‌آن کتابها کتابی منسوب به یکی‌ازدانشمندان باستانی بود که دارای ادوار سنین برای استخراج سیر ستارگان و علل حرکتشان بود **و مردم دوره طهمورث وپارسیان پیش ازآنها** آنرا ادوار هزارات می‌نامیدند.واین زیج ازهمه‌زیجهاصحیح‌تر ومختصرتر بود ومنجمان

آن زمان زیجی از آن استخراج کردند وآن را **زیج شهریاری** یعنی پادشاه زیج‌ها نامیدند **این بود آخرین گفته ابومعشر بلخی** [1]

محمدبن اسحق ندیم گوید : « یکی ازاشخاص موثق بمن خبرداد که در سال ۳۵۰ هجری سغی خراب گردید که جایش معلوم نشد زیرا ازبلند بودن سطح آن گمان میکردند که توی‌آن خالی نبوده و مصمت است تا زمانیکه فرو ریخت و از میان آن کتابهای زیادی بدست آمد که هیچکس توانائی خواندن آن را نداشت .

من آنچه با چشم خود دیدم وابوالفضل عمید درسال سیصد وچهل واندی آنها را فرستاده بود کتابهای پاره پاره بودکه درباروی شهر اصفهان از میان صندوق‌هائی بدست آمده بود .»

ازآنچه این ندیم درباره کتابخانه سارویه جی نقل میکند نکات قابل توجه ودقت میتوان یافت. اول اینکه کی‌ضحاك در خوزستان فرمان میرانده و درباره تهمورث باید گفت که او نیز در خوزستان فرمان روائی داشته و یا پایتختش در خوزستان (شوش) بوده است . دوم اینکه دربار توفان ایرانیها آن را توفان وحادثه ناحیه‌ای دانسته‌اند نه جهانی وهمه گیر . سوم اینکه: بکرات در گزارش منجمان‌آمده است که **«حادثه‌مغربی»** . باید توجه داشت که این مغرب نسبت به خوزستان بوده است که شامل سرزمین بین‌النهرین و کرانه‌های شط فرات می‌شده است و این همان موضوعی است که در داستان توفان سونگیری‌ها (سومری‌ها) هم عیناً آمده است ! ! همین موارد است که همبستگی تاریخی دوران باستان ایران را با پادشاهان‌آریائی سونگیری و انزان نشان میدهد . ابن ندیم آنچه را در باره اسناد و مدارك بدست آمده از سارویه‌جی بدست میدهد تنها نقل قول نیست بلکه گزارشی است مستند برآنچه خود او هم شاهد و ناظر این حقیقت و واقعیت بوده است وآثار و کتابهای بدست‌آمده را نیزخود او دیده است .

اینك توجه خوانندگان را بفهرست نکاتی که تاکنون در این گزارش بحث شده است بشرح زیر جلب می کنیم :

---

۱ ــ الفهرست مقاله هفتم ص ٤٣٤ - ٤٣٩

۱ - گیل شاه نام پادشاه باستانی ایران

۲ - وجود پـادشاهان متعددی در تبرستان بنامهای . گیل گاوباره - گیل‌اسپهبد - گیل گیلان فرخانان

۳ - نزدیکی نام گیل گاوباره با گیل گمش

٤ - پادشاهی دیوك به‌ثبت هرودوت و دایائو کو . به ثبت اسناد آشوری در ناحیه تپورستان وبوجودآوردن پادشاهی مادی‌ودر حقیقت نشرفرهنگ دیوها (دیوك‌ها) و دی‌پی درجهان

٥ - گزارش وقایع توفان در تاریخ ایران باستان پیش ازواقعه توفان

٦ - فرمان‌روائی کیومرث (گیل‌شاه) و کی‌ضحاك‌وتهمورث درخوزستان- (شوش)

۷ - آریائی بودن نامهای سونگیری (سومری) مانند گیل گمش - دین گیرآدامو ومانند آن

۸ - قدمت تاریخ خط وپیدایش خط وسیله مردم دی‌پی‌رستان ونشرآن به‌دیگر نواحی‌ایران

۹ - مهاجرت اقوام آریائیها ازتپورستان و کناره‌های بحرخزر به‌نواحی جنوبی خوزستان وشوش

۱۰ - بدست آمدن کهن‌ترین آثار مخطوط جهان درایران وسونگیری

۱۱ - نشرخط درجهان وسیله سونگیری‌های ایرانی

مجموع مطالب یادشده دراین‌فهرست این‌نظریه را تائید میکند که خط در دی‌پی‌رستان بوجود آمده وسپس‌بدیگر نقاط وسیله پادشاهی‌ازپادشاهان آریائی (تهمورث دیویند) از مردم سرزمین دی‌پی‌رستان (دیوهـا - دیوك‌ها) آموخته شده وآنرا بدین مناسبت دی‌پی خوانده‌اند ووسیله این پـادشاه در سرزمین سونگیری نشریافته است .

اوستا ـ قدمت آن

درباره ظهور وتاریخ عصرزرتشت نظرات و عقاید مخالفی تاکنون ابراز

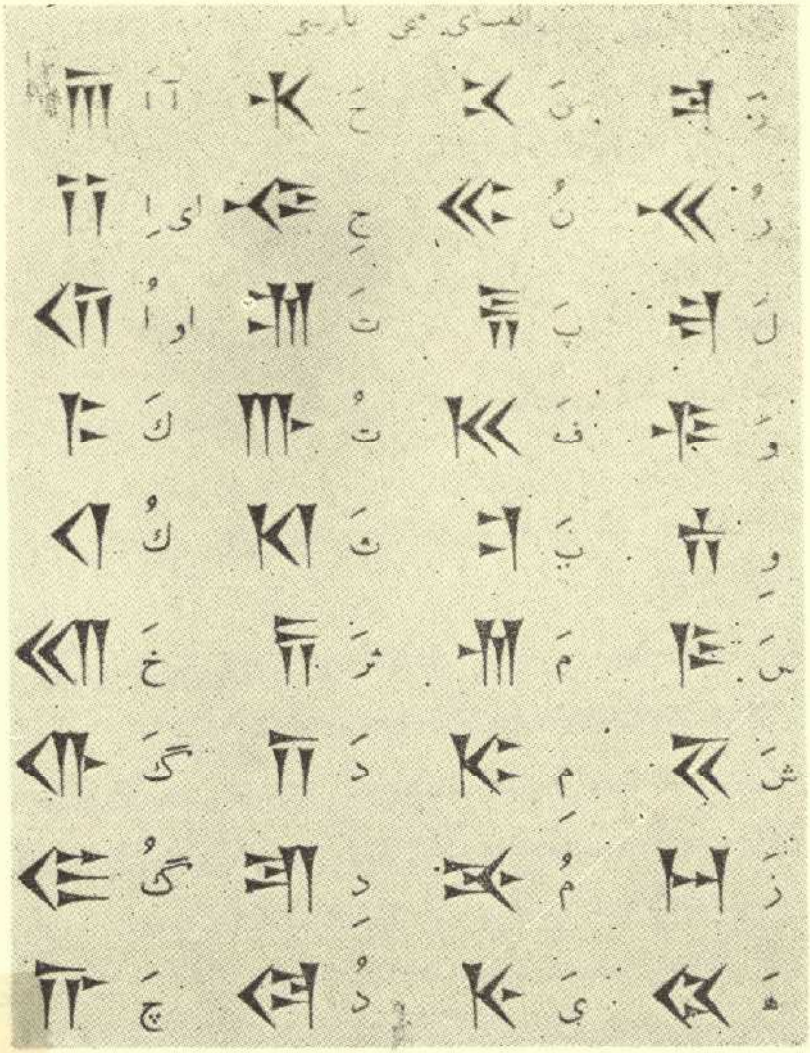

(شکل شماره ۹)

(عکس شماره ۱۰)

واظهار شده است ازمجموع تحقیقاتی که تاکنون بعمل آمده ومطالعه آنها میتوان باین نکات توجه پیدا کرد که درکاهش تاریخ ظهور وپیدایش زرتشت وسپس قدمت اوستا نظرات خاصی اعمال میگردیده و کوشش می‌شده است که تاحد ممکن ازقدمت عصر زرتشت واوستا بکاهند ! ! بنابراین باید نسبت باظهار نظرهائی که دراین باره میشود باتعمق وژرف نگری نگریست وآنرا سرسری نگذاشت و نگذشت ، **ساموئل نوبرگ** اوستا شناس سوئدی درسال ۱۹۳۷ کتابی تحقیقی درباره مذاهب باستانی ایران نشرداد واین اثر وسیله **تدر محقق** آلمانی بزبان مذکور ترجمه شد ، **هرتسفلد** ، و ،**هرتل** و . **و.واستروووه** ،نیزهریك‌مطالب ومقالاتی‌درباره زرتشت وعصر اونوشته‌اند، نظرات هرتسفلد وهرتل . و.واستروووه. مبنی براینست کـه زرتشت درآغاز پادشاهی هخامنشیان ظهور کرده است بخصوص درزمان داریوش اول (۴۸۰-۵۲۲ – پیش ازمیلاد)

دانشمند فقید **هنینگ** وبه‌پیروی ازاومحققان‌دیگری‌ازجمله‌**دیاکونوف** نظرات هرتسفلد وموافقان با او را مخدوش دانسته وعصر اوستا را بسیار قدیمتر اززمان هخامنشی‌ها دانسته‌اند .

مطالعه و تحقیق درباره نظرات مخالفان وموافقان این نتیجه را بدست میدهد که نظرات هنینگ وطرفداران اوبحقیقت نزدیك‌تر است واین‌دسته اسناد و مدارك وآثاری ارائه میدهند که معقول‌تر وباواقعیت بیشتر نزدیك است ، قسمتی ازنظرات نوبرگ قابل توجه است وآن اینکه :

زرتشت دریکی ازقبائل آریائی نزدیك جیحون پابعرصه هستی گذاشته وتولد اومربوط است به زمانهای بسیار دور ومیگوید . زرتشت برای اصلاح وحفظ سنت دیرین وآئین آن قبیله قیام کرد وچون آئین مهرپرستی قبائل همجوار سنت قبیله‌ای زرتشت را محوونابود میکرد اوبرای حفظ سنت‌قبیله خود قیام کرد وچون دراین امرتوفیق نیافت به قبیله‌ای که مهرپرست بودند پناهنده شد وآئین خودش را باآئین مهری تلفیق کرد وبه‌نشر آن پرداخت رئیس این قبیله کـه آئین مهری داشته گشتاسب نـام داشته است . هنینگ زادگاه زرتشت را درخاور وایران ویچ را که دراوستا آمده سرزمین اصلی

ایران وایرانیان دانسته وآن را باخوارزم کنونی منطبق میداند واین ناحیه را تـا سیستان گسترش یافته میشمارد . دیاگونوف نیز[1] بنا به اسناد و دلائلی نمی‌تواند بپذیرد که اوستای نخستین درآتروپاتن بوجود آمده‌باشد وآن را بهیچوجه متعلق بدوران مادها نمیداند ودراین زمینه اسنادی ارائه میدهد که همه معقول ومستنداند .

بافحص وتعمق وتدقیق وتحقیق درآرای موافقان ومخالفان نویسنده بنا بدلائلی که ارائه میشود معتقد است که اوستا متعلق به عصروزمانی است که هنوز درایران پادشاهی (شاهنشاهی) ماد بوجود نیامده بود وبنابراین متعلق است بزمان‌های بسیار دورتراز آن یعنی درحدودششهزار سال‌قبل ازمیلادمسیح

مبدأ تقویم و تـاریخ کیومرثی را صبح سه‌شنبه اول بهار واول فروردین فرسی سال ۶۵۳۲ بیش از میلاد مسیح گرفته‌اند وبنابراین درحدود پـانصد سال پس ازمبدأ تقویم وتاریخ کیومرثی **عصر اوستا بوده‌است** زیرا :

۱ ـ دراوستا اصطلاح آهن از مفرغ مشخص نیست وچون عصرآهن در ایران (که ایرانیها خود توانسته‌اند آهن را ذوب کنند) تقریباً معلوم است بدیهی است عصر اوستابه قبل ازعصرآهن میرسد .

۲ ـ سرود **یشت‌ها** خطاب به‌خدایانی است که این خدایان متعلق بآئین بسیار کهن ایران باستان است نه عصر مادی وهخامنشی .

۳ ـ اگرزرتشت درزمان هخامنشی‌ها ظهور کرده بود میبایستی‌دراوستا آثاری ازدوران هخامنشی‌ها منعکس باشد . درصورتیکه نه در **اوستا** ونه در **یشت ها** ونه **درگاثاها** هیچ آثار ونمونه‌ای ازدوران هخامنشی‌ها نیست .

۴ ـ **زبان** یشت‌هـا وگاثاهـا زبـانی است بسیار کهن‌تر از زبـان دوران هخامنشی وزبان شناسان آنرا همزمان بازبان **وداها** دانسته‌اند واین‌مطلبی نیست کـه قـابل کتمان باشد زیرا لغت است وموجود ومطالعه ومطابقه آن آن باالواح دوران هخامنشی‌ها کاری سهل وآسان

۵ ـ گروه‌بندی اجتماعی در **گاثاها** و**خرده اوستا** واصطلاحاتی که درآن

---

۱ ـ تاریخ ماد ص۱۷

بکاررفته همه متعلق است بدوران قبل ازمادها که آثار آن تـادوران مادها هم‌باقیمانده‌بوده است ازجمله اصطلاح **ساستر** که دراوستا آمده است.ساستر بمعنی فرمانروای کوچك است که همان رؤسای دهکده ها باشند (دهخدا) وبطوریکه تحقیق تـاریخی نشان میدهد . این ساسترها بودند که نخست با یکدیگر متحدشدند ومدت دویست سال باهجوم آشوری‌ها به‌ایران بمبارزه برخاستند وسرانجام این اتحادیه ساسترها دولت‌های کوچکی بوجود آورد کـه بنام شاهکان خوانـد می‌شدند واین شاهکان پادشاهان محلی بودند که غالبا باآشوری‌ها جنگیده‌اند بعدها اتحاد این شاهکان دولت شاهنشاهی‌ماد را بوجود آورد [۱]

نام واصطلاح‌ساستردرزبان **پارسی باستان** منسوخ شده ودیگربکارنمی رفته است واین‌نیزخودنشانی است گویا از اینکه اوستا در عصرهخامنشی‌ها نوشته‌نشده است .

۶-کاثاها ویشت ها هنگامی سروده شده است که کیش بهـی‌ومـزدیسنی یك‌آئین همه گیروعمومی ایرانیان‌بوده‌است ودرسراسرایران‌بعنوان یك‌آئین ملی شناخته شده بوده است. در حالیکه میدانیم ظهوریك آئین و کیش در آغاز همه گیرنیست وزمانها میخواهد تایك‌آئین همگانی شود . پس اوستـا پیش ازکاثاها ویشت هابوده وسپس‌کاثاهاویشت ها درزمانیکه آئین‌مزدیسنی عمومی شده بوده است سروده شده است.

۷- دراینکه اوستای نخستین چند برابراوستای موجود بوده‌است‌شکی نیست و گفته‌های‌مورخان‌قرن سوم پیش ازمیلاد یونان‌مانند**هرمیپ ازمیری** دلیلی براین واقعیت است.

۸- شایعه جمع‌آوری مطالب اوستادرزمان هخامنشی ها و نابودی‌آن بدست اسکندرخود بهترین دلیل است براینکه اوستابیش ازبوجود آمـدن دولت‌هخامنشی بوده وچون‌متفرق گردیده بودآنهااقدام بجمع‌آوری وتدوین

---

۱ - اطلاق ماد بملت و یا دولت از غلطهای مصطلح تاریخ است زیرا ماد بمعنی میانه است و قسمت های مرکزی ایران را یونانیها وآشوری وماد - مادا گفته‌اند وگرنه مردم ایران نه‌قومی بوده‌اند بنام ماد ونه دولتی بوده است‌بنام مادی‌بلکه مادنام سرزمین است

آن کرده‌اند وچه بسا همین امر تدوین وجمع آوری اوستا درزمان هخامنشی موجب این شایعه گردیده است که اوستا درآغازپادشاهی داریوش سروده‌شده است ؛ و در باره ازمیان بردن اوستا در زمان اسکندر نوشته کتاب اندیه و سهیکیه سکستان بزبان پهلوی سندی است‌معتبر وقابل توجه.

منظورازطرح مطالب واسنادی که آوردیم اینست که :

قدمت اوستا بمراتب بیش اززمانی است که بعضی از شرق شناسان آنرا اعلام داشته‌اندوبنابردلائل واسنادی که ارائه شد باید گفت زمان اوستامتعلق است بقبل از دوران شاهنشاهی ماد.

در داستانهای مذهبی ایرانیان آمده است **که زرتشت مبدع ومبتکرخط بوده است**. باید گفت این داستان باستانی تنها نمودار ومبین یک واقعیت و حقیقت است وآن اینکه : ایرانیان مبدع ومبتکرخط بوده‌اند و گرنه پیش ازآنکه زرتشت ظهور کند درایران خط وجود داشته است وخطی را که اوستا بدان نوشته شده وبعدهاخط مقدس وخط اوستا (دین دبیره) نام گرفته بدلائلی که اینک ارائه میدهیم سابقه بسیار کهن‌ترازاززمان اوستا داشته است.

۱- درزبان اوستائی **دئنه** (دین) ودرزبان پهلوی دین بیای مجهول **نام فرشته‌ایست که 'وموکل خط وقلم است**. درروزگاران کهن‌به اوستا دئنه (دین) میگفته‌اند ودربندهشن‌همه جابجای اوستا دین‌آمده استودردینگرت میگوید که «زرتشت دین‌آورد» یعنی اوستا را آورد وهمین نوشته موجب گمراهی شده است وچنان پنداشته‌اند که زرتشت خط وقلم را آورد ونتیجه گرفته‌اند که پس زرتشت مبتکرخط بوده است.

۲- اگرقبل ازاوستا. خط وجود نداشت موضوع فرشته خط وقلم نمی توانست دراوستا بیاید ووجود آن مورد بحث قرار گیرد. هم چنانکه در قرآن هم باوجود داشتن خط وقلم. بآن سوگند یاد شده است.

۳- ایرانیان بااطلاع ازخط ووسیله‌آن که‌قلم باشد آنرا موهبتی‌آسمانی دانسته‌اند واینست که برای‌آن فرشته موکلی قائل شده‌اند.

۴- قائل شدن فرشته موکل برای خط وقلم دلیل قاطع براینست که‌خط سابقه دیرین و کهن درایران داشته وازابداعات ومخترعات ایرانیان بوده‌است

جدول الفبای اوستا یا دین دپیری

English	معنی امثال	املاء لاتین	املاء فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا	
a	اهورا، خدا	ahura	اَهور	[illegible]	ا	[illegible]	۱
â	آذر، آتش	ātar	آتَرن	[illegible]	آ	[illegible]	۲
a	اینجا	idā	اِیدا	[illegible]	اِی (کوتاه)	[illegible]	۳
ī	حمله، قوه	īra	اِیر	[illegible]	اِی (کشیده)	[illegible]	۴
u	اُشتر، شتر	uśtra	اُوشتَر	[illegible]	اُو (کوتاه)	[illegible]	۵
ū	چربی	ūtha	اُوتَه	[illegible]	اُو (کشیده)	[illegible]	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha-na	مِئتَهَن	[illegible]	اِ (در وسط کلمه)	[illegible]	۷
ĕ (broad)	راست، درست	ĕrĕš	اِرِش	[illegible]	اِ (کوتاه)	[illegible]	۸
ê (long)	توانا، زورمند	ēma-vant	اِمَونت	[illegible]	اِ (کشیده)	[illegible] (۱)	۹
ŏ (broad)	پر، بسیار	pouru	پاورُو	[illegible]	اَ (کوتاه در وسط کلمه)	[illegible]	۱۰
ô (long)	یک	ōyūm	اَویوم	[illegible]	اَو (کشیده)	[illegible] (۲)	۱۱
ao	پور، پُرسی	pùthrao	پوتهراو	[illegible]	آو	[illegible]	۱۲
n	اندر، میان	aṇtarĕ	اَنتَر	[illegible]	اَن	[illegible] (۳)	۱۳
ã	لگام	ãxna	آخنَ	[illegible]	اَ (در بینی تلفظ میشود)	[illegible]	۱۴
k	کام، کامه	kāma	کام	[illegible]	کَ	[illegible]	۱۵
kh	خرد	xratu	خرَتو	[illegible]	خَ	[illegible]	۱۶
kh^{v} or c	خواب	xafna	خوفن	[illegible]	خو	[illegible] (۴)	۱۷
g	گام، قدم	gäma	گام	[illegible]	گ	[illegible]	۱۸
gh	موج زدن / جاری شدن	ghžar	گهژر	[illegible]	گَ (غ)	[illegible]	۱۹
ñ (ang)	فراخی، بزرگی	frethañh	فرَتهنگه	[illegible]	آنگ (در وسط و آخر کلمه در بینی تلفظ میشود)	[illegible]	۲۰

(۱) این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در [illegible] گارش geuš یعنی

(عکس شماره ۱۲)

اوستا	فارسی	اوستا	فارسی	اوستا	فارسی
𐬀	اَ	𐬑	خِ	𐬭	ف
𐬁	آ	𐬓	خَوْ	𐬠	ب
𐬂	ایْ (کوتاه)	𐬔	گَ	𐬡	وُ
𐬃	اِی (کشیده)	𐬕	غ	𐬢	م
𐬄	اُو (کوتاه)	𐬖	اَنگ (تلفظ در بینی)	𐬣	ی (در سر کلمه)
𐬅	اُو (کشیده)	𐬗	چ	𐬣	ی (وسط کلمه)
𐬆	اِ (وسط کلمه)	𐬘	ج	𐬥	ر
𐬇	اِ (کشیده)	𐬙	ز	𐬨	و (سر کلمه)
𐬈	اُ (وسط کلمه)	𐬚	ژ	𐬨	و (وسط کلمه)
𐬉	اَوْ (کشیده)	𐬛	اَنگ	𐬯	س
𐬊	آوْ	𐬜	ت	𐬱	ش (مشدّد)
𐬋	اَن	𐬝	ث (تَه)	𐬲	ش
𐬌	اَ (تلفظ در بینی)	𐬞	د	𐬵	ه
𐬍	کَ	𐬟	ذ (وسط کلمه)		
𐬎	ن	𐬠	پ		

(شکل شماره ١٤)

و گرنه چرا درآئین های باستانی ملل دیگرصحبت از موکل وفرشته خط و قلم نیست ؟

۵ - دانشمندایرانی **سهراب جمشید جی بواسارا** رساله‌ای درسی‌صحیفه درباره قدمت خط اوستا تصنیف کرده‌وبراساس تحقیقات بسیارارزنده‌وعمیق واساسی که انجام داده است ثابت میکند که‌برخلاف گفته مغرضان بهیچوجه خط اوستا مأخوذ ازخط آرامی وسامی نیست‌وخطی است که پایه واساس‌آن برمبنای خط نقشی وعلائمی بوده وپس ازطی چندهزارسال بصورت خط الفبائی (حروفی) درآمده است برای‌آشنا شدن‌با این حقیقت عین جدولی‌را که این دانشمند خط شناس تهیه کرده است دراینجاازنظرپژوهندگان می گذرانیم ومیگوئیم : دربرابرهر واقعیت وحقیقت‌جزقبول‌آن نمیتوان اظهار نظری کرد .

بند چهارم از بخش اول

خط نقشی یانگاری(علائمی ونقشی) که گفتیم ازمخترعات ایرانیان بود وخط چینی ومصری دونوع اصلاحی ازآن‌بشمارمیرود . دراینجا نمونه‌ای‌از خطوط نخستین وابتدائی علائمی ونقشی‌ایران را که مبنا وپایه خط علائمی پیکانی (میخی) است نشان میدهیم . (عکس شماره یك) وسپس‌باتوجه بخط میخی پارسی نموداری (عکس شماره ۸) درمییابیم که چگونه‌علائم و نقوش بصورت نمودارد‌رامده وسپس این نمودارها بصورت اصوات‌وحروف مشخص شده‌اند (عکس شماره ۹) درتصویرشماره یك :نقوش - آسمان - کوه -انسان گاو- ماهی - پا - خوشه گندم‌ومانندآن نموده شده است که چگونه تصویر ونقش میشده وسپس ازروی این تصاویرچگونه خط اختصاری‌پدیدآمده و این خطوط اختصاری بصورت‌نموداری درمیآمده است . مانند - کوه ودشت که سرزمین ودهیو- یعنی کشورشده است .

☆ ☆ ☆

دلیل‌وسنداینکه‌خط پیکانی‌آشوری وبابلی‌مأخوذازخط پیکانی(میخی) ایرانی‌است‌این‌است که‌آشوری‌ها وبابلی‌ها سامی‌نژادندوزبانشان هردوازیک

ریشه وبنیاد استوبا زبان آریائیهااختلاف داردودر لهجه نیز بهیچوچه یکسان نیستند واین حقیقت را هیچکس نمیتواند کتمان وپرده پوشی کند .

درالفبای خط پیکانی(میخی) آشوری و بابلی حروف - ظاء - ضاد . عین. غین . هاء - شین . خا . وجودنداردد رصورتیکه این حروف مخصوص ومختص زبانهای سامی است وزبانهای سامی این حروف را تلفظ میکنند و بکار می برند زبانهای آریائی این حروف را ندارند بهترین و گویاترین سندی که مغرضان نمیتوانندمنکر آن بشوندهمین نکته است و نشان میدهد که ایرانیهاسازنده حروف الفبائی پیکانی برای خود بوده اند و چون زبانشان حروف . ظاء - ضاد غین . عین . هاء نداشته بنابراین براساس اصل عدم نیازحروفی را که بدان نیاز نداشته اند نساخته اند وچون بابلی ها وآشوری ها این الفبا را اخذ کردند وچون خود مبدع ومبتکر آن نبوده اند نتوانسته اند حتی این چند حرف راهم بسازند و بدان اضافه کنند !! **تاریخ اللغات السامیه** [1] هنگامیکه باین موضوع رسیده است خود را به تجاهل زده ومیگوید : از این روحدس میزنند که این خط را سومریان از مردمی غیرسامی آموخته اندیا خود سومریان غیر سامی بوده اند.»

تجاهل العارف یعنی همین . بطوریکه خوانندگان ارجمند در بندسوم از بخش اول مطالعه فرمودند اولاسونگیری ها(سومری ها) آریائی هستند و جای شك و تردید باقی نمیگذارد . دیگر آنکه چنانکه گفتیم خط را پیش از سونگیری ها درتبرستان اختراع وبوجودآورده بودند . چنانکه آوردیم خط شناسان با همه تعصبی که درباره نژاد و مذهب نشان میدهند در برابر این حقایق که قرار می گیرند می کوشندآنرا ناچیز جلوه دهند و حقیقت را با جملاتی تردیدآمیز در پرده حدس و گمان مستور سازند !!

عجیب است که خط شناسان بیگانه معترفند براینکه خط پیکانی از پنجهزارسال قبل ازمیلاد نزدسونگیری های آریائی بصورت نگاری (علائمی و نقشی) وجود داشته و مراحل دوم و سوم را هم پیموده است وسپس آشوری ها و بابلی ها آنرا ازایشان بصورت ابتدائی فرا گرفتند و تاآنجا که اسنادمخطوط

۱ ــ تالیف دکتر اسرائیل طبع قاهره ص ٤٦

بدست آمده درحدود ۱۷۰۰ قبل از میلاد مادی‌ها هم خط پیکانی داشته‌اند و همچنین معترفند کـه خط پیکانی وسیله مادها بصورت الفبائی (حروفی) درآمده‌است وسپس رواج یافته‌واین اعتراف آنها هم دربرابر یك‌سند غیرقابل انکارتاریخی است وآن فتح بابل بدست کورش بزرك در ۵۳۸ ق . م است که از این فتح واین‌زمان کتیبه‌هائی‌از کورش بدست‌آمده‌است و از همین زمان کتیبه‌های‌آشوری وبابلی‌همه‌بصورت نـگاری (نموداری‌ونقشی) در دست‌است کتیبه‌های کورش همه حروفی والفبائی‌است.

بیگانگان دربرابراین‌اسناد ناچار باعتراف شده‌اند که پس خط‌الفبائی و حروفی پیکانی‌را ایرانیها اختراع کرده‌اند وچون‌نمیتوانسته‌اند ادعا کنند که خط حروفی پیکانی‌را کورش اختراع کرده یا زمان اواختراع‌شده‌این‌جا نیز ناچار شده‌اند بپذیرند که این اختراع و ابـداع متعلق بدوران قبل از کورش بوده‌است خاصه‌اینکه از اجداد کورش مانندآریا رامنه ودیگران‌هم الواحی بخط‌حروفی پیکانی درهمدان بدست‌آمده‌است .

خط حروفی‌پیکانی مادی ۴۲ حرف است که تنها شش حرف‌آن‌نموداری ونقشی استولی خط پیکانی آشوری نموداری و نقشی از هشتصد نمود هـم متجاوز است !! و نشان میدهد که تا چه‌اندازه در زمانیکه ایرانیها خط الفبائی بکار می‌برده‌اندآنها ازلحاظ خط درمراحل ابتدائی سیرمیکرده‌اند.

برای‌اینکه اعمال نظر و غرض بیگانگان را در این مورد نشان بدهیم بجاست عین مطالبی را که در کتاب تاریخ لغات السامیه‌آمده‌است بیاوریم[1] مینویسد « بدلائلی این عقیده رجحان یافته که موجد خط الفبائی آرامی‌ها وفینیقیان‌بوده‌اند که‌ازخط مصری؛ ویا خط میخی سومری‌آن را تقلید کرده در آن‌اصلاحاتی بکار برده‌اند واز حالت نقشی بمرحله الفبائی درآورده‌اند این خط که بعدها خط‌آرامی و نبطی و مسند وحبشی وقبطی ازآن‌تقلیدشد درایران بخط پهلوی تبدیل یافت ؛ یعنی‌آن خط با بردگان و جیره‌خواران سامی وارد ایران شده در زمان هخامنشی‌ها و پس‌ازآن در زمان اشکانی‌ها

۱ - ص ۷۹ - ۸۶

مورد استفاده واقع گردیدورفته رفته درآن تغییراتی یافت وخط پهلوی اشکانی را بوجودآورد .»

در کتاب لغات السامیه دلائلی ارائه نمی‌شود . فقط بعنوان کردن لفظ ولغت (دلائل) اکتفا شده است : اینهم نوعی تحقیق است : بکدام دلائل این عقیده رجحان یافته ؟! معلوم نیست . خواننده خود باید دلیل بتراشد !

دراین تحقیق نشان دادیم که براساس مدارك و اسناد و خطوط بدست آمده موجد و مبتکر و مبدع خطایرانیها بوده‌اند نه آرامی ها و فینقی‌ها . نویسندگان لغات‌السامیه دریکجا قبول‌دارند که خط پیکانی را پنجهزارسال قبل از این‌سونگیری‌ها (سومری) اختراع کرده‌اند یا از ملل غیر سامی آموخته‌اندومعترف‌است که‌سامی‌ها (آشوری‌ها وبابلی‌ها خط را ازسومری‌ها بصورت خط نگاری آموخته‌اند و بزعم نویسندگان لغات‌السامیه ایرانیهاخط رااز آشوری‌هاوسیله‌مزدوران‌سامی!!فرا گرفته‌اند!بعددرجای‌دیگراز‌این‌نظرهم عدول‌میکنندومیگویندموجدخط آرامیهایافنیقی‌ها بوده‌اند!!وباهزارمن‌سریشم میکوشند که‌خط‌اوستائی(دین‌دبیره)راهم اصل‌ومنشأش‌را بخط‌سامی بچسبانند.

واقعاً این تحقیقات حیرت انگیز است !!

الواح و سنگ نوشته های موجود نشان میدهد که بنیان گذار دولت هخامنشی‌ها کورش کبیر هنگامیکه به فتح کشورهای سامی پرداخت خط حرفی ایرانی را بکار برده - درحالیکه در همان زمان سامی‌ها خط نگاری و نقشی داشته اند و در مراحل ابتدائی خط نگاری بسر می‌برده‌اند

در این صورت چگونه خط در زمان هخامنشی ها وسیله بردگان وچیره خواران سامی بایرانیان آموخته شده‌است ؟! تا با این ترتیب ناصحیح پایه ومبنای خط اوستائی آنهم در زمان اشکانیها بشود ؟؟

با توضیحاتی‌که پیش ازاین دادیم اینك خوانندگان خود به نیکی درمییابند که تحقیقات خط شناسان مغرضانه ومخدوش ومجعول وبرمبنانی و پایه های بی اساس است ومتأسفانه همین نظرات مغرضانه تا امروز اساس وپایه تحقیق همگان بوده‌وهرجا صحبت‌ازخط پیش‌آمده نویسندگان براساس اینگونه تحقیقات ونوشته ها آنرا از ملل سامی دانسته‌اند !!

(۳۲)

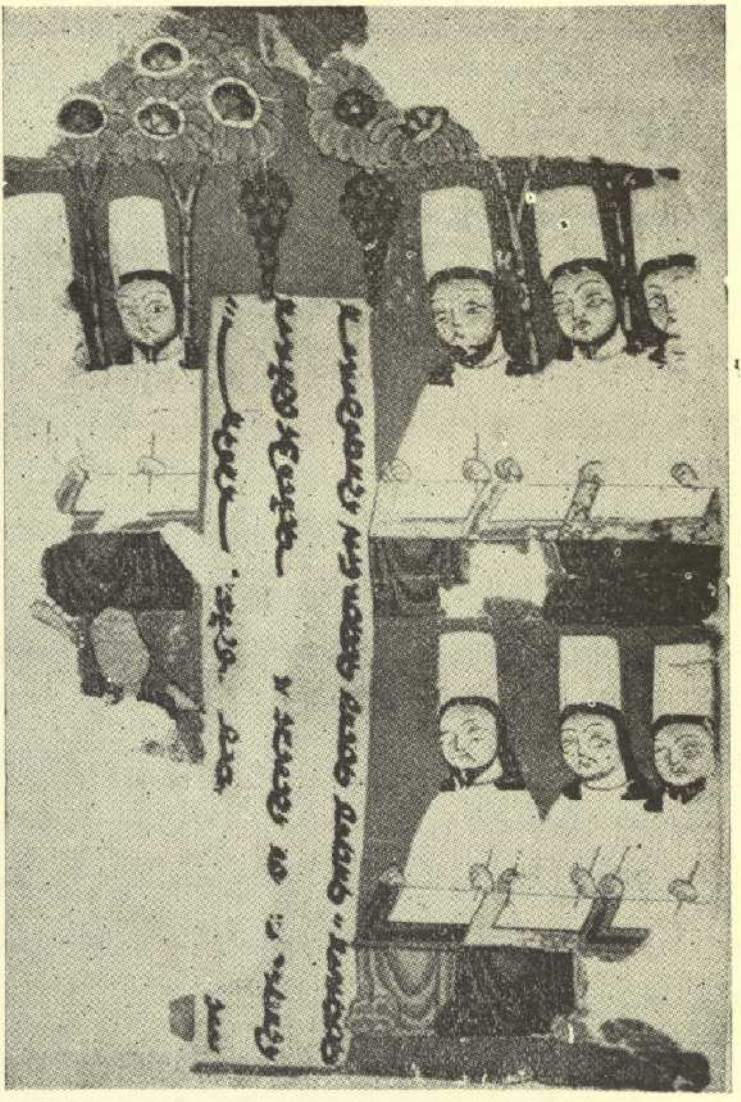

عکس شماره ۱۵ صفحه‌ای ازکتاب اردهنگ مانی

آنچه در تحقیقات لغات‌السامیه آمده‌وقابل قبول است اینکه خط‌مصری مأخوذ از خط سونگیری (سومری) است و خطوط **نبطی ـ مسند ـ آرامی ـ قبطی ـ حبشی** هم اساس و بنیانش خط سومری بوده است پس بنا بر این اساس و منشأ و اصل و مایه همه خطوط . خط ایرانی است زیرا : گذشته از اینکه سونگیری ها (سومری‌ها) ایرانی هستند پایه خط در دی پی‌رستان بوده و وسیله مهاجرت اقوام گیلی و تالشی به دیگر اقوام آریائی آموزش داده‌شده است .

کهن‌ترین خطی که ازفینیقی‌ها یافته‌اند متعلق است بسال ۸۹۵ پیش از میلاد در حالیکه خطوط بدست‌آمده ازسونگیری بیش از سه‌هزار و پانصد (۳۵۰۰) سال پیش‌از میلاد قدمت دارد و با این‌سابقه در این‌باره بیش از این سخن گفتن جایز نیست .

در باره خط اوستائی چنانکه قبلا آوردیم . دیرنیگی‌آن جای بحث‌و شك نیست . خط اوستا که همان دین‌دبیره باشد . چه‌خط نخستین آن و چه خط تکامل یافته‌اش اختصاص بنوشتن کتاب دینی داشته و نوشتن مطالب دیگر با آن خط جایز نبوده‌است و به‌همین لحاظ ایرانیها برای نوشتن فرمانها و مناشیرو علوم‌و امور دیگر خطوط مختلف ابداع کرده‌بوده‌اند که در این مورد نیز به تفصیل سخن خواهیم گفت .

در کتاب . اندیه **وسپیگیه‌سگستان** . که بزبان پهلوی‌است‌آمده‌است که «اسکندر گجستك (ملعون) پس از اینکه برایران‌زمین چیره‌شدهر کس را که راه مغی میرفت می کشت ولیکن در سیستان‌چند خانواده بجاماندند که‌هر کدام **نسکی** (دفتری) از اوستا را از برمیداشتند وآنها بودند که بعد اوستا را مجدداً بصورت مخطوط فراهم آوردند »

همین نوشته نشان میدهد که اوستا بطورت مخطوط (دست‌نویس) پیش ازهجوم اسکندر وجود داشته و مدون بوده ونسك‌نسك بوده است و بااین ترتیب لازم میآمده که خط منتسب‌به اوستا (اوستائی ـ دین دبیره) نیز باید وجود می‌داشته که اوستا را باآن می‌نوشته‌اند و مغان که برخط اوستاآشنا بودند و کتاب‌اوستارا داشتند اسکندرآنها را کشت‌تااوستا ازمیان برود تنها

خانواده‌ای که آنرا ازبر (حفظ) میداشتند و با این وسیله در حفظ اوستا کوشیدند توانستند از نابودی آن جلوگیری کنند و این خانواده چند نسك از اوستا را در بر داشتند اینست که نسکهائی از اوستا ازمیان رفت.

با در دست داشتن اینگونه منابع و مآخذ و دلائل و **مدارك بسیار مستبعد وغیرمعقول است که قبول کنیم خط اوستا دراواخر ساسانیان بوجودآمده باشد؟!**

دربخش دوم این اثر در باره خطوط مسند. نبطی. قبطی بطورمشروح بحث خواهد شد در اینجا همین اندازه بسنده می کنیم که:

در زمان اشکانیان از خط دین دبیره خطی به وجود آمد که بهترین نمونه آن خطوطی است که در روی سکه های پادشاهان معروف به بغکرت (بغداد) که در سرزمین پارس از ۳۲۳ پیش از میلاد سلطنت میکرده‌اند (وما آنهارا بغدادیان (پرداته) مینامیم) موجود است.

خوشبختانه درخرابه‌های شهر **دورا - اوروپوس** Dura - Europus - آثار ساختمانی از معبد مهر دینان در زمان اشکانیان (اوائل اشکانیان) بدست آمد که در دیوارهای آن نقاشی رنگینی ازتشریفات ورسوم دینی پرستشگاه نقاشی کرده‌اند. در این نقاشی سه تن ازمهریان دیده میشوند که یکی بخور معطر دربخوردان میریزد ودر دست نفر سوم کتاب مقدس که در لوله‌ای قرار گرفته دیده میشوند و این نشان میدهد که خط مقدس (دین دبیره) درآغاز اشکانیان وجود داشته و شایعه اینکه خط اوستا در اواخر ساسانیان ابداع شده است نظریه‌ای مخدوش و مغرضانه است (عکس شماره ۱۰)

در جدول شماره ۱۱ (عکس شماره ۱۱) بخوبی ووضوح نشان داده میشود که چگونه خط آرامی از الفبای خط اوستائی اخذشده است هرمحقق منصف و دقیقی میتواند این حقیقت را بمعاینه وروشنی دریابد و جائیکه حقیقت عیان است چه حاجت به بیان است. در عکس شماره (۱۲) جدول الفبای خط اوستائی با جمله‌هائی از اوستا آورده شده است ودر عکس شماره ۱۳ الفبای خط اوستائی نشان داده شده است و باتوجه بجدول بولسا را میتوان نسبت به قدمت این خط دوراز تعصب و تجاهل نظرداد. عکس شماره ۱۴ صحیفه ایست از کتاب

وندیداد که در اواخر دوران ساسانیان نوشته شده و خوشبختانه این نسخه موجود است .

دراینجا موضوعی کـه یاد آوری آن لازم است اینکهٔ : اساسا نـام **پارتی** یعنی – **پهلوی** . دراینکه‌زبان‌پهلوی‌زبان‌اشکانیان بوده‌است واین‌زبان بنام‌آنها‌پهلوی‌نامیده‌شده‌است‌جای‌بحث‌نیست محققان‌میگویند که«زبان اصلی پارتهادرهم‌شده دولهجه (نه‌دوزبان) **سیث‌وماد** (یعنی لهجه مردم ایران میانه) بوده است وپس‌از گذشت سالهاوآمیخته شدن‌بازبان **پارسیان**جنوب از زبان این سه‌قوم آریائی یعنی – سیث – ماد – پارس زبانی پدیدآمد که‌سخنگویان بآن بگفته **استرابو**[1] گوئی با یك‌لغت و یك لهجه سخن میگفته اند و در نتیجه زبان فرس قدیم بااین همبستگی‌پدید آمد که‌آنرا **پهلوی خواندند** بنا بنوشته یکی از متون مانوی چینی – **پهلویك** یا پهلوانیك یعنی پارتی[2] ازنظر زبان‌شناسی **پهلو** مقلوب کلمه **پلهو** است‌وپلهو همان **پرثوه** – پرتوه است که نام دیگر تپورستان (دی پی رستان) بوده است[3] ودر سرود **مهابارته** میگوید که : قوم پهلوه (پرتوی) است[4] وبا این توضیح باید دانست که خط پهلوی‌را نباید خط اختصاصی ساسانیان دانست – خط پهلوی یعنی خط پارتی وباید این اشتباه‌را سرانجام درنوشته‌ها وتاریخ‌ایران‌اصلاح کرد . همه تصور میکنند که خط پهلوی‌منسوب بساسانیان واختصاص‌بآنها داشته است درحالیکه نام این خط خود نشان میدهد که اصل و منشائش از کجاست ومتعلق به‌چه قومی است ؟! بنابراین خط پهلوی یعنی خط پارتی و درزمان ساسانیان که میکوشیدندمظاهر دوران پارتهارا واژگون‌ودگرگون سازند آنرا تغییراتی دادند واینست که خط دوره ساسانی را هم باید خط پهلوی ساسانی خواند .

خط پارتی پایه واساس خطوط مسند ونبطی وقبطی است ودر بخش‌دوم دراین باره سخن خواهیم گفت .

---

۱ – جغرافیای استرابو جلد۱۵ صفحه ۷۲۴ ۲ – اشکانیان م . دیاکونوف ص ۱۲۴ ۳ – ایران‌نامه جلد سوم دکترعباس شوشتری – ۴ – کتاب وکتابخانه‌های شاهنشاهی ایران ص ۲۴

مانی مبدع و مبتکر خط

خط مانی ـ منانی ـ استرنجلو

مانی از نژاد ودودمان پارت‌ها واصلش ازهمدان بوده‌است . پدرش **پتك** نام داشته که همان **پاپك** است [1] مادرش **کاروسا** خوانده‌میشد واز خاندان مشهور **کمسرکان** از خاندانهای مشهور و معروف پارتی بوده است[2] عجیب است که کوشش شده است مانی‌را یکفرد سامی نژاد بشناسانند واورا ازمردم سرزمین بین‌النهرین معرفی کنند !! بهمین‌منظور تحقیقی که‌درباره نام **مانی** بعمل‌آورده‌ایم برای رفع هر گونه شك وشبهت میآوریم .

☆☆☆

مانی واژه‌ایست ازپارسی باستانی و **مانیا** اصل آنست معنی آنهم‌اهل‌ـ خانه ومتعلقان بخانه‌وخانواده است و **مانا ـ نمانا‌ـ مانای** اوستائی همه ازاین‌ریشه است درآغاز ودوران کودکی نام مانی چه بوده است نمیدانیم آنچه بنظر میرسد ـ مانی ـ پس‌از بر گزیدن راه‌وروش خاص . این نام را برای‌خود بر گزیده است‌ومنظورش این‌بوده است که اومتعلق بخانه‌وخانواده ایست که کیش وآئین اورا داشته‌باشند و کسانیکه درآئین اودرآینـد همه اهل یك خانه‌وخانواده میشوند وتاسیس **خانگاه** هم‌درآئین مانی از همین رهگذر است .

دراینجا نمیخواهیم‌درباره مسلك مانی صحبتی بمیان آوریم زیرا این قسمت خود جای بحث مفصل وتحقیق جامع دارد ومتاسفانه‌تاکنون‌آنچنان که شایسته این‌نابغه ومتفکر بزرك وانقلابی بوده است تحقیق دور ازغرض نشده‌است وچهره حقیقی وواقعی مانی درپس یك‌سلسله مجعولات وتهمت هاو افتراها مستور مانده است ـ دراین‌رساله تنهادرباره **خط مانی** صحبت‌میکنیم

بهار درسبك‌شناسی مینویسد [3] « مانی در عصر شاپور اول و هرمز بصدد اصلاح خط افتاد وپی‌برده بود که اگر خطملی ایرانیان خواناودرست

---

۱ ـ ابن ندیم فتق بابك وسمعانی درماده زندی‌فاتق‌بن‌مامان نوشته که درحقیقت پاپك ور هامان است . ۲ ـ درماخذ چینی مانوی نام مادر اوبهمین‌صورت ثبت است .

۳ ـ ج اول ص۸۲

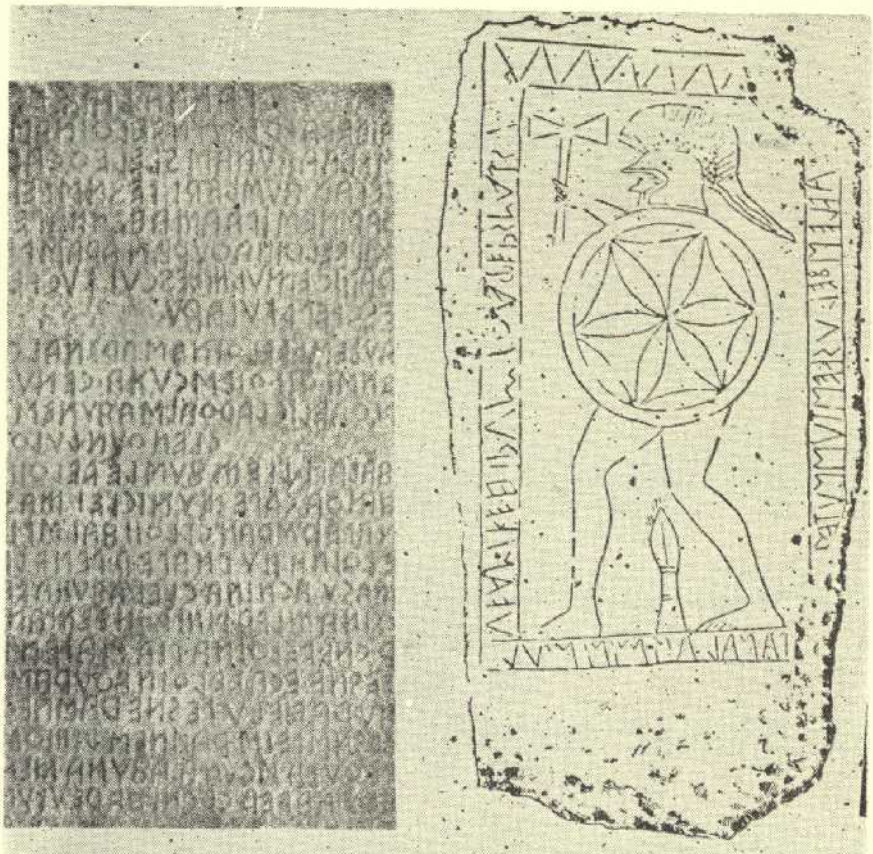

دونمونه از آثار خطی اتروسکی

(شکل شماره ۱۷)

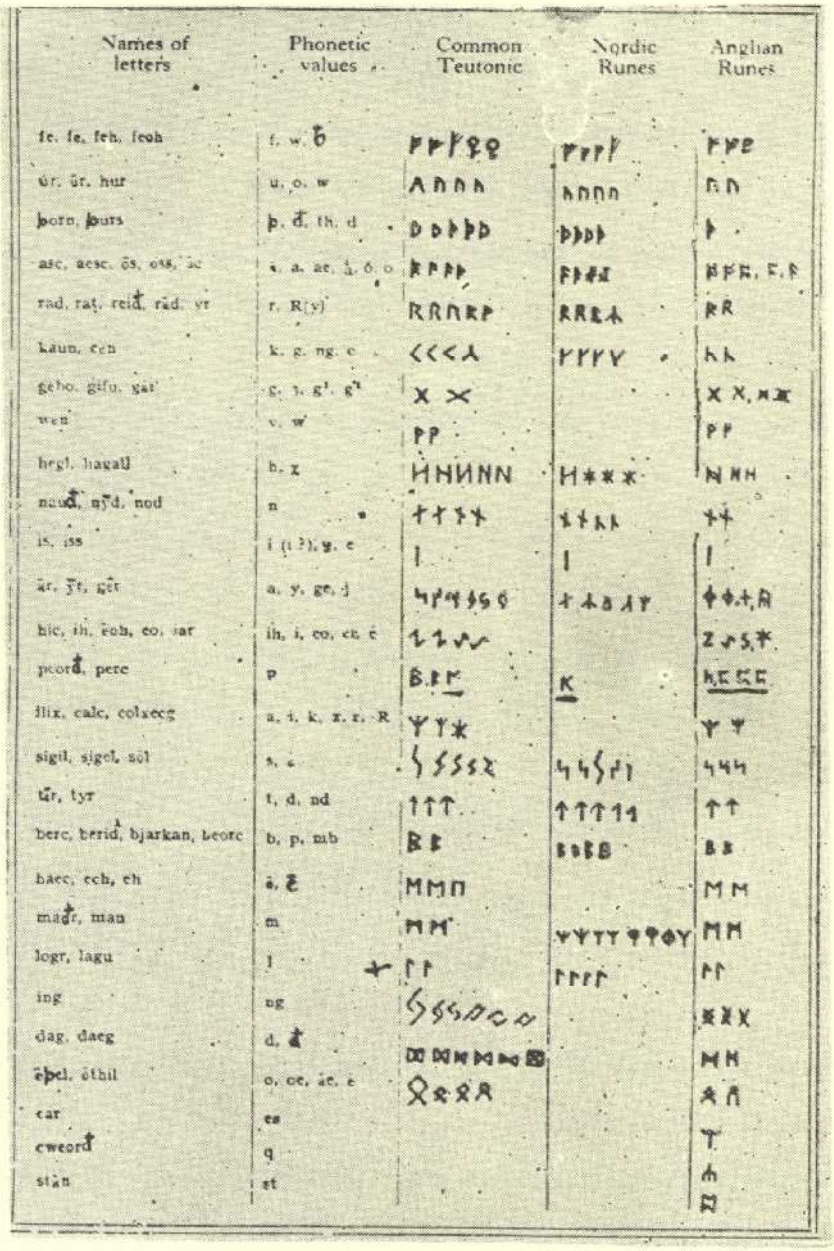

Names of letters	Phonetic values	Common Teutonic	Nordic Runes	Anglian Runes
feː, fe, feh, feoh	f, w, b	ᚠᚡᚠᚢᚣ	ᚠᚠᚠ	ᚠᚠᚥ
ūr, ūr, hur	u, o, w	ᚢᚢᚢᚢ	ᚢᚢᚢᚢ	ᚢᚢ
þorn, þurs	þ, đ, th, d	ᚦᚦᚦᚦᚦ	ᚦᚦᚦᚦ	ᚦ
æsc, æesc, ōs, oss, ac	a, a, ae, ā, ō, o	ᚨᚨᚨᚨ	ᚨᚨᚫᚭ	ᚨᚨᚭ, ᚫ, ᚪ
rad, rat, reid, rād, yr	r, R(y)	ᚱᚱᚢᚱᚠ	ᚱᚱᚱᛦ	ᚱᚱ
cāun, cen	k, g, ng, c	ᚲᚲᚲᚳ	ᚴᚴᚴᚴ	ᚳᚳ
geho, gifu, gar	g, y, g¹, g²	ᚷ ᚸ		ᚷ ᚸ, ᚸᚷ
wen	v, w	ᚹᚹ		ᚹᚹ
hegl, hagall	h, x	ᚺᚺᚻᚻᚾ	ᚺᚼᚼᚼ	ᚻ ᚾᚾ
nūd, nȳd, nod	n	ᚾᚾᚾᚾ	ᚾᚾᚾᚾ	ᚾᚾ
is, iss	i (i ?), y, e	ᛁ	ᛁ	ᛁ
ār, ȳr, gēr	a, y, ge, j	ᛃᛅᛆᛄᛇᛅ	ᛅᛆᛅᛆᛅᚼ	ᛅᛆᛇᚣ
hīc, ih, ēoh, eo, iar	ih, i, eo, ea, ē	ᛇᛇᛇᛇ		ᛇᛇᛋᛇ
peorð, pere	p	ᛈᛈᛇ	ᛕ	ᛈᛈᛈᛈ
ilix, calc, colxecg	a, i, k, x, z, R	ᛉᛉᛉ		ᛉᛉ
sigil, sigel, sōl	s, c	ᛋᛋᛋᛋᛋ	ᛋᛋᛋᚱᛁ	ᛋᛋᛋ
tīr, tyr	t, d, nd	ᛏᛏᛏ	ᛏᛏᛏᛏᛁ	ᛏᛏ
berc, berid, bjarkan, beorc	b, p, mb	ᛒᛒ	ᛒᛒᛒᛒ	ᛒᛒ
hæc, ech, eh	a, ē	ᛗᛗᛖ		ᛗᛗ
mađr, man	m	ᛗᛗ	ᛘᛘᛘᛘᛘ	ᛗᛗ
logr, lagu	l	ᛚᛚ	ᛚᛚᛚᛚ	ᛚᛚ
ing	ng	ᛜᛜᛜᛜᛜᛜ		ᛝᛝᛝ
dag, daeg	d, đ	ᛞᛞᛞᛞᛞᛞᛞ		ᛞᛞ
ēþel, ōthil	o, oe, ae, e	ᛟᛟᛟᛟ		ᛟᚩ
car	ea			ᚣ
cweorđ	q			ᚤ
stān	st			ᛥ

(عکس شماره ۱۸)

نباشد علوم و ادبیات دستخوش فساد وضیاع است وخاصه در کار دین خلل وارد میشود وهر کس کتاب آسمانی‌را بمیل‌واراده خود تبدیل‌وتغییر میدهد این‌بود که درصدد علاج این‌امر برآمد وعاقبت خط سریانی را که در آن تصرفاتی کرده بود برای کتب خود اختیار کرد **وازاین‌رو معلوم میشود که خط اوستائی درآغاز کار ساسانیان وجودنداشته‌است»**

زیرا اگر این‌خط بااین کمال وتمامی وزیبائی درآن روزگار موجود بود شاید **مانی** که حاضر شده بود خط سریانی ونسطوری را اختیار کندبی‌شك خط موبدان ایرانی را برآنها ترجیح میداد»

آنچه دراین مورد باید گفت اینکه: مسلم است شادروان ملك‌الشعرای بهار درسبك‌شناسی دربخش خط توجه بآثار و نوشته های دیگران داشته بخصوص بکتاب لغات السامیه نظر داشته است و آنچه آورده در حقیقت از کتاب مذکور اخذ کرده است وبه‌همین علت مطالبی که درباره خط‌مانی آورده است همه‌اش مخدوش وبی‌پایه است ومااز آن جهت دراینجا آوردیم‌تا نشان بدهیم محققان بیگانه چگونه مغرضانه درباره مانی وخطوط ایرانی نظر میداده‌اند.

نوشته‌اند: مانی متوجه‌شد که اگر خط‌ملی ایران درست نباشد در کار دین خلل وارد میشود وهر کس کتاب آسمانی یعنی (اوستا)را بمیل و واراده خود تبدیل وتغییر خواهد داد. بنابراین درصدد اصلاح خط‌برآمد.و سرانجام خط سریانی را برگزید!! واقعاً عجب نظرات ضدو نقیضی؟! وبعد نویسنده نتیجه گرفته است که بنابآن دلائل (؟) خط اوستائی درزمان او وجود نداشته‌چه‌اگر وجود میداشت مانی آنرا اصلاح میکرد وآن‌رابرخط سریانی مرجح می‌شمرد! واینست که باید گفت خط اوستائی در اواخر ساسانیان اختراع شده است؟! در روشن ساختن این مطالب عجیب و غریب باید گفت:

مانی چه‌اصراری داشته که کتاب اوستا را ازخلل نگاهدارد. اگرخط اوستائی نبود! چگونه ناقص بود! که موجب انحراف می‌شد؟! اگر درصدد اصلاح خط اوستا برآمد چرا خط سریانی را پذیرفت؟! حقیقت اینست که

مانی دریافت که چون خط اوستا (دین‌دبیره) اختصاص به کتاب مقدس‌دارد وخواندن ونوشتن آنهم مخصوص موبدان وهیربدان است و آنـرا بکسان دیگر نمی‌آموزند وبهمین علت چون خط درانحصار آنهاست توانسته‌اند در مطالب اوستا دست ببرند وبسیاری ازآنرا تغییر وتبدیل بدهند و از همین رهگذر بود که نخست کتابی علیه‌مطالب مجهول اوستا نوشت وآنرازندیك دربرابرپازند خواند. یعنی ضدو مخالف‌زند. چون معتقدبود که‌تفسیراوستا (پازند) مطالبش خلاف اوستاست واز آنجـا کـه میدانست اگـر کتابش یعنی **بنکاهیگ** را باخط‌دین‌دبیره بنویسدموجب خشم‌وغضب وبرانگیختن هرچه بیشتر احساسات مجامع مذهبی زردشتی خواهدشد و چون خط دین دبیره‌را باهمه کمالش برای فراگرفتن عامه مشکل میدانست این بود که درصدد ابداع واختراع خطی نو وتازه برآمد. خط مانی خط سریانی‌نیست. این خط ازخط **واسف دبیره** فارسی استخراج شده است حتی ابن‌ندیم هم می‌نویسد **خط‌مانی (منانی) ازفارسی‌استخراج شده ومخترع آن مانی‌است»**

خط سریانی اساساً خط مستقلی نبوده است این خط مشتق و استخراج شده ازخط مانی‌است. خط‌مانی به‌خط **استرنجلو** نیز معروف بود که‌آنرادر سبك شناسی سطرنجیلی خوانده است‌ودر کتاب سبك‌شناسی هم‌آمده‌است که **(خط سریانی مأخوذ ازخط سطر نجیلی است)** وچون‌نمیدانسته‌اند که‌سطر-نجلی همان استرنجلوست که نام خط مانی است نتوانسته‌اند استنباط کنند اگر خط سریانی مأخوذ ازخط استرنجلوست «یعنی خط‌مانی» پس‌چگونه خط مانی مستخرج ازخط سریانی تواندشد ؟؟!

هم‌چنانکه مسلك مانی درهمه کیش‌ها وآئین های جهان اثر گذاشت خطاونیز درخطوط‌دیگر اثراتی پدید آورد چنانکه خطوط **مسندوحمیری و پهلوی ساسانی** ازآن متأثر است، **خط پیر آموز فارسی** کـه درباره آن بطور مشروح صحبت خواهیم کرد وخط‌حمیری هردو ازخط مانی متأثرند. درعکس شماره (۱۵) نشان داده شده‌است که‌خط نسطوری چگونه از خط

۱ــ نام این کتاب را **پلیو** دوبن نامك هم ثبت کرده است . اردهنگ (ارژنگ) تفسیر نقاشی شده بنکاهیگ بوده است .

استرنجلو (سطرنجیلی - مانی) اخذ گردیده است و عکس شماره (۱۶) که صحیفه‌ایست از کتاب اردهنك مانی که در **تورفان** بدست‌آمده باخط ایغوری که‌آنهم ازخطوط ایرانی‌است‌نوشته شده است. این خط از بالا به‌پائین نوشته می‌شده است

خطوط باستانی ایران

محمدبن اسحق ندیم مؤلف کتاب عالیقدر الفهرست که یکی ازمحققان ومتتبعان کم نظیر وبی‌نظر گذشته‌است.وکمتر اثری‌ازآثار گذشتگان‌میتوان یافت که هم‌چون الفهرست مطالب‌آن برواقعیات وحقایقی مبتنی ومتکی باشد ابن ندیم کوشیده است که در اثر نفیسش ازتعصب پیروی نکند و دور از هر گونه نظر وغرضی‌آنچه را که خوانده ویاشنیده بدون اظهارنظرشخصی‌عینا نقل کند. درالفهرست اشتباهاتی هم دیده میشود لیکن این اشتباه‌ها بر اثر فقد مدرك وسند ومآخذ درزمان اوبوده است. اینك به‌بینیم ابن ندیم درباره خط وپیدایش‌آن درایران چه نوشته است.

„[1].... گویند اول کسی که‌بفارسی سخن گفت کیومرث (بزرك‌بی‌مرك) بود که پارسیان اورا گلشاه خوانند ومعنی‌آن پادشاه گل است واو درنزد آنان‌ابوالبشر باشد وبقولی اول کسی که‌**بفارسی توشت** بیوراسب‌پسروندداسب معروف بضحاك صاحب آژیدهاك است. و گویند فریدون بن اثفیان وقتیکه زمین را میان فرزندان خود. سلم. تور. ایرج. تقسیم نمود بهریك ثلث‌قسمت آباد را بخشود ودرنامه‌ای نوشته بآنان داد.

اماد مؤبد بمن گفت‌آن نوشته درنزد **پادشاه چین** است که در روزگار یزدگرد با گنجینه‌های ایران نزد او فرستاده شد گویند اول کسی که **خط بنوشت‌جمشید** پسر اونجهان بود **دراساك** که یکی از کرانه‌های **شوشتر**است اقامت داشت بعقیده ایرانیان هنگامیکه اوزمین را متصرف شد وجن وانس باو سر فرودآوردند وابلیس فرمانبردارش گردیدبوی امر کردآنچه‌دراندیشه و دل دارد بصورت آشکار و عیان درآورد. **اوهم نوشتن را بوی آموخت**

---

۱ – الفهرست ص ۲۰

بخط **ابوعبدالله عبدوس جهشیاری** در کتاب الوزراء تألیف خودش خواندم که : درزمان پادشاهی گشتاسب پسرلهراسب **نامه‌نگاری بسیارکم‌بود** و مردم بر بسط کلام و بیان معانی بالفاظ فصیحه توانائی نداشتند و از گفته‌های جمشید که در خاطره ها مانده و تدوین گردیده اینست . . . .

هنگامیکه گشتاسب به‌پادشاهی رسید نوشتن توسعه یافت وزرتشت پسر اسپیتمان آئین گذارمجوس ظاهرشد وکتاب شگفت‌انگیزخودرا به‌همه زبانها نشان داد و مردمی‌که خود را برای آموختن خط و نوشتن حاضر کرده و مهارت پیدا کرده بودند بسیارشدند.

عبداله بن مقنع گوید زبانهای‌فارسی‌عبارتند از: پهلوی - دری - فارسی خوزی - سریانی. **پهلوی** منسوب‌است به پهلو که نام پنج شهراست . اصفهان، ری، همدان ، ماه‌نهاوند، آذربایجان.واما **دری** زبان شهرنشینان بودودرباریان بآن سخن میگفتند و منسوب بدربار پادشاهان است[1] و از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق زبان مردم بلخ از آن بیشتر بود . اما **فارسی** زبان مؤبدان وعلماء وامثال‌آنان بود ومردم پارس باآن سخن‌میگفتند، اما**خوزی** زبانی بود که با آن پادشاهان و امیران درخلوت وهنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن میگفتند و اما **سریانی** زبان همگانی ونوشتن هم نوعی اززبان **سریانی‌فارسی** بود **ابن‌مقنع** میگوید: ایرانیانرا هفت گونه خط است که یکی از آنها بنوشتن اختصاص دارد و به‌آن **دین‌دبیره**[2] میگویند و اوستارا بآن نویسند. خط دیگری نیزدارند که بآن **ویش‌دبیره** میگویند و وسیصدوشصت وپنج حرف دارد وباآن علم فراست وآثار قیافه وزجر (تفال) وشرشرآب وطنین گوش واشارات چشم وچشمك زدن و ایما واشاره و امثال آنرانویسند. درباره این خط ازاما تا(اماد) مؤبد پرسیدم درجواب گفت‌آری این خط بمنزله معما بوده چنانکه درخط عربی هم معماهائی هست .

۱- برای واژه دری و کبك دری اشتباهی در فرهنگها رخ داده است و برای دری جزدرباری معنی دره را هم باستناد کبك دری‌قائل شده‌اند و کبك دری را کبك‌دره‌خوانده‌اند درحالیکه کبك دری درروی قلل شامخ کوهها زندگی‌میکند نه دره . ومعنی کبك دری یعنی کبك مخصوص دربارشاهان

۲- ابن‌ندیم دین‌دبیریه ثبت کرده که آنهم صحیح است.

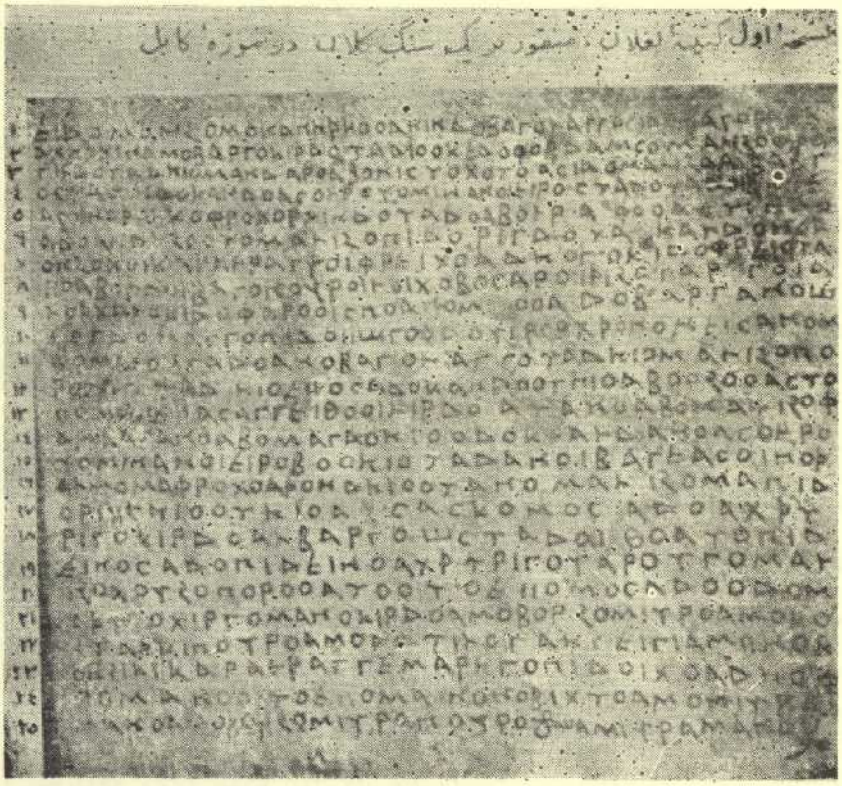

(شکل شماره ۱۹)

ایرانیان خط دیگری نیزدارند که بآن **گشتك** گویند و بیست وچهار حرف دارد وباآن عهود واقطاعات را نویسند و نقش انگشتری و نگارهای جامه و فرش وسکه ودرهم فارسیان بااین خطاست. ونیز خطی دارند بنام **نیم گشتك** دربیست وهشت حرف که طب و فلسفه را باآن نویسند و خط دیگری بنام **شاه دبیره** دارند که پادشاهان نه‌سایر مردم درمیان خود باآن مکاتبه کنند و وآموختن آن برمردم ممنوع است زیرا جز شاه کسان دیگر نبایستی بر اسرارشاهان آگاه شوند وما این خط را بدست‌نیاوردیم اما طرز نگارش‌آن بهمان گونه‌است که سخن میگویند وحروف‌آن‌نقطه ندارد وپاره‌ای ازحروف را بزبان سریانی قدیم که زبان بابلیان‌است نوشته وآنرا بفارسی میخوانند و خطی دیگر دارند که عده آن سی دسته حرف‌است و بآن **نامه دبیره** یا **یاهام دبیره** میگویند واین خط ویژه تمام طبقات مملکت‌است جزپادشاهان و خطی دیگر دارند که‌آنرا **راز سهریه** مینامند و پادشاهان اسرار خود را برای اشخاص وسایرملل بآن مینویسید وصداها وحروف‌آن چهل‌است که هر حرف وصدائی صورت مفردی دارد و از زبان نبطی چیزی درآن نیست خط دیگری نیز بنام **راس سهریه** دارند وفلسفه ومنطق را بآن مینویسند حروف آن **۲۴** و دارای نقطه است وماآنرا بدست نیاوردیم. هجاهائی دارند که‌بآن **زوارش** (هزوارش) گویند و آنرا جدا یا پیوسته بهم مینویسند ودرحدود هزار کلمه‌است وبرای متشابهات ازیکدیگر بکار میرود مثلا کسی که‌میخواهد گوشت بنویسد که درعربی لحم است بسرامینویسد و گوشت میخواند و اگر خواست نان‌بنویسد که درعربی خبزاست‌لهما می‌نویسد ونان میخواند [1]»

جز اسحق‌بن ندیم درالفهرست گفته‌های ابن مقفع (روز به‌پارسی) را که قطعاً رساله‌ها و گزارشهائی‌بوده‌است دیگران هم‌آنرا نقل کرده‌اند مانند شیرویه‌بن شهردار وحمزة‌بن الحسن - خوشبختانه ازنوشته حمزة‌بن‌الحسن نسخه‌هائی در دست است [2] که این نوشته‌ها میتواند اشتباه‌های ابن ندیم را که قطعاً دراثر عدم اطلاع نساخ کتاب او روی داده‌است تصحیح کند. رساله

۱- با این راهنمائی ابن‌ندیم بود که خط‌شناسان توانستند خطوط‌وکلمات هزوارش‌رابخوانند.

۲- نسخه ای درکتابخانه نویسنده و نسخه‌ای درکتابخانه دانشکده حقوق‌ازآن موجود است.

زة‌بن‌الحسن **کتاب التنبیه علی حروف التصحیف** نام دارد که‌او دراین رساله
قل ازمحمدموبد معروف به‌ابی‌جعفر متوکلی‌چنین‌نوشته‌است « اقلام‌پارسی
ناگون است ودارای هفت‌فن‌است که پارسیان درایام دولت خویش ازانواع
ده‌های خود به هفت نوع خط تعبیر میکردند و اسامی آن خطوط بدین
راست.

۱ـ آم دبیره **۲ـ گشته دبیره**
۳ـ نیم‌گشته‌دبیره **۴ـ فروردہ دبیره**
۵ـ راز دبیره **۶ـ دین دبیره**
۷ـ وسف دبیره

اما معنی‌آم دبیره. خط همگانی‌وعامه‌است ومعنی گشته دبیره خط تغییر
ته‌است. معنی نیم گشته دبیره خطی‌است که نیمی ازآن تغییر یافته ومعنی
ورده دبیره خط رسایل است [1] معنی رازدبیره خط رازها و ترجمه‌هاست
ی وسف دبیره جامع کتابت‌هاونوشته‌هاست وآن خطی‌بود مشتمل برلغات
ازروم وقبط وبربروهند ـ چین ـ ترك ـ نبط ـ عرب.

خط عامه یاآم دبیره ازمیان این خطوط به‌تنهائی‌به۲۸ قلم نوشته‌میشده
ت وهرقلمی ازاین اقلام نامی جداگانه وخاص داشته‌است چنانکه درخط
بی تجاوید و خط تحریر وخط تعلیق.

این معنی مشهور است که صناعت خط نزد ایرانیان معروف و هر خط
رای نامی بوده و هرنامی لازم وملزوم فنی ازطبقات اعمال میشده وبسیاری
نام‌های‌آن ۲۸ قلم فراموش شده وآنچه ازآنها بیادمانده چنین است:

داد دبیره ـ شهرهماره دبیره ـ کده هماره دبیره ـ گنج هماره دبیره
ورهماره دبیره ـ آتشان هماره دبیره ـ روانکان هماره دبیره

اما داد دبیره خط احکام و دادگستری بوده و شهر هماره دبیره خط
راج وباج شهرهابوده و کده هماره دبیره خط حسابداری دربار پادشاهان
گنج‌هماره دبیره خط‌خزائن‌وآهورهماره دبیره‌خط‌آخورها وآتشان هماره
یره خط حسابداری آتشکده‌ها وروان‌کان دبیره خط اوقاف بوده‌است وجز

[1] درزبان پهلوی فرورتك بمعنی منشور ورسایل پادشاهی است.

آنچه گفته شد خطوط دیگری‌هم‌داشته‌اند که‌نامشان ازمیان‌رفته وباقی‌نمانده است وفارسیان این هفت‌قلم را که نام بردیم درنوشتن بکارمیبردندهمچنانکه درمنطق و گفتگوپنج قسم لهجه را بکار میبردند که پهلوی - دری- فارسی- خوزی - سریانی باشد. »

☆☆☆

مطالبی را که کتاب التنبیه علی حروف التصحیف تألیف حمزة بن الحسن بنقل ازمحمد مؤبد آورده است حاوی بسیاری اطلاعات گرانبهاست‌و نحوه بکاربردن خطوط ایرانیان را روشن میسازد وبسیاری ازتحریفاتی که درنوشته الفهرست بعمل‌آمده مصحح‌آن را در مطالب این کتاب می‌بینیم . از جمله راز سهریه که اشتباه درالفهرست‌آمده وصحیح آن رازدبیره بوده‌است وهمچنین رأس‌سهریه که تصحیفی‌ازنام وسف‌دبیره بوده است . نکته‌بسیارمهم وجالب دیگر اینکه خط‌آم‌دبیره ۲۸ قلم تحریری داشته که هرنوعی‌رابرای کاری خاص بکار می‌بـرده‌اند مانند استخراج خطوط . تعلیق . نسخ . ثلث رقاع . ریحان . جلیلی‌ووو . ازخط پیرآموز (دربخش‌دوم دراین باره‌بتفصیل سخن خواهیم گفت)

از این ۲۸نوع قلم تحریری تنها نام هفت قلم را آورده و بدیهی است۲۱ نوع قلم دیگر نیز بوده است که متأسفانه نامشان ازیاد رفته ومعذلك همین نکته‌ما رابه‌بسیاری ازمجهولات برای‌پیدایش‌چگونگی‌ابداع‌خط کنونی‌فارسی رهبری وراهنمائی‌میکند که درموقع خود ازآن استفاده می کنیم ومسائل‌و مطالب مربوط‌به‌آنرا مطرح‌می‌سازیم .

اینك مقصود نهائی خود را از مطرح ساختن مطالب ابن ندیم بنقل قول ازابن مقفع وهمچنین از محمد مؤبد باز گو میکنیم :

براساس نوشته وتوضیح دوتن ازایرانیان دانشمند ووارد بامورفرهنگی وادبی ایران باستان و تصریح دوتن از دانشمندان عرب بصحت مطالب آنان درمی‌یابیم که ایرانیان درابداع وابتکار واختراع خط صاحب ذوق‌واستعداد خارق‌العاده بوده‌اند . بطوریکه بافحص و بررسی وتجسس و تحقیق در باره ملل دیگر می‌بینیم هیچیك تا این مقدار باین تعداد خطوط متنوع‌نداشته‌اند

طوط ملل‌سامی‌مشخص ومعین‌است واگرپس‌ازاسلام دردنیای‌اسلامی‌خطوط تلف دیده شده است به‌ملل سامی‌ارتباطی ندارد و چنانکه بتفصیل شرح راهیم داد . خطوط اسلامی مطلقاً و کلا وجمعاً متعلق بایرانیهاست .

توجه به‌تنوع واقلام مختلف خط درایران باستان یکی از دلائل مثبت فلائی است براینکه ایرانیها بااین استعداد وسابقه قهری و طبیعی وبدیهی ت که چون خودمبدع ومبتکر اصل‌آن بوده‌اند در فروع نیز صاحب نظر وق وقریحه بوده‌اند[1]

خط لاتین ـ خط روسی

دراین تاریخچه از خطوط چینی ومصری سخن بمیان‌آوردیم ولازمست باره اصل ومنشاء خط لاتین وخط روسی هم مختصر توضیحی داده شود و قسمت نیزدرابهام باقی‌نماند .

خط اتروسکی ـ خط رونی

برمبنای تحقیقاتی که درزمینه باستان شناسی بعمل‌آمده درحدود ۷۵۰ ش ازمیلادقومی‌بنام**اتروسك** درشمال ایتالیا سکونت داشته‌اند. آنچه مسلم ت این قوم مهاجربوده وازنقطه دیگری بشمال ایتالیا رفته بوده‌اند.ازاین که باید گفت‌تمدن‌روم ویونان‌بدون گفتگومأخوذ ازآنهاست‌آثارمخطوط باری بدست‌آمده است که منسوب باین‌قوم می‌باشد وزبانشان نیزجززبان می‌ها بوده است .

بطوریکه درینگرودیگران نوشته‌اند تاکنون بیش‌از ۹ هزارنوشته از اتروسك بدست‌آمده است وچون خطوط بدست‌آمده منعلق‌بقوم‌اتروسك ت‌آن خطوط رااتروسکی خوانده‌اند .

۱ــ در پایان این مقال لازم میداند یادآور شود که خط سنسکریت ازخط اوستائی ن است ودیگر اینکه استاد درینگر تألیف قابل ملاحظه‌ای در باره خط دارد که از ه صفحه متجاوز است وبیش‌از ۲۵۰ گراور از خطوط مختلف آورده است . درینگر ره پیدایش خط حروفی نظرداده است که این مسأله تاکنون حل نشده ودرمورد اینکه از کجا و کدام قوم بوده مطلب رامسکوت گذاشته است .

نویسنده این تحقیق نه‌یقین و نه اعتماد کامل دارد براینکه واقعاً نام این قوم اتروسك است ؟ یاچیز دیگری مشابه بنام اتروسك زیرا بعید نیست این نام نیزمانند نام سومر وایلام نامی ساختگی یا تحریف شده نباشد ؟ !

نکته‌ای که بیشتر موجب سوء ظن وتردید میگردد اینکه ازاین ۹ هزار نوشته تاکنون چیزی منتشر نساخته‌اند و بهانه ودست‌آویز و علت عدم نشر خطوط بدست آمده را چنین جلوه داده‌اند که تا کنون موفق بکشف رمز الفبائی‌آن نشده‌اند !! با توجه باینکه خط شناسان خطوط مرده و مجهول ـ پیکانی‌مادی وآشوری وبابلی و دهها خط ناشناخته دیگررا خوانده و رموز آنرا کشف کرده‌اند چگونه میتوان باور داشت که درخواندن خطی که‌مادر خط لاتین است درمانده باشند ؟؟ نکته تردیدآور دیگر آنکه‌درآثارقدیمی رومی هیچگونه اثری ازاین‌قوم‌بدست نیامده است واین موضوع کاملامستبعد وغیرمعقول بنظرمیرسد ! همین موارد است که شخص محقق را دچار شك و تردید وظن میکند وبرآن میدارد که چنین پندارد که عالماً و عامداً آثار این قوم راازمیان برده‌اند ونمی‌خواسته‌اند راجع به‌آنها مط لبی نشر گردد زیرا چه‌بسا بانشرآثار مخطوط وفرهنگی قوم مذکور این حقیقت آشکارتر وبرملا گردد که تمدن یونان وروم متعلق به‌آریائیهای مشرق زمین‌بوده‌است وبنابراین بسیاری ازبنیانهای ساختگی مورخان غرب درهم ریخته شود .

موضوع‌جالب‌توجه‌دیگری که‌این‌سوءظن‌وفرضیه‌راتشدیدمیکندموضوع‌وجود خط‌دیگری‌است‌بنام **خط رونی** ،خط‌رونی‌درشبه‌جزیره‌اسکاندیناوی‌و دانمارك وملل‌ژرمن رواج‌داشته واین‌خط‌هم از نوع‌خطوط رمزی ونگاری‌ونقشی است و گروهی‌ازخط‌شناسان‌اظهارنظر کرده‌اند که این‌خط متعلق بقرن ششم قبل از میلاد بوده است و در برابر این گروه دسته دیگری با سماجت و لجاجت میکوشند ثابت کنند که قدمت خط رونی از قرن دوم بعد از میلاد تجاوز نمیکند!! از خط رونی امروز مقداری ادعیه و اوراد و تقویم در دست است . در اینجا نمونه‌ای از خط رونی را بنقل از کتاب دربنگر میآوریم [1]

---

۱ ـ ص ۵۱٤

که در آن شیوه‌های مختلف حروف این خطرا در نقاط مختلف نشان داده‌است وکاملا مشهود است که این خط مادر خط اتروسکی است (عکس شماره ۱۷ خط اتروسکی ـ عکس شماره ۱۸ خط رونی) و بعد ها این خط در میان قوم اتروسك تکمیل گـردیده و تغییراتی یافته است . بطوریکه از این خط مشهود است خط رونی نیز از خط نخستین **اوستائی** مأخوذ است (بجدول پیدایش خط اوستا ـ بولسارا مراجعه شود)و هر محقق بی‌نظر بدون‌هیچگونه تردید با مقایسه حروف X . S . B . M . T . K و مانند آن با خط اوستائی نظر میدهد که خط رونی و اتروسك از خط اوستائی نخستین اخذ شده است و آنچه این نظر را تأکید میکند کشف سنگ سرخ کتل در افغانستان بسال ۱۹۵۷ است . این سند هر گونه تردیدی را از میان برمیدارد. **لامباخ** بسال ۱۹۶۰ رساله‌ای دربارهٔ کتیبهٔ **بغلان** (سنگ سرخ کتل) نشر داد و دانشمند شهیر افغانی استاد عبدالحی نیزدررساله‌ای بنام « مادر زبان دری »[1] تحقیقات نو و ارزنده‌ای دربارهٔ سنگ نوشتهٔ مذکور بعمل آورد و بنـابر تحقیقات این دانشمند ارجمند زبان‌نوشته‌شده برسنگ سرخ کتل مادرزبان دری‌و فارسی است.خط منقور برآن‌سنگ نیزکاملا با خط اتروسکی و رونی یکی است ونشان میدهد که آن دوخط از این خط اخذ شده‌اند و این خط بوده است که در زمانهای بسیار دور از آسیا به‌اروپا رفته و موجب پیدایش خط رونی واتروسکی و سپس خط لاتین شده است (عکس شماره ۱۹و۲۰)و خط روسی نیز از این خط مشتق و استخراج گردیده و این است ماحصل شجره‌نامه خط در جهان‌برای‌اشتقاق و استخراج خطوط از یکدیگر وبرای تشخیص بیشتر به نمودارتهیه‌شده مراجعه‌فرمایند (عکس‌شماره ۲۱)

---

۱ ــ چاپ کابل ۱۳۴۲ شمسی

سیری در نخستین روزنامه های ایران

بقلم

دکتر محمد اسماعیل رضوانی

روزنامهٔ معارف

در پادشاهی مظفرالدین شاه ازسال ۱۳۱۶ هجری قمری ببعد برای نشر تمدن و فرهنگ اروپا نهضت عظیم و جنبش بی‌سابقه‌ای در کشور بخصوص درتهران پیدا شد. در این سال عده‌ای از دانشمندان و روشنفکران پایتخت دور هم جمع شدند و برای بسط وتوسعهٔ فرهنگ‌نو انجمنی بنام « انجمن معارف » تشکیل دادند و برای پیشرفت کار خود روزنامه‌ای بنام «معارف»منتشرساختند ریاست عالیهٔ انجمن را مرحوم مظفرالدین شاه داشته ومرحوم نیرالملك وزیرعلوم و معارف بنمایندگی شاه انجمن رااداره می کرده است .

(۱)

اینك متن فرمانی که دراین خصوص صادر گردیده و دراولین شماره روزنامهٔ مذکور چاپ شده دراین‌جا نقل میشود :

«نیرالملك وزیر علوم ومعارف - چون کار ایجاد مدارس ومکاتب ملیه و کتابخانه ملتی به‌فضل‌خداوحسن‌اقدامات‌ومراقبات‌شما واجزاءانجمن‌معارف پیشرفت‌کامل‌حاصل‌نموده وموجب خرسندی خاطرما گردیده است وامیدواریم انشاءالله روزبروز بهتروکامل‌ترشود وازطرف ما باید مراقبت وتوجه‌مخصوص دراین باب بشود و در حقیقت ریاست این اداره ومجلس حق شخص همایون ماست لهذا شما راکه شخص مجرب‌کافی و دولتخواه و بی‌غرض و از اوضاع داخله وخارجه‌کاملا باطلاع هستید از جانب خودمان مخصوصاً مأموریت میدهیم که زائداًعلی‌ماسبق‌مراقبت‌کامله درانتظام‌امرمدارس ومکاتب ومجلس انجمن‌معارف‌وحفظ‌احترام‌اعضاء آن‌بعمل‌آورده وراپرتها وعرایض ومستدعیات انجمن راکه راجع به‌امرمدارس ملیه و کتابخانه ملتی وصندوق انجمن‌است به‌اطلاع‌جناب مستطاب اشرف صدراعظم بدون تأخیربعرض برسانید واحکام لازمه‌را بهرطورصلاح بدانیدصادرومجری نمائید که‌ماشخص شمارا درامورات مزبوره مسئول می‌دانیم لاغیر شهر رجب‌المرجب ۱۳۱۶»

از روزنامهٔ معارف هرماهی دوشماره انتشارمی‌یافته وعلی‌الظاهر دوسال و دوماه دوام داشته ومجموعاً ۷۲ شماره منتشر شده است .

صاحب امتیاز روزنامه، انجمن‌معارف بوده و وسیلهٔ مرحوم محمود - مفتاح‌الملك اداره می‌شده است نخستین شماره‌آن در اول ماه شعبان سال ۱۳۱۶ و شماره ۷۲ که شاید آخرین شماره باشد در ۲۴ ماه شوال ۱۳۱۸ انتشار یافته است .

اینکه شماره۷۲باتردیدآخرین‌شماره تلقی شد برای این‌است که مرحوم مفتاح‌الملك در شماره هفتاد و یك که در پانزدهم شوال ۱۳۱۸ منتشر شده بعلل «لاوصول ماندن مبالغی از وجوهات اعانه که ارباب همم عالیه متقبل شده بوده وندادەاند» و به سبب «ازدیاد بغض و نفاق و عداوت وحسد جمعی دیوسیرتان باغرض و دون همتان با مرض که جز بهوی‌وهوس سخنی‌نگویند و بدون بغض و حسد قدمی نپویند وهمواره به اقتضای خباثت‌نفس درفراهم

نمرهٔ اول

این روزنامه لب ابتدا اسم تبت تائل و فوائد عامه میشود در نوع هر روز مطارحه و مکاتبه مسائل عامیه و مسائل خوشنود هر مطلب علاوه این باین مسائل و بحال مکتب فنا باید و در دنیا پذیرفته بجا طبع هدایت

این روزنامه ایست که یک هفته در میان آزاد صاحب امتیاز انجمن معارف

ماهی دو مرتبه طبع و توزیع می شود قیمت سالیانه در طهران شش تومان دینار

در دار الخلافهٔ طهران بطبع میرسد بتاریخ غرهٔ شهر شعبان المعظم ۱۳۱۶

بسم الله الرحمن الرحیم

چون بفضل الله المتعال و بمن اقبال بی زوال بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ظل الله اسلامیان پناه مظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ایده همیشه اجزاء انجمن معارف در ایجاد مدارس و مکاتب ملیهٔ مطقره که بهترین وسیله برای ترقی دین و دولت و بزرگترین سرمایه برای تربیت ابنای ملت است بر طبق بیانات مقدسهٔ همایونی بمقصود خود نایل شده و در این قلیل مدت چند مدرسهٔ منظمهٔ جدیده با ترتیبات لایقه ایجاد و دایر کرده و باز هم در خیال ایجاد و تاسیس مدارس و مکاتب عدیدهٔ دیگر چه در دار الخلافهٔ طهران و چه در سایر بلدان ایران هستند لهذا آراء اعضاء انجمن معارف بر این قرار گرفت که یک روزنامهٔ مخصوص دایر بترتیبات و تنظیمات مدارس و مکاتب ملیه و مطالب راجعه بآنها و مفید بحال عامه ایجاد و منتشر سازند تا هم عموم عقلای مملکت و هوشمندان ملت که با طبع و فی نفس الامر اعضاء این مجلس محترم شمرده میشوند از خیالات این انجمن و از وضع و ترتیبات مدارس و مکاتب جدیده کاملا مستحضر شده و هم غیر هوشمندان ملت و هوشمندان مملکت خیالات عالیه و اوکار مفیدهٔ خود را از دو بروز دیک نوشته باین مجلس ارسال و القاء دارند که در همجا بفاصلهٔ این روزنامه درج و منتشر شده و عموم اهالی مملکت از آن مطلع و منتفع گردند بنا بر این پیرامون تحصیل اجناس و امتیاز مخصوص از طرف

(شکل ۱)

THE SAYYID-UL-AKHBAR.

سید الاخبار

هفته اخبار عالم

سیاست بالاخبار مالا یرد به

تاریخ ۲۶ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۰۶

مطابق ۲۷ ماه اپریل فرنگی سنه ۱۸۸۹

این روزنامه هفته یکبار بروز ها شنبه طبع و نشر میگردد و در آن از هر گونه وقایع و تواریخ و علوم دینیه و یونیک و منافع عامه سخن کرده می شود

حکمت مدنی

مدنیت عالم و عالمیان خارج از این پنج رشته مرتبه نیست اول حفظ مال که خود این کلیه در عادات و تجارات و غیره و قواعد محاکمات در هر این دفعات دارد بلکه ربع مسائل فقهیه و احکام قانونیه هم در این و آنی این همین احکام مالیه اند دوم حراست جانهای مردم است که آنهم نیز در حروب و قواعد لشکر کشی و مطالب حرب و ضرب و تحصین مسلم قصاص داخل در این رشته و ملحق باین امر است سوم ناموس بقای نسل و حفظ عرض است و نیز در این امر مسایل نکاح و طلاق و عده و نسائی و رضاع شروع میشود چهارم حفظ انساب مردم است و این هم در تحت حفظ عرض است پنجم حفظ صحت در اعضای قوت بشری در عایت بدن و مزاج مکونی استرواح انسان است باین مطلب نیز قواعد و قوانین تعزیره و حدی دارد و چنانچه در قضیه دین اسلام کتاب جلیله و اشریعه در بیان فروع و مسایل این مرکبات و چه بسا پیغمبران و حکما و علماء و اطباء و اهل دانش در این جهان قوت و تربیت خلق و مدنیت ایشان بجد و جهد خورد و خواب و آرام را بر خود حرام کرده بلکه بعضی از ایشان که از جان و مال و اولاد خود گذشته اند با هیچ باز ماندن و ترقی دادن این پنج امر خطیر بوده و مانیچ شک و شبهه نداریم در اینکه آنچیزی که این پنج امر را ادراک میکند و آنها را بر تربیت کرانکون افزون مینماید آن عقل است و لاغیر چنانچه خوب و صحیح است که طریق فهم این مراتب آن رسول باطنی است که انسانرا نار فیق شفیق هم وطنی است و نیز از بدیهیات و واضحات است که انچه مقوی و مؤید عقل در اک است مانند تحصیل علم و معاشرت اهل دانش و فهمیدن رموز حضریه و فلکیه برای انسان واجب و لازم اند و هر چه مضر عقل است مانند خمر پس باجماع عقلای روی زمین حرام مؤبد بوده و خواهد بود چه این خمر خبیث که تعبیر از ان بام الخبائث نموده اند چون که عقل آدم او حکم پرده و حجاب است و چون خمار یعنی پرده است و شراب را باین اعتبار خمر میگویند که پرده بر عقل انسان میاندازند و ام الخبائثش از این جهت میگویند که مایه هر مفسده و فعل خبیث خواهد شد چنانچه شخصی سالبطوع و اختیار خود در اختیار نمودن یکی از این سه کار مخیر گردد مثلا که آیا با مادر خود زنا کند یا آنکه پدر خود را بکشد یا شراب خورد البته از آن سه کار خوردن شراب را اختیار نموده پس از انکه مست شد بداند که تکلیف و اشاره آن دو کار دیگر نیز کرده خواهد بود باین حکایت آشکار است که شخص مرکب لقمه حرامی از این قبیل و اول شخص شارب الخمر و مبتکر آن شخص شارب الخمر نخستین بوده و خواهد بود و خود را بصورت فواحش دیگر انداخته است باجمله خمر و شره یعنی از شرایع و هر مطلق از عقل حرام بوده و هست

اطلاع

اطلاع

(شکل ۲)

پنجشنبه هژدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۱۳ هجری
مطابق ۲۷ دسامبر فارسی سنه ۱۲۷۴ شمسی

دانش

خانه ملیس این روزنامه در طهران و غیره
از سایر بلاد ایران حق مطالبه
قیمت ندارند

اعلان این روزنامه قیمت ندارد
دار الطباعه خاصه علمیه در مدرسه
مبارکه دار الفنون

رونمای دانش ماهی دو نمره بطبع مجانا تقسیم میشود و فهرس اخبار و اطراعا که بعلوم مربوط و غیر بیت منوط باشد در هر نمره علاوه بفهرس ابواب هر سه شهر خواهد شد

از سقوط و بعضی از آثار حکمای سلف اعقاد ان بود است
که اگر در حین طوفان قدری از دهان نهانبر از روی آب
در یابر چند طغیان طوفان تخفیف یابد و شکی نیست
که حکمای متاخر و معاصر را با وجود مراعات احترام
مقدمین خود بر این اقوال بی دلیل اعتناء چندانی
نبوده و نیست و اگر امروز بلاح یا مهندسی اظهار
کند که میتوان شدت طغیان دریا و طوفان و
امواج را با چند خمره روغن تخفیف داد البته از روی
تمسخر سر خود را خواهد جنبانید یا شاهنامه لیتر را بالا
خواهد انداخت زیرا که بعید لیل مشکل است باور نمود
که اندک روغنی تواند مقاومت و ممانعت کند با قوت
امواج کوه پیکر دریای طوفان خیز ولی از بعضی تجارب
که این ایام در انگلستان کرده اند

و بسیار موجب حیرت است چنین نه مجرب را که پیشینیان
خود داشته اند و ایشان جدا واقفیت دارند

مستر جوزف چیلد

نام کارخانه صابون سازی و صاحب کارخانه است
مرتبت کارهای کارخانه خود که در کنار مرداب بود
بازدید میشود روزی باد شدید آمد و سطح آب
مرداب بسیار امواج و برهم خورده بود ناگاه مخزن
روغن کارخانه که نزدیک مرداب بود منفذی پیدا کرد
و روغن بر سطح آب ریخت و باطراف و جوانب گسترده
شد و امواج کوچک بطرف بشاندان تخفیف صبر کرد
تا روز دیگر که باز باد شدید وزیدن گرفت و سطح
آب امواج برهم خورده گردید لیکن علیحدات خود را
خواست و باو گفت یک لوله کا اوتشو مدا باز کن

رسائل مفتاح العلوم ترجمه اجناس جعفریه نتیجه تجارب ملیس مبارکه دار الفنون

در آثار شیمیائی و فیزیکی و مقیاس طبیعی اعقاد

(۱۲۵) س ایا در هنگام نزول صاعقه بوی مخصوصی استشمام میشود یا نه ج بلی در هنگام طوفان بلکه بادوت
نزول صاعقه بسبب تغییر اکسیژن هوا بوی مخصوصی استشمام میشود و علاوه بر این هر جا که معرض صاعقه باشد
بوی کوکرد و فسفر استشمام میشود

(۱۲۶) س این بوی از کجاست ج هنوز این مسئله معلوم نیست در وقت طوفان علاوه بر ازن بخار
شوره نیز تولید میشود که بوی نشادر یکسه و این بوی بکلی از بوی کوکرد و فسفر شما نیز است چون کوکرد

آوردن اسباب خرابی دین و دولت وملك و ملت می کوشند و کیفری به سزا نمی‌بینند» فایده‌ای ندیده و غیر از ضرر و خسارت نتیجه‌ای نگرفته استعفا کرده است معذالك تقبل کرده که تاآخر شوال بخدمات‌خود ادامه دهد ودر این مدت شمارهٔ ۷۲را نیزمنتشر کرده است ازآن ببعد علی‌الظاهر کسی پیدا نشده که روزنامه‌را سرپرستی کند و این انجمن عزیز ومفید نیز از بین‌رفته وازسرنوشت مدارس متعددی که انجمن برپاساخته نیز خبری دردست نیست وآنچه‌نگارنده کوشیده‌است به‌شمارهٔ دیگری ازاین‌روزنامه دست نیافته‌است.

بنابراین نظرآقای محمد صدرهاشمی که مینویسد «روزنامهٔ معارف‌مدت چند سال بیك‌سبك وقطع انتشار یافته»[1] آمیخته باتردید است وادواردبرون که سال انتشار آن را ۱۳۱۷ دانسته اشتباه کرده است.[2]

منظور ازانتشارروزنامه بطوریکه درشماره اول و شماره ٤٦ بیان شده «انتشار واشاعهٔ امرمکاتب ومدارس مایه‌مظفریه ومسائل دایره باین فقره‌بوده وهست که موجب‌تربیت وترقی ابناء ملت و اسباب‌آبادی‌مملکت ومایهٔ‌حیات ایران وایرانیان گردد»

برای تدوین تاریخ فرهنگ جدید ایران ووقوف براوضاع فرهنگ در عهد مظفرالدین‌شاه سندی گرانبهاتر وممتع‌تر وپربهره‌تر از این روزنامه در دست نیست محال است کسی بتواند بدون دردست داشتن این روزنامه‌فصول مربوط به‌اوایل‌تاریخ فرهنگ جدیدایران را تدوین‌نماید.

این روزنامه فاقدمباحث اجتماعی وسیاسی است وتقریباً تمام اخبارآن مربوط به‌جشنهائی است که درمدارس برپا می‌شده یا شرح جاسات امتحانی است که درمدارس صورت‌می گرفته یاخبر دیدار مردان بزرگ از دبستانها بوده‌است. کمك‌هائیکه‌نیکوکاران‌بدبستانها می کرده‌اند به‌دقت نوشته‌می‌شده واعانه‌هائی که می‌داده‌اند برای اطلاع عموم درج میگردیده است.

اینك دوخبر ازشمارهٔ۳۷ سال‌دوم یکشنبه اول ماه ذیحجه۱۳۱۷:

۱ــ تاریخ جرایدومجلات ایران جلد ٤ ص ۲۲۲

۲ ــ تاریخ مطبوعات‌وادبیات ایران تألیف ادوارد برون‌ومحمدعلی تربیت‌جلد۳ص۸۸

«اعانه بدبستان افتتاحیه : حاجی آقامحمد معین‌التجار بوشهر که‌ازجمله غیرتمندان مملکت و طالبان تربیت ابناء ملت است چند روز قبل بمدرسهٔ افتتاحیه آمده ووضع وترتیب شاگردان مجانی آنجا وترقیات ایشان‌را در این قلیل مدت در تحصیل خط وسواد فارسی و قرائت قرآن مجید و مسائل شرعیه وعلم جغرافی و حساب و مشق خط و سیاق معاینه نموده زایدالوصف مسرور گردید و مبلغ بیست تومان بعنوان اعانه برای مصارف مکتب مزبور نیاز کرد .

ایضاً

حاجی کریم دادخان معززالملك که‌از اعاظم واعیان بجنورد استروزی ازدرب مدرسهٔ افتتاحیه عبور می‌نمود بمقتضای حسن‌نیت وارد مدرسه‌شده‌و مبلغ دوتومان بعنوان اعانهٔ استمراری سالیانه برای‌مصارف تحریرات‌سادات از شاگردان‌مکتب مزبوربذل نمود» .

بدنیست‌صورت‌اسامی معلمین‌مدرسهٔ‌علمیه‌را در سال ۱۳۱۷ از شماره ۳۹ روزنامه در این‌جا نقل کنیم و برای آنان که‌تنی‌چند بعدها ازرجال‌بزرگ ودوست‌داشتنی‌شدند طلب آمرزش ومغفرت نمائیم : شمس‌العلمامعلم‌ادبیات ، حاج‌شیخ حمزه معلم‌صرف‌ونحو، شمس الکتاب معلم مشق ، میرزاعبدالجواد معلم‌عربی،مؤدب‌الدوله معلم فرانسه ، اسداله میرزا معلم ریاضی ، میرزا سید ولی‌اله خان معلم ریاضی میرزا حبیب‌اله خان و میرزا نصراله‌خان معلمین فرانسه ، حاجی اسماعیل آقا میرزا عبدالعظیم خان میرزا عبدالرحیم خان میرزا معصوم‌خان میرزا علی‌اکبر معلمین ومعاونین‌فارسی»

از مطالب بسیارجالب وخواندنی این‌روزنامه نظامنامهٔ دبستانهائی‌است که‌پی‌درپی افتتاح می‌شده وهردبستان نظامنامهٔ مخصوص بخودداشته است. اینك برای‌نمونه آئین‌نامهٔ تنبیهات مدرسهٔ لقمانیه تبریز از شماره ۳۲ سال دوم یکشنبه دهم‌ماه‌شوال ۱۳۱۷ دراینجا نقل میشود.[1]

۱ــ مدرسه لقمانیه درسال ۱۳۱۷ هجری بفرمان محمدعلی میرزا ولیعهد بسرپرستی لقمان ـ الملك امیرتومان‌حکیم‌باشی مخصوص حضور وبریاست ادیب‌الممالك درتبریز تأسیس شده است.

«تنبیه وسیاست شاگردان مدرسه چوب زدن وناسزا گفتن نیست بلکه ازقرار مشروعات وحدود مندرجهٔ ذیل بتوسط مدرسه ازآنها بمقتضای‌درجهٔ استحقاق تأدیب بعمل خواهد آمد .

١ـ موافق تعیین ساعات ازیکربع الی یکساعت درحضورتمام شاگردان درصف‌آخرین زیردست همهٔ آنها ایستاده بدون تکلم و حرکت سرخود را پائین بیندازد.

٢ـ وقت مرخصی‌شاگردان دم دربایستد وبهریك ازآنهابگوید «خجالت مرا بس است انشاءاله فورا غیرتمندانه درس خواهم خواند»

٣ ـ بعلاوهٔ درس گذشته یك درس‌دیگری‌هم باوتحمیل کرده ودرموقع تحویل هردورا پس میگیرند

٤ـ ازجلوهمهٔ شاگردان به‌آرامی بگذرد وهمه اورا ملامت وسرزنش نمایند .

٥ـ ناهاراومنحصر بنان خالی وآب باشد

٦ـ لوحه‌ای دراطاق درس نصب کرده‌اند اسم اورا باخط جلی‌به‌تنبلی و کم‌غیرتی خواهند نوشت

٧ـ کتاب‌درس‌هرشاگردی که نمرهٔ خیلی خوب داشته باشد ازاطاق‌درس برداشته‌مثل نوکرعقب سراوافتاده تادم درمدرسه‌برده تحویل نماید.

٨ـ درفاصلهٔ هر درسی که شاگردان ده دقیقه آزاد هستند او مثل قراول دم دراطاق بیحرکت بایستد

٩ـ کفش‌شاگردان‌اطاق‌خودرا خوب‌پاك کرده‌پیش‌پای‌آنها جفت نماید

١٠ـ کاغذی به‌اسم (تنبل) به کلاه یاسینهٔ اودروقت‌آزادی می‌چسبانند که تمام اهل مدرسه‌به‌بینند»

دراین روزنامه مقالات علمی و ادبی از جمله «شرح احوال مشاهیر از حکماء متألهین که قبل از ظهوراسلام علم علم برسرعالمیان برافراشته‌اند» ومقاله‌ای در«باب زمین و کواکب» ومقاله‌ای «درباب هوا» ومقاله‌ای «درباب آبها» ومقاله‌ای « درباب‌آتش»ومقاله‌ای «دربیان‌ساختن عمارت وخانه‌ومطالب

متعلقهٔ بآن» ومقاله‌ای «درباب احجار» وهمچین «آهك وسیمان» وغیره درج میشده است

دراین‌روزنامه بندرت آگهی‌هائی‌هم دیده میشود،ازجمله آگهی‌ذیل‌است که ازشماره ۵۶ دهم ماه جمادی‌الثانیه ۱۳۱۸ صفحه٤ نقل میشود.

«**اعلان** : یك‌قطعه باغ مشجر که تقریباسی‌وپنجهزارذرع‌است‌وخیلی‌خوب وباسلیقه وبطرزجدید ومرغوب قطعه‌بندی شده وخیابانها همه‌جاکالسکه‌رو بااشجارسه چهارساله‌است‌ملکی‌ناصردیوان و متصل‌به دروازه جدیدشمیران واقع درخیابان معین محاذی پارك جناب . . . حاجی‌امین‌الدوله‌بفروش می‌رسد هر کس طالب‌باشدقیمت‌آن‌ازقرارزرعی۲ریال است »(عکس‌شمارهٔ۱)

روزنامهٔ سیدالاخبار این روزنامه در هندوستان منتشر می‌شده مالك و مدیر روزنامه آقاسیدآقای شیرازی‌نام‌داشته شمارهٔ اول‌آن‌در چهارم‌ربیع‌الآخرسال۱۳۰۶ هجری انتشاریافته[1] شکل‌وهیئت‌روزنامه‌ومطالب همانست که درتصویرآن مشاهده میشود متاسفانه ازاین‌روزنامه بیش‌از سه شماره دردست‌نگارنده نیست وبنابراین‌قضاوت‌درباره‌آن‌بامطالعهٔ شماره‌های محدود بسیارمشکل‌است‌مرحوم‌برون‌می‌نویسد«مقالات‌مهم‌سیاسی‌راجع بایران وروسیه تزاری راازمطبوعات انگلستان‌ترجمه ومنتشرمی‌ساخت وبطور کلی علیه روسیه تزاری وطرحهای‌آن‌راجع بایران‌قلمفرسائی‌می کرد» و همچنین مستغرق‌مذکورمژده میدهد که«ضمن مطبوعات‌متناوب (روزنامه‌ها ومجلات) موجود دربریتیش موزیم بنشان مخصوص ۷۵۷ ام، آی،سی‌وپنج شماره از سیدالاخبار موجود است»معلوم‌نیست روزنامهٔ مذکورتاچه زمانی‌انتشاریافته و ازسرنوشت آن خبری در دست نیست با توجه بشرحی که در شماره‌های قبل راجع به روزنامه کوکب ناصری و حبل‌المتین گفته شد پیداست که زبان فارسی درآن روزها درنقاط مختلف هندوستان رواج فوق‌العاده‌ای داشته‌بطوری که لااقل پنج روزنامه بزبان‌فارسی درآن‌مرزوبوم منتشرمیشده است زیرا ادوارد برون درضمن بیان محتویات سیدالاخبارازروزنامهٔ دیگری

۱ــ تاریخ مطبوعات وادبیات ادوارد برون جلد دوم ترجمه محمدعباسی ص ٤۵۲

بنام «آزاد» نام میبرد که دردهلی انتشار داشته و اکنون هیچگونه اطلاعی از آن وجود ندارد. ونیز درتاریخ جراید ومجلات ایران شرحی از روزنامهٔ مفتاح الظفر است که در کلکته چاپ می‌شده‌است. بهرحال روزنامهٔ سیدالاخبار هفته‌ای یك شماره در ۸ صفحه روزهای شنبه طبع ونشر میگردیده است. اینك یك خبرعبرت‌انگیز که برای ضبط درتاریخ استعمارهندوستان بسیار گرانبها است ازشماره ۲۱ صفحه ۵ ستون ۳ همین شماره‌ای که تصویر آن آمده است نقل میشود :

«**حکایت عبرت انگیز** ـ پیوسته درخصوص فقـر وفاقـه ومسکنت اولاد بهادرشاه که آخرین پادشاه مغول دردهلی بوده‌است عرایض بحکومت پنجاب می‌رسد یکی ازآنها که بتاج وتخت نزدیك است دکان صحافی دارد وتا حال به جلدبندی کتاب گذران نموده الحال کـه چشم اوازقوت افتاده وپر پیر و شکسته شده‌است لهذا دپتی کامیشنز دهلی سفارش نوشته است بحکومت هند که چیزی بطور پنشن یامستمری به‌اوعنایت شود» مدیرروزنامه پس ازدرج خبرمذکور چنین اظهارعقیده می کند :

«نظر به‌فتوت ومروت اولیای دولت بهیهٔ انکریز که همیشه رعیت‌خودرا عزیز می‌دارند خیلی محل تعجب است باپادشاهزادگان اینچورسلوك نمایند که این بیچاره بزرگ‌زاده قادر برمعیشت خود نباشد .

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بـرخاك
از این گناه که نفعی رسد بغیر چـه بـاك

احتمال دارد که‌اولیای دولت‌بهیه‌خبرازحالت‌این‌شخص مزبورنداشته‌اند والا نظر بمروت وانصاف نمی گذاشتند که‌کارش به‌اینجاها برسد ـ فقط».

شگفت‌اینکه آگهی‌های‌تجارتی‌درحاشیه صفحه‌ها چاپ میشده وبنابراین مانند کتب‌قدیمی‌حاشیهٔ‌صفحه‌ها پراست ازنوشته . مقاله‌ها واخباراین‌روزنامه نیزپراست‌ازاصطلاحات و کلمات انگلیسی وبنابراین تا کسی‌برزبان‌انگلیسی تسلط نداشته باشد بخوبی نمیتواند ازمطالعهٔ آن بهره‌ور گردد. قسمت عمدهٔ مطالب روزنامه اخبار جهان است که از روزنامه‌های مختلف‌انگلیسی ترجمه

میشده است اینك یك خبر ازشماره ۲۳ ص۵ منتشره در۱۱ ماه رمضان ۱۳۰۶ هجری قمری :

« **روانگی شاه حمجاه ایران به ملك فرنك**-۲۹اپریل یعنی چندروز قبل در بمبئی گزت درج بود(ومعلوم نبود که تلگراف رسیده یا بنحو دیگری) که درروز ۱۳ماه حال شاه ایران روانه تبریزشد ازآنجا میرود به تفلیس ومسکو وسنت پیطرزبرغ و شش روز در پایتخت مهمان امپراطور است پس از طریق خشکی می رود به ورسا و برلن وهالند وآخرالامر به انگلند درماه جون، ودر آن جا اقامت می کند ۲۵روز ، درمراجعت پاریس وسویتزرلند وقسطنطنیه را دیده در ماه سپتر وارد طهران میشود ، همراهیان شاه چهل کس هستند مع صدراعظم واعاظم اراکین دولت ولی هیچیك ازفرزندانش دراین سفر همراه نیستند .» (عکس شمارهٔ۲)

روزنامهٔ دانش-این روزنامه هنگامی که علیقلیخان مخبرالدوله وزیر علوم ومعارف ورئیس مدرسهٔ دارالفنون بوده منتشر کرده است شمارهٔ اول آن در۲۳ رجب۱۲۹۹ وآخرین شماره اش درشانزدهم ماه صفر ۱۳۰۰ انتشاریافته و مجموعاً چهارده شماره منتشر شده است.تمام اخبار و مطالب آن مربوط به اخبار ومقالات علمی است این روزنامه بطور مجانی وبمنظورنشر دانش های نو بین مردم توزیع میشده است

اینك یك خبر ازشماره ۱۳ منتشره دراول ماه صفر ۱۳۰۰ :

« اکنون ازیمن تربیت اعلیحضرت قدرقدرت همایون شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداه دربسیاری ازولایات وبلاد معظمهٔ دولت علیه ایران اطبای باعلم و عمل ازمدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون مأمورخدمات دولتی وملی می باشند وعموم ناس ازایشان بهره مند میشوندودر حفظ صحت اهالی آن بلاد مراقبت تامه بعمل میآورند ازآنجمله ازساری نوشته بودنددراین ایام یك طفل ویك مرداز استراباد مخصوصاً به استعلاج آمده بودند و میرزا محمد تفرشی طبیب حافظ الصحه که از تربیت یافتگان مدرسهٔ مبارکه است در کمال استادی سنگ مثانهٔ آنها را بیرون آورده است وآن مرد صاحب پنج سنگ منفصل بوده و آن طفل یك سنگ بسیار بزرگی داشته که وزناً یك سیر شده است

(محمد کاظم بن احمد)

یك نسخه ازدوای کچلی ازشماره ۱۴ روزنامه: «بگیرند کربنات دو کوئیور یك مثقال، کرهٔ بی‌نمك ۴۰ مثقال مخلوط نموده شبانه‌روزی دوسه‌مرتبه‌محل مأوف‌را تمریخ نمایند وقبل از شروع به استعمال دوا بایداولاموهای موضع معلول‌را مقراض نموده وازپختهٔ سیب‌زمینی یکشبانه‌روز قبل‌از تمریخ ضماد کرده‌وهرشش ساعت‌یکمرتبه ضماد راعوض نمود وپس‌از آن طفل را بحمام برده سررا باصابون بشویند تا فلسهای‌منجمده ازروی‌جراحت‌برداشته‌شود و بعد از خروج ازحمام روغن‌را تمریخ نمایند و کسیکه روغن‌را می‌مالد بعد از فراغت دست خودرا باصابون بشوید وبفاصلهٔ هریك یادوروز حمام‌وشست وشوی‌را تکرار کنند»

نسخه فوق را میرزا نصر اله تنکابنی طبیب ناصر الدین شاه به ادارهٔ روزنامه فرستاده ونوشته‌است «این نسخه مجرب‌بدون‌تخلف سالهاست‌بتجربهٔ صحیحهٔ اینغلام‌خانه‌زاددولت‌ابدمدت‌وچاکر آستان‌ملایك‌پاسبان‌نصراله طبیب رسیده ومرضای بسیاری بدون استثنا از استعمال این دوا بشفای تام نائل شده اند» (عکس شمارهٔ ۳)

روزنامه فارس

در تاریخ جراید ومجلات ایران تالیف صدر هاشمی ازاین‌روزنامه نامی برده نشده ولی درتاریخ مطبوعات وادبیات ایران شرح‌نسبتا مبسوطی آمده است. نخستین شمارهٔ‌آن روزیکشنبه ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۸۹ هجری قمری منتشر شده ومعلوم‌نیست تاچه‌زمانی‌انتشاریافته است.همانطوری که‌ملاحظه‌میشود عنوان بخط درشت چاپ گردیده‌وخوانده میشود «المنطبعة فی‌الفارس ۱۲۸۹»[1] این روزنامه بطور قطع شعبه ای از روزنامه فرهنگ اصفهان یادنبالهٔ آن بوده که شرح آن در شماره ۲ مجله گذشت زیرا اولا درحکومت ظل‌السلطان برفارس منتشرشده ثانیا هیئت و شکل‌آن همانند روزنامهٔ فرهنگ اصفهان است ثالثاً رئیس ومنشی روزنامه فارس‌همان میرزاتقی‌حکیمباشی طبیب ظل‌السلطان ومنشی فرهنگ اصفهان

۱ آقای رضا صالح زاده مترجم جلدسوم تاریخ‌مطبوعات‌وادبیات ایران که‌بروزنامه دست‌رسی نداشته انگلیسی عنوان را چنین ترجمه کرده است«چاپ‌شده درفارس»

بوده‌است اخبار آن نیز بسبك وروش روزنامه فرهنگ اصفهان تنظیم ودرج میشده ولی قطع آن ازفرهنگ اصفهان کوچک تراست

در شماره های نخستین عین مطالب فارسی بزبان عربی نیز ترجمه میشده روزنامه حاوی شش صفحه بوده که سه صفحه آن فارسی وسه صفحه آن عربی بوده‌است و گفتهٔ ادوارد برون که مینویسد «این روزنامه درابتدای انتشاردارای هشت صفحه بوده است» صحیح نیست اینك یك آگهی کوچك بزبان فارسی وهمان آگهی بزبان عربی« **الاعلان**ـ چون چنین مقرره شده است که سوای وزراء عظام و شاهزادگان واجب الاحترام برای هیچکس القاب ننویسند لهذا روزنامه نگار اصلا مورد ایراد نخواهد شد»

« **الاعلان**ـ لما تقرر ان لاتکتب الالقاب لاحد سوی الوزراء العظام وابناء الملوك فليس لاحد ان يلوم الراقم والله هوالعاصم» [1]

قسمت عمدهٔ مطالب این روزنامه اخبار فارس وسپس اخبار خارجه‌است مقالات علمی کم دارد از شماره ۱۱ ببعد فرمان حضرت علی بمالك اشتر ترجمه شده ودرپاورقی مقالاتی علمی از منشی روزنامه واشعاری که درمدح حضرت علی علیه السلام وظل السلطان سروده شده درج گردیده است. درفوائد عدالت ومساوات نیز مقالهٔ مشروح ومفصلی درچند شماره دارد (شمارهٔ عکس ٤)

روزنامه مظفری

این روزنامه دربندربوشهر بمدیری مرحوم میرزا عبدالحمید خان متین السلطنه منتشرشده نخستین شمارهٔ آن درهفتم شوال ۱۳۱۹ هجری قمری انتشاریافته‌است شرح این روزنامه بطورمبسوط ومفصل درتاریخ ومجلات ایران آمده است ابتدا باچاپ سنگی و ازسال چهارم ببعد باحروف سربی منتشرشده است وپیداست که بندربوشهردرآن روز گاررونق بیشتری داشته زیرا هم‌دارای مطبعه بوده وهم تعداد جمعیت وقدرت فرهنگی ومالی مردم متناسب برای انتشارروزنامه‌ای بوده است درطول انتشارازحیث قطع وشکل ورنك کاغذ تغییراتی درآن داده شده است شماره های آن اکثراً ۱٦ صفحه دارد ومعجون است ازمطالب اعم ازاخبارایران وجهان ومطالب علمی وادبی وبخصوص درسالهای ۱۳۲۲و۱۳۳۳ هجری اخبارجنگ روس و

۱ ــ نقل از شماره سوم سال اول

نمرهٔ سوم

پنجشنبه

۲۰ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۴

سال اول

۸ مرجا ۱۲۸ شجریه

۱۲ اسپتامبر ۱۸۷۷ میلادی

اطاعة خلفاء و رحلوا اینه الا الا اله

اسمها السنة بربوع ما بسته توبات

سکافوا اخبارها و ساعت بغربی بلاد

اخبارها خلاصه مرسمیه

علی فروش در کارخانه کاغذ جراید حاجی [illegible] اصفهان

ادای قیمت در وقت وسط

قیمت اعلانات سطری یکهزار دینار

[illegible] نصیر الملکت که از قبل اعلیحضرت همایونی بحضور مبارک [illegible]

[illegible] والاشان شاهزاده اعظم ظل السلطان حفظه الله

[illegible] بود و بمقام مأموریت خود که کمیسار و مهمان [illegible]

[illegible] از مرحمت امور آنجا محدود و رابا صلاح آورده و مواجب [illegible]

[illegible] دیوان اینجا [illegible] همان است که سال [illegible]

[illegible] در تحت حکومت مرحوم والی بجا کرم نمای اکدار [illegible]

[illegible] از عدم قابلیت او پیوسته آن نواحی قطعه شورات [illegible]

[illegible] و فساد بود اکنون همین قدم همت لازم نصفت [illegible]

[illegible] شاهزاده اعظم ظل السلطان حسن پیشرفت [illegible]

[illegible] نصیر الدوله و کفایت آثار نصیر الملکت آنجا [illegible]

[illegible] من و امان است تجار و مترددین هر بلد و قریه [illegible]

[illegible] و معامله آنها بدون هیچگونه خوف کرده [illegible]

[illegible] و مرور مینمایند برکت و ثمرات این اوقات [illegible]

[illegible] و تجار و رعیت اینجا کرده و همواره در عیش و [illegible]

[illegible] تا حالت و آسایش حال اهل فلاحت و [illegible]

[illegible] مثل سابق و کلمه شنیده نمیشود [illegible]

[illegible] و قرابولان باهتمام نصیر الملکت بکمال مواظبت [illegible]

[illegible] حفظ و حراست آنجا و دوره سرحد بسیار [illegible]

[illegible] در تحت لوازم مأموریت خود سعی و اهتمام [illegible]

و خوب بسیار فراوان است

اخبار عثمانیه

اقسام نواب روئیه که در وقت پارسال شیوع داشت و بعضی [illegible]

[illegible] از دولت چند کاهی بود که مرض خصه در بهبودی [illegible]

[illegible] تمام بود اکنون بحمد الله اثری از آن دیده نمیشود

اخبار خارجه غیر رسمیه

[illegible] از احرار که از بعد از نوشته بود مدرجاتی آنکه دوازده محمد [illegible]

رؤف پاشا بسیار راضی و شاکر دولت و خود انکه [illegible]

بوضع حکومت سابقه تغییر کلی داده است بارتکاب [illegible]

مردم بیدار دلیست که در وقت پاشا را بآسانی عقل و کیاست [illegible]

و نظم کلی که در امور داشت بلطف و خوشی کرده [illegible]

اعلیحضرت پادشاه عزمت کردن بلاد عثمانی را [illegible]

داده و منظور کلی و اکنون خاطر او از این مسافرت رفتن [illegible]

بلاد مصر و سیاحت آنجا بوده است

در وقایع نامهای عثمانی تمجید و توصیف فراوان از نظم [illegible]

و کاردانی محمود پاشا صدر اعظم سابق دولت علیه [illegible]

عثمانیه نوشته بود در همین مضمون که بشخصه و انفراد [illegible]

بجزئی و کلی کار را رسیدگی مینماید و این نظمها و اصلاحات [illegible]

دولت را در کمال سهولت منظم میکند

از جمله اخباریکه در این اوقات برای آن مملکت [illegible]

نموده بود این است که مجموع رعایا و اهالی در عمل [illegible]

باید سعی و مجاهده بنمایند و خود او نیز در انتظام عمل [illegible]

فلاحت و ترقی زراعت بسیار اهتمام مینمود [illegible]

و از هر جهت کارهای پسندیده او مورد تحسین و مباهات [illegible]

شهر اوسکدار پایتخت دارسی پاشا بود که اکنون [illegible]

اغلب از بلاد من در تصرف عساکر عثمانی است و ملت [illegible]

و بسیار رعیت پرور نموده لکن صدر اعظم نور الله جمیل [illegible]

دولت علیه در خصوص مراوده فیمابین دولتین [illegible]

عثمانیه فرزند جلیل پادشاه عبد المجید خان و عزیز [illegible]

الدین یوسف افندی فرزند اعلیحضرت پادشاه عبد [illegible]

العزیز خان ولی پادشاه را مخالفت نبوده مدتیست که [illegible]

اراده اعلیحضرت پادشاه است که بخلاف [illegible]

عقیده و آنها فرزند خود عزیز الدین یوسف افندی را [illegible]

جانشین ولیعهد دولت عثمانی نماید و اشخاص [illegible]

مذکوره اراده پادشاه را مانع میشوند از انجهت که [illegible]

اکنون نه ماده از بهار رسیده سال است که این سلطنت [illegible]

از ابتدای دولت آلدرم بایزید که در مقابله با امیر [illegible]

کورکان تمک سمرقند او اسیر و دستگیر شد [illegible]

(شکل ٤)

شمارهٔ (۲۳) سال ۱ مظفری ۵ چهارم صفحهٔ (۱)

عنوان مراسلات
ادارهٔ مظفری بوشهر
جریده ایست آزاد
ماهی سه مرتبه طبع و توزیع میشود
۲۰ شهر شوال المکرم
مطابق ۲۵ برج قوس
۱۳۲۳ هجری
مصادف با ۱۷ دیسمبر
۱۹۰۵ میلادی
وجه اشتراک از هر کس و هر جا
پیشگی گرفته میشود
قیمهٔ اعلانات سطری یکقران

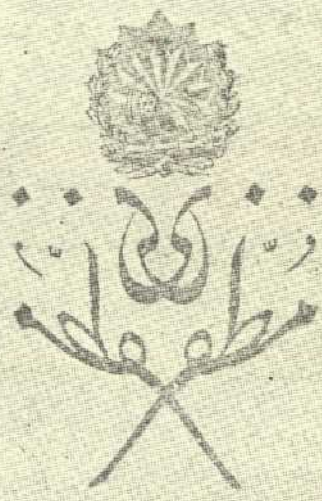

(۱۳۱۹)

وجه پیشهٔ همه جا بعهدهٔ اداره است

قیمهٔ اشتراک
سالیانه ـ ششماهه
بوشهر
۲۸ قران ـ ۱۸ قران
در سایر ممالک محروسهٔ ایران
۳۶ قران ـ دو تومان
هندوستان
۱۰ روپیه ـ ۶ روپیه
در تمام اروپا
۱۸ فرانک ـ ۱۰ فرانک
روسیه و ترکستان
۷ منات ـ چهار منات

(شکل ۵)

ژاپون را برای عبرت هموطنان بدقت درج میشده وتاریخ ترقیات ژاپون نگاشته میشده است برای نمونه قطعه‌ای ازشماره ۵۷ سال سوم منتشره در پانزدهم آذر۱۳۲۲ را در اینجا میاورد :

« نطق حکیم ژاپونی : ای ژاپونیان ای برادران وطن من ای کسانیکه ازتمام اقوام(آسیا)دردانش گوی سبقت ربوده‌اید آیا هیچ ملاحظه‌احتیاجات خود را کرده‌اید ؟ آیا فکر نموده‌اید که تمام خزینه وذخیره ومال ومنال و ثروت ومکنت شما را ملل فرنك بقوه مغناطیسی دانائی جذب نموده ومی‌نمایند ؟ آیا هیچ تصور کرده‌اید که اهل فرنك مثل مرغی که دانه برچیند تمام طلاونقرهٔ مملکت را برچیده‌وبرمیچینند؟ آیاتصور نموده‌اید که چندنفر ازفرنگیان‌ازخارج آمده واردخانهٔ‌شماشده‌اندوسبقت گرفته‌اندو نفوس‌نجیب شماها را بقوت‌لایموت نزد خود اجیر گذاشته ازهرطرف آنچه پیدا مینمایند بقوت مغناطیسی وصرفت وحرکات جاذبهٔ علم تجارت همه را میربایند ؟ آیا هیچ خیال کرده‌اید که تمام صنایع قدیم مارا ملت فرنك برباد و صنعت های خود را رواج داده‌اند ؟

دهسال قبل مردمان محتاج در میانهٔ ما کم بود اینوقت کسیکه محتاج نباشد کم است دهسال قبل مردمان فقیر کاسب هم هریك چهار پنج مثقال طلا داشتند اینوقت اغنیای ما هم ندارند . سابق بر این تمام اثاث‌البیت، به‌ده‌تومان وپنج تومان کامل می‌شد وپشت‌درپشت بکارمی‌خورد امروزه اثاث البیت‌احقروافقرما ازصدوپنجاه‌تومان کم نیست ودرعرض دوسه سال نیست ونابود میشود . این رنگ آمیزیهای دانشمندانهٔ فرنگ است که اموال ما را غارت کنند ایکاش به این یك اکتفا می کردند ملل فرنگ را اراده برآن است که ریشهٔ ثروت مملکت‌ما رابدست‌آرند و ازماها مانندعبید خدمت‌بگیرندونگذارنددرشخص‌مابلکه درملك‌مادولت جمع‌شود . ملاحظه نمینمائی‌پنبهٔ‌ما را ازمایکمن سه چهارقران میخرند آنهم‌باهزاران ناز،همان پنبه‌را به انواع واقسام‌مختلف بازآورده بما ده‌بیست‌تومان‌بتفاوت‌عملیاتشان می‌فروشند آنهم باهزاران‌منت . دهسال قبل اینقدر مردمان بیکاردرمملکت مانبود وجرائم‌دزدی، فریب، دغا، بدمعاملگی،خدعه،حیله وهزاران‌امثال‌اینها

به این پایه نمی‌شد علت‌تمام این مفاسد همان تخم‌احتیاج‌است که ملل‌فرنگ درهزاران نفوس جاهله ماکاشته روزبروز ریشه می‌دواند وساعت بـه ساعت نشو ونما میکند .....»

از مطالعهٔ همین یك مختصر پیداست که این روزنامه سعی کافی‌در بـاز- کردن اذهان هموطنان خود داشته است زیراتصورنمی‌شود نطق‌فوق الذکر ازیك حکیم ژاپونی‌بوده ویااوضاع ژاپن درسال ۱۹۰۵ که‌روسیه‌را ازپا در- در آورد وضعی منطبق بر این سخنرانی داشته است. گذشته از این، نحوه نگارش روزنامه‌مظفری نسبت به‌روزنامه‌هائی که تاکنون نام بردیم‌شیرین‌تر و کوبنده‌تر و شبیه‌تر به نثر کنونی بوده است بنابراین روزنامهٔ مظفری از روزنامه‌های گرانبهاوسودمند زمان خودبشمارمی‌رفته است.(عکس شمارهٔ۵)

روزنامه مریخ وروزنامه نظامی علمیه و ادبیه

شرح این روزنامه درشمارهٔ ۲ مجله بررسیهای‌تاریخی ص۱۷٤ گذشت. درآن هنگام اصل روزنامه دردسترس نگارنده نبود بنابراین کلیشه‌ای ازآن دو منتشر نشد اکنون که اولیای ارجمند مجله با سخاوت بی‌نظیری بدون پروا مخارج هر نوع کلیشه ای را تحمل می کنند دریغ آمدم که دراین مقالات مسلسل کـه ضمن بیـان هر روزنامه تصویرآن نیز آمده است این دوروزنامهٔ مهم نظامی فاقد نمونه باشد بنابراین برای انجام همین منظور وبرای رفع این‌یك نقص مجدداً تجدید مطلع می‌نماید .

قسمت عمدهٔ روزنامه مریخ‌اخبارنظامی بوده ومقالات‌آن نیزمربوط بامر نظام وارتش بوده است .

برای اینکه‌نمونه‌ای‌ازسبك‌نگارش‌این روزنامه به‌دست‌داده باشیم‌قسمتی ازیك مقاله‌ازهمین‌شماره‌ای که‌تصویرآن‌آمده است‌نقل‌می کنیم‌ومتأسفانه جز همین‌یك‌شماره دردست نگارنده‌نیست«درسوابق ایام طرزقشون ووضع جنگ تباین کلی باسبك حالیه داشته است.درآن زمان امید فتح وتصورنصرت فقط درتهوروشجاعت‌اشخاص بوده.لاکن‌حالاوضع جنگ برشادت وتهورتنهانیست بلکه علمی است مثل سایرعلوم مشکله که تحصیل‌آنرا ازاغلب علوم میتوان

گفت اصعب است اسلحه وآلات جنگ ممتاز که درکارخانه‌های دول فرنگ تعبیه کرده و هر آن برتکمیل آن می‌افزایند اسلوب جنگ راکلیتاً باسابق تغییرداده‌است صاحب منصب‌قابل نه این است که شخص متهور بی‌باکی‌باشد در این وقت باید صاحب منصب هم رشید باشد هم عالم دیگر قشون چریك غیرمنظم‌مثل سابق نمی‌تواند فتوحات نمایان نموده ممالك وسیعه رامتصرف گردد.اگرطوایف مغول‌ازدشت ختا حرکت کرده باچندین هزارسوارچریك غیرمنظم‌سلطنت مستقلهٔ خوارزمشاهیان رامنقرض کردند ودولت پانصدسالهٔ خلفای عباسی رابهم زدند یاامیرتیمورگورکانی و بعد سلاطین صفویه و هم‌چنین افشاریه باعساکرچریك تصرفات وتغلبات نمودند نباید حمل برآن کرد که حالاهم قشون چریك غیرمنظم قابل این‌است که مصدرچنین‌فتوحات شود فتوحات طوایف‌مذکوره راحمل‌بربی‌قوتی‌و ضعف حال طرف مقابل‌باید کرد نه براینکه‌اعمال فاتحین‌آنزمان باید سرمشق حالای ماباشد پس‌چیزی که لازم است دراین زمان برای یك قشون منظم لیاقت و علم و تجربهٔ‌صاحب منصب‌ثالثا اسلحهٔ‌ممتازخوب‌هرقشونی که‌دارای این‌سه چیزباشداگرعدداًهم بالنسبه‌بطرف‌مقابل کم‌باشد غلبهٔ‌اوبرخصم معین‌ومبرهن‌است (عکس‌شماره ٦)

واما اخبارروزنامه نظامی علمیه وادبیه متنوع‌تربوده وبهمین علت‌مورد ایراد روزنامه علمی قرارگرفته [1] وپاسخ ذیل را درشماره ۹ شنبه۲٦ محرم سال ۱۲۹٤ داده است :

«**جواب روزنامهٔ علمی** ـ روزنامهٔ علمیه نمره٤ بمانصیحت می کند» که امیدواریم یکی ازدوکاراختیار فرمایند یاروزنامهٔ خود را از قید اسم نظامی خارج ودرسرلوح اوشیروخورشید وتوپ وتفنگ وطبل وعلم نکشندآنوقت ازهرقبیل اخبار که بخواهند درج نمایند یابعدازآنکه روزنامه نظامی شد و علامات نظامی و نشان رسمی دولت در سرلوح‌آن ترسیم گشت روزنامه را آزاد ندانسته نه اعلان حقه بازی کنند و نه تفصیل تجارت نفت و تریاك مرقوم دارند»

۱ـ شرح روزنامه علمی درشماره ۲ مجله بررسی‌های تاریخی‌ص . ۱۷ آمده است

دایرهٔ روزنامهٔ علمیه را با کمال احترام به‌این‌معنی ملتفت می کنیم کـه تعدد روزنامه درهر مملکت برای نشر وشیاع فوایدومنافع عامه واسباب ترقی وتمدن است واگر بنظردقت ملاحظه‌شود هرروزنامه بهراسم وصورت‌همین‌مقصدعالی رابیان می کند. علاوه‌برآن لفظ روزنامه‌مفید همین معنی‌است که اتفاقات‌ایام و اخبار وقایع وهرگونه اعلانات و اختراعات جدیده‌را درج ومنتشر نماید عجب‌ترآنکه‌اگر رجوع بروزنامهٔ نظامی فرماید که‌درعنوان‌روزنامه نوشته شده (روزنامه‌نظامی علمیه وادبیه) ملاحظه خواهند فرمود کـه‌اشتهار آن بروزنامهٔ‌نظامی تنهابتقدم‌لفظ نظامی‌است چگونه‌ازنظرمحومی کنیدروزنامه های سایر ممالك روی زمین‌را که‌ازآنجمله است (مموریال دیپلاماتیك) که تنهابه‌امور واخبار(دیپلاماسی)انحصارنداردو(ژورنال‌دودبا) که‌فقط‌ازمباحث دولتی نمی گوید و(جریده عسکریه اسلامبول و روزنامه نظامی روسیه) که بعقیدهٔ اکثری بهترین‌روزنامه‌های آن‌سمت‌است‌تنهااخبارعسکریه‌نمی‌نویسند بلکه ازهرقبیل اخبار واعلان مندرج است پس بگوئیم که روزنامهٔ علمیه دراین‌اعتراض حق‌خودرا که‌حمایت وترویج وانتشار معلومات است‌فراموش مینماید اماعلامات شیروخورشید وتوپ وتفنگ بخلاف تصور روزنامه‌نگار علمیه روزنامه مارا رسمیت نمی‌دهد چرا که‌قبول علامات دولتی تنها اشاره بدولت‌خواهی وملت‌پرستی است ومیتوان آن‌را زینت مکتوبات ومصنوعـات خود قرارداد».

درتمام شماره های روزنامه قسمت‌اول (اخبار قشونی است) ازمقاله‌های مهم این‌روزنامه تاریخ ناپلئون وشرح جنگهای اواست.

متاسفانه مقالات‌علمی وتاریخی آن‌غالباً مستندنیست بطورمثال بنگرید درتاریخ‌اسلحه آتشی‌اختراع توپ رابه‌چه‌زمان دوری رسانده است :

«یکی ازمورخین قدیم یونان درتاریخ اسکندر کـه‌نهصد سال قبل‌از هجرت‌پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله سلطنت‌داشت نوشته‌است که‌اسکندر بر طایفهٔ اکسیدرا که حمله نمی کردزیرا که بعقیدهٔ اهل‌آن‌زمان‌می گفتندرب‌النوعها براین طایفه حمله‌راحرام کرده‌اندوهر کس برآنها حمله کند آن‌رب‌النوع‌ها

مریخ

دوشنبه پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۶ هجری
ادای قیمت سه قطعه سالیانه نه هزار
قیمت اعلان سطری پنجشاهی

سره حمل ۳۰ وسام میرزا ماه فرانسه سنه ۱۸۷۸ مسیحی
دار الطباعه خاصه دروازه سمنان
هرکس اخبار مفیده بلا واسطه نظامی بفرستد باسم خود او منتشر میشود

این روزنامه مریخ حاوی وقایع رسمیه نظامی عساکر دولت علیه ایران و ترجمه گزارشهای رسمیه دول و جوامع بعضی فصول مرتبط باشتهار علوم مستحدثه اروپ در فرنگستان و غیره و برخی مطالب که مناسب مزاج عموم اهالی است میباشد و در ذیل تاریخ قیاصره روسیه انگلیس گرانکون بزبان فارسی نوشته شده و در خانه تمبر آهوگرای ناصری نزدیک دروازه دولت بفروش میرسد

مدتی این مسموعی نامیزد شد مهلی بایست تا خون شیر شد

روزنامه نظامی که مرآت اخبار و حالات و حاکی مراتب ترقیات کلیه امور نظام ظفر انتظام است را فراد قشون نصرت مقرون از رضا جمنصب و تامین بهره مند و در جه که باشند از تعلیمات و مطالب آن میتوانند بهره مندی حاصل نمایند چندگاهی وجدان مانع و فقدان مقتضی باعث ترک و انتشار آن آمد این اوقات که بطور اهمیت ترتیب و تکمیل دوایر دولتی منوجهات مخصوصه بندگان اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه مرتبت اختصاص دارد و اداره جلیله نظام که دائما بوصفی خاص مورد توجه ملوکانه بوده و دست لوای عملا برافراشته و همت بر انتظام و اتساق جزئی و کلی امور گماشته بروز و اظهار این مهمات روزنامه نظامی مجددا برقرار و موجب اشتهار و انتشار اخبار احوالی نظام و مولفات و نوشتجات مفیده حاوی مطالب جنگی و لشکرکشی و تشکیل ادوات از روی علم و طرح و نقشه دانشمندان فرنگ نکات و بیانات دیگر و دقایق و غوامض مناصب عالیه چاکران محترم و جان نثاران منظم آستان سعادت نشان همایون و شرح خدمات و زحمات و رنج اغتراب و اسفار ایشان بر دیده منتظرین

اخبار رسمی نظامی

حساب خزانه نظام که سالی یکمرتبه بعرض حضور معدلت ظهور مبارک میرسید امسال نیز در پیشگاه آستان سپهر نشان همایون معروض و خدمات امیرزاده وجیه الله میرزا سرتیپ اول و خزانه دار نظام و جناب میرزا موسی دبیر لشکر و میرزا محمد مستوفی نظام و حاجی میرزا علیقلی شیر لشکر مشهود خاطر خطیر ملوکانه گردید

امیرزاده معزی الیه را باعطای یکقبضه شمشیر مرصع مکلل و کمک مرصع سرافراز و سایر اجزای خزانه نظام را از قرار ذیل بخلاع همایون مفتخر و مفتخر فرمودند

(شیر لشکر جبه کرمانی حاشیه دار) (مستوفی نظام جبه کرمانی حاشیه دار)
(نصرالله خان سرتیپ زنبورک خانه سرداری کرمانی حاشیه دار)
(اسفندیار خان نایب اول توپچیان شال کرمانی طاقه) (نصرالله خان نحویلدار شال کرمانی طاقه)
(میرزا محمد سررشته دار شال کرمانی طاقه)

توپچیان حاضر رکاب فیروزی انتساب اعلی که هشتصد نفر میباشد بریاست جناب معتمد الملک وزیر مخصوص همه روزه باکمال نظم مشغول مشق میباشند و هفته دو روز تیراندازی می کنند و الحق بسیار خوب و باهارت از عهده مشق و تیراندازی بر می آیند

در توپخانه مبارکه بریاست دستور العمل جهانگیر خان رئیس کل قورخانه ممالک محروسه ایران همه روزه عملجات مشغول چدن ریزی و چاشنی سازی و فشنگ سازی و آهنگری و سراجی و نجاری هستند و در هریک از اعمال مذکوره نمونه های سلیقه و صنعت را بکار می برند

در بارو طوپخانه مهران نیز همه روزه باجمیع نجار مشغول کوپیدن بارو طوپخانه و الآن در بارو طوپخانه مهران هشتصد و شصت و نه سیده توپ و اعلی در چهار بارو طوپخانه

تاریخ قیاصره

قیصر قیاصره روسیه انگلیس که شرق و غرب عالم را پر نموده اسامی دانشمندان هر مملکت را مشتاق باسماع تاریخ آنها مینماید و چون بالبداهه اخبار سلف موجب بصیرت و اعتبار خلف است خاصه اخبار این طبقه از سلاطین که مشتمل بر وقایع مهمه و دقایق نظامیه و مطالب نظامی و مقاصد جنگی میباشد و از برای متذکر و عبرت و طلب فواید و درک نتایج مزیدی بر این تاریخ متصور نیست و الی الآن مدون و مرتب باوصف صحت اوقات در ممالک محروسه طبع و نشر نیافته است مارو زنامه مریخ را باین فرخنده تاریخ ذیل در تضمن اضافت این اوراق طلب باری از حضرت باری عز و علی میخاهیم

تاریخ مزبور که حاوی وقایع و سوانح و مشروح حال دوازده نفر قیاصره روسیه انگلیس و جزئی و کلی اعمال و افعال ایشان است اصلا از تالیفات میسیو [illegible] و بزبان لاتین بوده و میسیو دلاپارپ فرانسوی آنرا بزبان فرانسه ترجمه کرده و در این اوان در دار الترجمه دولت علیه از زبان فرانسه بفارسی ترجمه شده و از برای مزید بصیرت و اطلاع مطالعه کنندگان مقدمه نیز بر آن زیاد کرده ایم تا به آن کتاب اصیل احتیاج نیفتد از ذکر فرض نمایند

(شکل ٦)

سه‌شنبه ۲۴ صفر المظفر
دار الخلافه ناصره
قیمت روزنامه هر نسخه پنجشاهی
سالیانه هزار و ده هزار دینار

سیچقان ییل سنه ۱۲۹۳
مدرسه مبارکه اتاماروف
قیمت اعلانات هر سطری
پنجشاهی قبول خواهد شد

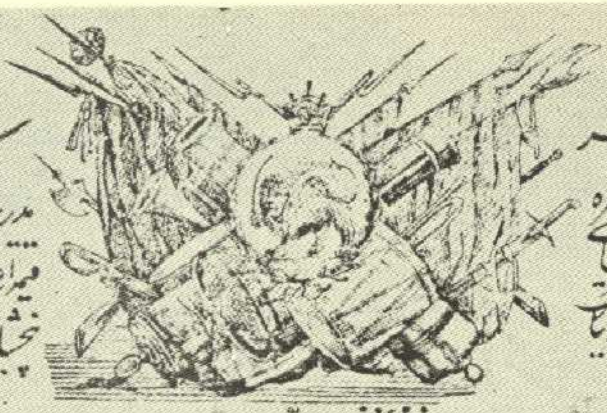

روزنامه نظامی علمیه واقعه
(۱۲)
درست

اخبار قشون ملاحظات درباب ترقی صاحبمنصب در قشون فرنگستان بقیه مطلب سیوامدرد بقیه ترجمه روزنامه دیا تاریخ جهان

اخبار قشون

روز پنجشنبه بیست دوم شهر صفر المظفر حضرت صاحبقرانی محض امیدواری و تشویق و اظهار مرحمت بقشون ظفر مقرون پنجاعت بغروب مانده تشریف فرمای میدان مشق افواج قاهره گردیدند جناب اشرف سپهسالار اعظم واجودان باشی کل با عموم صاحبمنصبان و سرکردگان نظام که قبل از وقت حاضر بودند مقدم سعادت توأم همایونی را در درب میدان پذیرائی شدند و بیست و یک تیر توپ برای تشریف مقدم همایونی شلیک شد توپخانه و افواج مفصله در میدان بترتیب ذیل

توپخانه مبارکه — فوج بهادران — فوج چاله‌میدان باب اشرف
نایب السلطنه هریکدام
۳ باطری
فوج ششم توپ — فوج سواد کوهی — فوج فیروز کوهی
فوج دماوندی — فوج خرقانی — فوج مهندس قشون
فوج اردوی ارسنجان — فوج سرابندارستان

با البسه و اسلحه بسیار ممتاز در کمال نظم و آراستگی مشغول مشق بودند اول توپخانه مبارکه بطور دفیله از

حضور همایون گذشته بعد از آن ذات ملوکانه صفات همایونی توپ بکیاعت ملاحظه مشق هریک از افواج را فرداً فرداً فرمودند پس از اتمام مشق افواج بحالت دلخواهان به پیش درنهایت شکوه از سان حضور مبارک گذشتند از آنجائیکه جناب اشرف سپهسالار اعظم نهایت مراقبت در نظم و آراستگی توپچیان و افواج جلل می آورند خاطر خطیر همایونی زیاده از حد قرین خورسندی گردید جناب معظم الیه و عموم صاحبمنصبان نظام مورد مراحم و الطاف بلانهایات خسروانه گشتند

ملاحظات درباب ترقی صاحب منصب در قشون فرنگستان

چندین سال است که در هیچیک از ممالک فرنگستان کسی را بصاحب منصبی قبول نمیکنند جز آنکه دارای علوم لازمه صاحبمنصبی باشند و هرکس میخواهد صاحب منصب شود باید تحصیلات خود را در مدارس نظامی بکند و قبل از آنکه در مدارس نظامی او را بشاگردی قبول کنند باید از سن هشت یا نه سالگی یازده دوازده سال در مدارس

دشمنان آنهارا بواسطه‌رعد وصاعقه که‌ازحصار خودشان برسر آنهامی‌اندازند آنهارا برطرف مینمایند .

مسکن این‌طایفه درشمال هندوستان بود وواضح است موافق تعریفی که مورخ نوشته است اینطایفه توپ داشته‌اند وسایر ملل را گمان این بود که صدا وآتش آن رعدو صاعقه است » (عکس شمارهٔ ۷)

جهان تاریخ ، جهان پهناوری است، پهناورتر از آنکه به‌تصور درآید . پهنه‌ای است شامل تمامی مساحت کره که مظاهر گونه گون حیات بشر در آن تجلی کرده است . این پهنه بی‌انتها چنانکه می‌بینیم روز- بروز وسیع‌تر میگردد و اگر تا کنون منحصر به کره خاکی بود ، حال بال وپر گشوده وفضای‌لایتناهی را جولانگاه خودساخته‌است ، آزمایشگاه عظیمی‌است که نتایج کارهای بشر را می‌نمایاند .

تاریخچه اسلحه های سرد در ایران

بقلم

رومانو سکی دوبنیا

انواع پولادهای مشرق زمین

پولادهای جوهردارمشرق زمین را میتوان به چهارقسمت مهم تقسیم نمود.

الف ـ پولادهای جوهردار نوع رتی کولر (Reticulaire) بمعنی مشبك که برحسب ظرافت و ضخامت یا نقوش آن به نمونه های مختلفی تقسیم میگردد مانند شکل شماره (۱)

ب ـ پولادهای آبدیده نوع اندوله (Onduleux) که تقسیمات آن درجدول شماره (۱) همین مقاله ذکر گردیده است مانندشکل شماره (۲) که بکلی فاقد راه راه و بند میباشد.

ج ـ پولادهای آبدیده نوع انده (Onde) مانند شکل (۱)

شماره (۳) که اغلب شمشیرهای ایرانی از نوع این پولاد میباشند

د-انواع پولادهای جوهردار خطی (Ralye) بیاض استانبول مانند شکل شماره (٤) . متاسفانه کلیه اسامی قدیمی که در زمان قدیم در ایران رایج بوده‌اند بمرور زمان ازبین رفته‌اند وما ناچاریم که اسامی فرانسوی آنهارا بکاربریم تابیشتر بتوانیم بمقصود برسیم.

نقوش پولادهای نوع جوهردار

نقوش پولادهای نوع مشبك (رتی کولر) را میتوان بتوده‌ای از رشته‌های ابریشمی بهم پیچیده و گره خورده پراکنده تشبیه نمود اما پولاد جوهردار قرق نردبان (چهل‌بند) که یکی ازاقسام این‌نوع پولاد است نقوشش مانند موج آب پیچ پیچ وبطور نامرتب‌بهم نزدیك‌است که شمشیرهای شماره (٤٧) و(۲) موزه نظامی‌نمونه‌ای‌بارزی ازپولاد چهل بند میباشد وشمشیرشماره(۳) بندهایش‌کامل نبوده و در حال تشکیل شدن است که درعکس های شماره (٥) و(٦) نشان داده شده اند .

طرز نقش ونگار انواع پولادهای جوهردار

پولادهای جوهردار اندوله تقسیماتش مانند دسته‌بندی‌پولادهای‌جوهردار مشبك (رتی کولر) بوده وفاقد گره وبند میباشد نقوش این‌نوع پولاد بصورت راه راههای مارپیچ موازی است که تقریباً بدون تقاطع با یکدیگر امتداد دارند که نمونه شمشیر شماره ۳٦۸ موزه نظامی که درعکس شماره(۳)دیده میشود میباشد خطوط و نقوش پولادهای جوهردار نوع انده(Onde) بیشتر بصورت منحنی است پولادهای جوهر دارنوع خطی‌خطوطش تقریبا راست بوده وشمشیر شماره(٤۹) موزه‌نظامی‌یکی ازنمونه‌های این‌نوع‌پولاد میباشد.

گذشته ازتقسیم‌بندی مزبور که بدان وسیله نوع‌جنس پولاد را میتوان معین ساخت از روی انعکاسات و زمینه‌های آن نیز میتوان جنس پولاد را مشخص نمود.

ازشناسائی وتشخیص انواع پولاد زمینه وانعکاس‌آن مساله قابل‌توجهی است. برحسب انواع پولادهای جوهردار نقوش مارپیچی شکل در روی آنها

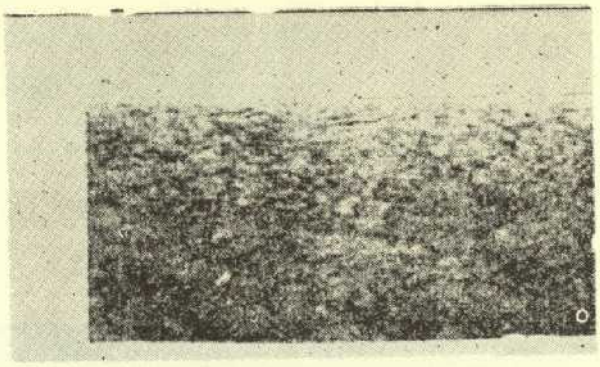

(شکل شماره ۱)

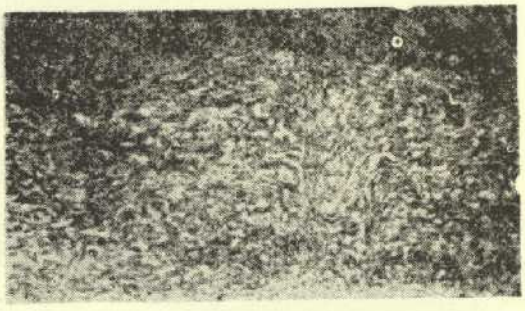

(شکل شماره ۲)

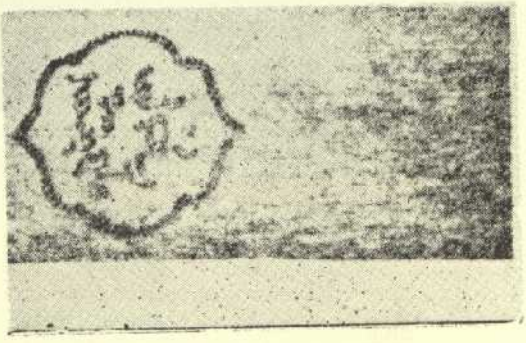

(شکل شماره ٤)

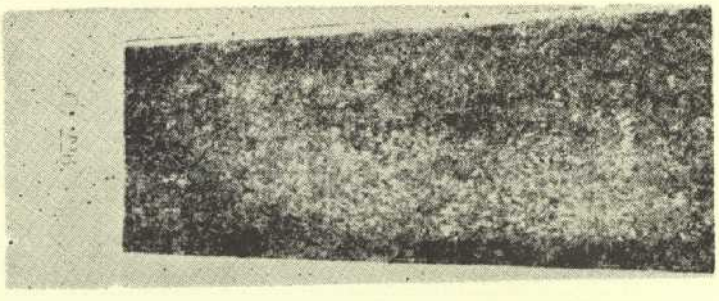

(شکل شماره ٥)

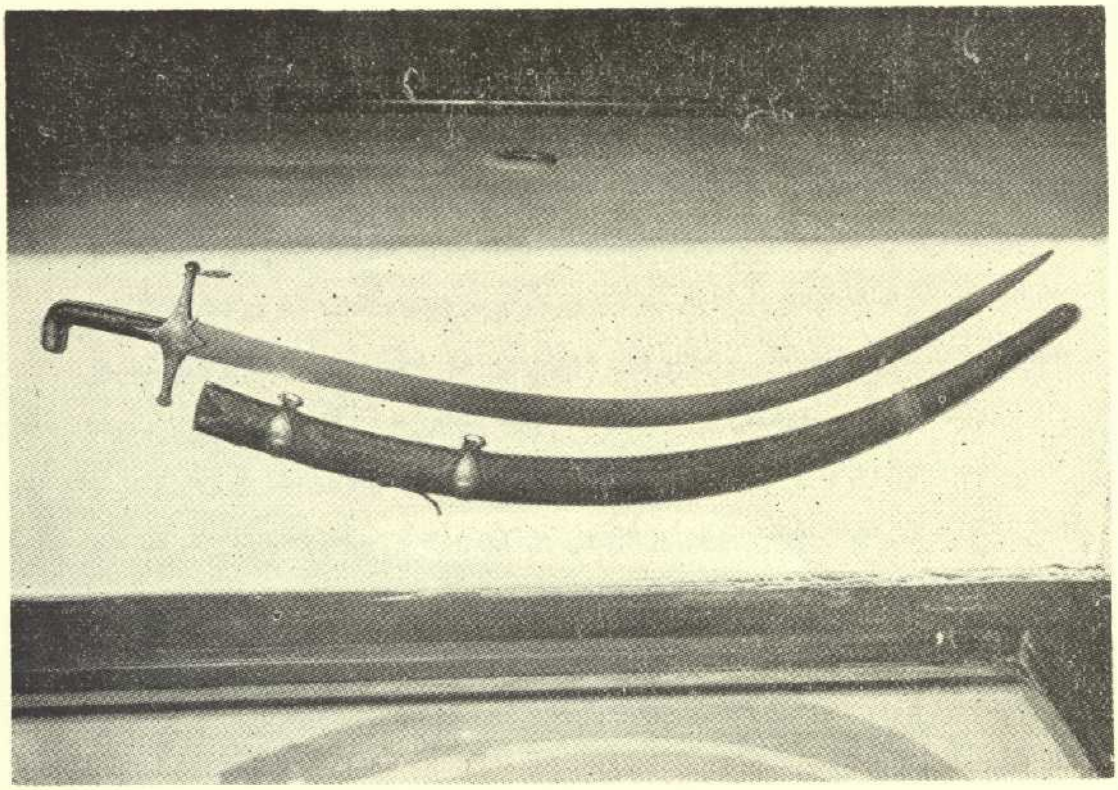

(شکل شماره ۳)

دیده میشود که رنگ آنها از خاکستری تیره رنگ تا خاکستری روشن تغییر مینماید و انعکاس آنهانیز همه‌نوع حتی صدفی رنگ میباشد درمشرق زمین مخصوصاً ایران ازمیان انعکاسات مختلفه وپولادهای جوهردار انعکاس زرد رنگ طلائی‌را بیشترمورد توجه قرارمیدادند.

برای تشخیص رنگ انعکاس پولاد تیغه شمشیر را مقابل نورقرار داده بطوریکه یك زاویه ۹۰درجه‌تشکیل‌دهد ودراین‌هنگام‌ازبالا وپهلو بآن‌نگاه نموده‌انعکاس نقوش پولاد برای تشخیص نوع ممتازش بسیار مهم و ضروری است آن‌فولادیکه‌نقوشش درخشانترودرشت‌تراست‌محققا ازپولادیکه انعکاسش تیره‌وخطوطش کمرنگ‌ترمیباشدعالیترخواهدبود. علاوه‌براین نوع‌پولادهای جوهردار که فوقاً ذکر گردید پولاد دیگری وجود داشت که درمشرق زمین شهرت چندانی نداشته و به‌پولاد مصنوعی معروف بوده و موارد استعمال داشته‌است که طرز تهیه آن ذیلا ذکر خواهد شد زیرا باستثناء موارد بسیار کمی کلیه لوله‌های اسلحه آتشی‌ازآن فولادساخته‌شده ودرمشرق زمین‌نیزاز این نوع پولاد تهیه میشد ودرایران‌نیز برای ساختن‌لوله تفنگ وسرنیزه و کلیه سلاحهای کم‌اهمیت‌بکار میرفته وموزه نظامی نمونه‌های بسیاری‌ازاین نوع تفنگهای‌سبك وسنگین‌وباپولاد مصنوعی تهیه‌شده موجود میباشدوهمین ازدیاد انواع آن درموزه مورد استعمال این‌قسم پولاد را وسیلهٔ اسلحه سازان ایرانی ثابت‌مینماید.

علت پیدایش پولاد مصنوعی درصنایع اسلحه‌سازی مشرق ومغرب‌زمین گرانی پولاد جوهرداروتقلید از نقوش زیبای آن بوده است و میتوان گفت پولاد مصنوعی رااززمان‌بسیارقدیم درمشرق زمین اختراع کرده‌اند. زیرااین نوع‌پولاد برای‌ساختن اسلحه گرم بسیار مناسب بوده‌است.

مشخصات کلی شمشیرهای پولادی

بطور کلی برای شناختن هرهنری قواعد وعواملی وجود دارد که آنرا معیار سنجش آن گویند و استادان فن بوسیله قواعدوشرائط موجودنسبت‌به تشخیص وچگونگی آن شیئی هنری اظهار عقیده‌مینمایند.

(۳)

درصنعت فولادسازی نیز که مورد بحث و گفتگوی ما دراین‌مقاله میباشد باتمام پیچید گیهائیکه در آن مشاهده میشود و باتوجه بمطالب ذکر شده درشماره پیش که از نظر علاقمندان و خوانندگان گرامی گذشت اکنون شمه‌ای از آن را برای یاد آوری متذکر میگردد که چگونه آهن سولفوره و کربن درتحت تاثیر حرارت کوره وفعل وانفعالات شیمیائی‌حاصله وبالاخره درنتیجه انجماد فولاد بدست میآید ودیدیم که اولا نوع آهن‌وثانیا میزان کربن وثالثا مهارت سازنده وهمچنین شرائط بسیاردیگرعواملی‌بودند که درمرغوبیت وظرافت واستحکام وحتی‌رنگ وشکل ونقوش فولاد اثرات بسزائی داشتند که‌هریك ازمشخصات مزبوربنوبه خودمعیار سنجش‌فن فولاد سازی بشمار میرود که اساتیداین‌صنعت‌باستناد رنگ‌ونقوش موجوددرروی فولاد به‌ارزش فنی‌وهنری آن پی میبرند و مشخصات انواع فولاددرجدول شماره (۱) تنظیم گردیده است.

I فولاد جوهردار مشرق زمین

۱- فولاد نقش مشبك (شبکه‌دار) Reticulaire

الف-قره‌خراسانی نقش لك‌دار و خال‌دار شکل(۱۱)
ب - قره‌خراسانی نقش لك‌دار بازمینه بسیار تیره و بازمعروف به بدر شکل شماره(۷)
ج -نقشی که‌دارای خطوط تقریبا بدون فاصله است.

۲- فولاد مواج (موجدار) (onduleux) خطوط نقوش در بعضی نقاط بهم میگردند.

۳- نقوش موجی (onde) باراه راه‌های طبیعی.

الف - نقوش این‌دسته به‌قرق نردبان (چهل بند)معروف است که‌تعداد بند آنها از ۱۲ تا ۳۰-۳۲ راه‌راهی می‌باشد شکل(۹)

٤ - مواج باراه راههای تقلیدی از شبه قرق نردبان میباشد که انواع آن به‌ترتیب عبارتند از:

الف - راه‌راههای دروسط صفحه تیغه درموقع ذوب بودن فولاد بافشار تولید شده در روی فولاد قرار گرفته‌اند

ب - راه‌راهها بصورت اریب (مورب) درروی تیغه وجوددارند

ج - راه راهها دوتا دوتا (زوج زوج) در روی تیغه دیده میشود.

د - راه راهها دوتا دوتا مورب ودرروی تیغه قرار گرفته‌اند.

جنس درجه۱

جنس درجه ۲

۵ - فولاد موجی - در روی این نوع فولاد خطوط برجسته منحنی منظم بچشم میخورد گاهی دارای نقوش درهم است که غالبا خطوط ازهم جداهستند.

قابل توجه : از بین فولادهائیکه دارای علامت (§) میباشد انواع مختلف وجود دارد که ممکن است که فولاد درجه اول تا بدرجه دوم‌هم برسد یعنی میتوان گفت دارای دو نقش باشد یعنی هم‌نقش مشبك وهم نقش موجی داشته‌باشد

۶ - نقوش دراین‌نوع راه‌راه راست است که خطوط آن درهم ونسبتا کوتاه است و انواع آن عبارتست‌از:

الف - معروف بنوع شامی

ب - معروف بنوع مصری

ج - معروف بنوع بیاض استانبول

فولاد هندی جنس درجه ۱ اگر ازشمشیر های‌قدیمی‌باشد

۷ - این نوع فولاد بیشتر از نوع‌هندی‌میباشد که انواع‌آن از نظر نقوش وظرافت عبارتند از:

الف . نقوشی کوچك وظریف که زمینه آن‌خاکستری تیره میباشدشکل‌شماره (۱۰)

ب . نقوشی مات وخطوط درهم دارند

موجی درجه۱ ازنظررنگ

این نوع نقوش اکثرا در نتیجه تابش آفتاب بروی فولاد برنگهای مختلف ظاهر میگردد . مانند رنگ پر بوقلمونی

الف - رنك زرد آبی وزردطلائی (مانند رنك زهری‌زرد)

ب - رنگهای مختلف که‌حتی‌تارنگ‌قوس‌قزح هم‌بچشم‌میخورد

موجی درجه۲ از نظر رنگ

ج -این نوع فولادداراى رنگ‌مات میباشد که ازخاکستری تیره شروع میشود

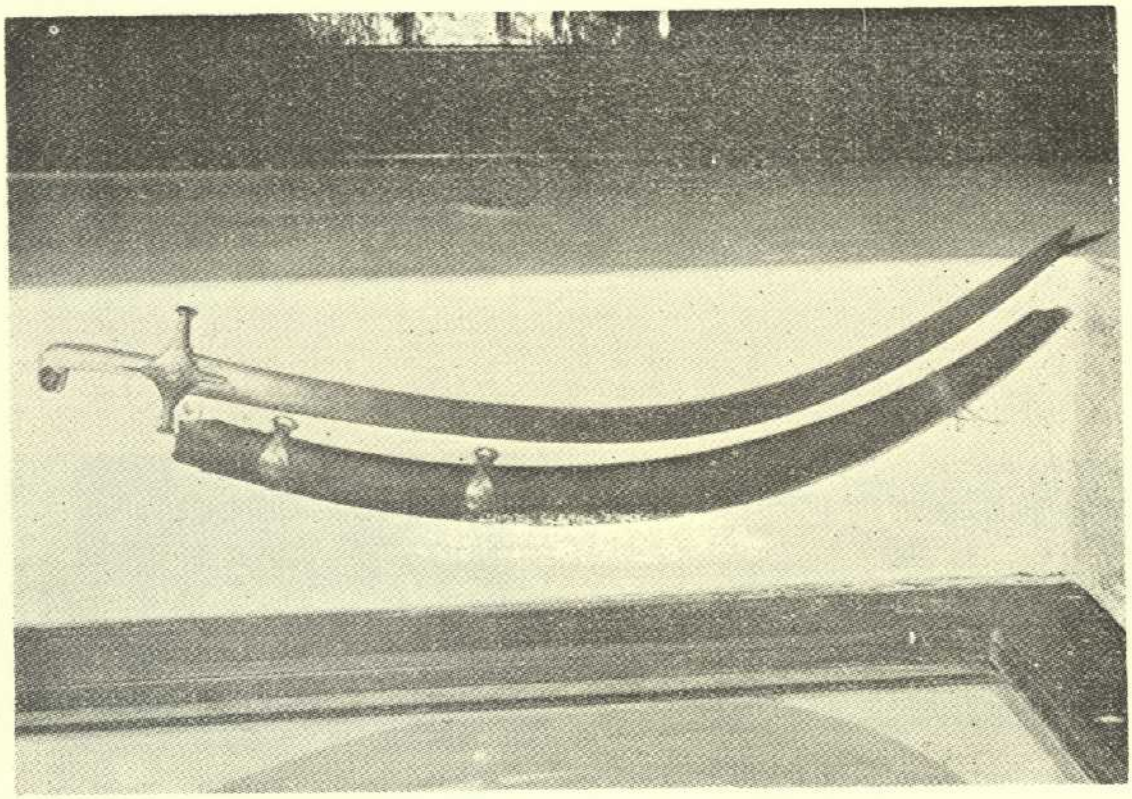

(شکل شماره ۷)

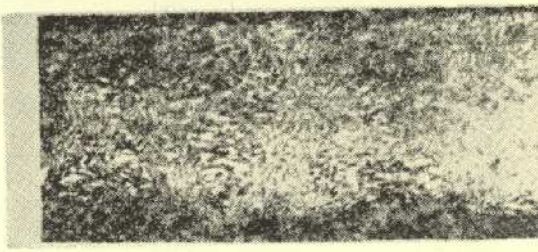

(شکل شماره ٦)

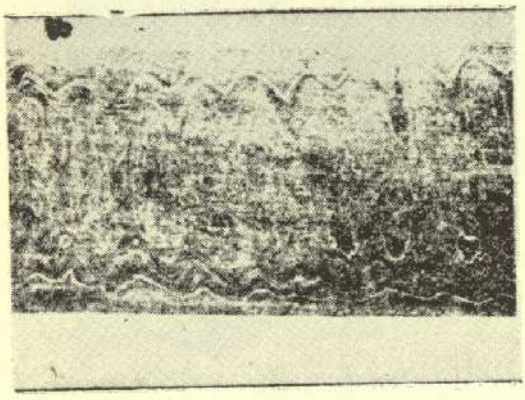

(شکل شماره ٨)

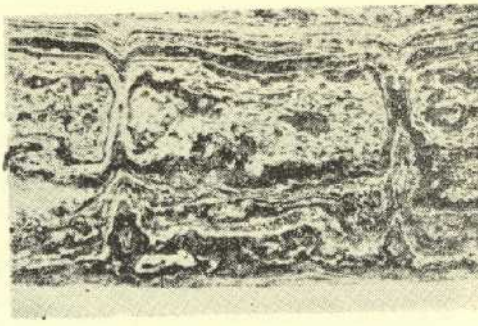

(شکل شماره ٩)

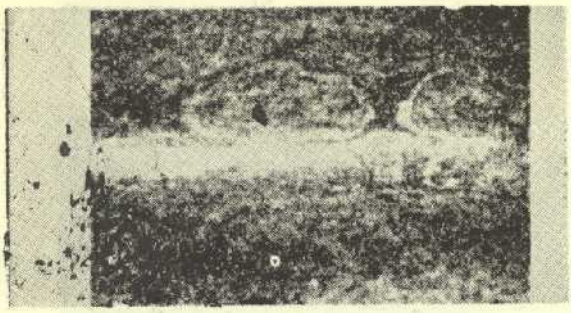

(شکل شماره ١٠)

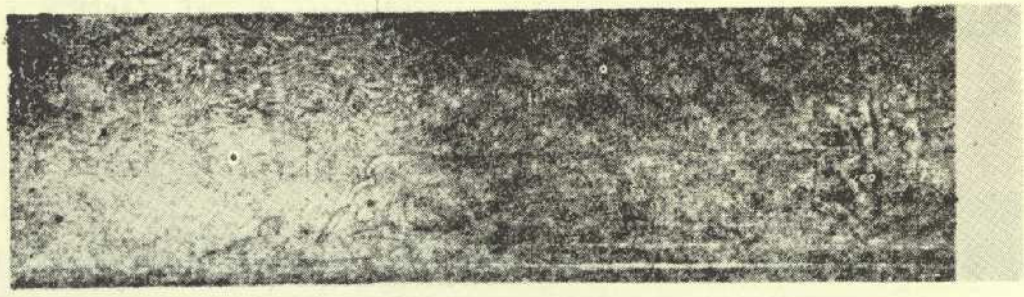

(شکل شماره ١١)

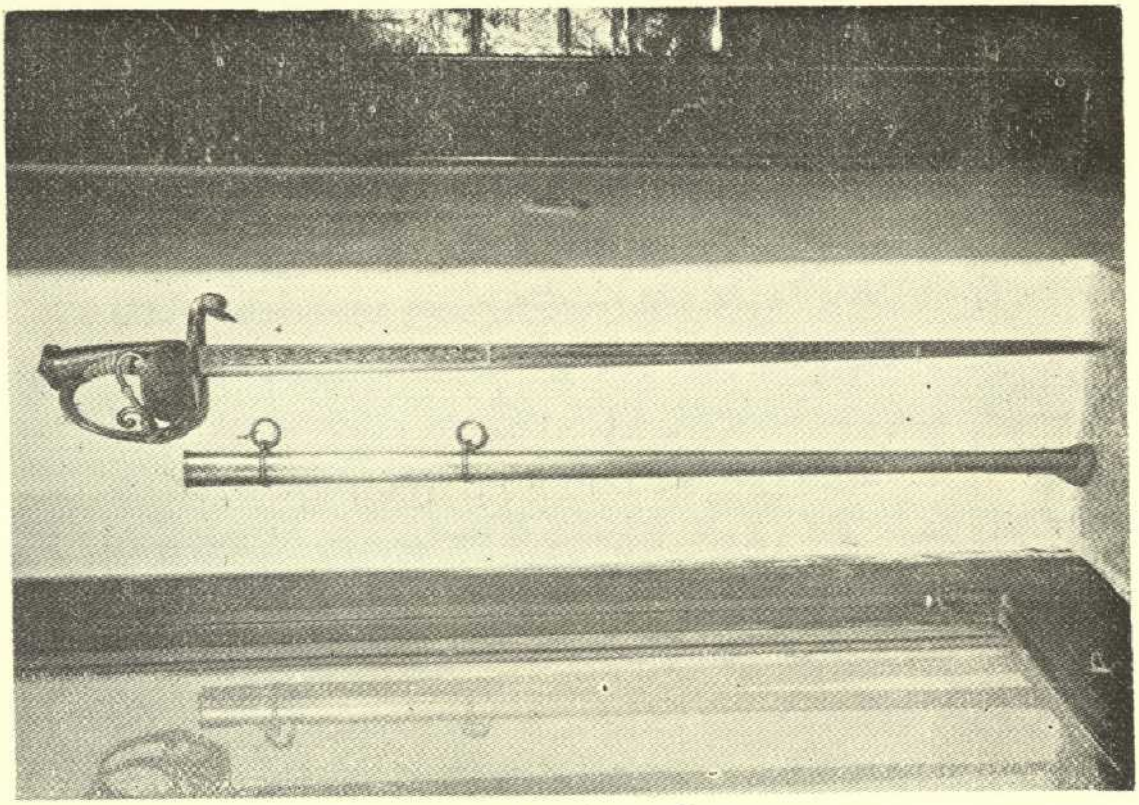

(شکل شماره ۱۲)

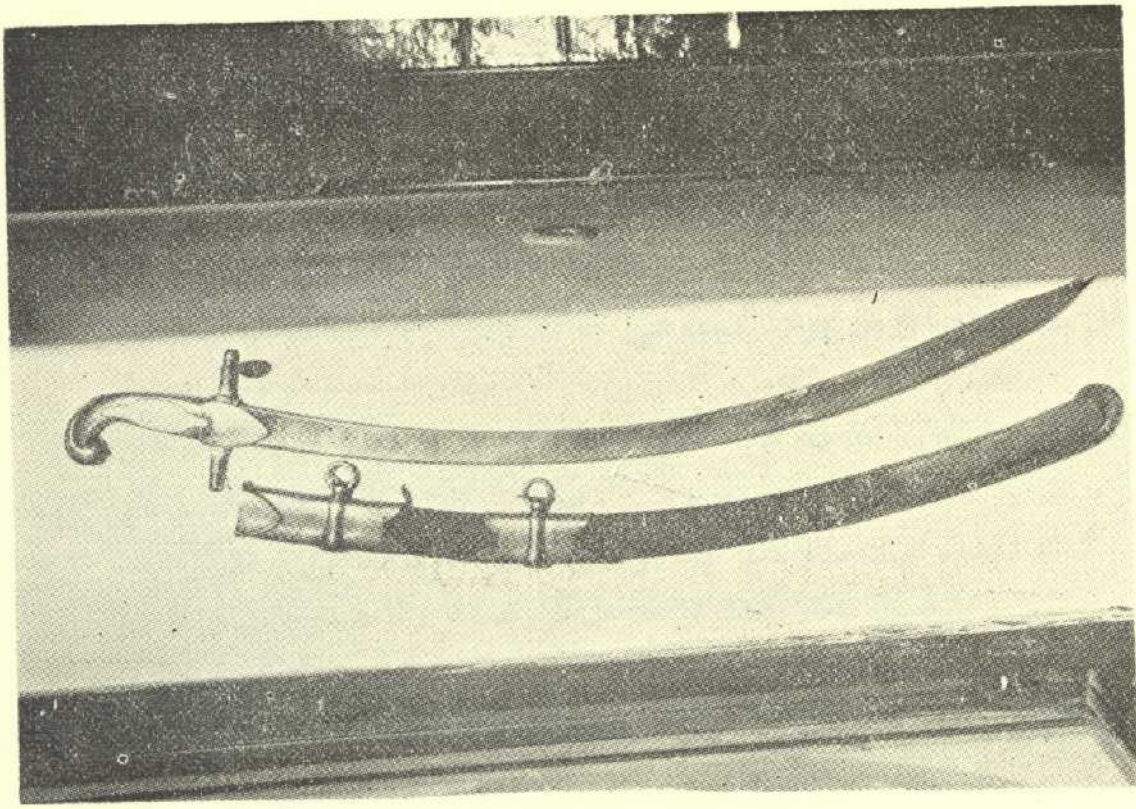

(شکل شماره ۱۳)

فولاد مصنوعی – به‌نوعی از فولاداطلاق میگردد که برای ساختن لوله تفنگ ولوله طپانچه بکار میرفته‌است .

II

۱– مشخصه این‌نوع فولاد نقوش گوناگون است که بستگی بفولاد وآهن‌دارد که درآنها بکاررفته است گاهی‌مارپیچ دیده میشود.شکل(۸)

۲– گاهی رنگ زمینه و نقوشی‌متفاوت است یعنی زمینه و نقوشی یکرنگ‌نیستند. مانند نقش قرق نردبان

۳– خطوط مارپیچ روی زمینه یا متن همرنگ نقوش روی آن است وشبیه بخطـوط راه راهی است که **تصنعی** بودن آن کاملا بچشم میخورد .

III

٤– قسمت سوم . عبارتست ازفولاد مصنوعی که ازتکه و پاره‌های آهن و فولاد تهیه میشود که نقوش آنها همیشه بطور یکنواخت بنظر میرسد درصورتیکه‌درفولادجوهردار بااینکه نقش‌یکی‌است ولی گاهی تنوعی حاصل میگردد و از حالت یکنواخت خارج میشود اما فولاد مصنوعی هرگز تغییر نمیکند .

۵– پولاد سفید که روی‌آن رنگ بنفش یاسیاه داده‌شده است .

٦– فولاد سفید که بوسیله بکار بردن اسید نقوشی در روی آن ظاهر گردیده‌است که تقلیدفولاد جوهردار میباشد که‌این‌فولادمصنوعی بیشتر درقفقاز متداول بوده است .

طریقه بدست آوردن پولاد مصنوعی

باحتمال قریب به یقین‌برای‌اولین‌بارآریائیهای هندمبتکر وسازنده‌این پولاد بوده‌اند وآثار آن هم اکنون‌نیزکاملا مشهود است که تا چه اندازه‌این صنعت درشبه‌قاره هند رایج بوده است وبعدها از این منطقه به نواحی دیگر کشانیده‌شده است بعدازهند تهیه فولاددرجزایر مالایا متداول و کم کم‌بسبب وضعیت و موقعیت محلی گسترش حاصل گردید واز راه هندوچین در خاور دور یعنی چین وژاپن انتشار و رواج یافت وبالاخره ازطریق‌آسیای مرکزی و کشورهای ایران وآسیای صغیر و دولتهای عربی‌باروپا کشانیده شد وحتی در فرانسه توسعه ورواج کامل پیدا نمود که نمونه بسیار زیبای آن شمشیر (۷)

شکل شمارهٔ(۱۲) که‌علامت سلطنتی‌امپراطور فرانسه درقبضه‌آن‌نقش گردیده است وهمچنین‌شمشیرشکل شماره(۱۳)هم یکی‌ازنمونه‌های ساخت روسیه که نیکلای اول امپراطور روسیه آنرا به پادشاه‌ایران که همزمان‌وی درایران سلطنت‌مینموده‌اهداء نموده است در روی‌این شمشیر علامت مخصوص‌دولت امپراطوری روس در روی تیغه آن حك شده است شمشیر مذکور در شهر زلاتواوست ZLATOOUST ساخته شده‌است البته کشور روسیه مانند کشورهای دیگرآسیائی درتهیه فولاد مصنوعی شهرت جهانی دارد که علاوه بر شمشیرهای مذکور که نمونه‌کامل صنعت پولاد مصنوعی روسیه است تعداد زیادی از انواع شمشیرها وطپانچه‌های مختلف از قدیمترین تا جدیدترین نوع فولاد وسیستم‌سلاح سرد درموزه نظامی بمعرض نمایش گذارده‌شده‌است درقرون‌پیشین که هنوزاروپائیان‌به اسرار ساخت‌پولاد طبیعی مشرق زمین‌پی نبرده واز کوچکترین‌فرصت برای دست‌یافتن براین‌صنعت استفاده میکردند تا اینکه فولادی راکه بنام (WOOZ) معروف بوده که قبلا شرح‌آن گذشته است بدست‌آورده وآنرااشتباهاً مخلوطی‌ازآهن وآلومینیوم تصورمیکردند حتی‌فاراده FARADAI شیمی‌دان‌معروف‌انگلیسی‌هم که درتاریخ پدرصنعت فلزی دنیا معروف میباشد نیز دچار همین ابهام بوده است وپس ازاین واقعه دانشمند مزبور در صدد کشف راز بدست آوردن فولاد جوهردار برآمد و تصمیم گرفت که‌آهن را با فلزات گوناگون مانند نقره ومنگنز Mancanese و کرم Khrom و طلا و رادیوم تیتان Rapicmtitam و پلاتین وغیره دردفعات متعدد وجداگانه در کوره مذاب ممزوج نماید تا شایدبتواند از این راه از رمز تهیه فولاد مشرق زمین‌آگاه شود پس ازانجام این‌آزمایشات و اختلاط آهن با فلزات مختلف باین نتیجه رسید که ازترکیب‌آهن با فلزات نامبرده آلیاژهائی بدست‌میآید که ازنظرشکل‌ورنك با یکدیگر متفاوت بودندمثلا ازترکیب‌آهن ونقره‌در کوره مذاب ماده‌جدیدی کشف کرد که دارای نقوش بسیار زیبائی بود زیرا این یکی ازخواص نقره است که پس از ذوب شدن و انجماد مجدد دراثر انعکاس نور متبلور ونقوش حاصله بسیارجالب و الوان بچشم میخورد وبهمین سبب زیبائی وتبلور خاص بوده که ایرانیان قدیم نیز

(۸)

گاهی هنگام تهیه پولادجوهردار اصل معروف خوداغلب مقداری نقره مخلوط میکردند وبرخی هم تصور میکردند که این عمل تنها برای زیبـائی نبوده است بلکه تا اندازه‌ای هم جهت استحکام بیشتر فولاد انجام میگرفته است آقای پروفسور کریولیCrilli که‌ازدانشمندان‌معروف‌ایتالیائی بوده ودرمیلان میزیسته است در کتابیکه درسال ۱۸۲۰ راجع به طرز تهیه فولاد مصنوعی و تقلیدی تألیف نموده است نسبت به انواع وساختمان فولاد مصنوعی قـرون گذشته ایران وهند این‌طور اظهار عقیده نموده که درایران وهند قدیم‌برای تهیه فولاد مصنوعی میله فولادی را با مفتول نازك آهن پیچیده و در کوره سرخ و درزیر چکش‌وضربات محکم استادسازنده‌آهن وفولاد را بایکدیگر مخلوط میساختندسپس آهنگران‌آنرا مانند فولادجوهردار درجه‌اول‌صیقلش میدادند واین نوع فولاد درصنعت بنام فولاد کریولی‌معروف است .

شمشیرهائیکه از این نوع فولاد ساخته میشد بسیار ممتاز بوده و عملا این طریق بیشتر مورد استفـاده بوده است قبلا اشاره‌شد که برای تهیه پولاد مصنوعی ممکن است عناصر بیشماری بکار رود ولی عناصر متشکله اصلی و مهم که در ساخت‌آن استعمال شده اغلب دوعنصر مهم آهن وفولاد بوده‌است.

تفاوت فولاد مصنوعی وفولاد جوهردار

فرق بین فولادمصنوعی و جوهردار دراین است که پولاد مصنوعی‌دارای نقوشی ثابت ویك‌نواخت بوده درصورتیکه پولادجوهردار دارای قسمت‌های مختلف و نقوش وطبیعی زیبائی مخصوص بخودمیباشد ودرعین حال تقریباً بطور کلی نقوش پولاد جوهری شباهت زیادی بیکدیگردارند.

اروپائیان پس ازبررسی ومطالعه‌زیاد درموردتهیه فولاد مصنوعی دراثر اکتشاف تجربیات زیاد باین نتیجه رسیده‌اند که ازآن‌میتوان فولادمصنوعی دیگری تهیه نمود وبرای انجام این‌عمل قطعه فولاد ساده‌ای‌را مورد آزمایش قرارداده وبا تیزاب روی‌آن نقوش فولاد مصنوعی رانقش میکردند تهیه‌این نوع فولاد بیشتر درناحیه قفقاز انجام میگرفته است .

(۹)

انواع فولاد مصنوعی

پولاد مصنوعی را میتوان بدو نوع تقسیم نمود.

الف- پولاد مطبق که انواع مختلف آن عبارت است ار مطبق منتظم و مطبق رنگی

ب - پولادپیچی که دارای دو نوع پولاد پیچی منتظم و پیچی رنگی میباشد.

منظور ازپولادمطبق پولاد مصنوعی است که طبقات بهم فشرده آن مشخص شده وضمناً دارای رنگهای مختلف نیز باشد.

پولاد رنگی پولادی است که نقوش روشن درروی زمینه تیره رنگ نقش بسته باشد.

تهیه سلاح سرد در ایران قدیم

طرز تهیه سلاح سرد در ایران و افغانستان وشمال شرقی هندوستان همانند ویکسان بوده است زیرا همانطوریکه قبلا شرح داده شداسلحه‌سازان هندی وایرانی در تولید وتهیه سلاح زیبا و مرغوب مهارت‌زیادی داشته‌اند و هنگام طرح‌ریزی وساختن سلاح سعی میکردند که ازیکدیگر تقلید کرده و چون شباهت بسیار بهم دارند در مقام مقایسه تشخیص محل ساخت آنها را نمیتوان با یك دید بطور صحیح ابراز نمود بلکه احتیاج بدقت و بررسی کامل دارد مشکل بزرگ دراینجاست که اسلحه‌سازان مشرق زمین هر گزدر صدد حك محل ساخت ومشخصات‌دیگر بر نیامده‌اند. وفقط بذکر نام‌سازنده قناعت میکردند از این‌روکار متخصصین درشناخت محل ساخت آنها دشوار است وآنها ناچارند از نوع فولاد و نقوش موجود در روی‌آن مرکز ساخت آنها راتعیین نمایند بهمین دلیل استادان فولاد شناس واسلحه‌سازان واسلحه شناسان سلاحهای باستانی برای شناخت‌آنها شرایط و قواعدی تدوین نموده و درنظر میگیرند. ولی بادلائل زیرین‌تا اندازه‌ای میتوان با اطمینان بیشتر اظهار عقیده نمود.

۱ - بطور کلی اسلحه سازان مسلمان و اسلحه‌سازان ایرانی -مقیم هند

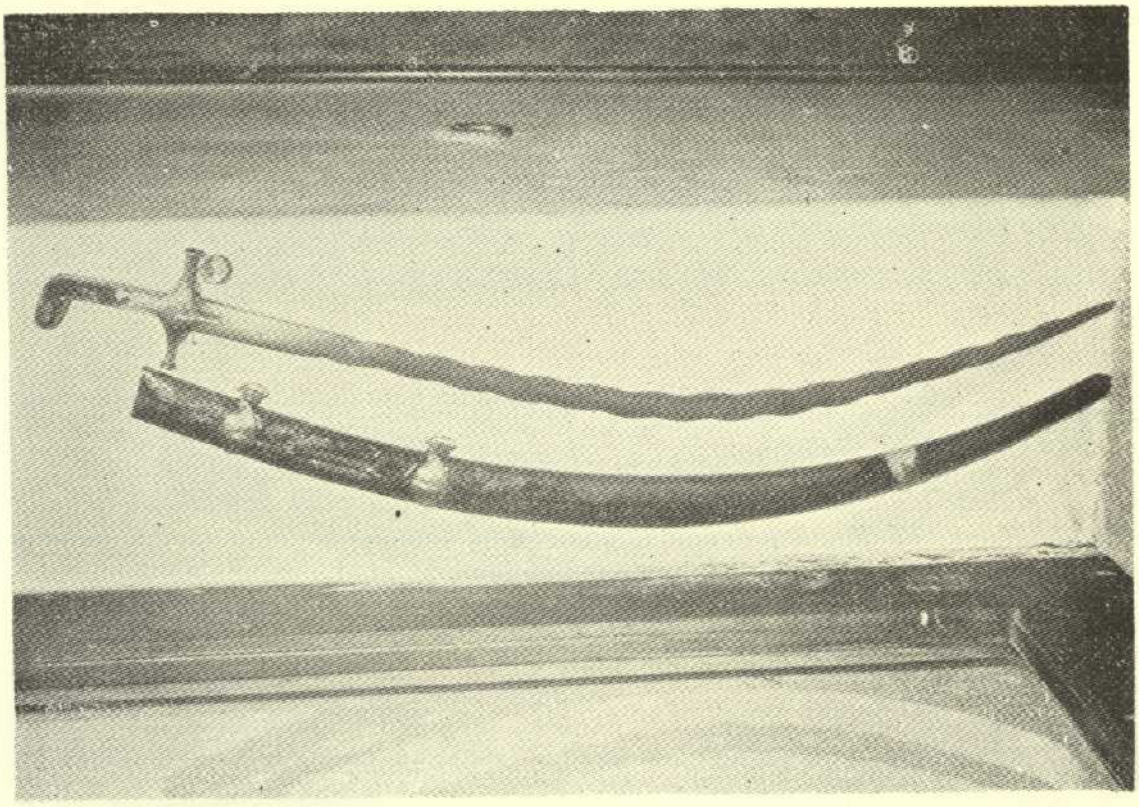

(شکل شماره ١٤)

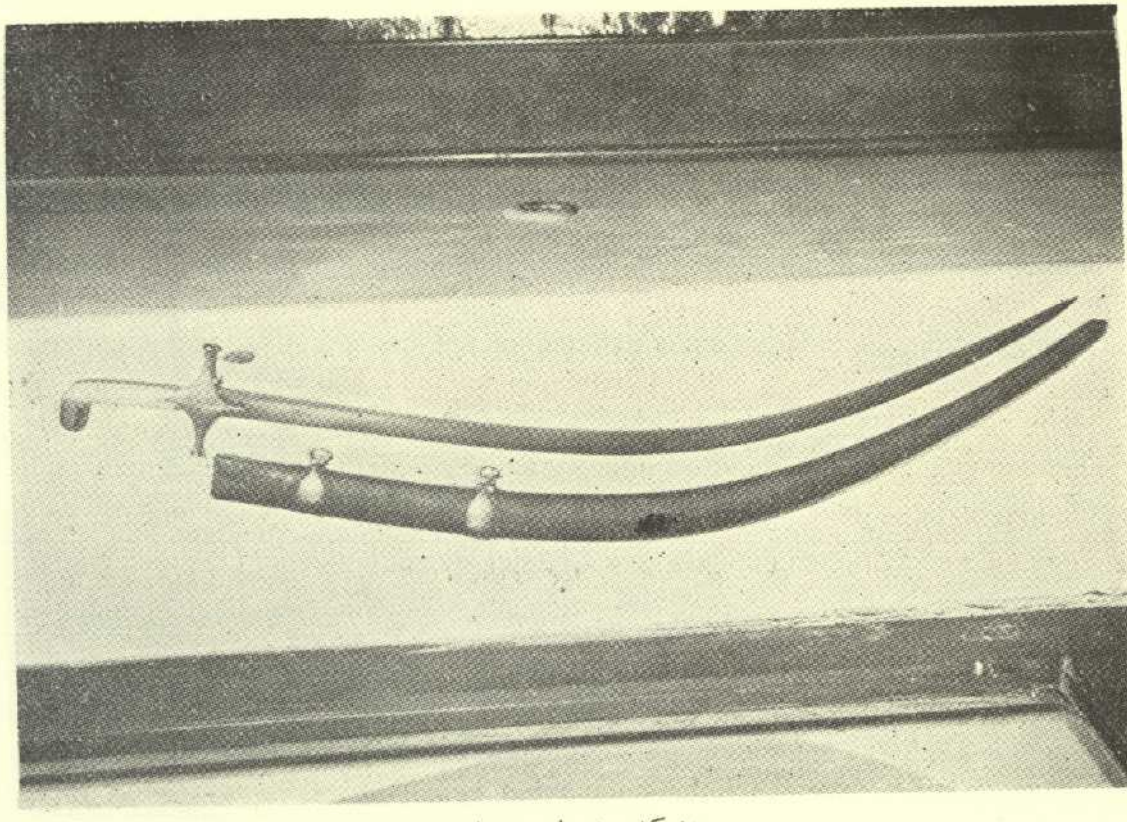

(شکل شماره ١٥)

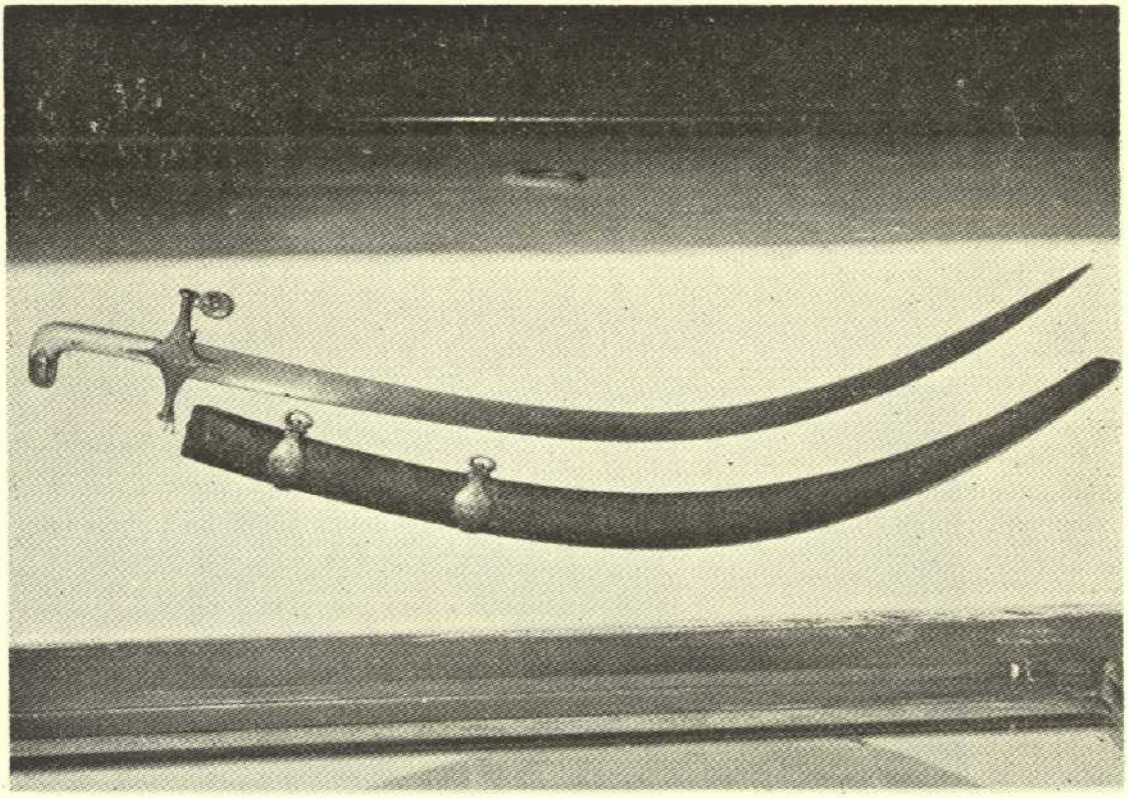

(شکل شماره ۱۶)

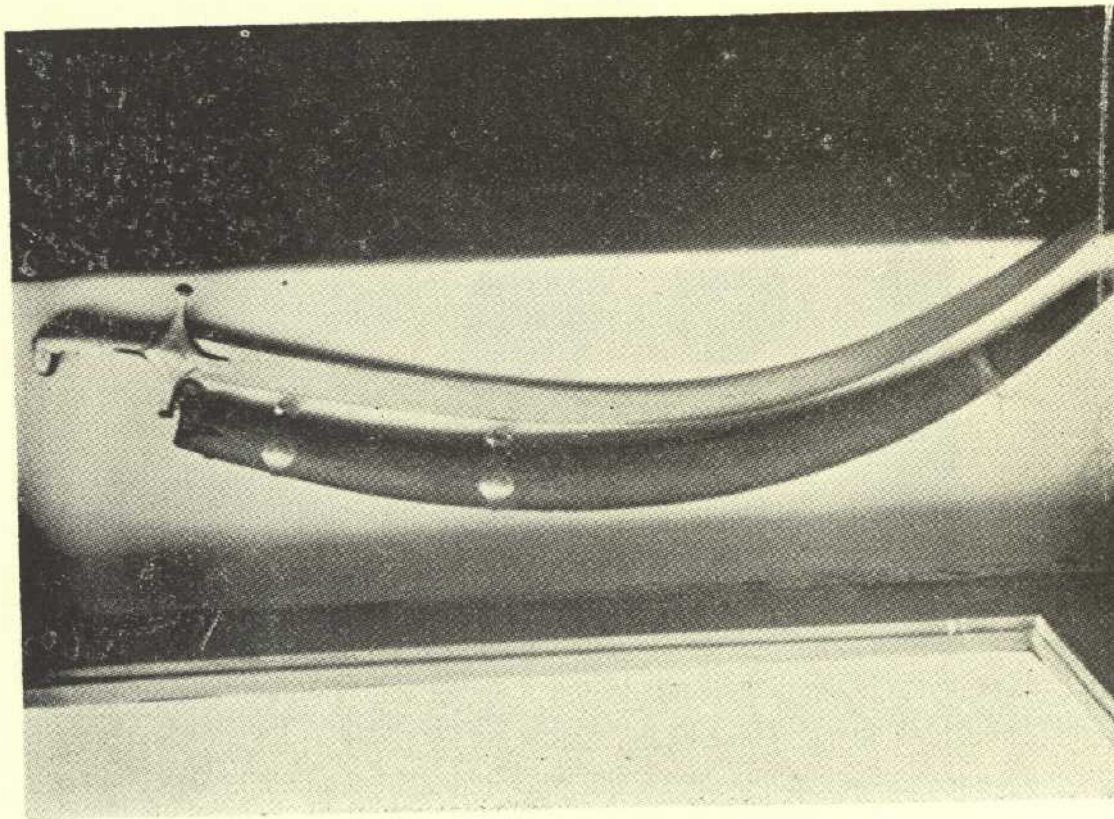

(شکل شماره ۱۷)

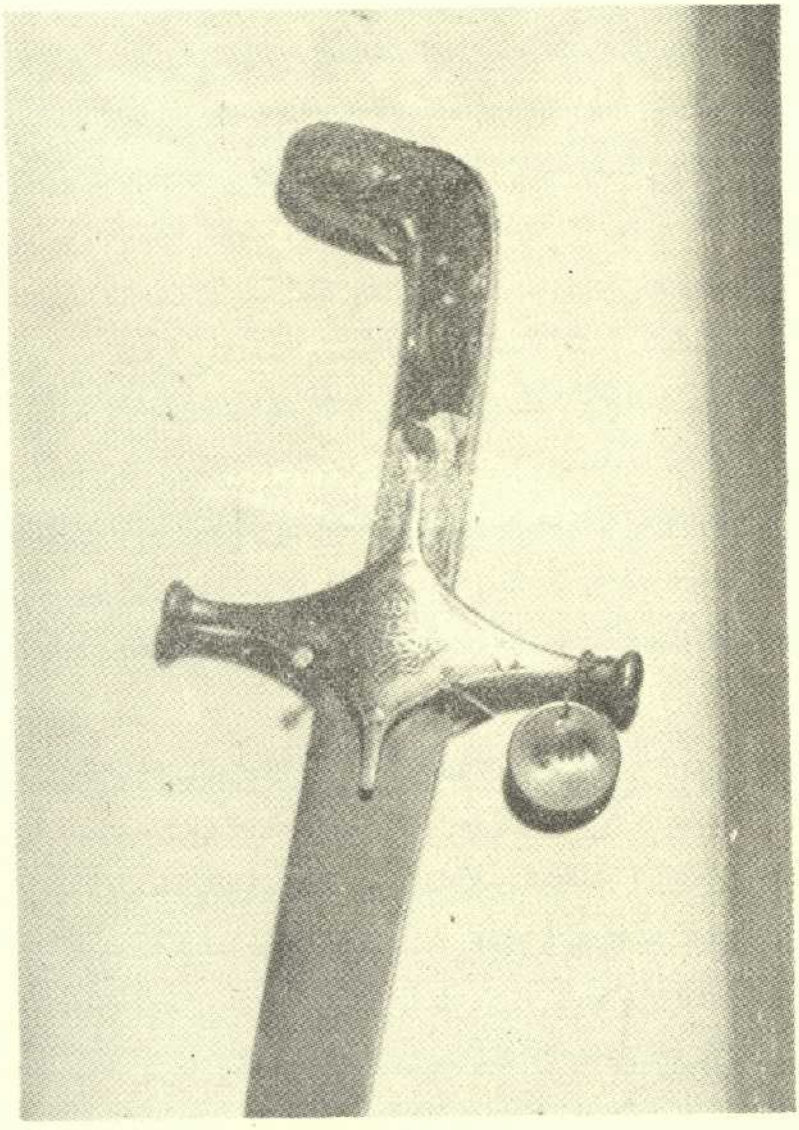

(شکل شماره ۱۸)

اشیائی را باقابلیت‌ومهارت‌بینظیری میساختند که هیچ نوع فرقی با یکدیگر نداشته و تشخیص محل ساخت آنها بسیار مشکل است جای‌آن دارد که این مثل زده شود که سیبی را ازمیان بدونیم تقسیم کرده باشند.

۲ ـ عده کثیری از صنعتگران ایرانی که از نژاد اصیل ایرانی بشمار میرفتند به جهاتی درهندوستن سکنی گزیده و به صنعت اسلحه‌سازی‌اشتغال داشته‌اند بدیهی‌است که چون‌این صنعتگران دست پرورده هنرمندان ایرانی بوده از استادان خود پیروی مینمودند ولی محل صدور اسلحه هندوستان بوده است . این اسلحه‌سازان نام محل ساخت یا مشخصات دیگررا از قبیل تاریخ یا کلمه‌ای که مختص زمان ومکان ساخت صنایع زیبایشان باشد در روی اسلحه‌یا هنرخود نقر نمیکردندو فقط به‌ذکرنام سازنده‌اسلحه وپدیده هنری خود مانند استاد اصفهانی یا استاد عباسقلی ا کتفا مینمودند و همین موضوع سبب شده که اکنون اطلاعی ازتاریخ ساخت ونام اصلی سازنده گان این قبیل آثار دردست نباشد در صورتیکه هر یك از این استادان در زمان خود شهرت جهانی داشته‌اند و حال اینکه در ظاهر نمیتوان فرقی‌بین سلاح ساخته شده‌بوسیله قبایل ماهرات Mahrattes و راج‌پوت Radipoutes هندی و مسلمین ساکن‌د کن وپنجاب وسند ومیسوربا‌سلاح ساخت هنرمندان‌ایرانی قائل شد .

۳ ـ ولی هنرمندان‌اروپائی برخلاف صنعتگران ملل‌مشرق زمین علامت مخصوص خانوادگی ویا تاریخ ساخت اسلحه را روی پدیده خودحتماً حك کرده‌اند از این‌رو شناخت سلاحهای ساخت اروپائی بسیارآسان است .

٤ ـ تقلید صنعتگران بومی مشرق زمین با سایر کشورهای مشرق خود نوعی تشابه فلزی‌بوجودآورده که‌آن بحثی مفصل وجداگانه دارد با درنظر گرفتن مطالب فوق‌الذکر به‌آنجهت است که وقتی اثری فاقد محل و تاریخ ساخت باشدآنراکار هندی ویاایرانی مینامند البته‌این طریق‌شناسائی‌هرچند که ممکن است صد درصد نظری بوده و قاطع وحقیقی نباشد مع‌الوصف تا اندازه‌ای مقرون به صحت میباشد این نامگذاری‌ها بیشتر به سبب موقعیت

جغرافیائی نبوده بلکه علل وجنبه‌های اقتصادی و سیاسی آن عاقلانه‌تر بنظر میرسد زیرا قبایل و تیره‌های مختلف بیشماری مانند آریائیها - داوها - بدیها بومیان زنگی صفت وسیخها وسین گلزها و غیره که در کشور پهناور هندوستان ازدیر باز مسکن گزیده و زندگی میکردند که گذشته از اختلاف نژادی از نظر مذهب و عقیده وآداب ورسوم با یکدیگر متفاوت بوده و از مکاتب بیشماری پیروی میکنند و همین اختلافات سبب شده که در پدیده هنری آنان اختلاف فاحش وجود داشته باشد یعنی درحقیقت این طرز فکر وآداب ورسوم محلی است که درآثار هنری منطقه‌ای موثر است که هر یك آثار خود را به نوعی نمودار ساخته‌اند پس بامطالعه وبررسی آثارهنری پی خواهیم برد که چه عواملی در بوجود آوردن پدیده‌های هنری تا چه حدی موثر واقع میگرددوضمناً تداخل ونفوذآداب‌ورسوم ملل غالب درآثارهنری ملل مغلوب تاچه اندازه موثرمیباشد .

عواملی که در بوجود آوردن‌پدیده‌های‌هنری‌موثرواقع‌میگردندعبارتنداز :

۱ ـ جنبه اقتصادی‌وسیاسی

۲ ـ ادیان ومذاهب

۳ ـ موقعیت جغرافیائی

٤ ـ آداب ورسوم

٥ ـ طرز فکر وذوق هنری

٦ ـ نحوه مطالعه وبررسی

۷ ـ علاقمندی هنرمند

این عوامل وبسیاری عوامل دیگر درایجاد آثار بسیار موثراست‌ومسلما پیگیری وتمرین‌وممارست بی‌شبهه‌درپیشرفت هنر وصنعت تاثیربسزائی‌داشته است مثلا اگر قومی فاتح وغالب میشد حکومت وملت مغلوب که‌موردتجاوز فکری وسیاسی آن قوم‌قرارمیگرفت درروحیه حساس‌هنرمندان‌اثرمیگذاشت بطورمثال‌حملات مختلف‌به‌ایران وهمچنین تصرف هندوستان‌بوسیله‌ایرانیان را میتوان باعث تغییر خط مشی هنری دراین‌منطقه وسیع دانست . این‌علل

سبب گردیده که آثار ایران وهند شباهت کامل بیکدیگر داشته باشد ولی چون ازدیرزمان بعلت وجود معادن آهن درهندوستان وصدور انواع فولادووز wooz از آن کشور بعیدبنظر نمیرسد که ایرانیان فولاد سازی رااز برادران آریائی ساکن آن منطقه فرا گرفته باشند .

«تیغه های ایرانی»

سلاحهائیکه بصورت تیغه‌های باریك وبلند درجنگهای قدیم بکارمیرفته وبی‌اندازه مفید بوده بنام شمشیر معروف و فرانسویان لغت Cimitere را از واژه شمشیر گرفته‌اند

«مشخصات تیغه شمشیرهای ایرانی»

منظور ازشمشیر تیغه باریك وطویل فولادین بوده که بعنوان اسلحه بکار میرفته‌است این تیغه ازنظر شکل ازقبضه تانیمه‌راست وسپس انحناء یافته و باریك شده تاجائیکه نوك آن بسیار تیز وبرای فرو کردن وسوراخ کردن بسیارمفیدبوده است ضمنا شمشیرهارا بسبب سبکی‌وزن‌وخوشدستی‌درهنگام جنگ میتوانستند براحتی‌حرکت‌داده وبسرعت‌برعلیه دشمن‌باانجام حرکات مختلف درجهات گوناگون‌مورد استفاده قراردهندانحناء شمشیرها باین‌علت بوده‌است که درهنگام ضربه زدن ازمرکز ثقل شمشیر که همان نقطه‌انحناء است باصرف قدرت کمتری اثرات بیشتری را درمحل ضربت یااصابت باقی بگذارد ضمنا باید دانست که انحناء شمشیر همیشه بامیزان وزن آن نسبت مستقیم دارد .

«شکل شمشیر ایرانی»

۱ - سطح آن صاف است

۲ - ازنزدیك قبضه تاوسط آن مستطیل شکل تهیه شده وبتدریج سطح فولاد از پشت بطرف نوك شمشیر باریك وتیزترمیگردد .

۳ - صنعتگران ایرانی بتقلید ازاسلحه سازان ترك عثمانی و مصری و قفقازی وهندی تیغه شمشیر خودرا ناودار میساختند ویا برطبق سلیقه‌شخصی شمشیرهائی باشکال عجیب وغریب و گاهی بصورت دوشاخه‌وشمشیرهای نوك

تیزمانندشمشیرشماره۱۸٤موزه‌نظامی‌عکس‌شماره(۱٤)وشکل(۱۵)تهیه‌مینمودند

٤ - بمنظور استحکام واستقامت تیغه شمشیرها آنهارا طـوری چکش کاری میکردند که قسمت مستحکم وپرقدرت آن‌تیزی تیغه‌را تشکیل‌دهدو هراندازه ازلبه بسمت بالا یاپشت شمشیر ادامه مییافت‌فولاد تیزتر میگردید زیرا قسمت تیزی تیغه بیشتر چکش‌کاری میگردید درحالیکه قسمت بـالای آن کمترچکش‌کاری میشد وبهمین‌دلیل تیزتر باقی‌میماند وبعدازچکش‌کاری تیغه شمشیرهارا آب میدادند تامحکمتر شود .

(تزیینات تیغه‌های ایرانی)

ایرانیان برخلاف سایر کشورهای مشرق زمین مخصوصا هندیها نقش و نگار وآرایش زیاد رادر روی‌تیغه شمشیررا نمیپسندیدند ولی اشماررزمی‌و اسامی‌مقدس ویا کلمات‌مذهبی وفلسفی‌و گاهی‌جملات ساده وغیرمصطلح‌مانند (لافتی الاعلی ولاسیف الا ذوالفقار)را برروی تیغه شمشیر خودنقش‌مینمودند ایرانیها تقریبا بطورمداوم‌طلسم‌مخصوصی‌را که‌باعث خوشی‌وسعادت‌میدانستند برروی تیغه شمشیرهای خویش نقش‌میکردند .

کلمات این‌طلسم چهارخانه بترتیب خانه‌ها باحـروف ب - د - و - خ بوده و اعداد ذوج ۲ - ٤ - ٦ - ۸ شکل (۲۸) و (۲۹)تطبیق مینمایدواگر شمشیر شکل (۱٦) را با دقت بررسی شود اعداد زوج و کلمات مقدسی که درروی آن حك شده‌است خواهیددید لرد اجرتن (Egertton) انگلیسی در کتاب‌خود چنین‌مینویسد بعضی‌هامیگویند بدوخ‌نام تاجری‌ازاهالی‌عربستان بوده که با خلوص نیت وایمان برحمت وبزرگواری ذات پروردگاه توانسته بود در کلیه امور پیشرفت نماید همین‌شخص معتقد است که نام بـدوخ در قدیم مدتها برروی شمشیرها ومهرهای شخصی‌بمنظور خیروبرکت کنده‌میشد زبان طلسم مربع چهارخانه علامت رمز خداوندی است زیرا اضلاع‌متساوی مربع رازی از وجود ذات واجب‌الوجود بوده و گوشه راست و مستقیم آن علامت قدرت بی‌انتهایش میباشد نمونه برجسته این‌نوع نقوش فوق‌الذکر درروی بعضی ازتیغه‌های ایرانی درموزه نظامی ارتش شاهنشاهی وجوددارد ودرعکس شماره(۱۷)وشکل (۲۷)نمایش داده‌شده است .

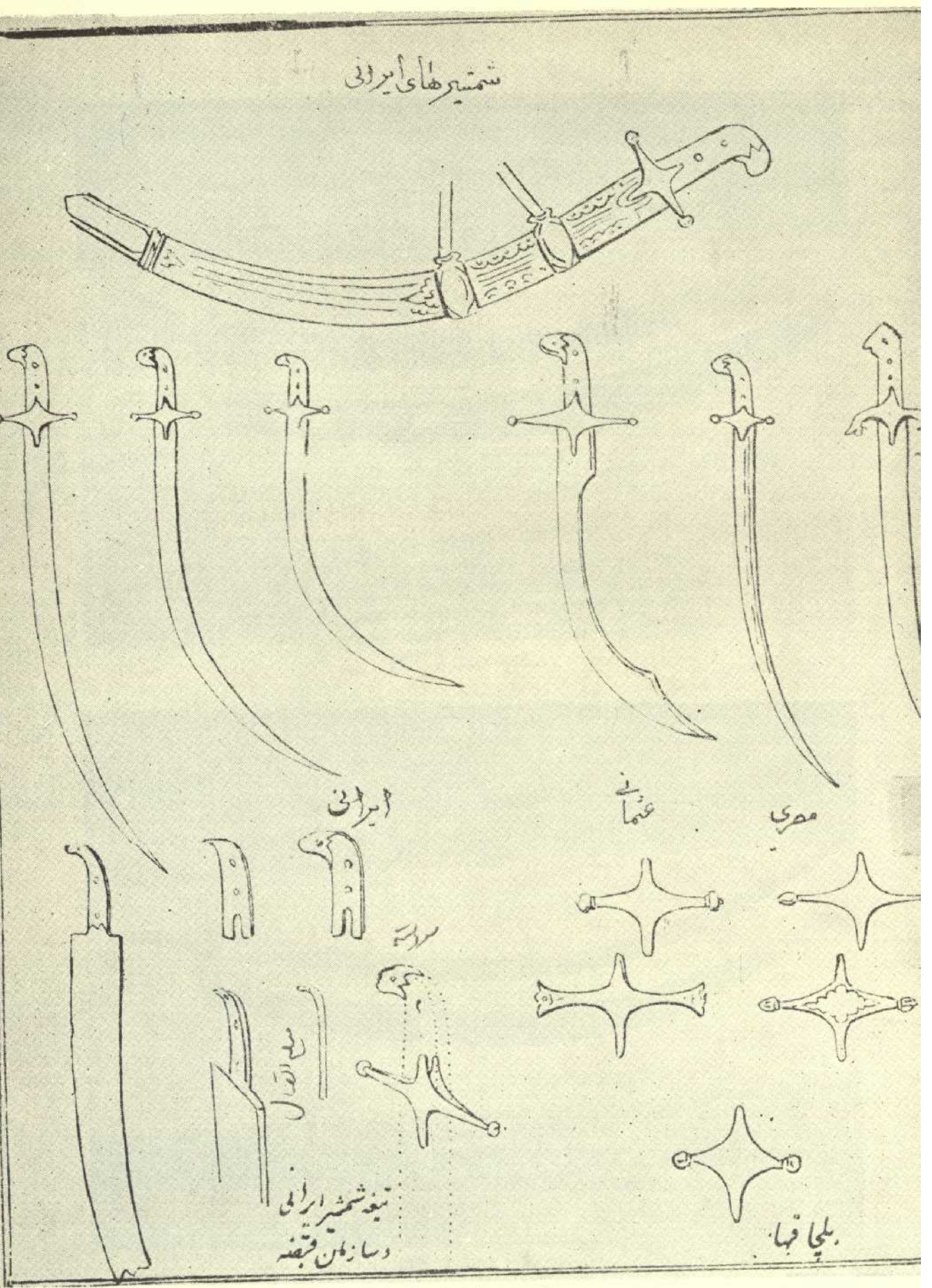
شمشیرهای ایرانی
ایرانی
عثمانی
مصری
تیغه شمشیر ایرانی
و سازمان قبضه
بلچاقها

(شکل شماره ۱۹)

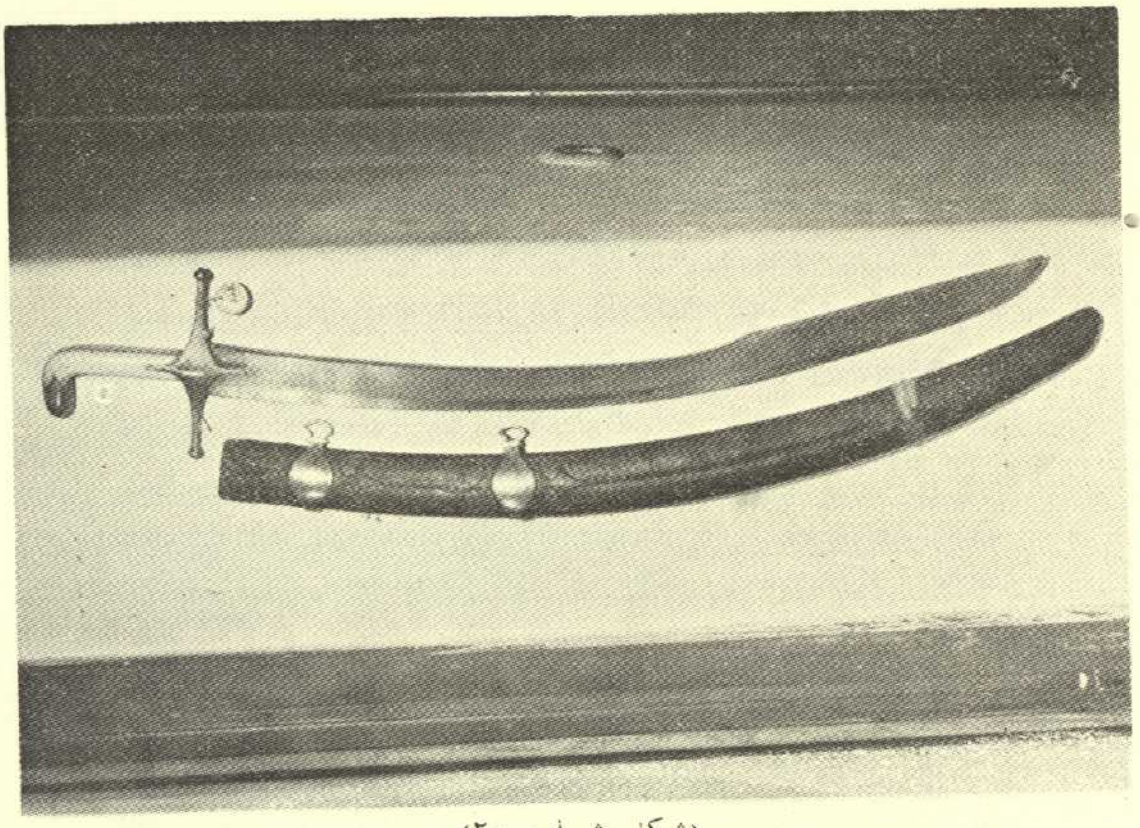

(شکل شماره ۲۰)

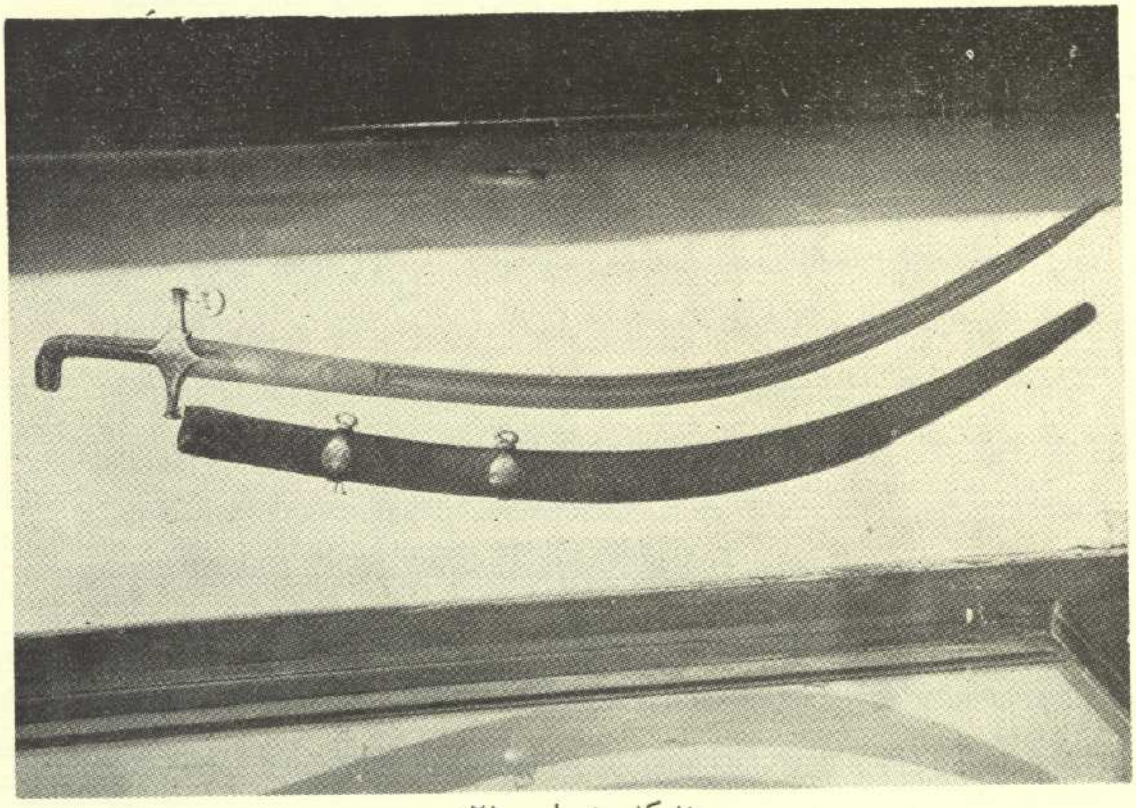

(شکل شماره ۲۱)

اسامی اسلحه سازان بزرگ دوره شاه‌عباس‌صفوی

اسامی این‌اسلحه‌سازان که درزمان شاه‌عباس بزرگ صفوی میزیسته‌اند ونامشان در میان ترنجهائی بر تیغه شمشیرهای ایرانی حك شده و همچنین (عباسی‌بنده شاه ولایت) یعنی بنده امام زمان محمد حسن العسگری ذکر بمیان آید. بطوریقین نوددر صد این کلمات جعلی میباشد زیرا بسیاراتفاق افتاده است که اولا طرزنوشتن خطوط بازمان ساختن اسلحه تطبیق ننموده وثانیاً تاریخی که اسم گذارده‌اند مدتها جلوتر ویاعقب‌تر از زمانی‌بوده است که آن شمشیرسازمعروف ایرانی که نامش را روی قبضه‌شمشیرحك کرده‌اند میزیسته است. واین عمل بخوبی گناه نقر کنندگان را ظاهر مینماید که چند نمونه آن که نام سازنده درقبضه شمشیرحك شده است درموزه‌نظامی وجوددارد شکل (۱۸) شمشیرزمان شاه عباس کبیر می‌باشد در خاتمه بحث مختصات فنی وآرایش تیغه‌های ایرانی این‌نکته را نیز بایستی ذکرنمود که برای استحکام لازم تیغه ها آنرا از دو نوع جنس تهیه مینمودند یعنی آن قسمت ازتیغه که بشکل یك میله درازو درمیان قبضه جهت الصاق تیغه بقبضه بکارمیرفته ازآهن ساده بوده وخود تیغه ازپولاد آبدیده ساخته میشده‌است

نفوذصنایع مصری وعثمانی وقفقازی درساختمان تیغه های ایرانی

الف ـ نفوذ صنعت سلاح سازی عثمانی درایران

هنگامیکه جنگهای متمادی بین سپاهیان ایران و قوای ترك عثمانی درجریان بود زمانی که خاك عثمانیها مورد غلبه لشگریان ایرانی واقع‌می‌گردید ویاموقعیکه قسمتی ازمغرب ایران مورد تجاوزعثمانیهاقرارمیگرفت طبعاً درفاصله این مدت صنایع عثمانی اثراتی درصنعت فازکاری ایرانی‌باقی میگذاشت ودر نتیجه تغییراتی در فن‌اسلحه سازی ایران صورت میگرفت از جمله آثاریکه در اثرتماس ایرانیهاباسپاهیان عثمانی‌درایران‌متداول گردید اسلحه‌ای بنام‌قداره بود که درشکل شماره(۳۰) دیده میشود این‌نوع اسلحه هر گزخصوصیات سبك صنعتی خود را از دست نداده و ایرانیها قداره هائی را که درایران میساختند عیناً شبیه قداره‌هائی بود که در کشور عثمانی

ساخته میشد ولی فرم شمشیرهای عثمانی خیلی پهن و مقعر بود و نوك آن بعوض تیزی پهن درست میشده است .

تیغه این نوع اسلحه خیلی پهن و قبضه آن دارای کلاهك جداگانه بوده ولی دسته آن ازاستخوان ویامواد دیگر ساخته میشد کلاهکی داشته که قدری بطرف تیزی تیغه متمایل میگشته است . در ضمن انتهای بلچاقش (بعداً شرح داده خواهد شد) نیز مانند اژدها ویااشکال دیگر پهن میگردید واحتمالا ساختن این نوع اسلحه از دوره نادرشاه افشار ببعد در ایران مرسوم گردیده است تیغه‌های ایرانی گاهی نیز مانند شمشیر های عثمانی دارای ناوهای پهن و گودبوده واین آرایش نفوذ صنایع اسلحه سازی عثمانی را در روی سلاحهای ایرانی آشکار میسازد .

در تیغه شمشیر های سبك عثمانی ایرانی ناوها تا نوك شمشیر نمیرسد بلکه اغلب نوك آن صاف وهردوطرفشان بران است . علت آنکه تیغه این نوع شمشیرها پهن ساخته شده است انحنای زیاد آنها میباشد که بالنتیجه از درازای آن کاسته شده وتیغه مرکز ثقل خود را از دست داده است پهنی ووزن نوك آنها مرکز ثقلشان را ثابت مینماید پشت تیغه‌های بشیوه عثمانی غالباً ازسطحشان پهن‌تر بوده و ازتیغه‌های ایرانی پهن‌تر است ونمونه آن در موزه نظامی ارتش شاهنشاهی شمشیرشماره ۳۲٤ میباشد که در عکس شماره (۲۰) دیده میشود دراینجا ازقبضه این نوع شمشیرها گفتگو نمیشود زیرا از موضوع بحث ما که شناخت اسلحه ایرانی است خارج میگردد . همچنین از نفوذ شیوه شمشیرهای هندی نیز صحبتی نمی‌نمائیم زیرا گاهی مشاهده می‌میشود که درشمشیرهای ایرانی تیغه‌هائیکه درهند ساخته شده بکار رفته است ازطرف دیگر شمشیر راج پوت (Radipouttes) ازاهالی هندوستان با کمی تغییر همان سبك شمشیرهای ایرانی است مثلا تیغه شمشیرهای معروف به ـ تالوارهای (Talvares) بهیچوجه تفاوتی باتیغه‌های ایرانی ندارند وفقط قبضه آنها باهم اختلاف دارند باین مناسبت میتوان تقریباً شمشیر را یك نوع اسلحه هندو وایرانی محسوب داشت .

ب ـ نفوذ صنایع اسلحه سازی مصر در تیغه‌های ایرانی

تیغه‌هائیکه به شیوه مصری درایران ساخته شده ناوهای باریك ودرازی دارند که بانتهای تیغه نرسیده و ازدویاسه ناو جدا وپی درپی تشکیل شده است که نمونه آن درشکل شماره (۲۱) دیده میشود .

خواص عمومی تیغه‌های مصری ظرافت و زیبائی ناوهای آن است که با دقت وبسیارعالی تهیه شده‌اند دراین گونه تیغه‌ها ظرافت ونازك کاری را بجائی میرساندند که **بوسیله آنها نام علی را بر روی تیغه شمشیر ترسیم مینمودند .** نوك تیغه سبك مصری گاهی مانند تیغه‌های ساخت عثمانی کمی پهن ولی هرگز پهنی آنها باندازه نوك تیغه شیوه عثمانی نمیرسید .

با دقت مختصری درتاریخچه وچگونگی ایجادشیوه اسلحه سازی مصری درایران باین نتیجه میرسیم که این نوع تیغه‌ها یابوسیله استادان مصری در ایران تهیه میشده ویا استادکاران ایران مهارت را بجائی رسانیده بودند که درست عین شمشیر بشیوه مصری را تهیه میکردند که نمونه آنها درموزه نظامی وجود دارد مانندشکل(۲۱) شمشیریست که درایران ساخته شده‌است.

ج ـ نفوذ صنعت اسلحه‌سازی قفقاز درایران

تیغه‌های شیوه قفقازی . انحنای قبضه های قفقازی و گرجی که بعدها اهالی کوهستان قفقاز نیز آنرا تقلید نموده‌اند بسیار کم بوده مانندعکس ـ شماره (۲۲) وفقط دارای یك ناوسرتاسر میباشندچون اغلب تیغه‌هانیزدارای این چنین ناوهائی بوده ممکن است که شیوه ساختن آنها ازیکدیگرمتأثر شده باشند ولی شیوه مزبور بهیچوجه مورد پسند ایرانیان قرار نگرفت و بهمین سبب قبضه‌های ایرانی نمونه این سبك بسیار نادر استومیتوان حدس زد که سبك ایرانی در روی شمشیرهای ساخت قفقاز تأثیر بیشتری داشته و آنها ازصنایع اسلحه سازی ایران تقلید کرده و گاهی نیزطبق سلیقه شخصی مختصر تغییراتی بآن داده باشند .

قبضه شمشیرهای گرجی را مانند قبضه‌های ایرانی میساختند ولی قبضه شمشیرهای قفقازی را بسبك تقریبا هزارسال پیش بشکل سراستخوان لگن

خاصره ازیك قطعه شاخ گاومیش تهیه مینمودنددرشمال قفقاز قبضه ازستخوان سیاه ودرجنوب آن ازاستخوان سفیددرست میشده است .

قبضه شمشیرهای ایرانی

قبضه شمشیرهای ایرانی ازچهارقسمت تشکیل گردیده است :

۱ – سته

۲ – بلچاق

۳ – سردسته

٤ – میله اتصال (چهار قسمت قبضه درشکل شماره۱۹)

۱ – دسته از استخوان یا مواد دیگری تهیه میشده و انتهای قبضه در آن محکم می گردید برای آنکه ضخامت دسته باندازه ای باشد که شمشیر دردست نلغزد ودرطرفین آن دوتخته فلزی قرار داده شده تا قبضه در دست براحتی جای گیرشود .

۲ – بلچاق که برای حفاظت دست بکار میبردند بسیارکار بجاومناسبی بوده است زیرا مانند صلیب دارای دوضلع افقی ودر مرکز اضلاع آن چهار دندانه تعبیه میشده که دوتای فوقانی آن درشکاف دسته جای گرفته ودو عدد تحتانی پنج الی شش سانتیمتر باتیغه فاصله داشته تاجنگجویان ماهروزبردست هنگامیکه ضربات حریف را نزدیك دست خویش احساس میکردند بتوانند اسلحه اورا درفواصل یکی ازدندانه ها گرفته وباگردش مچ دست تیغه شمشیر را خردویا خارج نمایند اضلاع افقی بلچاق نیز برای حفاظت بکار برده شده اند.

شکل بلچاقهای ایرانی

بدون استثناء بلچاق کلیه شمشیرهای ایرانی بشکل صلیب مانند عکس شماره (۲۳) تهیه میشده استوفقط گاهی طول وآرایش آنها باهم تفاوت مینمودند زیرا بلچاقها زمانی بلند و گاهی کوتاه بوده ورئوس آنهارا بشکل گوی یا مخروط یاسراژدها ویا حیوانات دیگردرست میکردندچه اگر بادقت شمشیر

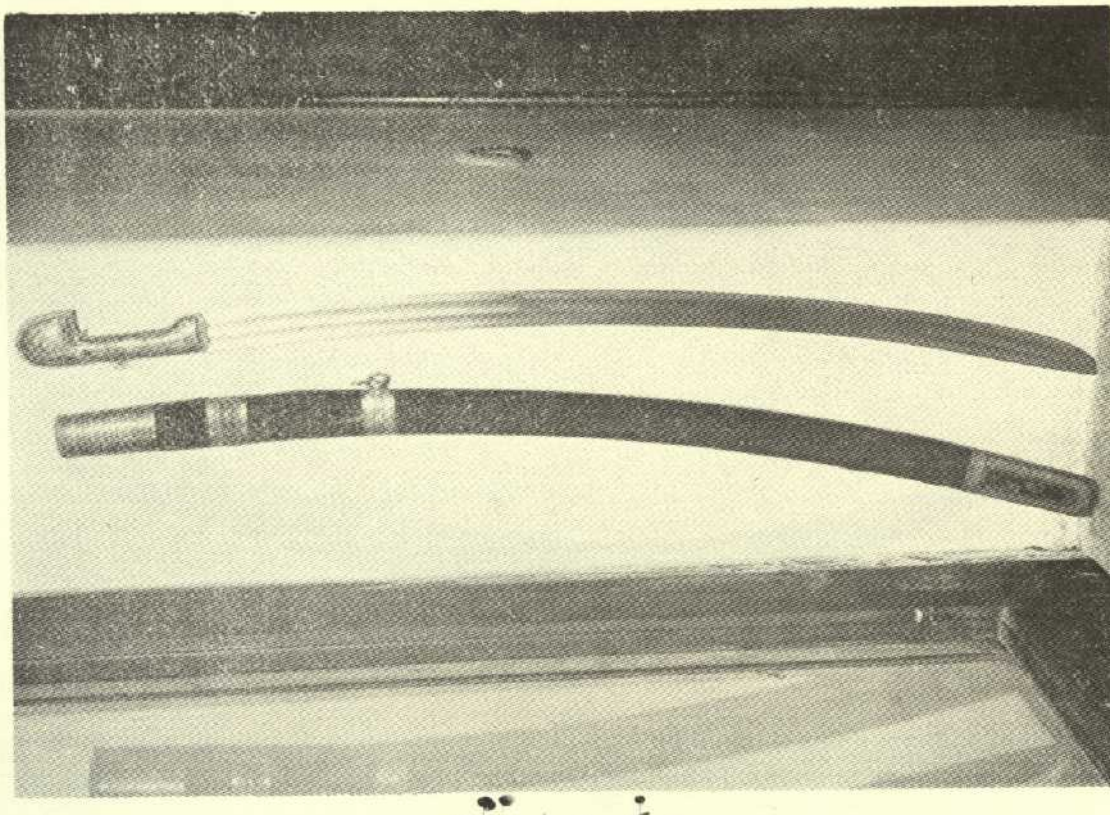

(شکل شماره ۲۲)

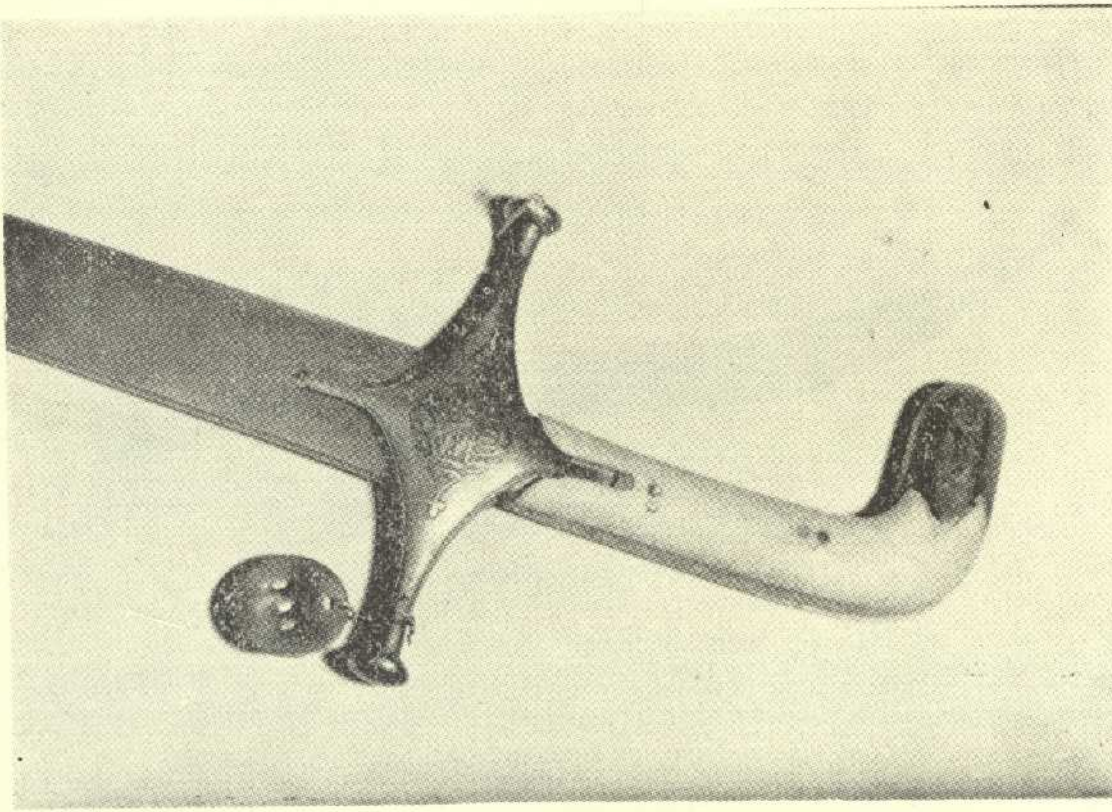

(شکل شماره ۲۳)

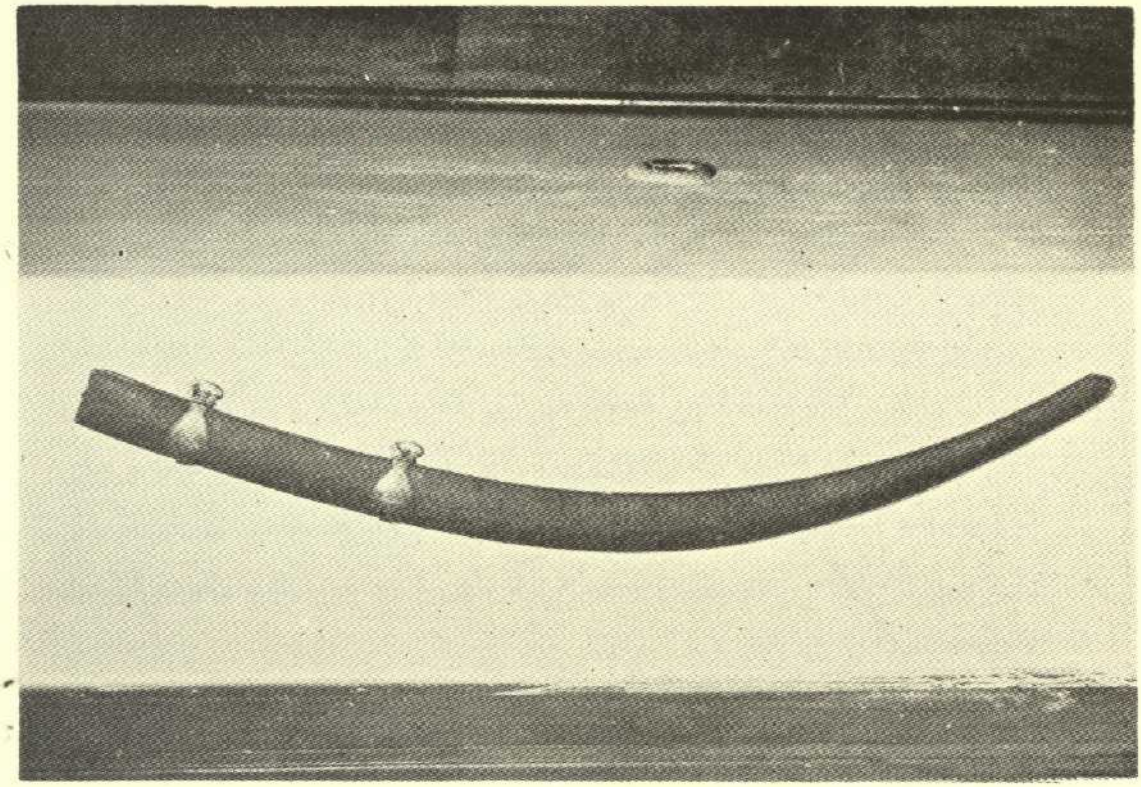

(شکل شماره ۲٤)

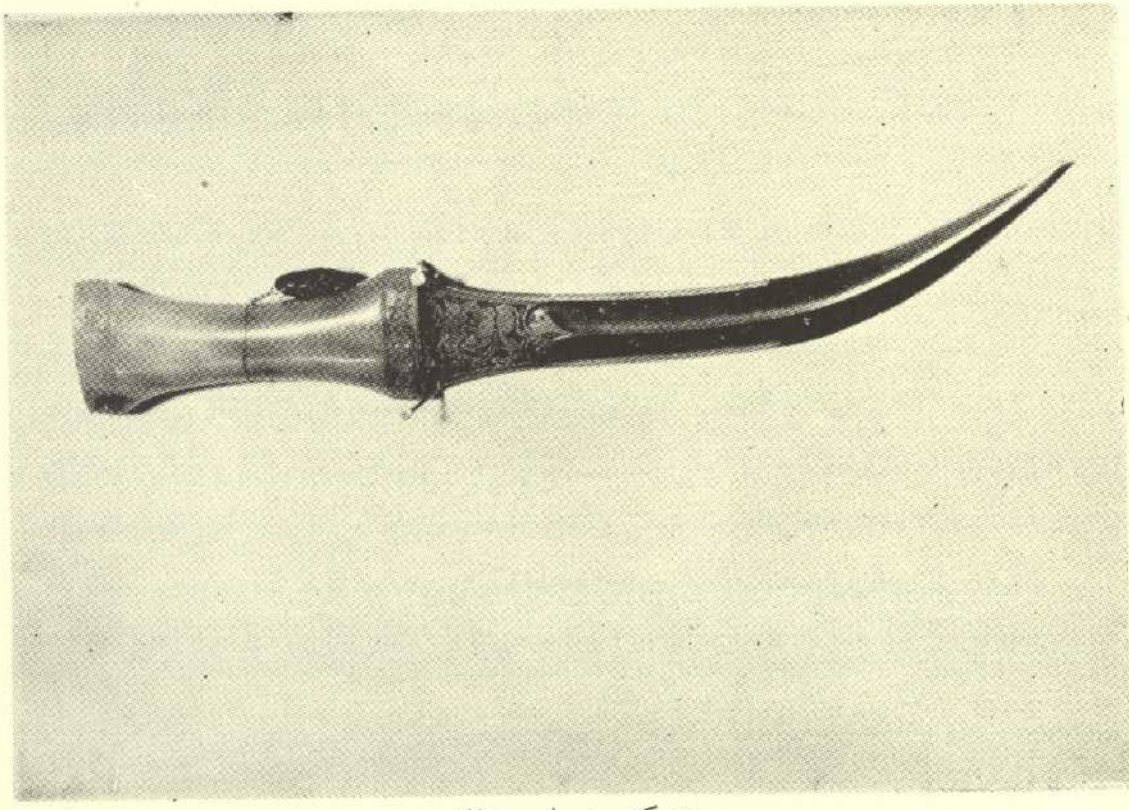

(شکل شماره ۲۵)

های ساخت ایران‌را مورد مطالعه قرار دهیم مشاهده میشود که ندرتا بلچاق های ایرانی اصول فنی‌خودرا ازدست داده وبصورت غیرمعمول درآمده اند ولی درپاره‌ای ازشمشیرهای‌ایرانی مشاهده شده که یکسر بلچاق بالا وطرف دیگر روبپائین میباشد اگر این نوع بلچاق را اسلحه سازان اروپائی تهیه میکردند بعذرآنکه ازصنعتگران مشرق تقلید شده نقص آن قابل اغماض بود ولی چون این‌نوع بلچاق درمشرق خصوصا درایران ساخته شده واصول فنی‌آن رعایت نگردیده باین نتیجه میرسیم که ساختمان اینگونه بلچاقها حاصل یك‌فکرغیرعادی‌است وچون بیشتراین‌نوع بلچاقها درروی شمشیرهای کردی دیده میشود میتوان حدس‌زد این‌نمونه بلچاق‌ها بتقلید ازبلچاقهای اروپائی ساخته شده چون‌اروپائیان هرگزقادر نبودند سبك بلچاقهای‌ساخت مشرق زمین‌را بسازند .

جنس وتزئینات بلچاق شمشیرهای ایرانی

بلچاق شمشیر همیشه ازپولادآبدیده ساخته میشده واغلب اوقات آنرا بتناسب ارزش تیغه قلمزنی ویاطلا کوبی‌ومرصع مینمودند

درایران قلمزدن بلچاق بدوحالت صورت‌میگرفت :

الف ـ ابتدا نقوش مورد نظررا درروی بلچاق مشخص مینمودندوآنرا باادواتی کنده‌کاری میکردند

ب ـ یااینکه اطراف نقوش مورد نظررا نقر نموده ونقش حاصله بصورت برآمدگی یابرجسته نمایان میگشت واگرچنانچه‌استاد سازنده برای نقوش آثارهنری خود بتناسب ارزش شمشیر وغیره در قسمت حکاکی شده عمل ترصیع انجام میداد قسمت های‌فرورفته‌وبرآمده‌نقوش‌را ازطلا پرمیکردند وبدین ترتیب‌خطوط یانقوش کنده‌شده درروی بلچاق بخوبی و زیبائی نمایان میگردید درهرحال‌قابلیت وهنرمندی صنعتگران ایرانی در این عمل نمونه بارزی ازهوش‌واستعدادآنها درفن‌اسلحه‌سازی وهنرهای‌تزئینی بوده است که نمونه‌آن در عکس شماره (۲۳) دیده میشود که در موزه نظامی تعدادی از این هنرهای ارزنده وجود دارند .

در ایران نقش‌بندی بلچاق بطریقه دیگری نیز انجام میگرفت یعنی قبلا جائی‌را که میخواستند مذهب‌نمایند با سوهانهای ریزمخطط کرده نقوش یـا کلماتی را که در روی‌بلچاق‌نصب میکردنـد اغلب اوقات‌آرایش بلچاقها را کلماتی از سوره‌های مختلف قرآن واسامی مقدس نظیر (یاهو) یا (یاقاضی‌الحاجات) و غیره تشکیل میداده است ودر غیراینصورت بلچاقها را با نقوش گلها وشاخه برگهای‌زیبا ورنگارنگ ویاصحنه‌هائی از شکار حیوانات‌درنده و نبرد آنان بایکدیگر و یا شکل پرندگان بزرگ مانند باز وغیره تزئین مینمودند.

در خاتمه باید دانست که هر نوع آرایش بلچاقهای ایرانی همیشه با آرایش غلافه (قطعه‌آهنی بیضی شکل که در روی غلاف چوبی جهت اتصال بند شمشیر نصب میکردند) یکسان ویکجور بوده است.

۳ - سردسته - سردسته در بالای دسته شمشیر بطریقی کـه رأس آن بطرف تیزی خم‌شده‌است که درشکل شماره (۱۸)و(۱۹)دیده میشودباانحنای ۹۰ درجه قرار گرفته واین انحناء ودور ازآن جهت در رأس‌دسته قراردارد تا مانعی درمقابل رها شدن دست ازدسته شمشیر باشد.

پس‌از آنکه اسلحه ساز دسته شمشیر را کاملا میخ نمود شکافهای بین تیغه و قبضه را با گچ مخصوصی مسدود نموده و برای‌استحکام آن پـارچه آغشته بمومی را بدورآن پیچیده بعداً بطور مارپیچ و محکم پارچه مزبور را با ابریشم بدسته‌می‌بست این‌عمل نه فقط‌برای محکمی‌دسته‌انجام‌میگرفت بلکه گاهی‌نیز بدینوسیله پستی و بلندیهای استخوان یاشاخ یا سگك‌دندانه دار دسته را میپوشاند موادیکه در ساختن سردسته بکار میرفت دندان‌شیر ماهی یا شاخ گاو و گاومیش و گوزن ویا استخوان ساده ای بودو گاهی نیز بطور استثنائی از نقره استفاده میکردند ولی در هندوستان دسته و قبضه شمشیررا ازیك‌فلز مانندآهن‌یا پولاد ویا نقره ریخته وبتیغه متصل‌مینمودند اما دسته‌های فلزی ریختگی بدو علت درایران معمول‌بود یکی آنکه‌اسلحه سازان ایرانی مانند هندیها مواد لازم‌رابوفور در دسترس نداشتند دوم‌آنکه

ایرانیها پیوسته برآن بودند که هرقدر میسراست اسلحه ساخته شده خودرا سبك وخوشدست تهیه نمایند . قبل‌از قرن هفدهم‌میلادی سردسته شمشیرها را کمی بطرف تیغه برمیگردانیدند واین عمل را از آن جهت انجام می - دادند که در حین‌ضربت زدن قبضه ومچ محارب در روی یك خط افقی قرار گیرد . زیرا گذشته از اینکه خم‌بودن سردسته مانع‌از خارج‌شدن‌شمشیراز دست بود از خستگی‌مچ دست نیزجلو گیری وباعث سهولت‌عمل‌میگردید

غلاف شمشیر

غلاف‌شمشیر های‌ایرانی ازچوب نازکی درست‌میشد که برروی آن‌چرم ساغری میکشیدند و طریقه ساختن بدین‌ترتیب بود که چوب غلاف را قبلا تهیه نموده و آنرا با سریشم آغشته وبعد بانخ نازکی درروی سریشم‌نقوش مورد نظر را ترسیم کرده و سپس روی چوب را با ساغری میپوشاندند و به وسائلی‌آنرا تحت فشار قرار میدادند چون‌چرم ساغری‌بسیار نازك بودوبه زودی نقوش مزبور در روی‌چرم بطور برجسته نمایان میگردید و برای نوشتن‌اسامی مذهبی وآیات قرآن نیز همین طریقه‌را بکار میبردند .

درایران انتهای غلاف را از پولاد ساده‌ویا پولادآبدیده ویا آهن‌ساخته و گاهی درروی‌آن قلمزنی‌نموده و بچوب‌غلاف متصل مینمودند .

باید دانست که کلمات مقدس که در روی بلچاق یا تیغه و یا روی غلاف بنحوی نقش میشده متعلق بدوره های بعداز اسلام بوده است . شکل شماره (۲۴)

۴ــ میله‌اتصال

عبارتست از همان میله‌ای که بانتهای قبضه متصل میشدو شرح آن در قسمت قبضه شمشیرها در همین مقاله‌ذکر گردیده که برای نصب تیغه بقبضه بکارمیرفته‌است .

طریقه اتصال شمشیر بکمر

شمشیررا بوسیله تسمه ازپوست گاومیش بکمر میآویختند وبرای این

منظورقلابهای غلاف راطوری قرارداده بودند که حلقه آنها پشت شمشیرواقع شده وتیزی شمشیر مایل بزمین‌قرار گیرد.

ایرانیها تسمه هائیکه غلاف را بکمر متصل میکرد طوری میبافتند که حقیقاً باعث شگفتی و تحسین بینندگان میگردید زیرا بدون هیچگونه زوایا ودوختنی تهیه میشدبرای بافتن چهارتسمه مزبور آنها را بلندو کوتاه گرفته ووسطشان را سوراخ نموده وازمیان یکدیگرردمیکردند تسمه‌را کوتاه‌تر ازقلاب بالائی وبلندتر از قلاب پائینی غلاف میگذراندند و دوتای دیگر ازمیان حلقه مخصوصی رد میشد وباردشدن این چهارحلقه تسمه گره زیبائی را بوجود میآورد و درروی آن یك پلاك فلزی قرار داده که زیرآن میله‌ای بود وتسمه ازآن میگذشت.

قلاب کمر ایرانی

قلاب کمرایرانی همیشه بشکل خاصی ساخته میشد و انتهای آن بدوسر مرغابی قلاب ختم میگردید که یکی ازآن سرها بگردن مرغابی چسبیده وسر کمردرآن ثابت میشد ودیگری برای‌آنکه بآسانی ازقلاب بیرون‌آورده شود کمی ازسرجدا بود.

«خنجرها ومختصات عمومی آن»

خنجر های ایرانی بطورکلی شبیه یك کارد میباشد که دارای تیزی مخصوصی‌بوده وتیغه آن کم وبیش منحنی میباشد این اسلحه نیزمانندشمشیر پشتش ازلبه‌آن پهن‌تر وبشکل مثلث بوده است. (شکل شماره ۲۵)

«تیغه خنجر»

خنجر های ایرانی عموماً دارای تیغه‌های صاف بوده ودرآن هیچگونه ناوی دیده نمیشودو گاهی‌پشت آن دارای برآمدگی میباشد وازشکل‌ظاهری این اسلحه این طورمفهوم میگردد که آنرا برای حملات تن‌بتن ونزدیك‌تهیه مینمودند ونوك تیغه اغلب‌خنجرها برجستگی کوچکی بشکل سرنیزه دارد که برای پاره کردن حلقه‌های زره وفرو رفتن در بدن بکاررفته است واین

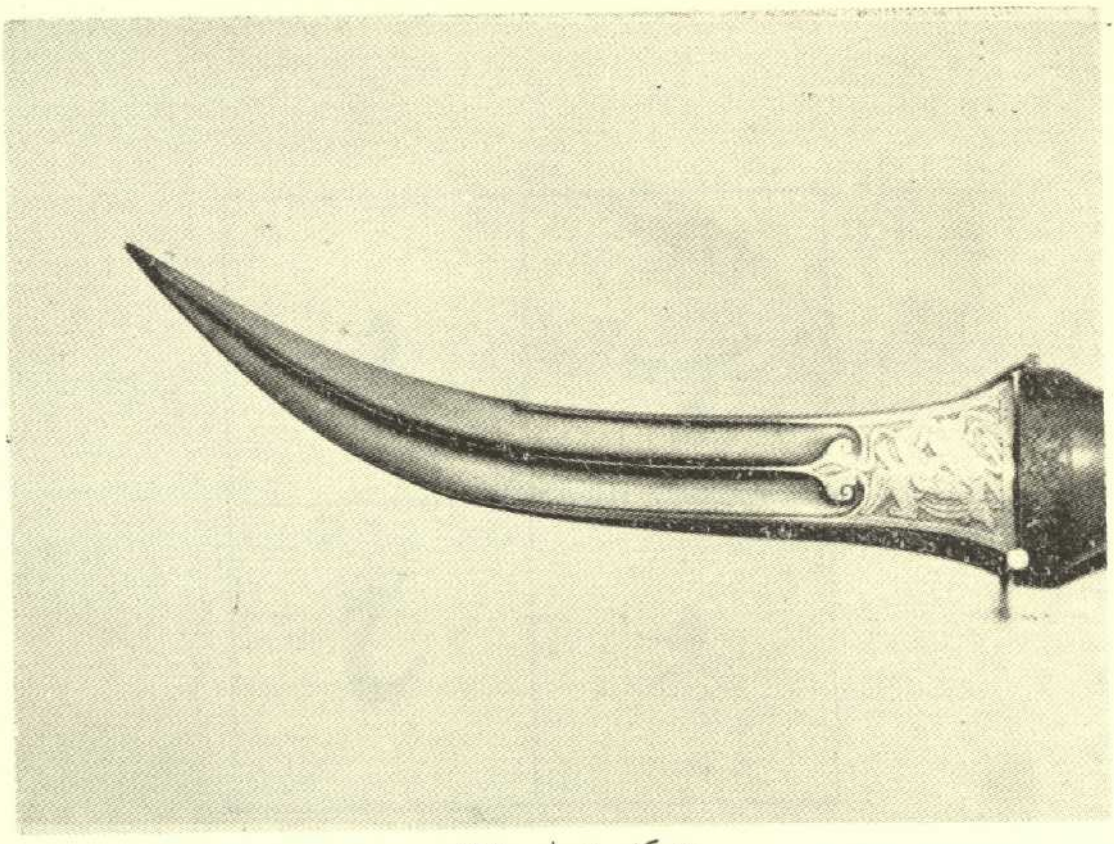

(شکل شماره ۲۶)

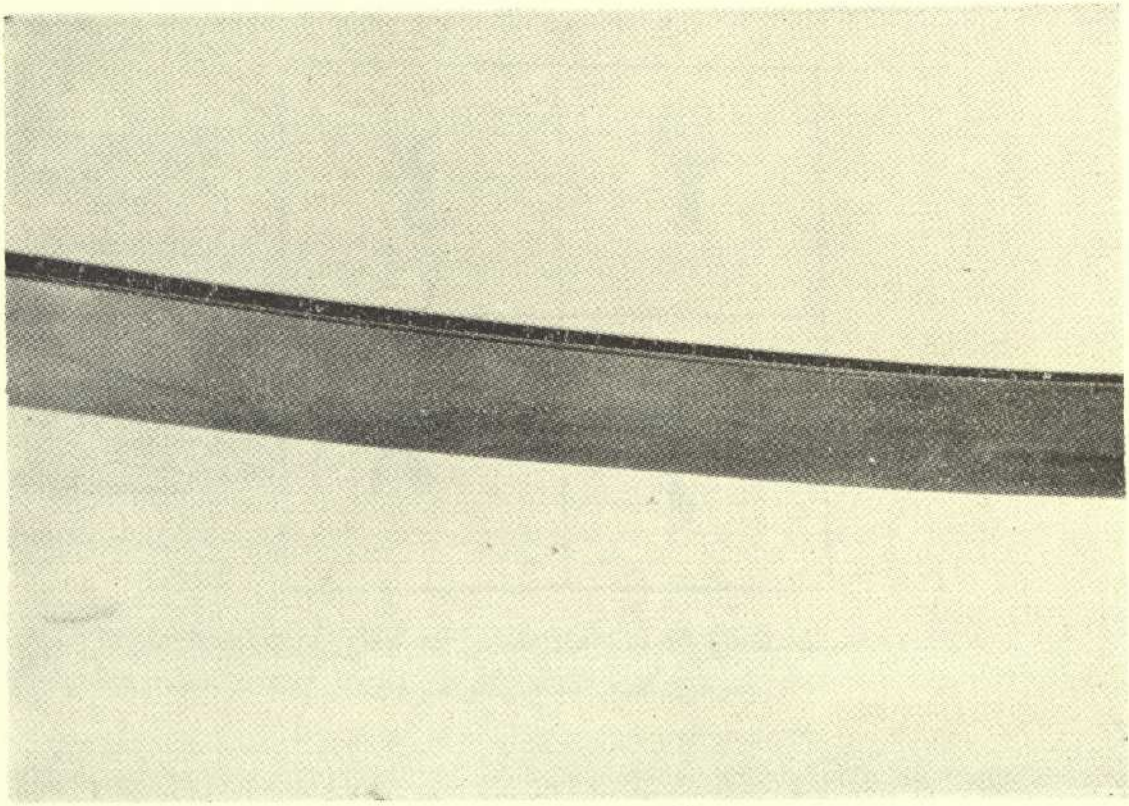

(شکل شماره ۲۷)

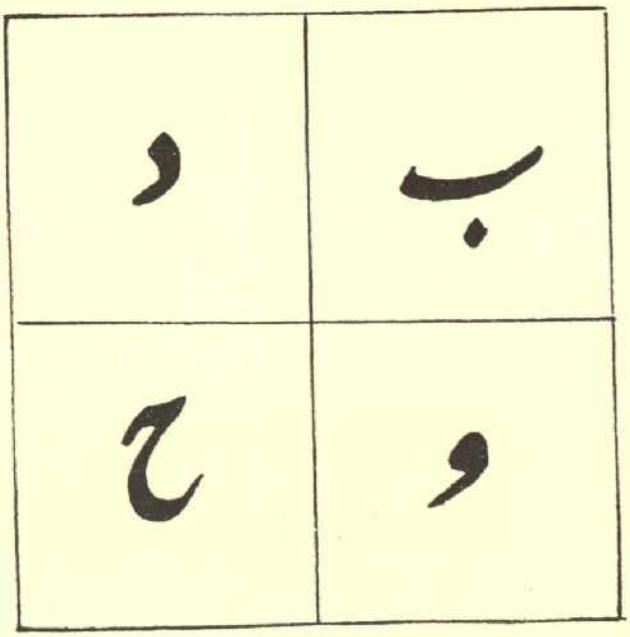

شکل ۲۸ کلمه مقدس بدوح

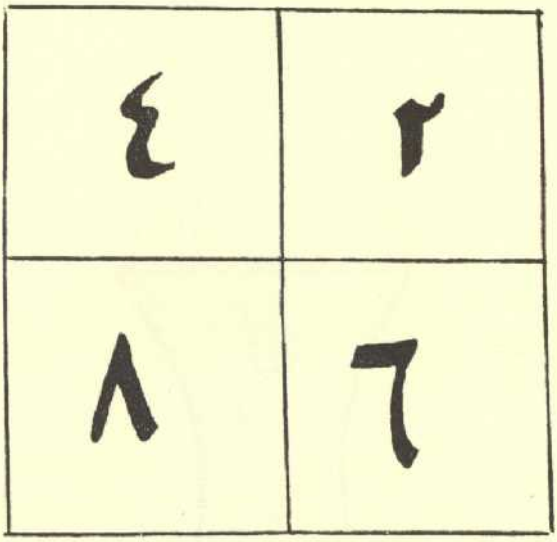

شکل ۲۹ ـ اعداد مقدس که گاهی
بعوض کلمه بدوح بکار میرفت

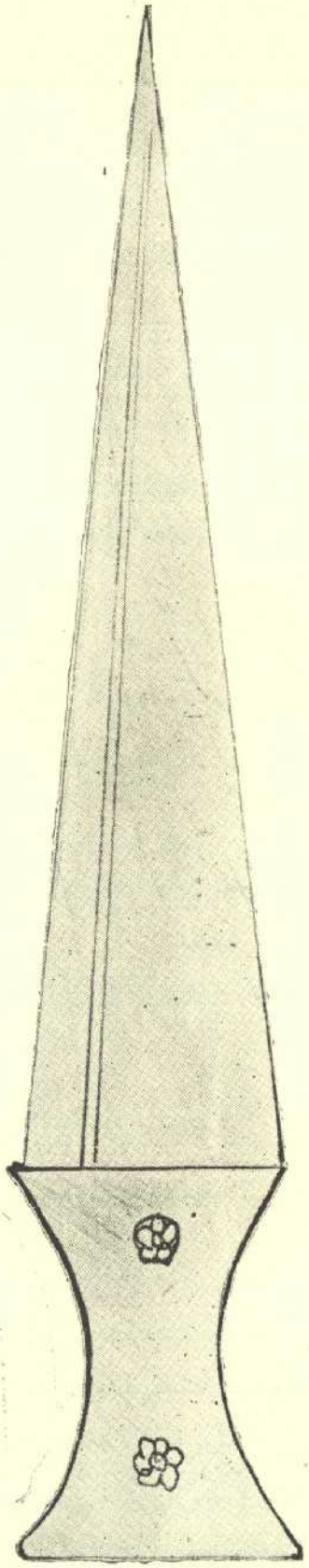

شکل شماره ۳۰ ـ قداره

نوع خنجر بنام پاره کننده زره معروف شده بود بعضی ازخنجرها دارای تیغه کوچکی بوده ودسته آنرا نیزطوری ساخته بودند که برای دست گرفتن بی‌اندازه راحت وآسان باشد واگرمیخواستند خنجری دارای دوتیغه باشد دروسط آن برآمدگی‌ایجاد میکردند یاآنکه تیغه رابشکل‌سرنیزه کوچکی درمیآوردند که استحکامش نیزبیشتر باشد. این نوع خنجر های مخصوصی هستند که باانواع ترکی وعربی آن بکلی تفاوت‌دارند زیرا خنجرهای‌ساخت عربستان وترکیه دارای‌انحناء شدیدی میباشند وبرای اینکه این‌خنجرهای منحنی استحکام بیشتری پیدا کنند تیغه را برجسته نموده ویا تیزی آنرا ضخیم تر میساختند و اغلب اوقات خنجر ها را از شمشیر های شکسته تهیه می‌نمودوبه‌همین‌دلیل‌سطح‌این‌نوع خنجرهابرخلاف نمونه‌هائیکه‌ذکرشد در قسمت بالاصاف وبدون ناوبوده‌است اقسام‌دیگرخنجرهای‌ایرانی‌را بایدازنوع خنجرهای‌هندوایرانی شمرد.

تزئین‌خنجر

درزمان قدیم ثلث تیغه خنجررا که نزدیك بدسته خنجرمیباشدبانقوش کنده شده یاطلاکوبی تزئین می‌نمودند ولی نمونه تیغه‌هائیکه نسبتاً جدید وفقط از صدسال باینطرف ساخته شده‌اند تماماً مذهب میباشد.

اندازه‌خنجر

بطورکلی‌اندازه‌خنجرهابادسته‌آنهابطورمتفاوت از ۱۵ سانتیمتر تا۲۵ سانتیمتربوده ولی گاهی نیزآنرا خیلی بلندترمیساختند.

دسته خنجر

دسته این نوع اسلحه مانند شمشیر همیشه راست و از یك یا دو قطعه استخوان ساخته میشده است دسته خنجرهای‌ایرانی راازاستخوانهای‌معمولی یاشیرماهی و یاشاخ گاومیش که آنرا صاف و مرصع مینمودند و یا از طلا می‌ساخته‌اند درایران دسته‌های‌خنجر را گاهی بقدری‌جواهرنشان‌میساختند که باعث تعجب بیننده میگردید ودرنمونه‌های قدیمی‌وگرانبهای‌این اسلحه

دردسته وتیغهٔ آنهاناوی دیده‌میشده که درآن‌مرواریدهای‌غلطان‌می‌آویختند ودرموقع حرکت دادن‌آن مرواریدها باین سو وآن سو می‌غلطیدند و باعث درخشندگی اسلحه می‌شدند وهندیها بجای مروارید بدسته خنجرهای خود یاقوت قرمز نصب میکردند این عمل درنزد ملل مختلف تعبیراتی گوناگون داشته است مثلا درنزد ایرانیان (انگشت خشم دشمن مجروح باد) ودرنزد هندیها (بخون دل‌دشمن)تعبیر می‌شده است .

غلاف خنجر

غلاف خنجرنیز ازچرم ساغری‌بطریقی ساخته شده که‌تمام آنرامیتواند دربر گیردو گاهی درپشت غلاف دو محفظه جهت محفوظ کردن دو خنجر کوچك که بشکل خنجر بزرگ ساخته شده تعبیه می کردند در انتهای نمونه‌های قدیمی غلافهای خنجر یك تکه فلز و یا استخوان وجود داشت که مانع دریدن چرم انتهای غلاف بوسیله نوك خنجر میگردید اما غلاف‌های نمونه‌های جدید ازنقره صاف ویا قلم‌خورده‌و گاهی از برنج که طبق سلیقه و هنرمندی استادسازنده و یاکارخانه بوجود آورنده آن تزئین میگردیدتهیه میشده است وبرای اینکه خنجربراحتی‌ازداخل غلاف بیرون کشیده شوددر بالای دسته آن حلقه کوچکی نصب میشد که ابریشمی از آن گذرانیده و بغلاف متصل میساختند .

درزمان قدیم‌خنجررابوسیله تسمه‌باریکی بکمرخویش‌می‌بستندوبعدها آنها رابدون استعمال‌تسمه درشال کمرفرومی بردند. معمولاخنجرهای‌ایرانی دارای دونوع غلاف بودند نوع اول : خنجرهائیکه باغلافهای فلزی گرانبها تهیه میشد ونوع دوم: خنجرهائیکه ازچرم ساغری ساخته میگردیده‌استو آنچه مسلم است نوع غلافها با تیغه خنجرها بستگی‌کامل داشته است .

آثار پراکنده

تمدن و هنر ایران

در گوشه و کنار جهان

مجلهٔ بررسیهای تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هائی از شاهکارهای هنر و تمدن ایران را که زیب بخش موزه‌های مختلف جهان و مجموعه‌های خصوصی است ، بخوانندگان ارجمند معرفی مینماید .

تصویر ۱ - مینیاتورخسرو شیرین (مکتب تبریز) الهامی ازاشعار استاد سخن نظامی گنجوی. کاراستادآقامیرك متعلق بسال ۹٤٦-۵۰هجری‌قمری (۱۵۳۹-٤۳ میلادی) درلندن .

تصویر۲ - ظروف سفالی متعلق بسدهٔ چهارم قبل از میلاد درنیویورك .

تصویر۳- پارچ‌نقره‌ای ازآثارقرن‌سیزدهم میلادی درنیویورك .

تصویر ٤ - در چوبی خاتم‌کاری شده متعلق بسال ۸۰۸ هجری (۱٤۰۵ میلادی) درمسکو.

تصویر۵ - بشقاب وتنگ چینی نقاشی شده متعلق بقرن ۱۷ میلادی درنیویورك .

تصویر ٦ - نمونه‌ای ازهنرکاشیکاری معرق متعلق به‌مسجد خان‌امیر از شهرهای شمالشرق ایران (سمرقند) متعلق بسال ۹۹۰ هجری‌درمسکو .

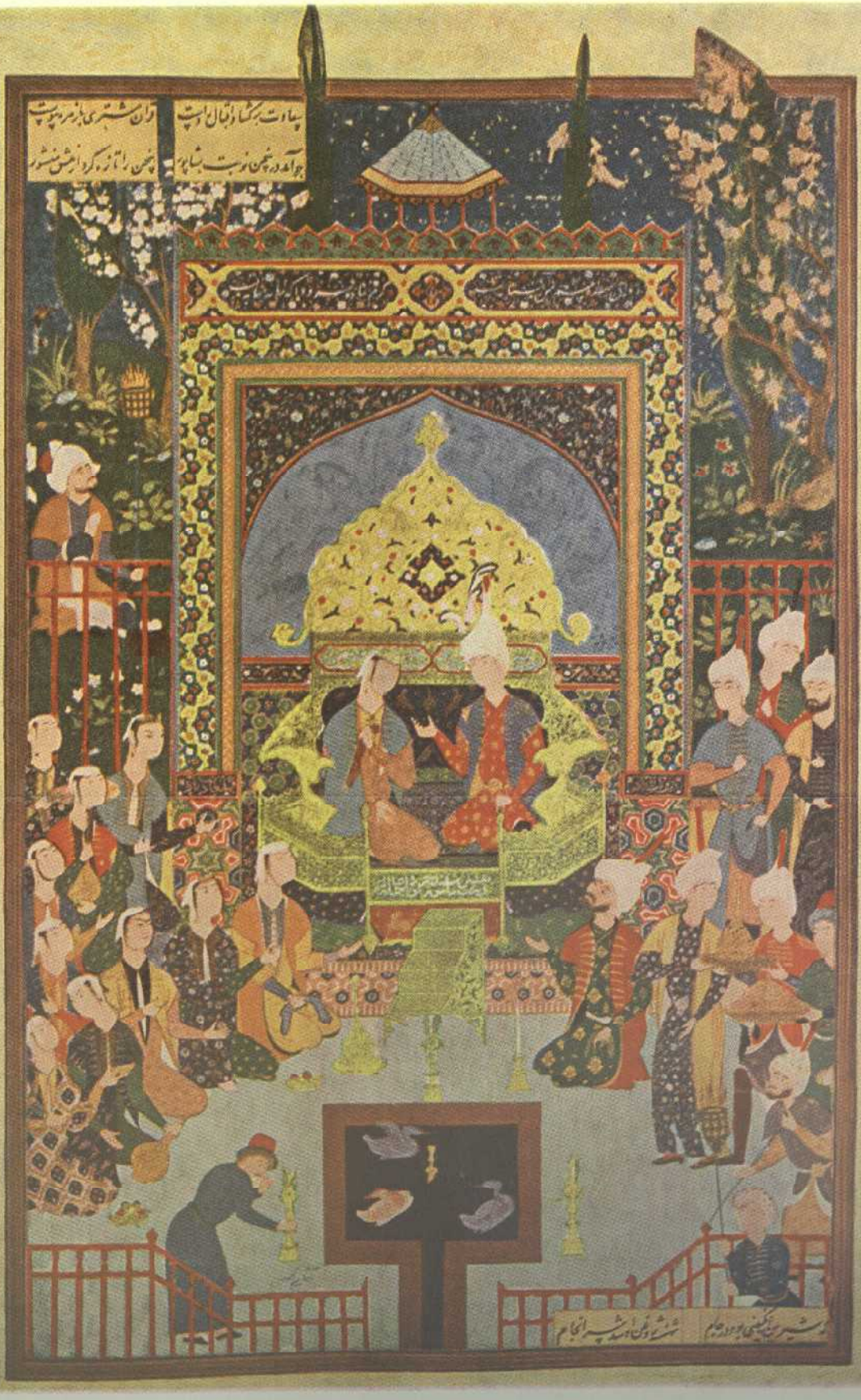

۱ــ مینیاتور بر تخت نشینی خسرو شیرین (مکتب تبریز) نمودار ارزنده‌ای از توانائی و پیروزی هنرمندان ایران، نقشی شورانگیز والهامی از اشعار باشکوه نظامی گنجوی، از یادگارهای شکوهمند متعلق بسال ۹۴۶-۵۰ هجری (۱۵۳۹-۴۳) میلادی، پدیده‌ای و الا از هنر استاد آقامیرک. از افتخارات موزه لندن.

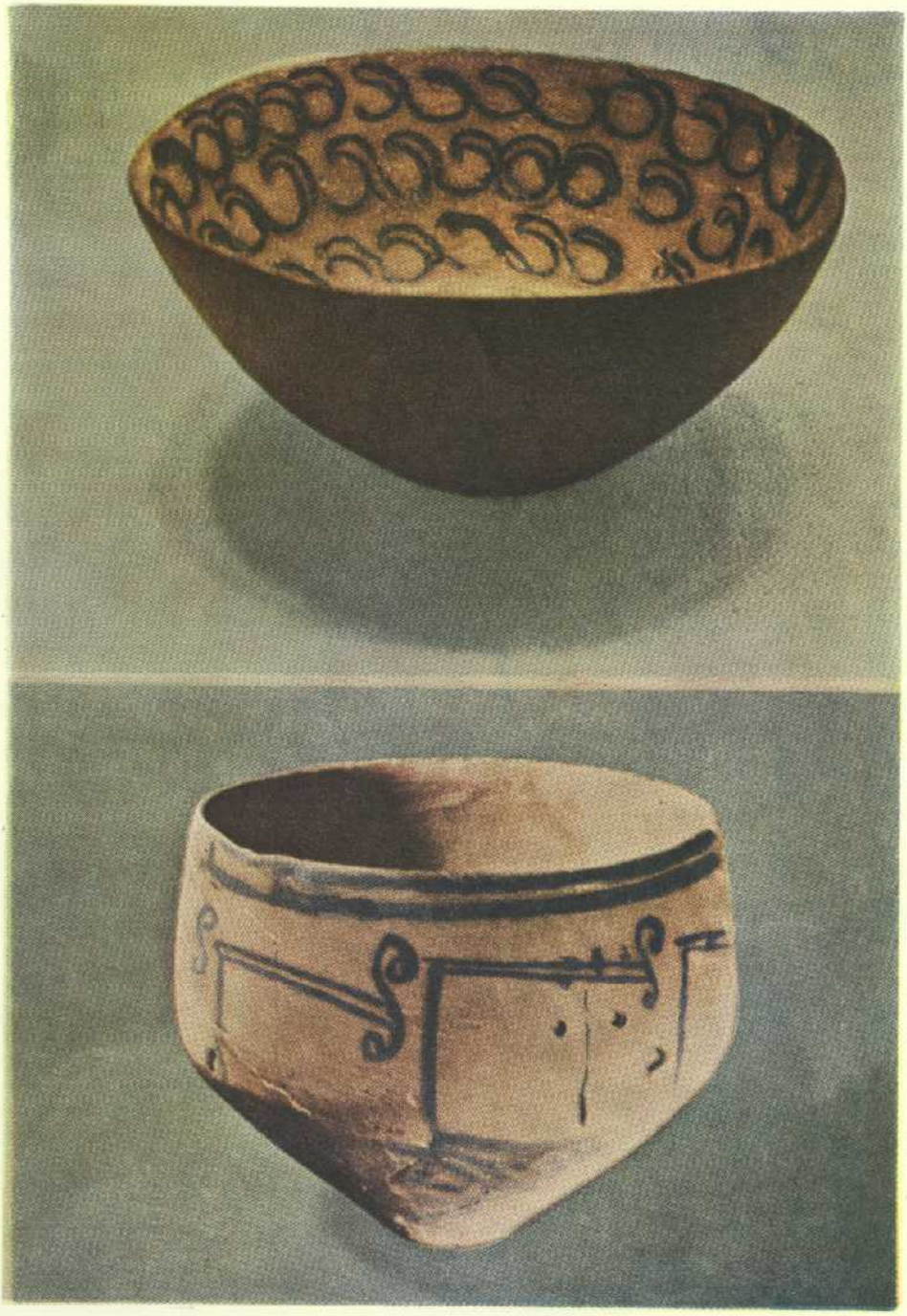

۲ــ ظروف سفالین نقاشی‌شده از پدیده‌های ارزنده صنایع دستی سفالسازی ایرانیان متعلق بسده چهارم قبل از میلاد، ارتفاع ظرف شماره ۱ (بالا) ٦ سانتیمتر و پیرامون آن ۱۲/٦ سانتیمتر میباشد. این شاهکار هنری در موزه‌های هنرهای تزئینی متروپولیتن نیویورك قرار دارد. ظرف شماره ۲ (پائین) ارتفاع ۱٤/۲ و پیرامون ۱٦/٥ سانتیمتر ودر موزه دانشگاه فیلادلفیا (آمریکا) قراردارد .

۳ ــ پارچ نقره‌ای تزئینی که بخشهائی ازآن نیز طلاکاری شده است، از آثار هنری ایرانیان متعلق بقرن ۱۲ یا ۱۳ میلادی، ارتفاع آن۱۲ سانتیمتر ودر مجموعهٔ خصوصی درنیویورك قرار دارد .

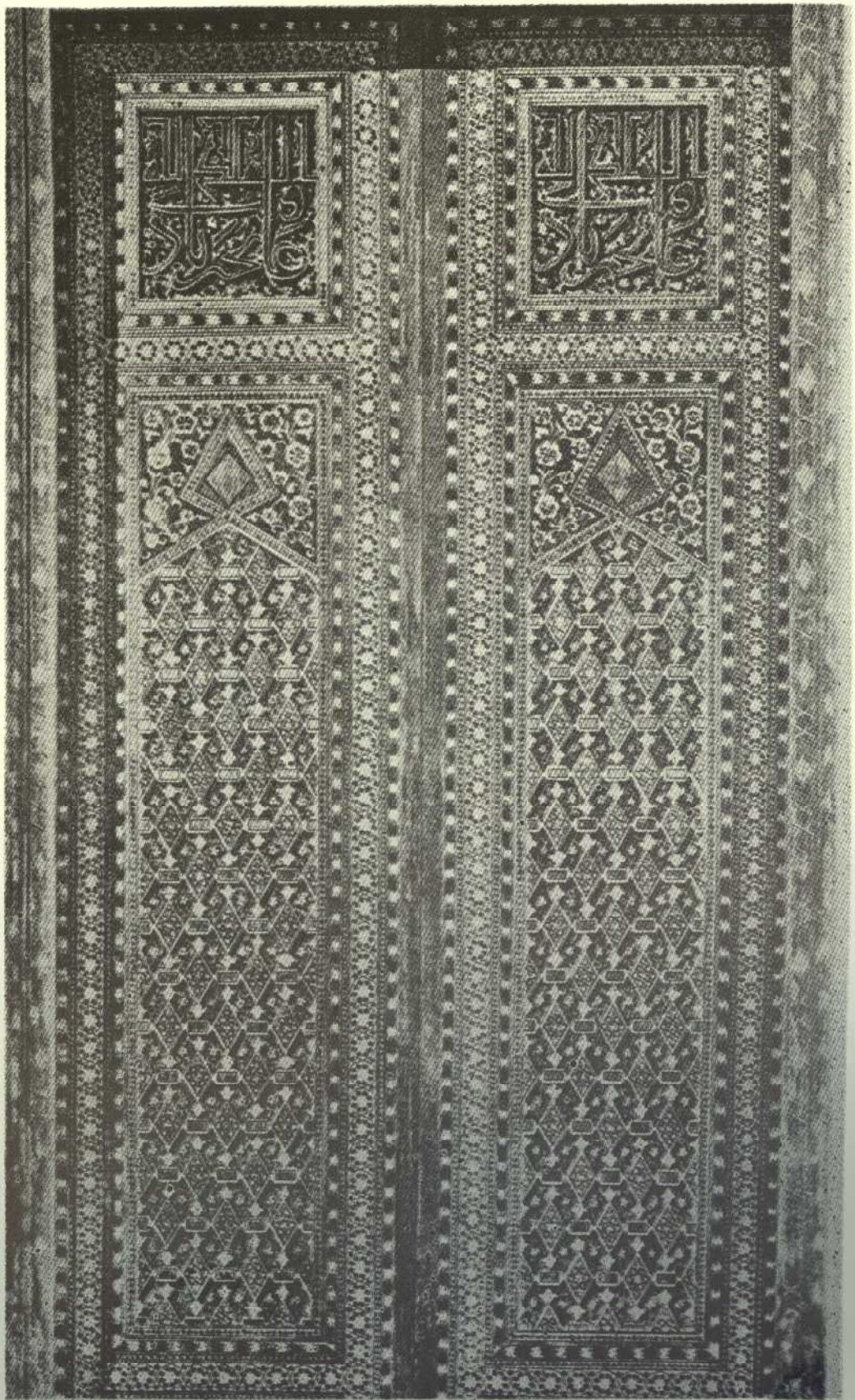

٤ــ در چوبی خاتم کاری شده از شاهکارهای صنایع دستی ایرانیان متعلق به سال ۸۰۸هجری (۱٤۰۵ میلادی) متعلق به‌مسجد خان امیرسمرقند . این پدیده هنری درموزهٔ آرمیتاژشوروی‌قراردارد .

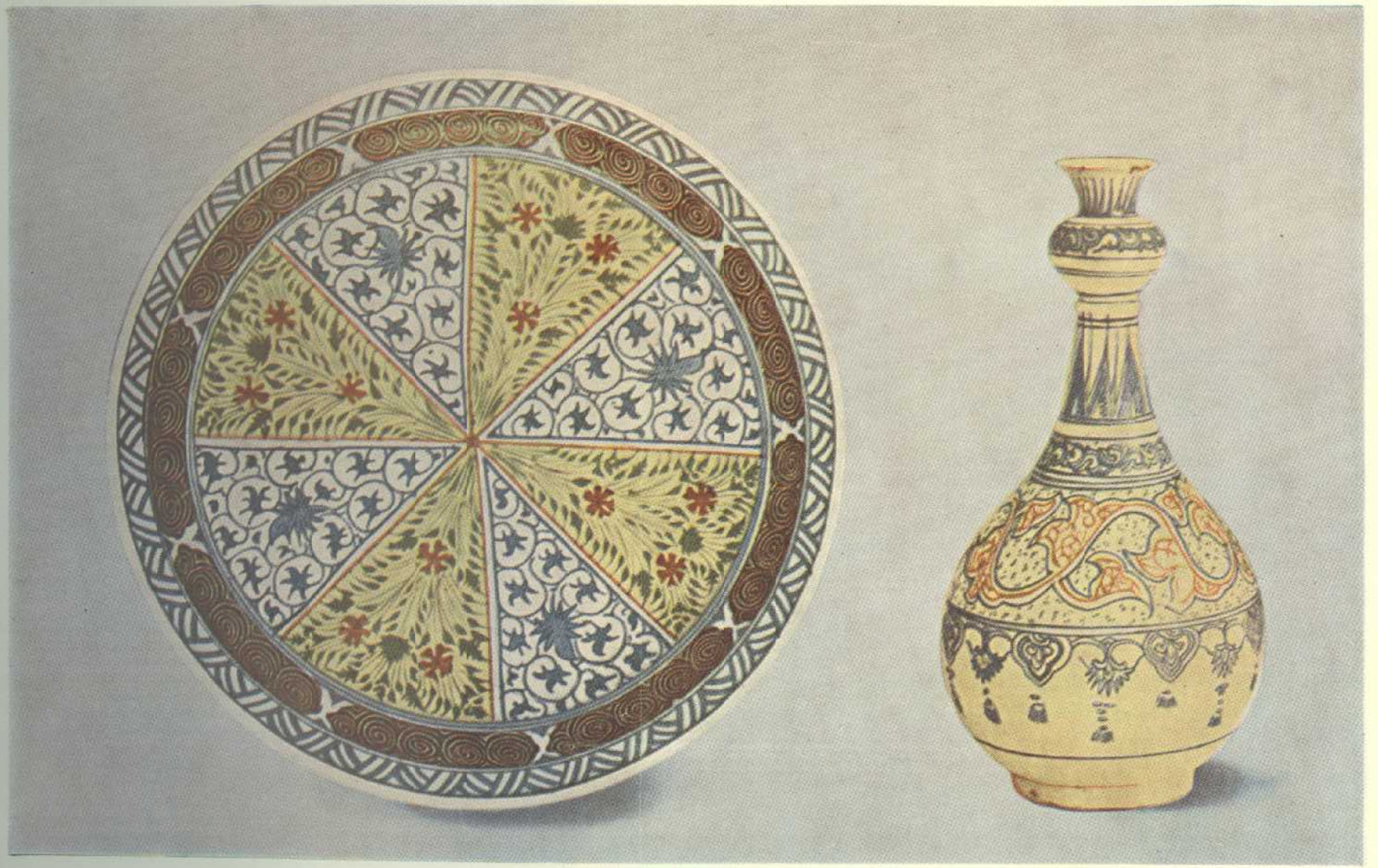

۵ــ بشقاب وتنگ چینی ترئینی از پدیده‌های ارزشمند صنایع چینی سازی ایرانیان متعلق بقرن ۱۷ میلادی . پیرامون بشقاب ۳۷/۵ سانتیمتر و ارتفاع تنگ ۳۳ سانتیمتر است این پدیده درموزه ویکتوریا آلبرت نیویورک قرار دارد .

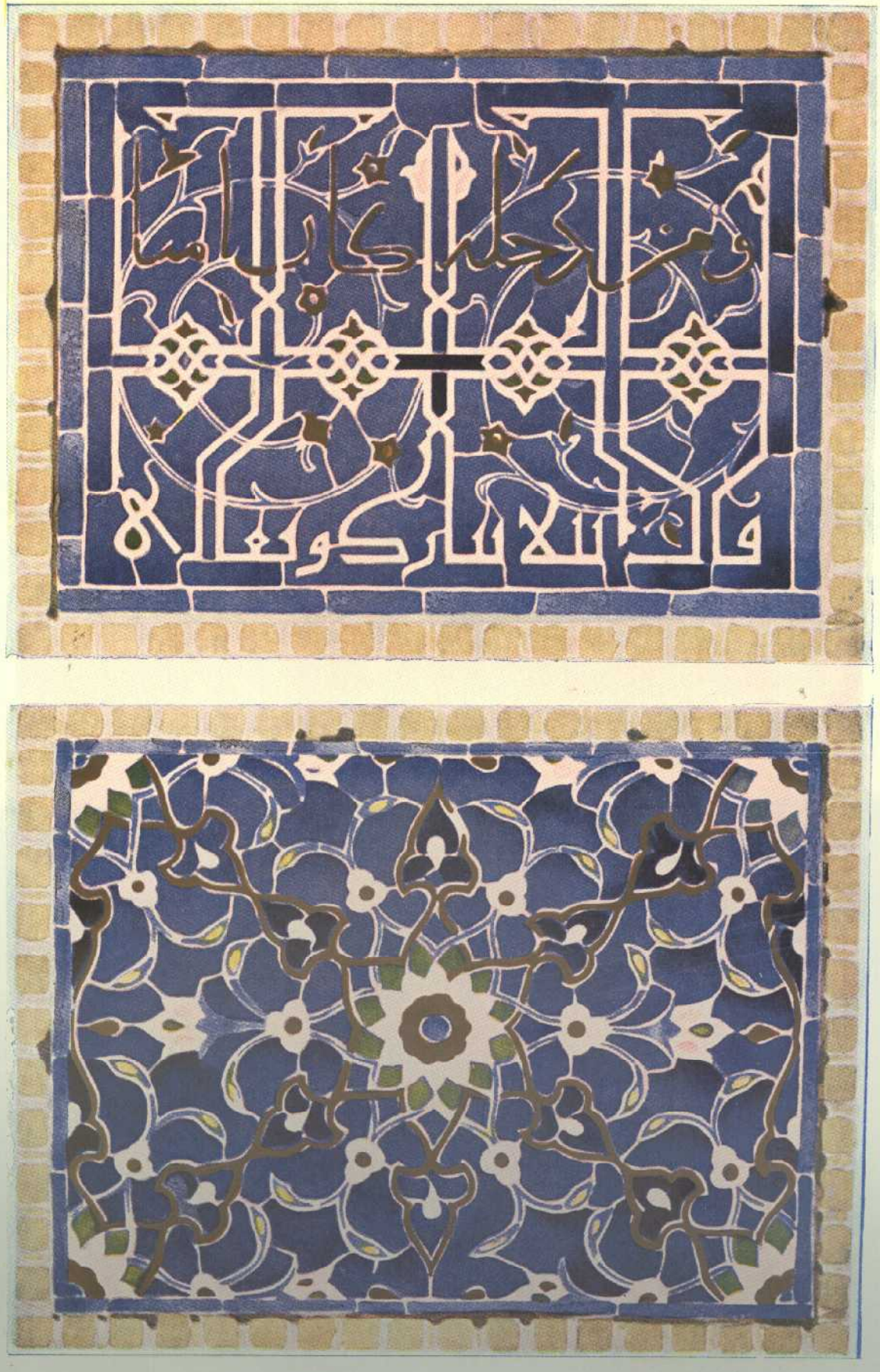

٦ـ پدیده تابناکی از هنر کاشیکاری معرق ، متعلق به سال ۹۹۰ هجری متعلق به شمال شرقی ایران شهر سمرقند . این پدیده های هنری در موزه باستانشناسی دولتی سمرقند (جمهوری ازبکستان شوروی) قرار دارد.

برامکه

بقلم

استاد عباس پرویز

مقدمه

پس از آنکه در سال ۱۳۲ هجری قمری ابومسلم خراسانی در ساحل چپ زاب کبیر مروان حمار آخرین خلیفهٔ اموی را شکست داد و عباسیان را روی کار آورد ایرانیان بتدریج در امر خلافت مسلمین دخالت کردند و بر اثر راه یافتن بعنوان وزیر و امیر در دربار خلفاء عباسی آداب و مراسم و سنن ایران باستان را بر آنان تحمیل نمودند و با ترجمهٔ کتب پهلوی بزبان عربی برتری عنصر ایرانی را بر عنصر عرب باثبات رساندند و خلفا را وادار باحداث کتابخانهٔ معتبری در بغداد بنام بیت الحکمه کردند و در این محل با یکدیگر اجتماع نمودند و راجع باحیاء

استقلال ایران و کوتاه کردن دست اعراب ازاین سرزمین گفتگو بمیان آوردند وریاست بیت الحکمه را خود دردست گرفتند و راه را جهت استقلال طلبان ایرانی ونهضتهای آنان برضد سلطهٔ بیگانگان هموار کردند وچون سیاست عباسیان درآغاز خلافت برخلاف امویان توجه بعناصر غیرعرب نیز بود ودست ایرانیان را دراحراز مناصب ومقامات دولتی باز گذاشتند اهمیت عنصر عرب باوجود ایرانیان روبکاهش نهاد وعنصر ایرانی درنظر خلفای عباسی امتیاز بیشتر یافت وغالب خلفا زنان خودرا ازبین پارسیان انتخاب نمودند وچون برامکه روی کار آمدند وبمقام وزارت رسیدند کارایرانیان بالا گرفت ووجود این وزراء موجب مجد وعظمت خلافت عباسیان گردید و درعین حال ایرانیان نیز درادارهٔ امور نفوذ وسلطهٔ فراوان بدست آوردند .

ابتدای کار برامکه

برامکه [1] که بامقامات عالیهٔ وزارت وامارت دردستگاه خلفای عباسی جاه و جلال تمام یافتند نسب به خالدبن برمك میرساندند . بنابگفتهٔ بعضی ازمورخین خاندان برمك از بازماندگان ملوك ساسانی بودند وپدر برمك جاماسب ازنوادگان یاشاسب نام داشت ، غالب مورخین برآنند که برمکیان زردشتی بودند ودرآتشکدهٔ نوبهار بلخ روزگار خودرا بعبادت میگذراندند . از آنجمله هندوشاه نخجوانی در کتاب نفیس تجارب السلف این مطلب را تأیید میکند ومیگوید : « برمکیان درقدیم گبر بودند وبعد ازآن مسلمان شدند واسلام راچنانکه شرط بود بورزیدند » راجع بمذهب اصلی برامکه قبل ازاسلام آوردن برخی ازمورخین صدراسلام ومحققین امروزی شك وتشکیك کرده اند وآنان را معتقد بآئین بودا میدانند . اما درخصوص اینکه این خاندان ازاصیلزادگان ونجباء ایرانی بودند جمیع مورخین بایکدیگر متفق القول هستند . مؤلف کتاب مجمل التواریخ دراین

---

۱ - برای شرح احوال برمکیان باید بتاریخ محمدبن جریر طبری ومعجم البلدان یاقوت حموی والکامل ابن لاثیر وتاریخ گزیده وتجارب السلف هندوشاه بن سنجربن عبد له صاحبی نخجوانی وروضة الصفا وحبیب السیر و سیاستنامهٔ خواجه نظام الملك ومجمل التواریخ وجوامع الحکایات عوفی وبرمکیان تألیف لوسین بووا ترجمهٔ دانشمند محترم آقای عبدالحسین میکده مراجعه نمود ومن نیزدرساختن وپرداختن این مقاله از کتب مزبوربرخوردارشده ام .

مورد چنین میـآورد : « وبرمك ازبزرگزادگان عجم‌بود بخدمت عبدالملك مروان آمد وپایهٔ بلند یافت درندیمی‌وبعهد هشام‌بن‌عبدالملك مسلمان گشت وعقب ونسلش بسیار گشت همه خداوندان عقل و کفایت .» [۱] . طبق روایات مورخین مختلف برامکه کهـانت وسدانت معبد بودائی نوبهار بلخ‌را برعهده داشتندوبرمك‌اصولا بکسی میگفتند که‌دارای‌این مقام‌بود وبلاشك‌نویسندگان قدیم‌معبدبودائی‌بلخ‌را با آتشکدهٔ زرتشتیان التباس کرده وبرامکه‌رازردشتی دانسته‌اند . عین ترجمهٔ گفتهٔ ادواردبران‌را [۲] ازقول قزوینی‌درآثارالبلادراجع بمعبد بلخ‌درتائیداین مطلب‌میآوریم : « ایرانیان وترکان پرستشگاه نوبهاررا بزرگ میداشتند وزیارتگاه آنان بود وهدایائی بدانجا تقدیم مینمودند . طول آن یکصد ذراع وعرض آنهم یکصد ذراع وارتفاع آن کمـی بیشتر و تولیت‌آن بابرامکه بود . پادشاهان هندوستان وچین بدانجا میآمدندوبت‌را سجده میکردندودست‌برمك‌رامیبوسیدندوبرمك‌برتمام این ممالك‌فرمانروائی فائقه داشت وجریان امرچنین بود تااینکه خراسان درزمان عثمان‌بن‌عفـان تسخیرشد ونگهبانی پرستشگاه مزبورسرانجام بدست برمك افتاد . » .

معبد نوبهارمورد تکریم ایرانیان ومردم چین وهندوستان بود وزائرین پـارچه‌های گرانبهـا جهت زینت دیوارهای آن میآوردند . خاورشنـاس فرانسوی‌لوسین بووا [۳] دراین‌موردووضع ساختمان‌معبد مزبورچنین‌مینویسد : «ایرانیان‌نوبهاررا تکریم میکردند و محترم میداشتند . زائرین کثیری که غالباً از نواحی‌دوردست بدیدن‌نوبهارمیآمدند دیوارهای معبدراازمنسوجات گرانبها میپوشاندند ودرفشهائی برفراز گنبدآن می‌افراشتند . گنبد آن که به **اوست** موسوم بوده دارای صد ذراع‌ارتفاع بوده وایوانی گردا گردآن را فرا گرفته‌بود . این معبد سیصد وشصت حجره برای راهبان داشت که‌هریك روز یکی ازآنها متصدی خدمت روزانه بوده است . در حوالی معبد اوقافی فراوان ومزارع وقلعه‌هائی وجود داشته که جملگی تعلق بمعبد داشته‌اند .

---

۱ ــ مجمل‌التواریخ ص ۳۲۵

۲ ــ تاریخ ادبی ایران جلد اول ص ۳۷۳ ترجمه فاضل محترم علی پاشا صالح

۳- کتاب برمکیان ترجمهٔ عبدالحسین میکده ص (۳۱-۳۲)

سلاطین ایران وهند وچین وکابل وسند وزابلستان و ماوراء النهر بزیارت نوبهار می‌آمده‌اند . جملگی دربرابر بت اصلی سجده میکردند ودست کاهن بزرگ رامیبوسیدند . منصب کهانت درخاندان برمکیان موروثی بوده بآنها تعلق‌داشته است ودراین‌تیول برمکیان‌اختیارمطلق داشته‌اند . تمام ساکنین این ناحیه عبد و عبیدآنها بودند و باهدایای زائرین ثروت هنگفتی نصیب برمکیان میشد .»

نویسندهٔ فرانسوی سابق‌الذکر طبق تحقیقات مستشرق‌دیگر بنام کرن[1] میگوید کلمهٔ برمك تحریفی است از کلمهٔ پاراماکاء[2] سانسکریت و معنای آن نویسندهٔ رئیس است و عنوان رؤسای مذهبی نوبهار بود و ایرانیان و اعراب از آن اسمی خاص بنام برمك اولین کسی که از این خاندان اسلام پذیرفت ساخته اند . اما در خصوص کلمهٔ نوبهار بلخ مستشرق معروف راولینسون نخستین کسی‌بود که‌آن‌را بالغت‌سانسکریت ناواواهارا[3] تطبیق کرد ودانست که این‌دو کلمه ازیك ریشه مشتق شده است .

خالد بن برمك

چون عثمان‌بن عفان خلیفه سردار خویش احنف‌بن‌قیس را مأمورفتح خراسان کرد رئیس معبد نوبهار بلخ‌برمك (بطور کلی برؤسای معبد مزبور لقب برمك داده بودند .) باتحف و هدایائی چند باستقبال سردار خلیفه شتافت وآئین اسلام راپذیرفت . این‌امرموجب برافروختن‌آتش خشم وغضب طرخان پادشاه ترکستان گردید وببلخ لشکر کشید وبرمك وده تن ازفرزندان اورا کشت . دراین میان یکی ازفرزندان برمك بنام ابوخالد که پدر خالدبن برمك مورد بحث ماست از معرکه جان بسلامت ببرون‌برد ومادرش ویرا بکشمیر فرستاد . ابوخالد دردوران‌اقامت در کشمیر بکسب معلومات متداول آن زمان پرداخت و در طب ونجوم و ریاضیات انگشت‌نما گردید و هنگامیکه ترکان بلخ را ترك گفتند مردم آن سامان اورا نزد خویش فرا خواندند و ریاست معبد نوبهار را بوی دادند .

۱- H.Kern

۲- Parawaka

۳- Nava – Vahara

چندی نگذشت که ابوخالد برمك دختر پادشاه چغانیان رابزنی گرفت واین زن از وی سه پسر آورد بنام حسن وخالد وعمرو . ابوخالد ازدومین زوجهٔ خویش پسردیگری موسوم به سلیمان بدنیا آورد . اما غیراز این چهار پسر دیگر وسه دختر نیز اززن دیگر خودداشت که ذکری ازنام آنان در کتب تاریخ بنظر نرسید . بعضی گویند که ابوخالد برمك دراواخر عمر آئین مبین اسلام راقبول کردو بخدمت عبدالملك خلیفهٔ اموی رفت وازطرف وی بحکومت عراقین منصوب شد .

خالدبن برمك بقولی درسال ۹۰ وبقول دیگر درسال ۹۲ هجری قمری پا بعرصهٔ وجود گذاشت وچون بحد رشد رسید بخدمت امویان در آمد و در سال ۱۲۹ از طرف مروان حمار باتفاق قحطبة بن شبیب الطائی مأمور سر کوب یزید بن عمر بن هبیره والی عراقین شد و این مهم را بوجه احسن انجام داد و چون قحطبه درهمانسال جهت روی کارآوردن عباسیان بابومسلم خراسانی پیوست تصور میشود که خالد و برادرانش نیز باوملحق گردیدند ودر صدد برانداختن امویان برآمدند . سفاح خلیفه عباسی وزارت خویش را در سال ۱۳۲ به خالد دادودرسال ۱۳۴ ریاست دیوان خراج رانیز برعهدهٔ او گذاشت .

منصور خلیفه درسال ۱۴۶ درصدد بنای شهر بغداد برآمد ودستور داد طاق کسری راخراب کنند تااز مصالح آن درساختمان آن شهر استفاده نمایند ودر این مورد باخالدبن برمك مشورت کرد ورأی اوراپرسید . خالد با این امر مخالفت نمود و گفت مخارج آن سنگین است ولی خلیفه اعتنائی بگفتهٔ او ننمود ودستور تخریب طاق کسری راداد وضمن عمل پی بحقیقت گفتهٔ خالد برد وامر تخریب راموقوف ساخت . خالد خلیفه را گفت که باید خراب کردن طاق کسری را بـه پایان رسانی والا مردم میگویند که اعراب بنائی را که ایرانیان برپا ساخته بودند نتوانستند منهدم کنند . این بار نیز خلیفه بگفتهٔ او وقعی ننهاد وعمل تخریب را متوقف کرد .

درسال ۱۴۸ کردهای موصل سر بشورش وطغیان برآوردند. منصور خلیفه خالدبن برمك را مأمورموصل کرد و وی ریشهٔ فساد را برافکند. وشورشیان

را بجای خویش نشاند وبا احسان و کسرم خویش مردم آن ناحیه را فریفتهٔ کرد وبحکومت موصل منصوب گردید.

ابن‌الاثیر[۱] میگوید برادران خالد درموصل معاونت اورابرعهده داشتند. خالد درسال ۱۵۵ از حکومت آنجا معزول شد. اما درسال ۱۵۸ دوباره آن سمت را بدست‌آورد. درفاصله بین سنوات۱۵۵و۱۵۸ جانشین خالد درموصل که موسی بن کعب نامداشت بنای خودسری را گذاشت ومنصورفرزند خود مهدی را باتفاق خالد بدانصوب فرستاد. ولی بوی توصیه کرد که جهت‌اغفال موسی بن کعب بجانب بیت‌المقدس حرکت کند وضمن‌راه عنان‌بسوی موصل برگرداند. مهدی نیزطبق این دستوررفتار کرد وچون بموصل رسید موسی بن کعب را از پای در آورد وخالدبن برمك را چنانکه اشاره شد بحکومت آنجا گماشت وتا ذی‌الحجهٔ سال ۱۵۸ تاریخ فوت خلیفه درآن شغل‌باقی بود.

ابراهیم امام عم خود عیسی‌بن موسی را بولایتعهدی منصور انتخاب کرده بود. اما وقتی که مهدی پسرمنصوربدنیا آمد منصوردرصدد برآمد که عیسی بن موسی را ازولایتعهدی خلع کند وآن مقام رابه‌مهدی دهد. عیسی باین‌امر راضی نمیشد وخلیفه خالدبن‌برمك راباچند تن ازبزرگان نزد عیسی‌فرستاد تا این مهم را انجام دهد. خالد باحسن تدبیرکار خلع عیسی‌را از ولایتعهدی فیصله داد. شرح این امررا هندوشاه نخجوانی[۲] چنین میآورد: «منصورخالد بن برمك را جهت خلع ولایت پیش عیسی‌فرستاد وخالد جمعی از ثقاة‌باخود ببرد. عیسی‌خود راخلع نمیکرد. خالد بآن جماعت گفت برویم وبراو گواهی دهیم که خودرا خلع کرد و خون او را از ریختن نگاه داریم و این فتنه را تسکین کنیم. براین عزم ازپیش عیسی بیرون آمدند گواهی دادند واو انکار کرد واورا فایده نبود وخلع اوتمام شد ومردم بامهدی بیعت کردند.»

خالدبن برمك بقولی درسال ۱۶۳ وبقول دیگر درسال ۱۶۵ درگذشت. شاعرمعروف **بشاربن‌بود** درحق وی مدایح بسیار سروده است.

۱ــ الکامل جلد پنجم ص (۲۱ــ۲۶)

۲ــ تجارب‌السلف ص (۱۴۳ــ۱۴۴)

یحیی بن خالد

ابوعلی یحیی بن خالد بگفتهٔ بعضی درسال ۱۱۵ و بقول برخی دیگرسال ۱۱۹ بدنیاآمد ودرسال ۱۵۸ بحکومت آذربایجان وارمنستان منصوب گردید وقبل‌ازآن تاریخ‌المهدی خلیفهٔ‌عباسی اورا مأمورتربیت فرزندش هارون کرد وچون در سال ۱۶۳ خلیفه حکومت آذربایجان و ارمنیه را بهارون داد یحیی بن خالد را نیز بریاست دیوان رسائل وی گماشت ودراواخر خلافت خویش هارون رابولایتهدی‌فرزند دیگر خود هادی انتخاب کرد و دراین مورد از مردم بیعت گرفت. اما هنگامیکه هادی بخلافت رسید درصدد برآمد که هارون را از ولایتعهدی بر کنار نماید وآن مقام را بپسرخرد سال خویش جعفردهد. بنابراین موضوع مزبور را باهارون درمیان گذاشت وحاضرشد درمقابل استعفای هارون ازولایتعهدی املاکی چند در اختیار او گذارد. ولی یحیی بن خالد در خفا بملاقات هارون رفت واورا ازانجام این امرمانع شد. صاحب کتاب تجارب‌السلف[۲] در این مورد چنین آورده است: «وچون هادی خلیفه شد و خواست که بیعت مردم بجهت‌پسرخویش جعفرستاند وبرادرش هارون‌الرشید را که بعدازهادی ولیعهد بود وخلق مغرب ومشرق گواه آن حال خلع کند باهارون این معنی بگفت و در ولایت رقه دوعمل بزرك که یکی را هنی گویند و یکی را مری بهارون میداد وبملکیت ونزدیك بود که هارون راضی شود. یحیی بن خالد بخلوت پیش اورفت واورا از اجابت خلع بازداشت وعظمت خلافت را وصف کرد وهارون گفت ای پدر وقتی که مرا هنی ومری حاصل باشد ودختر عمم زبیده با من باشد خلافت را چه کنم. یحیی گفت اگر خلیفه نباشی هنی و مری بر تو منخص دارند. دلیر باید بود و منصبی که پدر بتو داده است از دست نباید داد. هارون بر عدم خلع مقرر شد و هادی بدانست که آن بتعلیم یحیی‌بن خالد است. یحیی را بخواند و گفت من عزم کرده‌ام که هارون را خلع کنم ومبایعت امت‌جهت‌جعفر بستانم وهرچه ازهارون‌صادر شودازاجابت وامتناع‌ازتوخواهم دید. یحیی گفت‌اگرامیرالمؤمنین بیعت‌مردم جهت جعفر بستاند واو کودك است وهنوز بالغ نیست و پیش از بلوغ جعفر امیرالمؤمنین‌را که باقی‌باد وفات رسد وهارون‌مخلوع باشدبنی‌هاشم‌برامامت

جعفر نابالغ صبر کنند یانه؟ هادی گفت نه . یحیی گفت والله العظیم که اگر مهدی هارون را ولیعهد نکردی واجب بودی که امیر المؤمنین ولایت عهد به هارون دهد تاخلافت از فرزندان مهدی بابنای عم نیفتد وضرری دیگر آنکه خلق مشرق ومغرب بر ولایتعهد هارون گواهند وبااوبعد ازامیر المؤمنین بیعت کرده‌اند وسو گندخورده ابطال ایشان چگونه توان کرد؟ هادی را این جواب مناسب آمد ومستحسن داشت وهمهٔ بزرگان این سخن را پسندیدند وبر عقل و کفایت یحیی استدلال کردند وچون خلافت بهارون رسید وزارت به یحیی خالد داد وکارها بیك بار باو تفویض فرمود واو آن مصالح بارونقی تمام میساخت وخللها را تدارك میکرد واعمال را معمور میداشت.»

یحیی بن خالد مردی کریم وبا سخاوت تمام بود ونهادی پاك وطینتی پاك عاری ازشایبهٔ بخل وحسد داشت وبادشمنان خویش نیز در دشمنی و کینه توزی اصرار نمیکرد وحاسدان وبدگویان را بکرم عمیم خود می بخشود. دراثبات این مدعی بیمورد نیست که داستان ذیل را از زبان صاحب تاریخ حبیب السیر[1] دراینجا نقل کنیم:

« درزمان خلافت هارون الرشید میان یحیی بن خالد برمکی وعبداله بن مالك خزاعی قواعد نزاع وخلافت مشید گردید وخلیفه بر حقیقت آن حال اطلاع یافته. هرچند برمکیان درباب انهدام بناء عرض وناموس عبداله کوشیدند بجائی نرسید وهارون الرشید اورا بامارت ولایت ارمنیه سرافراز گردانید. غرض آنکه درآن فرصت که عبداله درارمنیه رایت حکومت برافراخته بود یکی ازعمال بغداد که بواسطهٔ بیکاری و عدم التفات یحیی برمکی در غایت فلاکت سلوك مینمود مکتوبی درباب سفارش خوداز زبان یحیی درقلم آورد وبارمنیه شتافته آن رقعه را برعبداله عرض کرد . عبدالله چون درآن کتاب نگریست گمان برد که آن شخص جهت جلب منفعت تزویر خطیحیی راتقلید نموده وبامید آن راه درازپیموده لاجرم وآرندهٔ رقعه را گفت که ازغدروتزویر مهم کسی تمشیت نگیرد واز کذب وفریب هیچ امری سمت انتظام نپذیرد .

۱- حبیب السیر مجلد دوم جزء سوم ص ۲۳٤

آن‌شخص بنابر اعتمادی که بر کرم یحیی داشت بدل‌قوی جواب داد که ایها الامیر دروغ بر اموات توان بست بحمدالله که یحیی درسلك احیاء انتظام دارد. چون کسی متوجه دارالخلافه باشد کیفیت واقعه را بنویسید تاحقیقت حال برشما ظاهر گردد. عبدالله این سخن را بسمع رضا جای داده در آن باب مکتوبی نزد یحیی فرستاد وچون آن نوشته بنظر یحیی رسید دانست که حال برچه‌منوال است. روی باهل مجلس آورده گفت: اگر شخصی ازدیوان امیر المؤمنین بدروغ وتزویر نامه‌ای بامیر نویسد سزای اوچه باشد. جواب دادند که دست بریدن وپردهٔ حرمتش دریدن. یحیی گفت که این شیوهٔ اهل لطف و کرم نیست بیچاره‌ای که بامید بسیار ازبغداد بارمنیه رود واعتماد برد خود محاسن شیم ما کرده مکتوب را بسبب حصول مقاصد خود شناسد اورا چگونه نومید و محروم توان ساخت. وهمان ساعت در جواب عبدالله نوشت که چون درین ولاغبار نقار آن جناب را ازخاطر رفع نموده‌ایم و کدورت ونفاق بصفا واتفاق تبدیل یافت فتح ابواب مراسلات کرده آن‌شخص را باسفارش نوشته بودیم هرشفقت که درحق اوفرمایند موجب منت خواهد بود. بنابر آن عبدالله مسرور شده دویست‌هزار درم‌ودوتخته‌جامه ودوسراسب‌وده‌استر وپنج‌شتر وپنج‌غلام بآن‌عامل بخشید وبدینجهت میان اوویحیی اساس اتحاد موکد گردید.»

یحیی‌بن خالد وزیر باتدبیر وباکفایت و«کاتبی بلیغ وادیب وصاحب‌رأی و کریم‌و حلیم وباعفت ووقاربود وبقیهٔ کمالات دراوجمع آمده»[1]. محفل‌وی ملجاء فضلا وعلما بود وغالباً بمباحثات علمی وفلسفی باآنان اشتغال داشت. سلیبویه ازمعاریف سخاة ایرانی متنعم بنعم این وزیر فضل دوست هنرپرور بود وازاومستمری‌میگرفت. براثر تشویق این‌وزیر ایرانی کتب بسیاری‌ازفارسی‌ویونانی وهندی بزبان‌عربی‌بر گردانده‌شد. وی‌بختیشوع طبیب را ازجندی‌شاپور بدربار هارون الرشید آورد وبمقامات عالیه رساند. یحیی مدت هفت سال درسراسر متصرفات اسلامی‌حکومت مطلقه داشت وفضل ویحیی پسران اونیابت‌وزارت وی را برعهده داشتند.

۱ــ تجارب‌السلف ص ۱۴۴

یحیی بن خالد را چهارپسر بنام فضل وجعفر ومحمد وموسی بود .

فضل بن یحیی

فضل بن یحیی مکنی بابوالعباس در بیست وسوم ذی الحجهٔ سال ۱۴۸ هجری قمری درمدینه پابعرصهٔ وجود گذاشت وتولد وی هفت روز قبل ازتولد هارون اتفاق افتاد. زبیده بنت منیر بن برمه مادر فضل بهارون شیرداد وخیزران مادرهارون نیزهمین عمل را درحق فضل مراعات کرد وباین ترتیب آن دو کودك برادر رضاعی شدند ، هارون الرشید چون بخلافت رسید تربیت محمد امین فرزند خویش را به فضل بن یحیی سپرد وفضل ازطرف خلیفه بسال ۱۷۶ بحکومت خراسان و دماوند و قومس و ری وجبال وطبرستان وارمنیه رسید وچون یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام دردیلم برضد هارون الرشید قیام کرد خلیفه فضل بن یحیی را مأمور سر کوب وی نمود و فضل با پنجاه هزار نفر عازم طبرستان شد. ولی برای اینکه از کشته شدن یحیی بن عبدالله کراهت داشت بنای مذاکره راباوی گذاشت تابین اووخلیفه صلح رابرقرار سازد . فضل نخست یحیی را بالطاف خلیفه امیدوارساخت وبوسیله نامه ازهارون جهت وی امان خواست وخلیفه این امر را پذیرفت و فضل بدون جنگ ونزاع وخونریزی باتفاق یحیی بن عبدالله ببغداد رفت ویحیی مورد احترام واعزاز خلیفه قرار گرفت . اما پنج ماه پس ازآن تاریخ چون حیله و گول وفریب شیوهٔ دیرینهٔ خلفای عباسی بود هارون وی را بزندان افکند .

فضل درسال ۱۷۷ برای دومین بار بحکومت خراسان فرستاده شد ودر آنجا با مردم بعدل وداد رفتار کرد .

وی رادوپسر بنام عباس وعبدالله بود که هردوتوسط مأمون خلیفه بامارت ومقامات عالیه رسیدند .

فضل درجود و کرم بین اقران خود تالی نداشت ومردی متکبر ومغرور و نسبت ببزرگان و رجال معاصر خویش بی اعتنا بود و تواضع و خشوع را مناسب مقام خود نمیدانست .

جعفر بن یحیی

ابوالفضل جعفر بن یحیی برمکی در سال ۱۵۰ هجری قمری درمدینه دیده بجهان گشود . مادر ویراباختلاف

اقوال عتابه وعباده وفاطمه‌دختر محمد بن‌حسین‌بن قحطبه نوشته‌اند ومسلماً فاطمه اصح اقوال دیگر است . یحیی بن خالد چون جعفر بحد رشد رسید تربیت او را برعهدهٔ ابویوسف حنفی یکی از افاضل آن روز گار گذاشت . هارون الرشید اورا در سال ۱۷۶ بحکومت مصر منصوب کرد . ولی جعفر بیش ازیکسال درآن سمت‌باقی نماند وببغداد احضارشدودرسال ۱۸۰مأمور دفع شورشیان‌شام گردید وچون ببغداد بر گشت هارون الرشیدمنصب‌ریاست دیوان خاتم را که مخصوص فضل‌بن یحیی بود باووا گذار نمود . دراین‌مورد صاحب تجارب‌السلف چنین میگوید: « روزی رشید با یحیی گفت میخواهم که دیوان خاتم را بجعفر دهم وچون بافضل است از او بازستدن شرم‌دارم . یحیی بفضل نوشت که امیرالمؤمنین میفرماید که انگشتری ازدست راست بردست چپ نه . فضل گفت فرمان مطاع را منقاد شوم و آن کار را ببرادرم باز گذاشتم ونعمتی که ببرادرم رود ازمن منتقل نشده باشد و آفتابی که بر اوتابد ازمن غروب نکرده باشد . وجعفر چون این سخن بشنید گفت خدای برادرم را نگاهدارد که در کتابت وفضل وبلاغت نظیر ندارد . »[1]

هارون‌الرشید در اواخر سال ۱۸۰ جعفربن یحیی را مأمور حکومت خراسان کرد . اما جعفر چندروزی بیش‌درآنجا نماند وبموجب فرمان‌خلیفه ببغداد مراجعت کرد وبریاست قراولان خاصه منصوب گردید .

راجع بنفوذ کلمهٔ جعفردرهارون الرشیدمورخین مطالب بسیارنوشته‌اند ازجمله میگویند روزی اسحق موصلی جهت درك صحبت هارون الرشید بقصرخلافت رفت وچون‌فهمید خلیفه قصداستراحت دارد عزم باز گشت کرد. دراین‌هنگام‌جعفر برمکی‌اورا دید وبوی گفت حال که‌نتوانستی‌بخدمت‌خلیفه رسی بهتر آنست که‌بمنزل‌من‌درآئی‌تا ساعتی رابساط عیش‌وعشرت‌بگسترانیم. اسحق‌رااین‌پیشنهاد ملایم‌طبع افتادوبقصرجعفررفت. جعفرنیزوسایل استراحت خاطراورافراهم‌آورد وحاجب خویش‌رادستورداد‌جزعبدالملك کسی‌رااجازت ورود ندهد . این عبدالملك‌ازندماوخواص جعفربودوجعفر اوقات فراغت را

---

۱ - تجارب السلف ص(۱۴۶ - ۱۴۷)

درمصاحبت وی‌میگذارند. چندلحظه‌ای بیش نگذشت که عبدالملك‌بن‌صالح هاشمی یکی از بنی‌اعمام خلیفه وارد شد. حاجب جعفرابن عبدالملك را با باعبدالملك ندیم مخدوم خویش التباس کرد و ویرا اجازهٔ دخول بقصر داد.

عبدالملك هاشمی جعفر را بامیهمـان خود مشغول عیش ونوش دیـد و کنیزکان مغنیه را گرم خواندن و سرور. جعفر ازاینکـه امر وی را بمورد اجرا نگذاشته‌اند وعبدالملك هاشم را وارد خانه کرده‌انـد سخت غضبناك و درعین حال چون نمیخواست اورا درچنان محلی به‌بیند شرمنده وناراحت شد. عبدالملك که این‌حالت بدید بیدرنگ تقاضای طعام وشراب کرد ومانند دیگران در وجد وسرور افتاد. جعفر کـه باشرکت عبدالملك درآن جشن اطمینان خاطر یافت بااحترام تمام برخاست و گفت چه خدمتی ازمن ساخته است که قدم رنجه کرده‌ای. عبدالملك گفت هارون بامن طریق رفق و مدارا نمی‌پوید میخواهم‌کاری کنی تابرسرالتفات‌آید. جعفر گفت خاطرآسوده دار که این معنی پذیرفتـه شد خدمتی دیگرخواه تاانجام دهم. عبدالملك گفت چهارهزار درم مقروض هستم وتأدیه‌آنرا ازخلیفه خواستارم. جعفر گفت این یك نیز قبول افتاد خدمتی دیگرتقاضا کن. عبدالملك باز برزبان‌آورد کـه پسرم بسنی رسیده‌است که باید وارد دستگاه دولت شود وشغل مناسب‌بدست آورد. جعفر گفت خلیفه پسرت را حکومت مصرمیدهد ودخترخویش عالیه را بازدواج وی درمیآورد. اسحق موصلی باز روایت میکند که عبدالملك گفت احوال جعفررا درآن موقع بعالم مستی و بیخودی نسبت دادم وازآنجا بیرون شدم وروز بعد مرا بدربار خلافت احضار کردند. چون خدمت خلیفه رفتم محضر اورا مرکزاجتماع بزرگان وامراء دربار وفضلا وعلماء اهل ادب دیدم وپیش رفتم ومراسم‌احترام بجای‌آوردم. هارون کمال ملاطفت ومهربانی مبذول داشت وروی بمن کرد و گفت حالت کدورت من باتو بصفا ووفا تبدیل یافت وپسرت را حکومت دادم و دخترم عالیه را بعقد ازدواج وی درآوردم وقروض ترا پرداختم. عبدالملك بشگفتی اندر شد وازجعفر علت قبول این تمنیات را پرسید. جعفر گفت صبح که بخدمت هارون رسیدم تقاضای ترا باو گوشزد کردم. خلیفه گفت جمیع آنها پذیرفته میشود. این بود که مجلسی

آراستم وترا خواستم‌تا برأی‌العین‌به بینی که دیروز راست گفتم وطریق گزافه نسپردم.

این داستان دلیلی‌آشکار بر کمال تقرب جعفر نزد هارون ووفور عنایت هارون نسبت باوست.

جعفر مانند برادرش فضل درسخاوت وبخشش مشاربالبنان بود و وضیع وشریف ازخوان نعمت اوبرخوردار میشدند وبرعکس فضل تواضع وفروتنی تمام داشت. وی منیع‌الطبع وخوش صورت ولایق وفاضل وباتدبیر وبلیغ و فصیح ونیکوخط بود ومنشاتش‌ازلحاظ فصاحت وبلاغت دست‌بدست میگشت. هیئت ونجوم را بحد کمال میدانست و «رشید را انس باجعفر بیش ازآن بود که بافضل بسبب آنکه جعفر خوش خوی بود وفضل درشت خوی.»[1] یکی دیگر ازفضایل جعفر مهارتی بود که درعلم موسیقی داشت و بهمین مناسبت موسیقی‌دانان وهنرمندان را مینواخت.

موسی و محمد برادران دیگر فضل و جعفر نیز در دربار خلافت مقام ارجمند داشتند و بامارت وحکومت رسیدند وهارون‌الرشید نسبت بآنان التفات تمام داشت. موسی بن یحیی درسال ۱۷۶ حاکم شام شد ومحمد بن یحیی جزء ندماء خلیفه بود. یکی دیگرازاعضاء معتبرخاندان برمك محمد بن خالد برادر یحیی بود که شغل حجابت دربارخلیفه را داشت وتاسال۱۷۹ درهمان مقام باقی بود.

تغییر رفتار هارون نسبت به برامکه و برانداختن آنان

راجع به تغییر مزاج هارون الرشید نسبت بخاندان برامکه مورخین علل و اسباب فراوان ذکر کرده‌اند. بعضی را عقیده اینست که فضل بن یحیی برمکی را خلیفه دستورداد تاوسایل صلح وآشتی یحیی بن‌عبدالله یکی ازاعضاء خاندان جلیل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فراهم سازد. چون این‌امر صورت گرفت هارون درآغاز امر نسبت به‌یحیی بن عبدالله کمال‌التفات واحترام را مرعی داشت. ولی‌چندی‌بعدبگفتهٔ‌حاسدین نسبت‌بوی‌بدبین‌شدو

۱ــ تجارب‌السلف ص۱٤٦.

به‌یحیی‌بن خالد امرداد او را دستگیر و مقید کنند. یحیی نیز طبق دستور خلیفه رفتار کرد. اما ضمن معاشرت با وی بمقام و مرتبت جلیل و بی‌نیازی او نسبت بظواهرومزخرفات دنیوی‌پی بردو ویرا برخلاف گفتهٔ خلیفه نکشت ووسایل‌فراریحیی‌رامهیا کرد.خلیفه که براین‌معنی اطلاع‌یافت‌روزی یحیی‌بن خالد را احضار نمود و بـوی گفت یحیی بن عبداله درچه حالست. یحیی جواب داد درمحلی تنگ وتاریك محبوس است. خلیفه فکری کرد و گفت این مطلب را میتوانی بقید سوگند برجان من ثابت کنی. یحیی بفراست دریافت که هارون را ازماوقع اطلاع است. گفت سوگند میخورم که چون دیدم پیر است وبرضد خلیفهٔ اسلام قدرت مخالفت نـدارد اورا رها ساختم. هارون درصورت ظاهر ایـرادی براو نگرفت وچون یحیی خارج شد روی بحضار کرد و گفت خدا مرا بکشد اگر اورا نکشم. طبق این گفته بعضی‌از تاریخ نویسان عدم‌اطاعت یحیی‌را ازفرمان خلیفه علت ادبار وانهدام‌خاندان برمك میدانند.

برخی دیگر برآنند کـه هارون تـوجه خاصی نسبت بجعفر مبذول میداشت ونسبت بخواهر خویش عباسه نیز ملاطفت ومحبت تمام میورزید و این دونفر درظرافت طبع و لطافت بیان موجب خرسندی و شادمانی خلیفه بودند پس درنظر گرفت تدبیری اندیشد که هردو بدون ملاحظهٔ ظواهـر امر درمجالس عیش‌و عشرت اوحاضـر شوند. بنابـراین روزی بجعفر گفت خواهرم عباسه‌را بعقد تو درمیآورم بدان‌شرط که‌هیچگاه نزدیکی‌ومواصلت نکنید. جعفر درآغازامر این‌معنی‌رانپذیرفت. ولی‌ازترس آنکه مبادا‌موجب آزردگی خاطر خلیفه شود بناچار بقبول آن تن‌درداد وازآن‌پس عباسه و جعفر درمجالس هارون بی‌پروا حاضر میشدند. جعفر سیرت خوب وصورت نیکو داشت وعباسه‌فریفتهٔ وی گردید وباآنکه جعفر حاضر بمواصلت‌نمیشد این عمل بتدبیر عباسه انجام گرفت وبگفته‌ای یك وبگفتهٔ دیگر دوفرزند جهت جعفر آورد، این‌موضوع را مورخین باعث طغیان خشم وغضب هارون‌و ازبین بردن خاندان برمکیان میدانند.

هندوشاه درتجارب‌السلف‌جعفررا‌ازعباسه دارای دوفرزند میداندوانجام

کار آنان‌را باین‌وجه تشریح‌میکند: «رشیدعباسه خواهر خودرا وجعفریحیی را بغایت دوست داشتی وبی‌این‌دو صبر نتوانستی کرد وجمع ایشان دریک مجلس بی‌مجوزشرعی ازغیرت دوربود. خواهررا بزنی بجعفرداد بشرط آنکه درمیان ایشان جزنظر وسخن گفتنی نباشد وبسیاربودی که‌رشید ازمجلس برخاستی وایشان هردو خالی بودندی وهردوجوان وبغایت پاکیزه صورت ومتناسب اطراف. هم‌در دارالخلافه‌فرصتی طلبیدند وباهم جمع آمدند.پسری دروجودآمد آن‌پسررا درمکه فرستادند تارشیدنداندونوبتی دیگرمواقعه کردند پسری دیگرحاصل‌شداورا پیش‌برادر فرستادند بامعتمدان. و گویند عباسه را درسر با کنیز کی جنگ افتاد واورا بزد. کنیزك ازآن غصه‌حال باهارون بگفت. هارون کینهٔ عظیم دردل گرفت وعزم حج کرد وچون‌بمکه رسید حال تفحص نمود وهردو کودك راحاضر کردند وبدید پس‌هردورادر چاهی‌افکندندوچاه‌راپوشانیدندوچون‌ازحج‌باز گشت‌برامکه‌رابرانداخت.»[۱]

باری قول کسانیکه جعفررا ازعباسه خواهر هارون‌الرشید صاحب یك پسر میدانند بنظر اصح واقوی میآید. بعداز تولد این کودك عباسهٔ اورا با خادم ودایه‌ای‌باسامی رباش وبره بمکه‌فرستاد تاازسخط خلیفه محفوظ‌بماند اما روزگار کارخودرا کرد واین سرفاش شد. صورت قضیه آن‌بود که‌یحیی برمکی هرروز درموقع غروب آفتاب درحرمسرای هارون را می‌بست که بیگانگان درآنجا آمدورفت نکنند و این معنی برزبیده زن هارون گران آمد ونزد شوهر خویش ازیحیی شکایت کرد. هارون گفت یحیی طبق‌قواعد حراست ناموس رفتار میکند وبراو بحثی نیست زبیده گفت اگر در اساس واصل ناموس یحیی‌را تااین‌حد غیرت است چراپسر خویش جعفررااز ارتکاب اعمال ناشایست بازنمیدارد. هارون‌درفکرفرورفت ومفهوم‌این کلام‌را اززوجهٔ خودپرسید. زبیده آنچه‌را که‌بین عباسه وجعفر اتفاق افتاده‌بود بیان کرد، خلیفه دراثبات این‌مدعی حجت‌خواست. زبیده گفت حجتی بالاتر از وجود طفل آنها که‌در مکه بسرمیبرد نیست. هارون لب فروبست وچندی بعدقصد سفرمکه کرد که ضمن انجام مراسم حج ازصحت گفتهٔ‌زبیده نیزاطلاع‌حاصل

۱- تجارب‌السلف‌ص ۱۵۱

کند. عباسه که ازاین ماجری آگاه‌شد کسی‌را بمکه فرستاد تاقبل‌ازورود هارون کودك بیگناه‌را ازآنجا بیرون‌برد. الغرض هارون درمکه‌بردرستی ادعای زبیده اطلاع یافت وببغداد بـر گشت وسندی‌بن‌شاهك را در آنجـا بحکومت گذاشت‌وخودباجمعی‌ازرجال‌دربار که‌جعفرنیزجزءآنهابودعازم‌شهر انبار شد وشبی پس ازعیش ونوش با حضور جعفر درمجلسی که آراسته بود یاسریا مسرور خادم خویش را دستور داد تا بخانه جعفر رود و سراورا نزد وی بیاورد . خادم بگفته خلیفه رفتار کردوسرجعفر راآورد وهارون‌بمحض مشاهده‌آن سردستور داد خادم مزبور را بقتل رسانند و گفت نمیتوانم قاتل جعفر را به‌بینم . جعفر درموقع مرگ سی وهفت سال‌داشت ومتجاوزازهفده سال بوزارت مشغول بود.

درصورت ظاهر از گفته‌هارون‌الرشید که نمیتوانست قاتل‌جعفررابه‌بیند چنین مستفاد میشود که خلیفه با این عمل دچار حرمان وپشیمانی گـردیده بود وشاید مخصوصاً برای سلب بهتان قتل جعفر از خود مبادرت بگفتن این جمله کرده است و خودرا مهموم ومغموم نشان داده . اما بنظرچنین می‌آید که هارون نه دچار تشویر و ندامت شده ونه از گفته مردم در خصوص قتل جعفر بیم وهراسی در خود احساس کرده است . قدر مسلم‌آنست کـه جمیع خلفاء عباسی درخدعه‌وتزویر و گول و فریب کم نظیرومتصف بصفات‌نازیبای نمك ناشناسی وبیوفائی بوده‌اند .

ابن‌الاثیر موضوع آغاز نکبت‌برامکه را پس ازباز گشت هارون‌الرشید ازمکه باین طریق بیان میکند : « هارون ازسفر حج بانبار رفت و از آن پس نکبت برامکه‌آغاز گردید . نخست علی‌بن‌عیسی‌بن‌ماهان بنای سعایت‌از موسی‌بن‌یحیی بن‌خالدرا نزد خلیفه گذاشت و ویرا تهمت زد که درحکومت خراسان راه طغیان و عصیان میسپرد . بهمین مناسبت رشید او را گرفت و بزندان افکند ... روزی یحیی‌بن خـالد مانند همیشه بدون اجازه بخدمت رشید وارد شد واو در جامهٔ خواب بود و بختیشوع طبیب نیز حضور داشت ویحیی سلام گفت . اما خلیفه باکراهت جواب داد وبروی متغیر شد که‌چرا بدون اذن وارد شده است . بازابن‌اثیر میگوید : یحیی هروقت وارد مجلس

رشید میشدغلامی که درمقابل درنشسته بود برای احترام وی برپای می‌ایستاد. اما رشید پس ازآنکه نسبت ببرامکه متغیر شده بود دریکی از روزها که یحیی بخدمت آمد وغلام طبق معمول برابر او قیام کرد مسرور خادم را گفت غلام را بگوید که دیگر لازم نیست درمقابل یحیی برپای خیزد.»[1]

هارون پس از قتل جعفر مکتوبی از انبار به سندی‌بن‌شاهك نوشت و توسط یکی از غلامان خویش سلام ابرش ببغداد فرستاد. دراین نامه خلیفه سندی‌بن شاهك را مأمور توقیف وحبس یحیی برمکی وفضل پسر او واحفاد ایشان کرد. سندی نیز طبق این‌دستور رفتار نمود ویحیی وفضل را بزندان افکند. یحیی را در منزل خودش و فضل را در یکی از قصور خلیفه حبس کردند. رشید توسط مأمورین خویش بمصادره اموال برمکیان در نقاط مختلف متصرفات اسلامی پرداخت وجسد جعفر را ببغداد فرستاد و امر داد سر اورا بجسر بیاویزند وبدن اورا قطعه قطعه کنند وهر قطعه را در همانجا آویزان نمایند.اما متعرض‌محمدبن خالدبن‌برمك وفرزندان اونشد.

یحیی‌بن خالد برمکی در سال ۱۹۰ وفضل بن یحیی در سال ۱۹۳ در زندان از قید حیات‌آزاد شدند وفضل درموقع مرگ چهل وپنج سال‌داشت. ابن‌الاثیر[2] درخصوص فضل ومرگ‌او چنین‌میگوید: «فضل‌بن یحیی برمکی که در رقه زندانی بود در سال ۱۹۳ بسختی بیمار گردید و بتدریج ثقل و سنگینی بر زبان او مستولی‌شد وروز بروز مرض وی شدت مییافت تاآنکه در محرم همان‌سال وفات یافت در همان قصری که روزگاری مردم جهت‌تظلم و دادخواهی بحضور او میرفتند. فوت او هشت‌ماه قبل از مرگ رشیداتفاق افتاد وچهل وپنج سال بیش نداشت. از محاسن دنیا اینست که مانند او را مادر روزگارنزائید وشهرتی که از جمیع‌جماعت داشت‌نصیب دیگران‌نشد.»

راجع به بیدادگری وظلم و ستم هارون نسبت ببرامکه وضبط اموال و مباح کردن زنان‌آنان غالب‌مورخین اشاراتی دارند ولی این مطلب‌رابابیانی

۱- الکامل ص (۱۱۴–۱۱۶) جلدپنجم
۲- الکامل ص (۱۲۸–۱۲۹) جلد پنجم

ساده صاحب مجمل التواریخ[1] چنین می آورد :«پس رشید همه را بفرمود گرفتن و جعفر را بکشت و تنش را بجسر انبار بردار کرد و سرش بخراسان فرستاد در آن روز هزار کس را از برامکه بکشتند و یحیی و فضل و محمد و موسی و جماعتی را بازداشتند. وزنان را مگر مادر فضل که رشید از وی شیر خورده بود و دختر یحیی و دو کس دیگر والا دیگر زنان را مباح بدادند و رسوائیها رفت و همه سراها و قصرهای برامکه خراب کردند و بسوختند.»

میگویند در ایام روی کار آمدن یحیی بن خالد هارون الرشید نوشته‌ای را امضاء کرده بود که هیچگاه بآزار برامکه نپردازد. راجع باین نوشته مؤلف مجمل چنین مینویسد : «گویند هارون دستخطی داده بود یحیی را و سوگند آن بمصحف و مغلظها خورده که هرگز به یحیی و خانه و فرزندانش بد نکند و نفرماید و از خاندان خلافت جمله بزرگان آل عباس گواهی نوشته بودند و همان شب که ایشان را قبض کردند مسرور را فرمود تا آن خط از خزینه‌های برامکه باز جست و بیاورد. رشید بدرید و بعد از آن خللها در مملکت پدید آمد و هر جوانب اضطراب خاست.» و باین ترتیب هارون الرشید خلیفهٔ عباسی بنامردی یکی از خاندانهای اصیل ایرانی را ازمیان برداشت.

در کتب تاریخ بنام قاضی شمس الدین احمد برمکی یکی از احفاد برامکه برمیخوریم که در قرن هفتم هجری میزیسته است.

حال که اقوال مورخین مختلف را راجع ببرامکه آوردیم باید بگوئیم که آنچه این جماعت درباره علل واسباب قتل برامکه توسط هارون الرشید نوشته‌اند چندان مورداعتماد نیست و نزد صاحب نظر جز بهانه‌ای بیش نمیآید. علت حقیقی برانداختن برامکه توسط هارون این بود که میدید برمکیان باذکاوت و فراست مخصوص خود جمیع امور کشوری و لشکری را قبضه کرده‌اند و خلیفه را بیش ازاسمی بی‌مسمی نمانده است. البته خلیفه‌ای چون هارون‌الرشید که بحفظ مقام خلافت خویش اهمیت تمام میداد و توجه مردم را بر اثر جود و بخشش بسیار ببرامکه میدید وجود ایشان را منافی اعتلاء نام

۱ــ مجمل التواریخ ص (۱۴۵ــ۱۴۷)

خلافت میدانست و شاید ترس داشت که بهمان ترتیبی کـه عباسیان توسط ابومسلم خراسانی روی‌کار آمده بودند بوسیلهٔ خاندان دیگری از ایرانیان از کار بر کنار شوند. این بود که بقتل اعضاء دودمان برامکه اقدام کرد. مادر اینجا درتأیید گفتهٔ خود قول ابن‌خلدون‌رااز ترجمهٔ‌مقدمهٔ‌نفیس‌وی‌میآوریم:

« واما برامکه بدان سرنوشت نکبت‌بار گرفتار نشدند مگر بسبب‌آنکه زمام کلیهٔ امور و فرمانروائی را بدست گرفته بودند و تصرف در خراجها را را بخود اختصاص داده بودند که چنانکه‌کاربجائی رسیده بود که اگرحتی رشید هم اندکی مـال میطلبید بـدان دست نمییافت. پس‌آن خـاندان در فرمانروائی بروی تسلط یافتند ودرقدرت وسلطنت او شرکت جستند وچنان زمام همهٔ امور را بدست گرفتند کـه در جنب قدرت آنان رشید کوچکترین دخالتی درامور کشور نداشت. از این‌رو بپایگاه عظیمی نائل‌آمدندوآوازهٔ آنان سراسر کشور را فراگرفت. آنها کلیهٔ مناصب و درجات دولتی و امور دیوانی‌و کشوری را بدست اعضای خاندان و پرورش یافتگان خود سپردندو همهٔ مشاغل را از وزارت و دبیری گرفته تا فرماندهی سپاه و حاجبی و کلیهٔ امور مربوط به شمشیر وقلم را خود قبضه کردند و دیگران را کنار زدند. چنانکه میگویند از فرزندان یحیی‌بن خالد بیست وپنج‌تن در درگاه رشید ریاست داشتند و مناسب کشوری ولشکری را اداره میکردند آنها کار را بر دیگراعضای دستگاه دولت تنگ کردند وآنان را از درگاه راندند. زیـرا یحیی پدرآن خاندان مکانتی رفیع داشت. کفالت هارون هم درزمان ولایت عهد در زمان خلافت بر عهدهٔ او بود. تا هارون در کنف رعایت او جوان شد ودر سایهٔ‌حصانت وپرورش وی‌بمرحلهٔ رشد و کمال رسید واوخواهی‌نخواهی بر همهٔ امور خلافت تسلط یافت وهارون او را پدر خطاب میکرد ودرنتیجه انظار همگان بسوی این خاندان متوجه گردید و جرأت و جسارت آنـان فزون گشت و همای جاه و شکوه بر آنان بال گشود. همهٔ بزرگان بآنـان متوجه شدند وتمام سرکشان و رجال درپیشگاه آنها سرتسلیم وانقیادفرود آوردند وآن خاندان کعبهٔ آمال‌شدند. سیل هدایا وتحف شاهان وره‌آوردها و ارمغانهای امیران از اقصی نقاط مرزی بسوی آنان روان شد وبرای تقرب

و دلجوئی آنان کلیهٔ وجوه و امـوال دیوانـی و خراجها را بخزانه‌هـای آنهـا گسیل میکردنـد . این خاندان رجال شیعه و نزدیکان و بستگان عبـاسیان را مشمول بـذل و بخششهای فـراوان قـرار دادند و آنـان را رهین احسان خویش ساختند و خـاندانهای اصیل و شریف وفقیر را بتوانگری رسانیدند و ایران را از رنج اسارت آزاد کردند شاعران آن خاندان را به‌فضائلی ستودند که خلیفه را بـدان سان مدح نکرده بودند وخاندان مزبور جواهر وصلات بیکرانی بخواهندگان بخشیدند و دهکده ومزارع واملاکی درتمام نواحی وشهرهای بزرگ‌و کوچك بدست آوردند تا اینکه نزدیکان ومحارم خلیفه را نسبت بخود خشمگین ساختندوخواص اورا بدشمنی‌با خودبرانگیختند وصاحبان مناصب‌دولتی رادلتنك کردند و از خود رنجانیدند . رفته‌رفته‌حسودان ورقبای‌ایشان نقاب ازچهره‌بر گرفتند و رانده شدگان درگاه و مخالفان فرمانروائی آنان بسعایت و تفتین پرداختند . حتی پسران قحطبه دائی هـای جعفر از بزرگترین ساعیان و بداندیشان آنان بودند وانگیزهٔ حسد عواطف ومهر خویشاوندی را درآنان فرونشانده بود ورشته های قرابت‌وخویشی آنان را از سخن چینی و توطئه سازی باز نمیداشت .»

میگویند پس‌ازحبس‌وقتل برمکیان هارون‌الرشید دستور داد کسی‌حق ندارد بمدح وثنای آن خاندان بپردازد و اگر باین عمل مبادرت ورزد بقتل میرسد . درهمان اوان بهارون خبردادند پیرمردی هرشب‌بر سر کوی برمکیان بشرح محاسن ومکارم و فضائل آنان میپردازد . هارون سخت بر آشفت وامر بدستگیری وی داد . چون پیرمرد بخدمت هارون آمد خلیفه بدون چون‌وچرا امر بقتل اوداد. پیرمرد گفت لحظه‌ای‌مهلت ده‌تا شرح حال خود بگویم‌آنگاه هرچه دستور دهی اجابت میکنم . خلیفه اجازت داد و پیر مرد گفت من جزء اعاظم رجال شام بودم ونامم منذربن مغیره است و چون دچار بیچارگی‌وفلاکت واضطرارشدم وباعیال و کودکان خویش ببغداد آمدم وآنان را درمسجدی گذاشتم ودرطلب معاش بیرون آمدم در مقابـل سرائی رسیدم وجمعی کثیررا دیدم که بآنجا میروند . منهم‌باآن جمع وارد

(۲۰)

آن قصر شدم ودانستم منزل فضل برمکی است واین جمعیت در عروسی وی شرکت میکنند. چون مراسم عقد بپایان رسید پیش‌یك یك حاضرین‌طبقی از زر وقبالهٔ املاك نهادند. مرا درآن میان چند قباله بدست آمد و پس از خاتمهٔ مجلس عقد قصدبیرون شدن کردم. فضل مرا خواست و گفت بنظردر این شهر غریب میآئی‌داستان‌خودراباو گفتم‌وازمحل اقامت‌زن واطفال‌خویش ویرا آگاه ساختم‌سپس دیدم درخفا دستوری‌بخادمی داد ومرا آنشب‌رخصت رفتن عطا نکرد وباصرار درقصر نگاهداشت. روز بعد باتفاق خادم از آن سرا بیرون رفتم. وی مرابه‌محلی منزه ودلنشین‌بردو زن و کودکان خویش را درآنجا متنعم بانواع نعم وملبس به‌البسه‌فاخردیدم. خدایراشکر گفتم واز آن پس بملازمت برمکیان‌درآمدم تا اقبال‌آنان مبدل بادبار گردید‌بنابراین هرچه از زبان جانم برآید درشرح محاسن‌آنان کوتاهی نمیکنم میگویند هارون الرشید با شنیدن این داستان بگریه درآمد وهزار دینار بوی‌اعطاء کرد. پیرمرد چون این‌بدید گفت: یاامیرالمؤمنین هذامن‌برکات‌البرامکه.

برای مطالعه تاریخ طولانی بشر که غبار ابهام
روی آنرا پوشانیده‌است لازم میآید که افزار و آثار
تمدن گذشتگان‌را موردمطالعه دقیق‌قرار داده ودور
نمای رنگ‌و رو رفته‌ای‌را درذهن‌خود مجسم‌نمائیم.

ادوین پالو

ابنیهٔ باستانی آذربایجان

بقلم

اسماعیل دیباج

ابنیه وآثـار بـاقیمانده از ساکنین قدیم آذربایجان شاهد زنده وزباندارى از هنرمندى و نموداری‌ازتمدن‌ریشه دارواصیل مردم این دیار بشمار میرود .

بنا هـای قدیمی و تـاریخی آذربایجان که تـا اندازه‌ای از حوادث مصون مانده‌اغلب‌ازآثار دورهٔ ایلخانان مغولی ایران و صفویه بوده وحاوی شاهکارهای معماری وتزئینات وکاشیکاریهای ذیقیمت میباشند .

در دورهٔ مغول هر چند کـه پس‌ازمدتها قتل وغارت وویرانی درقلمرو خوارزمشاهی عده‌ای‌از ایلخانان و فرمانروایان مغولی هواخواه‌ودوستدارصنعت شده و بعضیها مساجد و مقابر و بناهای

دیگری‌ازخود بیاد گار گذاشته‌اند ، ولی بعدها برخی ازاین ابنیه دراثرعدم علاقه وتوجه ویا حوادث دیگرازبین رفته وفقط اززمان غازان خان ببعد که دورهٔ تجدد صنعتی وپیروی ازآثار گذشته شروع شده است بناهائی‌مانند : مسجد علیشاه یا ارك تبریز (بین سالهای ۷۱٦ و ۷۳٦ ه ق) ـ مسجد کبود تبریز (۸۷۰ ه ق) ـ گنبد غفاریه ودوسه بنای دیگر درمراغه (بین سالهای ٥٤۲ و۷۲۸ ه ق) محراب مسجد جامع مرند(۷۳۱ ه ق) ومحراب مسجدجامع رضائیه (۷٦۷ه ق) باقیمانده که نمونه‌ای ازآثار معماری وصنعتی دورهٔمزبور بشمار میرود .

علاوه بربناهای نامبرده دربالا ابنیهٔ دیگری را مانند :

مسجداستاد شاگرد ـ مسجد حسن پادشاه ـ مقبرهٔ سیدحمزه ـ مقبرهٔ صاحب‌الامر درتبریز ـ مسجد جامع رضائیه ـ مسجد جامع مرند میتوان‌نام برد که دراثرزلزله و یامرور زمان ویران گشته وبعدها مردم خیرونیکوکار تجدید بنانموده‌اند ولی متأسفانه در نتیجهٔ عدم توجه درنگهداری آثار باقیمانده درتعمیرات بعدی اغلب فاقد خصوصیات تاریخی وصنعتی میباشند.

ضمناً بناهای باعظمتی مثل : ربع رشیدی تبریز (٦٤٥-۷۱۸ ه ق) شنب غازان تبریز (٦۹٤-۷۰۳ ه ق) ـ رصدخانهٔ مراغه (٦٤۸ ه ق) وبرج کبود (گوی برج) مراغه (یکی از مزارهای مراغه واقع در کوچه سبزیچیان که درسال ۱۳۱۷شمسی خراب شده‌است) بکلی فروریخته وازبین است که دربارهٔ وضع سابق بعضی ازآنها بمنظور معرفی موقع وتاریخ بنا اطلاعات ومطالبی با مراجعه به‌نوشته های مورخین وسیاحان دراین مقاله از نظرخوانندگان گرامی خواهد گذشت .

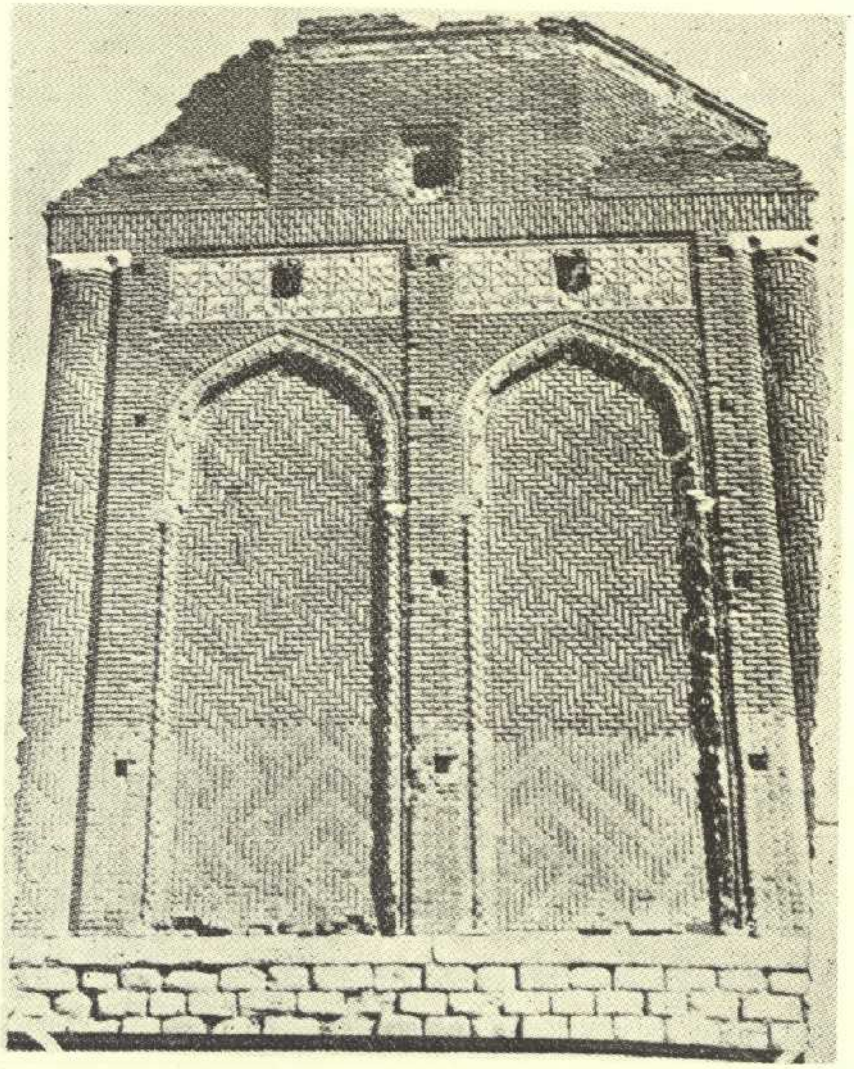

تصویر ۱ ـ گنبد سرخ مراغه

بنا های تاریخی باقیمانده در آذربایجان از دورهٔ ایلخانان مغول

۱ ـ گنبد سرخ مراغه (۵۴۲ هـ ـ ۱۱۴۷ م)

گنبد سرخ ازقدیمترین مزارهای مراغه است که درقسمت جنوبی شهرو سمت غربی جـادهٔ هشترود واقع وبشکل‌چهار پهلو بضلع ۸/۴۰ مترمیباشد . ازارهٔ بنیان آن ازیك نوع سنگ سفید ودیوارهای اصلی باآجر وملات گچ وشن ساخته شده است .

این بنا که مطابق کتیبهٔ باقیمانده در۱۵ شوال ۵۴۲ هجری ساخته شده است مانند سایر بناهای دورهٔ ایلخانان مغول بعنوان مزار ساخته شده که در قسمت بالای آن محوطهٔ اطاق مانند مخصوص بانجام مراسم نیایش و درزیر آن دخمه‌ای برای دفن اجساد قرار گرفته است .

قسمت بالا اطاق چهار پهلوئی است بضلع ۵/۹۵ متر که برسکوی بلندی قراردارد ودیوارهای داخلی آن‌تماماً باآجر قرمزرنگ ساخته شده‌وبا گنبد مقرنسی پوشیده شده است .

باملاحظه ودقت درآثار وآجرکاری‌باقیمانده دندانه یاشرفهٔ بالائی‌نمای خارج معلوم میشود که این بنادر اول پوششی بشکل هرم شمن داشته وفعلا بغیرازقسمتهای پائین آن چیزی باقی نمانده است .

نمای خـارجی هر پهلوی قسمت بالای بنادارای دوطاق نما با حـاشیهٔ کتیبه‌داری است بغیر ازنمای شمالی که یك طاق‌نما بوده ودر گاه مدخل‌بنا به بلندی۱/۵۰ متر(هفت‌پله) از کف محوطه اطراف بنادروسط آن‌قرار گرفته است .

دراطراف این بدنهٔ بالای در گاه مدخل بنا که پرازنقش ونگارتخمیری

مرکب از نقش و نگار هندسی از آجر و کاشی است کتیبه‌ای بخط کوفی بشرح زیر خوانده میشود :

« امر بناء هذه القبه الامیر الرئیس فخر الدین عماد الاسلام قوام آذربایجان ابوالعز عبدالعزیز محمود بن سعید یدیم الله علاه »

در بالای کتیبهٔ مذکور در یك سطر افقی چنین نوشته شده :

« بنی المشهد فی الحادی عشر من شوال سنه اثنین واربعین وخمسمائة »

درحاشیه دوپهلوی کتیبهٔ تاریخ بنا آیاتی از قرآن مجید و نام بنا (محمد بن بندار البناء بن المحسن معمار) نوشته شده است .

این بنا مزار شخص مجهولی بوده ولی با مطالعه کتیبهٔ بالای در گاه چنین معلوم میشود که با دستور عبدالعزیز یکی از حکمرانان مراغه که لقب قوام یا رئیس آذربایجان داشته ساخته شده است .

بنای تاریخی گنبد سرخ در اثر مصون ماندن از خرابکاری و استحکام بنا و همچنین در نتیجهٔ تعمیراتی که با تصویب اداره کل باستانشناسی از سال ۱۳۲۱ شمسی باینطرف بعمل آمده نسبت بسایر ابنیهٔ مراغه آبادتر مانده است .

۲ ـ مقبره بشکل دایره مراغه (۵۶۳ هـ ـ ۱۱۶۷ م)

این بنا بشکل دایره با آجرهای مخصوص ساخته شده و در مجاورت گنبد کبود، درمحوطه پشت عمارت یکی از آموزشگاههای مراغه واقع و مانند بناهای دیگر روی سکوئی بلند و دخمهٔ عمیق قرار گرفته است .

از گنبد و سقف و کتیبه‌های مربوط بنام صاحب مزار و سازندهٔ بنا فعلا اثری باقی نمانده و فقط در بالای در گاه از کتیبه‌ای بخط کوفی با نقوش پیچیده از کاشیهای فیروزه‌ای جملات زیر خوانده میشود :

« کل نفس ذائقة الموت ثم النباء برجب »

« سنه ثلث و ستین و خمس مائة »

۳ ـ سه گنبد رضائیه (۵۸۰ هـ ـ ۱۱۸٤ م)

بنای سه گنبدعبارت ازمقبره‌ایست‌بشکل‌برج که درجنوب شرقی‌آبادیها ومحلات شهررضائیه واقع وطبق نظریات باستانشناسان‌درسال ۵۸۰ هجری بنا شده است.

این بنا تقریبا شبیه‌به‌بنای مزارهای قدیمی شهرمراغه‌میباشد که‌درنتیجه عدم مراقبت وخرابیهای وارده قسمت عمده خطوط و نقوش آن ریخته واز بین رفته‌است.

درسالهای اخیر باتوجه اولیاء امور نسبت به نگهداری باقیمانده آثار این‌بنا بانجام تعمیرات ضروری ومرمت‌قسمت‌های خراب‌شده وریخته‌ازسنك‌های نما وبنیان طبق‌نظر کارشناسان بسبک قدیمی واصلی‌ازطرف اداره کل آموزش وپرورش استان چهار اقدام‌شده است.

راجع بوجه تسمیه (سه گنبد) بعضی‌ازمورخین قایلند که دوبنای‌دیگر نیزدرمجاورت دیهی بنام چهریق(بخش شاهپور)وجودداشته که‌مجموعه‌این سه بنارا درقدیم سه گنبدمینامیده‌اند.[۱]

٤ ـ گنبد کبود مراغه (۵۹۳ هـ ـ ۱۱۹۶ م)

گنبد کبود شبیه به برج هشت پهلوی بلندی است که در محوطهٔ پشت عمارت یکی از آموزشگاههای دولتی در وسط شهر مراغه واقع و بغلط

۱ـ چهریق نام روستائی است از دهستان چهریق (بخش شاهپور از دهستان خوی‌ـ استان ٤) که‌در ۱۹ کیلومتری جنوب باختری‌قصبه شاهپور واقع ودر حدود ۳۵۰ نفر سکنه‌دارد.

دهستان چهریق درجنوب باختری بخش شاهپور ودر غرب مرز ایران‌وترکیه واقع‌و شامل ۳۰ آبادی بزرك و کوچك است‌ودرحدود سه‌هزار نفر سکنه کرددراراضی کوهستانی آن مشغول زراعت و گله‌داری میباشند.

بمقبرهٔ مادر هلاکو معروف شده است. زیرا مادر هلاکوخان [۱] بنام سویورکوگتنی خاتون [۲] مسیحی وخود هلاکو هم بودائی ومخالف با دین اسلام بوده و خیلی‌بعید بنظرمیرسد که مقبرهٔ مادر او را با خطوط و آیات قرآنی مزین نمایند.

در کنار سطوح جانبی پایه‌های ستون مانندی ساخته شده که مثل سطح خارجی طاق نماها با تزئینات تخمیری (مرکب از آجر وکاشیهای الوان) و خطوطی پوشیده شده که‌اغلب‌آنها بکلی ازبین‌رفته است.

این بناهم مزار شخص مجهولی بوده ولی با تطبیق آثار باقیمانده با بنای مزارهای دیگرچنین معلوم میشود که پس از دورهٔ استقرار هلاکو در مراغه ساخته شده ودارای طاق‌بلندی است که برروی‌سکوی سنگی‌قراردارد و در زیرآن دخمه قرار گرفته است.

در دیوارهای اطاق بالائی آیاتی از قرآن مجید بخط نسخ گچ‌بری گردیده وهمچنین روی‌سنگی که در دیوار داخلی طاق غربی‌نصب نموده‌اند دوآیه از سورهٔ ۵۵ قرآن بانقوش بسیارزیبا حجاری شده است.

نظر به‌اینکه ازچند سال قبل شکافی در قسمت بالائی طرف‌جنوبی‌بدنهٔ این بنا تولید گشته و احتمال ریزش وخرابی قسمت بزرگی میرفت‌نگارنده در اسفندماه سال۱۳۲۱ خورشیدی طبق دستورادارهٔ‌کل باستانشناسی‌بمراغه عزیمت کرده وپس‌از بازدیدکامل نسبت‌به‌نصب ستونهای لازم برای‌جلوگیری از ریزش قسمتهای شکسته اقدام و در سالهای بعد طبق برنامه تنظیمی به کلاف‌بندی بوسیلهٔ میله‌های‌آهنی وپوشش سقف بناباخرپا و آهن ورقی‌اقدام و تعمیرات ضروری بتدریج انجام داده شده‌است.

---

۱ ــ هلاکو (هولاکوخان) نوادهٔ چنگیزخان مغول از طرف برادرش منکوقاآن (پسرتولیخان) مأمور سرکوبی بقایای امراء وحکام نواحی آسیای غربی گردیده وبعداز قلع وقمع اسمعیلیهٔ ایران (۶۵۴ ه ق) وفتح شهربغداد وقتل‌المستعصم بالله آخرین خلیفهٔ عباسی (۶۵۶ ه ق) به‌آذربایجان برگشته شهر مراغه را پایتخت خود قرارداده است.

۲ ــ جلداول آثار ایران (صفحات ۵۹-۶۰- چاپ تهران درسال ۱۳۱۴خورشیدی)

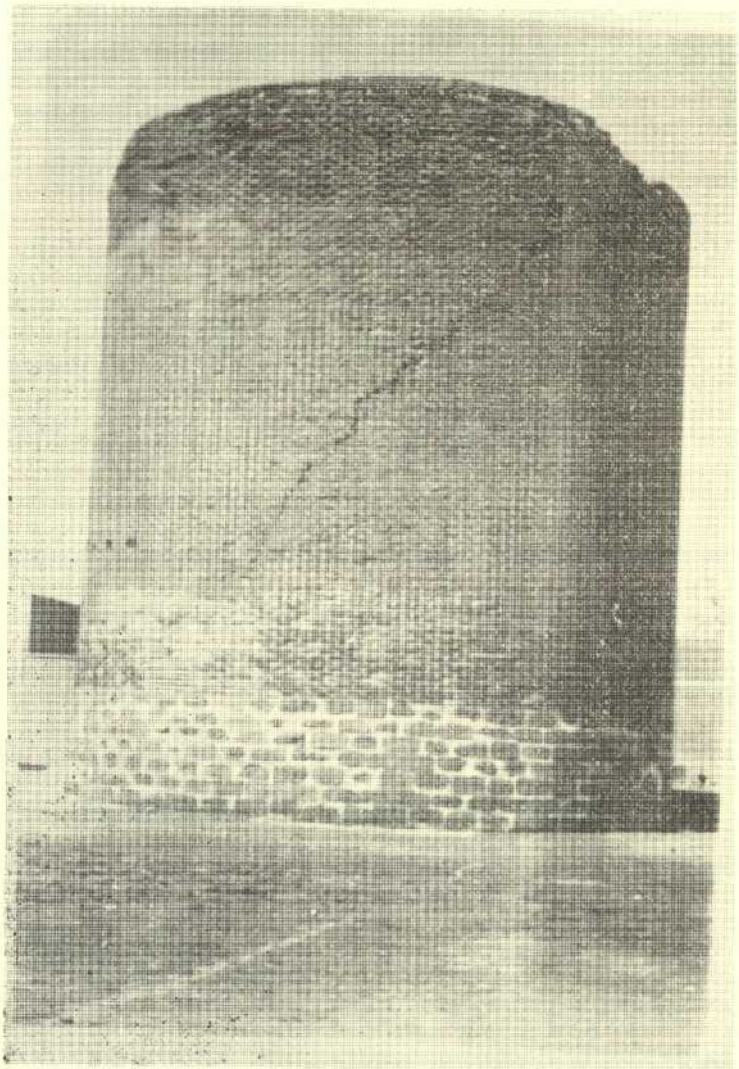

برج مدور از طرف مشرق

۵ ـ ربع رشیدی
تبریز

بناهای ربع رشیدی بین‌سالهای ٦٤٥ و٧١٨ هجـری (١٢٤٧ - ١٣١٨م) بامر خواجه‌رشیدالدین‌فضل‌اله وزیر قازانخان درانتهای شمال‌شرقی (محلات فعلی باغمیشه وویلانکوه یاولیان کوه) روی دامنه های کوه سرخاب ساخته شده ویکی ازعمارات مجلل وزیبا وساختمان‌های‌باشکوه تبریزبوده‌است .

این محل ازحیث آب‌وهوا ازبهترین نقاط تبریز استوحمداله‌مستوفی‌در کتاب نزهت‌القلوب چنین نوشته :

«دربالای شهرتبریزوزیر سعیدخواجه‌رشیدالدین طاب ثراه بموضع‌ولیان کوه داخل‌باروی غازانخان شهرچهٔدیگر ساخته وآنرا ربع رشیدی نام‌نهاده وعمارات‌فراوات وعالی برآورده وپسرش وزیر عنایت‌الدین امیرمحمدرشیدی برآن عمارت بسیارافزوده‌است».

بعضی ازمورخین وسیاحان مـانند : دولتشاه سمرقندی وشاردن سیاح فرانسوی که درسال ١٠٨٤ هجری قمری (١٦٧٣ م) بایران مسافرت کـرده مطالبی درعظمت این عمارات وسیع نوشته وبه‌یادگار گذاشته‌اند .

بناهای مختلف ربع رشیدی عبارت بوده ازمسجد ومدرسه وبیمارستان ومهمانخانه و کتابخانه وضرابخانه وخانقاه ومقبره و کارخانه نساجی وکاغذ سازی متصل ومربوط بهمدیگر که‌حصاری بدورآنها کشیده‌بوده‌اند .

خواجه رشیدالدین فضل‌اله پسر عمادالدوله ابوالخیر از نویسندگان و مورخین عالیقدر ایران‌بوده وازدوره‌غازان‌خان تااوایل‌سلطنت ابوسعیدبهادر عهده دار مسند وزارت بوده است .

ازسال ٧١١ هجری قمری (١٣١١م)بامر سلطان‌محمدخدابنده‌تاج‌الدین علیشاه درامروزارت باخواجه شرکت نموده ولی پس‌ازچندی‌میان‌این‌دووزیر مخالفتهائی ظاهرشده تااینکه پس‌ازفوت اولجایتو سلطان محمد (٧١٦قمری-

۱۳۱٦م) برتخت سلطنت نشست‌سلطان ابوسعید بهادر[1] تاج‌الـدین علیشاه رقیب‌دیرینه خواجه‌رشید شروع به‌بد گوئی‌وسعایت درمحضرسلطان نمـوده‌و آنقدر باتهمتهای‌ناروادل‌سلطان‌را ازوی‌بر گرداندتااینکه‌درهیجدهم‌جمادی‌- الاولی‌سنه۷۱۸هجری (۱۳۱۸م) بامر ایلخان این‌مرد نامی ووزیر بی‌نظیر بقتل رسید .

پس از کشته شدن خواجه عمارات ربع رشیدی بغارت رفته و در عرض چندسال با عدم توجه اولیاء اموروقت ویران گشته است بطوریکه امروزاز آنهمه بناهای زیبا وعالی جـز تلهای خاك‌وآثار کمی‌ازبنیان دوسه بارو از حصار اطراف درمیان مزارع چیزی دیده‌نمیشود .

٦ ـ رصد خانهٔ مراغه (٦٤٨ هـ ـ ۱۲۵۰ م)

بنای‌رصدخانهٔ‌مراغه‌درسال٦٤٨هـ ق بنا بامرهلاکوخان‌وبدستورونظارت خواجه‌نصیرالدین‌طوسی وشرکت چندنفر از منجمین معروف روی یکی از تپه‌های شمالی‌شهر شروع و پس‌از پانزده سال باتمام رسیده است .

پس‌از تمام شدن بنا های مربوط برصد خانه بامر هلاکوخان کتب و آلات علمی و نجومی بسیار که‌ازفتح بغداد بدست‌آمده‌بود در آنجامتمرکز گردیده و زیج ایلخانی در این رصد خانه تدوین شده است .

این‌بنا تا سال ۷۰۳ هـ آباد بوده و در سال مزبور غازانخان ببازدید آنجا رفته است ولی از آن ببعد در اثر زلزله های سخت وعدم علاقه اولیاء امور وقت رو بخرابی گذاشته و فعلا بغیر از چندتل خاك و سنگ و آجر چیزی از آن باقی نمانده است .

---

۱ ـ ابوسعید بهادر خان (۷۱۷ ـ ۷۳٦ هـ ق) آخرین پادشاه مقتدر مغولی ایران بوده وبدستیاری وزرای مدبری چون خواجه نصیرالدین فضل الله وخواجه علیشاه گیلانی وحدت حکومت ایلخانان مغولی ایران را که درحال متلاشی شدن بود حفظ کرد .

بنای رصدخانه روی تپه بلندی در دو کیلو متر و نیمی‌شمال مراغه در وسط محوطهٔ مسطحی بوسعت‌تقریباً ده‌هزار متر مربع که بمناسبت‌دوربودن از کوههای بلند اطراف افق بازی دارد قرار گرفته بوده است [۱]

در سرازیری سمت‌غربی تپهٔ مزبور که فعلا به کوه رصد خانه معروف است مشرف به‌آبادی کوچکی بنام طالب خان دخمه بزرگی در سنگ و خاك کنده شده که اهالی محل آنرامربوط به بنای رصدخانه میدانندوحتی در بعضی از کتابها و فرهنگها این‌دخمه‌را که شخص مجهولی بمنظور قبر و آرامگاه برای‌خود درست نموده و بعداً متروك مانده است اشتباهاً به بنای رصد خانه نسبت داده‌اند .

۷ ـ محراب مسجد جامع رضائیه (۶۷۶ هـ)

مسجد جامع رضائیه دروسط بازار واقع‌ودارای صحن بزرگ و مسجد وسیعی است که قسمت اصلی ووسطی آن با گنبد بلندی پوشیده‌شده است.[۲]

دربعضی ازقسمتهای داخلی گنبد گچ‌بریهاوکاشیکاریهای ظریف‌باقیمانده ومحراب زیبائی که نمونه‌ای از شاهکارهای صنعتی است به‌بلندی ۷/۸۲ متر وعرض ۵/۴۷ مترزینت بخش دیوارجنوبی میباشد.

---

۱ ـ با ملاحظه آثار باقیمانده سنگ و آجر دیوار ها چنین معلوم میشود که بنای دایره‌ای به قطر تقریبا بیست متر در وسط محوطه بالای تپه قرارگرفته بوده که از چهار طرف بوسیله پیاده روهای سنگ فرش شده بعرض دومتر و طول ۴۰ تا ۵۰ متر باطراف محوطه مربوط میشده و ضمنا باقیمانده آثار چند بنای کوچك دیگرهم درسمت جنوب شرقی وجنوب غربی بنای‌وسطی مشاهده میشود .

ضمنا در جلو طاق دخمه واقع در سرازیری سمت غربی تپه دهانه‌چاه یاراهروی زیر زمینی بنظر میرسد که فعلا پر شده و شاید از این محل راهی برای‌رسیدن به زیر بنای رصد خانه باز کرده‌بوده‌اند .

۲ ـ تاریخ بنای اولی این مسجد معلوم نیست‌ولی‌درسال ۱۱۸۴ هـ از طرف‌مرحوم رضاقلیخان بیگلربیگی‌افشار تعمیر گردیده‌وعلاوه‌براین‌در سالهای‌اخیر نیز تعمیراتی‌طبق‌نظر کارشناسان فنی ازطرف اداره کل باستانشناسی واهالی خیر انجام داده شده است.

دروسط گچبریهای ظریف این محراب کتیبه‌هائی از آیات قرآنی باقیمانده وهمچنین کتیبه‌ای بین دوستون طرفین قسمت پائین محراب بشرح زیر موجود است.

(عمل عبدالمؤمن بن شرفشاه النقاش التبریزی فی شهر ربیع الاول سنه سته وسبعین و ستمائة) [۱] این اثر باستانی که مورد تحسین و تمجید شخصیتهای علمی ودوستداران هنرهای زیبا میباشد در نتیجه ایمان وعلاقه استادکار تا بامروز پا برجا مانده است.

۸ ـ گنبد غفاریهٔ مراغه
(۷۱۵ هـ ـ ۱۳۱۵ م)

گنبد غفاریه که درقسمت شمالی شهر مراغه و کناررودخانه صوفی‌چای واقع شده بنائی مربع و تقریباً شبیه به گنبد سرخ میباشد. این بنا هم مانندسایرمزارهای مراغه باآجرساخته‌شده و روی‌سکوی‌سنگی‌ودخمهٔ گودی قرار گرفته‌است.

سه‌پهلوی شرقی وغربی وجنوبی هریك دارای دوطاق نما است باحاشیه کتیبه‌دار ودر زاویه بین پهلوها ستونهائی ساخته‌اند که با تزئینات تخمیری ونقوش لوزی پخ پوشیده شده‌اند.

پهلوی شمالی‌دارای یك طاق نماست که درب اطاق بالائی‌در وسط آن قرار گرفته و در بالای طاق‌مدخل دوسطر کتیبه بخط ریحانی بنظر میرسد که قسمتی ازخط آن بشرح زیر خوانده میشود [۲].

---

۱ ـ محراب گچ‌بری وزیبا وظریف دوسال ٦٧٦ هجری بدست استاد ماهر بنام عبدالمومن فرزند شرفشاه تبریزی نقاشی و گچ‌بری شده ولی طبق اظهارنظرمحققین تاریخ بنای اصلی مسجد قبل ازسال ٦٧٦ هجری میباشد.

۲ ـ نظر بر اینکه کتیبهٔ بالای درگاه که محل ثبت‌نام صاحب‌مقبره بوده ریخته و از بین رفته است این بنا هم مانند سایر مزارهای مراغه مدفن شخصی مجهول میباشد ولی از روی علامات باقیمانده دربالای هلال طاق نماها که‌عبارت ازشکل دوچوگان پشت‌بهم‌در داخل دایره‌ایست میتوان حدس زد که‌این‌بنا قبریکنفر از چوگانداران ازامرای ممالیك‌مصر باشد که بنابنوشتهٔ مورخین‌عرب‌درسال۷۱۵ه‍. (زمان‌سلطان ابوسعیدخان۷۱۷ـ۷۳٦ه‍) درمراغه فوت کرده است(کتاب آثار ایران ـ چاپ‌تهران درسال۱۳۱٤ خورشیدی).

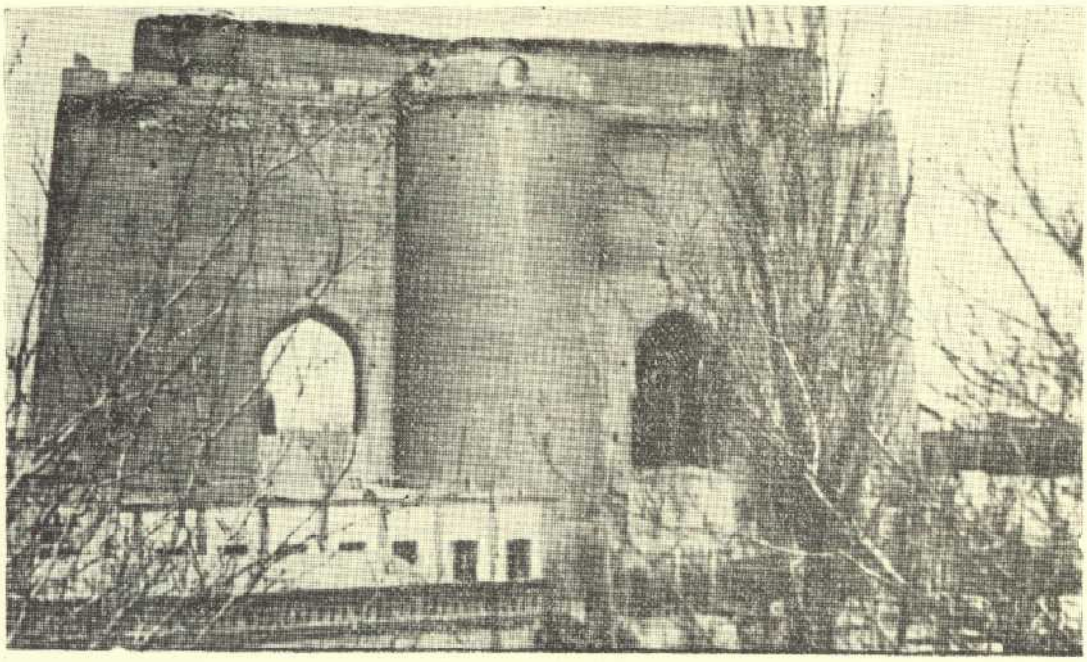

تصویر ٦ نمای جنوبی ارك – تبریز

«امر بانشاء هذه القبة المبارکه فی ایام مولانا السلطان الاعظم ظل الله فی الارض... سلاطین العرب والعجم ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه .....»

این بنا هم مثل گنبد سرخ علاوه بر طاق گنبدی داخلی از خارج هم گنبدی داشته که تماماً ریخته و در وسط طاق نمای هریك از پهلوهای طرفین وعقب دو پنجره درمیان قاب مستطیلی از تزئینات تخمیری قرار گرفته است.

۹ ـ مسجد علیشاه تبریز
(۷۱۶ ـ ۷۳۶ هـ ـ ۱۳۱۶ ـ ۱۳۳۵ م)

مسجد علیشاه معروف به ارك که فعلا هم آثاری از آن درتبریز باقیمانده بنای با شکوهی بوده که بادستور ومراقبت تاج الدین علیشاه وزیر غازان خان[1] و مشارکت خواجه رشیدالدین فضل الله[2] وزیر دیگر خان در فاصلهٔ سالهای ۷۱۶ - ۷۳۶ هجری (۱۳۱۶ - ۱۳۳۵م) ساخته شده است.

مسجد علیشاه که اکنون خراب شده دارای بلندترین منازه یا برج بوده و اگرچه درسالهای اخیر مرتبهٔ زیرین و برج آن تااندازه ای تعمیر شده باز خرابتر گشته وتودهٔ عظیم آجری آن ازمسافت دور دیده میشود.

این بنا سابقاً در وسط فضای بزرگی واقع واز اطراف محدود بدیوارها وباروها بوده که امروز تماماً ویران شده وازروی باقیمانده های این بنا معلوم میشود که درساختمان وآجرچینی آن مهارت واستادی خاصی بکاررفته است.

این مسجد سقف نداشته وبنای فعلی محراب بوده وعبارت است ازسه دیوار شرقی وجنوبی وغربی.

دهنهٔ طاق محراب سی وهشت قدم وارتفاع آن ازسطح کف محراب تا انتهای طاق درحدود ۲۶ متراست وبوسیلهٔ شصت ونه پله احداث شده بین دودیوار سمت شرقی میتوان بالای طاق رفت.

۱ـ محمود غازان خان (۶۹۴ـ۷۰۳ ﻫ ق) نخستین ایلخان است که سلطنت ایران وآسیای غربی راازامپراطوری بزرگ مغول مجزا ساخته وبحکومت خود استقلال بخشیده است.

۲ـ خواجه رشیدالدین فضل اله همدانی مصنف تاریخ (جوامع التواریخ) از فضلا و نویسندگان دورهٔ مغولی ایران ووزیر اولجایتو و فرزندش سلطان ابو سعید بهادر خان بوده است.

بالای طاق بعرض ۱/۷۰ متر غلام گردشی ساخته‌شده‌ومیان دو دیوار قسمت شرقی‌وجنوبی‌وغربی سه چهارمرتبه‌سقفها وطاقهای گچ وآجری زده ودیوارها را بالا برده و باچوبهای قطور ومیخهای‌آهنی استوار کرده اند .

در دورهٔ سلاطین‌قاجاریه چون ابنیهٔ اطراف این مسجد را برای‌سکونت قوای دولتی وانبار مهمات اختصاص داده بوده‌اند لذا باقیمانده آثار مسجد بنام ارك معروف شده است .

بعضی‌از مورخین‌وسیاحان‌ازجمله‌کاتب‌چینی مورخ مشهور عثمانی‌مولف کتاب جهان‌نما (چاپ استانبول–۱۳٤۵ هجری قمری) وشاردن سیاح‌معروف فرانسوی (درسال۱۰۸٤هجری تبریز را دیده) درتألیفات خود راجع بمسجد علیشاه تبریز چنین نوشته اند:

۱- از تاریخ جهان نما : مسجدجامع علیشاه منارهای بزرگی‌داشته که دراثر زلزله‌های متعدد وحملات قشون خارجی خراب وازبین‌رفته است .

۲- ازسیاحتنامهٔ شاردن : مساجد بزرگ‌تبریز آنچه بشمارآمده‌دویست وپنجاه‌است ازآنجمله‌یکی مسجد موسوم به‌مسجد علیشاه است که فعلاخراب میباشد وچندسال قبل مرتبهٔ تحتانی آنرا تعمیر نموده‌اند و مناره آنرا که بلندترین منارهای مساجد تبریز است نیز تعمیر کرده‌اند .

نادر میرزا صاحب کتاب «تاریخ تبریز» با نقل قول از مورخین دیگر ضمن شرح مفصلی در بارهٔ مسجد جامع علیشاه نوشته است :

«مسجد علیشاه ـ اکنون آنجا را (ارك) مینامند اساحهٔ دولت و غلات دیوانی راانبار است این مسجد راعلیشاه وزیر که جیلی یاجیلان لقب‌داشت بنیاد نهاد وی در امر وزارت غازان‌خان باخواجه رشیدالدین‌مشارکت داشت . بفرمان‌پادشاه عمارتی‌درتبریز نمود ودراتمام آن تعجیل کرد . چون گنبدآن مسجد عمارت کردند بنیان که تازه هنوز سخت نشده‌بودفرونشست وطاق بشکست» .

دراوایل دوران سلطنت‌اعلیحضرت رضا شاه‌بزرگ‌موقع احداث خیابان پهلوی (تبریز) محوطهٔ اطراف باقیماندهٔ این بنامبدل بباغ گشته ودر قسمت شرقی‌آن سالن نمایش ساخته شده واین باغ باسالن مزبور وقسمتی‌ازعمارت

مشرف به‌خیابان درتحویل ومورداستفاده جمعیت شیر وخورشید سرخ‌تبریز میباشد .

۱۰ ـ محراب مسجد جامع مرند (۷۳۱ هـ ـ ۱۳۱۳ م)

مسجد جامع مرنداز بناهای‌سدهٔ هشتم هجری است که درنتیجهٔ‌تعمیرات مکرر بصورت بنای تازه‌درآمده وبنای اصلی نمیباشد وفعلا درپشت محوطهٔ عمارت جدید فرمانداری (گوشهٔ شمال شرقی چهارراه‌پهلوی) واقع است .

ازآثارقدیمی این مسجد فقط محرابی‌باقیمانده است که درسال ۷۳۱هـ ـ بامر سلطان ابوسعید بهادرخان بدست یك استاد گچ بر و صنعتگر تبریزی ساخته‌شده‌است .

این محراب گچ بری شده (بعرض ۲/۷۵ متر و بلندی ۶ متر) در قسمت وسط طرف جنوبی واقع است که دردورتادور حاشیهٔ‌آن‌آیاتی ازقرآن مجید بخط کوفی گچ بری شده و کتیبهٔ تاریخی آن در هلالی بزرگی بالای قسمت اصلی محراب بشرح زیرخوانده میشود :

« جدد من فواضل الانعام السلطان الاعظم مالك رقاب الامم ابـو سعید بهادرخان خلداله ملکه فی‌احدی وثلثین وسبعمائه هجریه»

درفاصلهٔ دوستون نام سازندهٔ محراب بخط رقاع بشرح زیر نوشته شده است :

«عمل عبدالفقیر نظام بندگیر تبریزی»

باملاحظهٔ نوشته سنگی که دربالای درب‌شبستان‌جنوبی‌نصب شده‌چنین معلوم میشود که درسال ۷۴۰ هجری خواجه حسین نامی امربه تجدیدوتعمیر مسجد نموده وچون دراین تعمیرات وضع اولیه بکلی تغییریافته لذامیتوان گفت که‌ازساختمان‌اصلی مسجدجامع مرندبجزمحراب گچ‌بری ظریف اثری دیگرباقی نمانده‌است .

۱۱ ـ مسجد کبود تبریز
(۸۷۰ هـ ـ ۱٤٦٥ م)

مسجد کبود تبریز که به لهجهٔ محلی (گوی مسجد) گویند ازابنیهٔ دوران حکمرانی جهانشاه پسر قرایوسف ترکمان وسومین پادشاه سلسلهٔ قراقویونلو است.

این مسجد که یکی ازآثار وابنیهٔ عالی و باعظمت واز یادگارهای قرن نهم هجری است ونمونهٔ بارزی ازهنراستادان و صنعتگران ماهر و هنرمندان ایران بشمار میرود درنتیجهٔ عدم توجه وآسیبهای وارده از طرف مردم نادان وبیعلاقه ودراثر زلزله‌های مکرر بصورت خرابه‌ای افتاده وبوضع کنونی در آمده است.

بانی این بنا صالحه دختر جهانشاه[1] است ودردورهٔ آبادی این بنارامسجد یا عمارت مظفریه (بنابه نوشتهٔ کتیبهٔ موجوددرپایه شرقی طاق سردرشمالی) یابنام فیروزهٔ اسلام مینامیدند واین نام گذاری بمناسبت رنگ کاشیهای معرق ظریف نمای خارجی وقسمتهای داخلی آن بوده که اغلب رنگ فیروزه‌ای و کبود داشتند.

از مورخین وسیاحان ایرانی وخارجی هر کدام که این مسجد رادیده درتألیفات وسیاحتنامه‌های خود این بنارا باساختمانها و ملحقات زیادی و قبیل خانقاه وصحن وحوضخانه و کتابخانه بعمارت مظفریه نامیده وازعظمت و شکوه آن و سبك معماری وکاشیکاری قسمتهای مختلف تعریف و توصیف زیاد نوشته‌اند.

درباره وضع اصلی مسجد کبود تاورنیه سیاح فرانسوی که درسال ۱٦٤٦ میلادی(۱۰٥٦هـ) بایران مسافرت کرده درسفرنامهٔ خود چنین مینویسد:

---

۱ ـ جهانشاه پسر قره یوسف از امرای قره قویونلو که از سال ۸٤۱ الی ۸۷٤ هـ (۱٤۳۷-۱٤٦۹ م) درآذربایجان وعراق وخراسان حکمرانی میکرده ودر اواخر سلطنتش بقصد حسن بیك (اوزون حسن آق قویونلو) بدیار بکر قشون کشی نموده و پس از کشته شدن بدست سواران حسن بیك جسد اورا به تبریز نقل ودرعمارت مظفریه (مسجد کبود) دفن کردند.

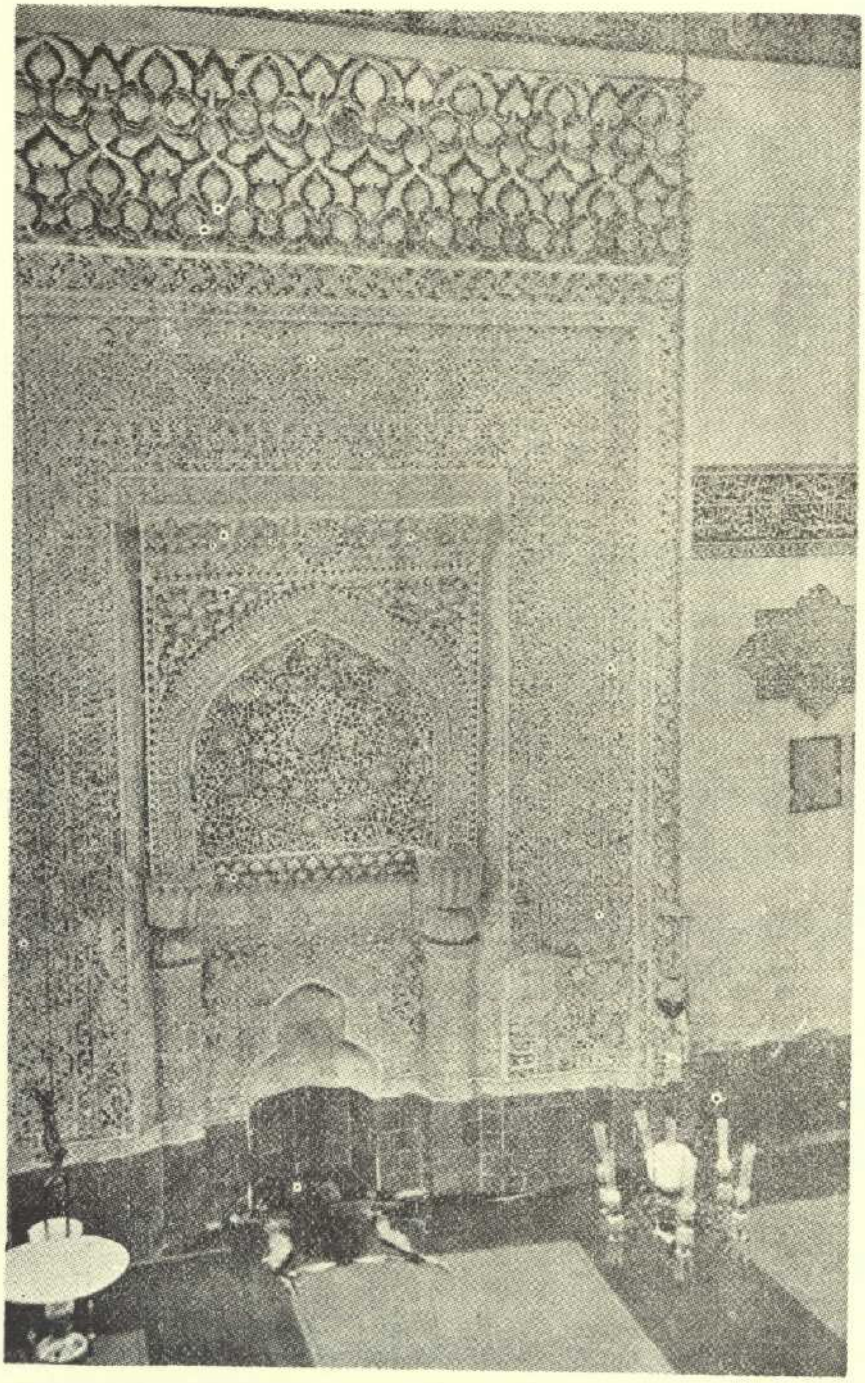

تصویر ٤ ـ محراب مسجد جامع رضائیه

«درخارج شهرتبریزسرراه اصفهان مسجدی است بابنای عالی که کرسی آن هشت پله‌از کف زمین معبر بلندتربوده ودر دوطرف نمای رو بشمال دو مناره مانند برج استوانه شکل کم قطر پوشیده ازکاشی ساخته شده . گنبد بزرگ این‌مسجد ازطرف داخل‌روی‌دوازده‌مجردی بناشده که شانزده‌مجردی هم ازخارج تکیه گاه‌آن است .

سطح داخلی گنبد و دیوارها با زیباترین کاشیهای الوان مزین گشته که حاوی کتیبه‌هائی‌ازآیات قرآن‌و گل‌و بوته‌ها ازکاشیهای‌فیروزه‌ای ولاجوردی و زرد و غیره است‌و ازاین گنبد داخل گنبد کوچکتری میشود که خیلی قشنگ‌تراز اولی است‌وسطح داخلی‌آن با کاشیهای معرق لاجوردی پوشیده شده است .

در اطراف محوطه زیر این گنبد سنگهای مرمر بزرگ بدیوار نصب شده که مایهٔ‌تعجب‌وحیرت‌است . سطح خارجی گنبد اول با گلهای سفید زمینه سبز وسطح گنبد دوم با ستاره های سفید روی زمینه مشکی پوشیده شده است .

روبروی‌مسجد درطرف دیگر معبر باقیماندهٔ بنای مخروبهٔ دیگری‌دیده میشود که گویا منزل شیخ یاامام جماعت مسجدبوده».

وضع فعلی مسجد کبود- ازبقایای ساختمان این‌مسجد که دال‌برعظمت معماری وزینت وکاشیکاری آن میباشد چند طاق شکسته درقسمت داخلی و سردر خارجی سمت شمال است .

دراغلب قسمتهای باقیماندهٔ مسجد کتیبه هائی با خط ثلث بسیار عالی از آیات قرآنی با کاشی معرق و مقرنسهای نفیس و زیبائی دیده میشود که از شاهکار های عالی روزگار فرمانروائی دودمان قراقویونلو بشمار میرود .

علاوه بر کتیبه‌های معرق ازآیات‌قرآنی دربسیاری ازطاق دیوارهاوروی پایه‌ها که باطرحهاو اشکال مرکب از گل وبوته‌وکاشیهای معرق الوان‌پوشیده شده اسماءالله مانند :

(۱۵)

یادائم‌الخیرات-یاانیس‌الغربا- بادائم‌النوال-یاحبیب‌الفقرا- یا کثیرالانعام یامنان- یابرهان- یااحد- یاصمد- یاعزیز- یاخلاق ..... با کاشی معرق سفید رنگ قرار گرفته است.

کلیه کتیبه های داخلی ازآیات قرآنی انتخاب وبخط ثلث سفیدرنگ طرح‌سازی وبامهارت تمام معرق‌کاری شده است بطوریکه‌درز معرقها باشکال معلوم وتماماً یکپارچه بنظر میرسد و فقط درقسمت داخلی طرفین پاطاق درب ورود فعلی مسجد در میان کاشیهای معرق دولوحی هریك تقریباً بطول پنجاه سانتیمتر روی کاشی مشکی باخط سفید معرق باقیمانده که‌تنها کتیبه فارسی دربنا بوده وحاوی دومصراع ذیل است:

درسمت‌شرقی: «کردار بیارو گرد گفتار مگرد»

درسمت‌غربی:«چون کرده شودکاربگویند که کرد»

شبستان کوچك بشکل کثیرالاضلاع هشت پهلو است که‌پهنای داخلی آن ۱۵/۵۰ متر وازاره دیوار هایش از سنگهای مرمر صاف بزرگ بارتفاع دومتر پوشیده ودرقسمت بالای آنها حاشیه‌مانند سوره (عم‌یتسائلون) را با خط نسخ برجسته حجاری کرده‌اند. قسمتی ازاین سنگها شکسته و ریخته بود که درتعمیرات سال ۱۳۱۹ خورشیدی اززیر خاك درآورده‌شد ودر کنار دیوارها نصب ونگاهداری شده است.

سطح خارجی دیوار های‌دوطرف بنا باکاشیهای معرق وتزئینات‌تخمیری (اشکال مرکب ازکاشیهای الوان‌معرق باتره آجرهای باریك وضخیم)پوشیده بوده که دربعضی ازقسمتها مخصوصاً دردیوار های سمت شرق آثاری باقی مانده و کلیهٔ بنا ازارهٔ سنگی دارد که از تخته سنگهای بزرگ تشکیل یافته است.

سطح جلوخان سردر بنا که روبشمال است هفت‌متر طول وپنج‌مترعرض دارد وازّ سطح کوچهٔ مقابل باندازهٔ پنج پلهٔ سنگی (هریك به‌بلندی ۲۰الی ۳۰ سانتیمتر) بلندتر است.

درپایه های دوطرف کـه بعرض ۴/۳۰ متر است در قسمتی به‌پهنای ۵۰ سانتیمتر کتیبهٔ اصلی بناباکاشیهای معرق سفیدرنگ (بمناسبت ازبین‌رفتن رنگ سفید قسمت عمدهٔ خطها برنگ آجری دیده میشود) روی متن اجوردی بخط نسخ نصب شده و سطح بقیهٔ پایه ها با طرحها و اشکال مرکب از گل و بوته و کاشیهای معرق الوان پوشیده بوده که فعلا قسمتی ریخته ودرمیان آنها کلمات یادائم‌الخیرات ـ یاانیس‌الغربا ـ یادائم‌النوال ـ یاحبیب‌الفقرا ـ یا کثیرالانعام ـ یامنان ـ یابرهان.... . باکاشی معرق سفیدرنگ قرار گرفته است.

درپایهٔ طرف غربی سردرآیـهٔ ۱۸ وآیهٔ ۱۹ ازسورهٔ توبـه قرآن مجید نوشته شده است ولی‌قسمتی ازاین کتیبه وخط وکاشیکاری‌قسمت بالای سردر بکلی ریخته واز بین رفته است.

درپایهٔ طرف شرقی عبارت زیر باقیمانده :

«..... الصلوة علی نبیه محمد والله الطیبین..... عماره‌المبارکه المظفریه فی‌رابع‌ربیع‌الاول من‌سنه‌سبعین‌وثمانمائه ـ اقل‌العباد نعمة‌الله بن‌محمدالبواب»
(۸۷۰ هـ ـ ۱۴۶۵م)

درقسمت داخلی طاق زیر مقرنسها درطرفین ودر وسط کتیبه‌ای بنـام ودعای سلطان جهانشاه‌بن شاه‌یوسف موجود بوده که قسمت عمدهٔ آن‌ریخته وفقط کلمات چندی باقیمانده است.

تعمیرات انجام یافته ـ در سالهـای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ برای جـلوگیری از ریزش وخرابی بیشتر کتیبهٔ تاریخی وباقیماندهٔ آثارسردرتعمیراتی بادستور ادارهٔ کل باستانشناسی درقسمت جلوخان و پشت سر در بعمل آمده‌است.

ازسال۱۳۲۷شمسی‌ببعد طبق برنامهٔ تنظیم‌شده ازطرف‌ادارهٔ کل‌باستان‌شناسی نسبت بتعمیر وهمچنین آجرچینی دیوارها و پایه‌ها و زدن طاقهـای

پوشش رواقهای غربی و شرقی وتهیهٔ ونصب قسمتی ازسنگهای بزرگ ازارهٔ دیوارهای خارجی بتدریج انجام یافته‌است .

امیداست باتوجه اولیاء محترم امورنسبت بادامهٔ تعمیرات ضروری جهت نگاهداری باقیماندهٔ کاشیکاریهای معرق این بنای مذهبی که یکی از آثار صنعتی و هنری ارزنده ومفاخر ملی است قدمهای مؤثری برداشته شود .

اسناد و مکاتبات تاریخی

مجلهٔ بررسیهای تاریخی در هر شماره چند سندی از اسناد و مکاتبات تاریخی خطی را که قبلا در جائی دیگر چاپ نشده باشد بچاپ خواهد رسانید، تابدین ترتیب مدارك و اسناد پراکندهٔ تاریخ ایران جمع آوری و برای استفادهٔ اهل تحقیق آماده گردد.

در این شماره :

۱۰ سند تاریخی از شاه عباس کبیر ، شاه‌سلطان‌حسین، نادرشاه افشار وعلی‌ـ مرادخان ، راجع به‌اقامتگاه نمایندگان مذهبی و خلفای مسیحی و سوداگران به حکام وبیگلربیگیان سرتاسر کشور صادر شده که تا سرحد امکان تسهیلات لازم را معمول دارند .

۱۰ طغرا فرمان از ۲۳ طغرا فرمان ازشاه عباس صفوی، شاه سلیمان، کریم خان زند، نادرشاه افشار، شاه صفی، شاه سلطان حسین، فتحعلیشاه قاجار، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، علی‌مرادخان راجع به اقامتگاه نمایندگان مذهبی وخلفای مسیحی وسوداگران به حکام وبیگربیگیان سرتاسر کشور صادر شده که تاحد امکان تحصیلات‌لازم را معمول داشته ورضایت خاطر نامبردگان رافراهم سازند قدیمی‌ترین فرامین درسال ۱۰۱۱ هجری قمری به صحه شاه عباس رسیده مجموعه مزبور در زمان محمد شاه قاجار بطور طومار با حضور معتمدین دربار مقابله وتهیه شده ونیزبگواهی ومهرمحمدمهدی‌بن‌مرتضی‌سیدالحسینی رسیده است اسناد تاریخی زیر را فاضل محترم آقای محسن مفخم که اهتمامی خاص درجمع آوری این گونه‌اسناد دارند، از مجموعه خود استنساخ کرده وبرای مابارسال داشته‌اند ومابا سپاسگزاری از ایشان بدرج آن مبادرت میکنیم.

بررسی های تاریخی

فرمان علی مرادخان

حکم والا شد آنکه دراین اوان عمدة‌المسیحیه پادری‌اوانوس‌حکیم وارد حضور وبعرض والا رسانید که بموجب ارقام‌سلاطین جنت‌مکین‌صفویه انارالله براهینهم ، همیشه پادریان فرنگیان و خلیفها در ممالك محروسه ایران جا و مکان داشته هر یك برسم و آئین خویش بعبادت مشغول و تجار و سوداگران اینطایفه بتجارت قیام و عشور و متوجهات حسابی خود را مهمسازی عمال خیریت اعمال دیوان مینموده‌اند مشروط براینکه‌احدی از آنهامرتکب‌امری که‌خلاف‌تله‌مقدس اثنی‌عشرعلیهم‌صلوات‌الله‌الملك‌الاکبر باشد بحسب ظاهر نگردیده احدی راهم‌با ایشان رجوعی نباشد وهرگاه جماعت ارامنه بآنها ضرر و نقصانی برساند بخلاف حساب متعرض احوال

آنها شوند بعد از ثبوت آن آنها را ترجمان نمایند و پادریان کرملیان دو نیکان و جزونت و کنحوجی و اکوستن و غیره که از ولایت آذربایجان از شیروان و قراباغ و دارالسلطنه تبریز و گنجه و نخجوان و قلمرو علیشکی و دارالسلطنه اصفهان والکاء فارس از شیراز و بندر عباس و سایر ممالك محروسه میباشند و در هر جا که خواسته باشند توقف و سکنی کرده هریك از ارامنه و عیسویان و اولاد ایشان که خواسته باشند نزد ایشان آمد و شد کرده تعلیم گیرند و درس بخوانند نیز ممانعت‌نکرده چنانچه جماعت مزبوره اموات خود را در مقامی که بجهة مدفون آنها تعیین مینمایند بدستوروآئین‌دین خود برده ودفن نمایند عایق و مانعی جهت آنها نباشد و امدادو اعانت لازمه در باره‌آنها به عمل آمده احدی نسبت‌به‌ایشان ظلم‌و ستم ننماید و در خصوص صدق ادعا و عرض خود ارقام مذکوره را بنظر رسانند لهذا عالیجاهان بیگلربیگیان عظام و حکام گرام و عمال ولایات محروسه در خصوص امر مذکوره بنحویکه حسب‌الارقام سلاطین مراد مذکوره مقرر شده‌از آنقرار معمول و عشور متوجهات حسابی تجار و سوداگران را باز یافت و تخالف از فرموده جایز ندارند و درعهده شناسند

تحریراً فی شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۱۱۵

فرمان شاه سلطان حسین

از ابتدای شش ماهه پارس‌ئیل ملیك فرنگی «ریخته گر» را در سلك عمله قورخانه سرکار خاصه منتظم و مبلغ بیست تومان تبریزی مواجب و مقدار نیم قاب جیره در وجه او شفقت فرمودیم رفعت و اقبال پناه مقرب‌الخاقان حاج‌الحرمین الشریفین ناظر بیوتات سرکار خاصه شریفه مقرر دارد که صاحبجمعان بیوتات جیزه مزبوره را روز بروز موافق معمول مهمسازی و مشرحان در روزنامجات عمل نمایند مستوفیان عظام رقم اینفطه را در دفاتر خلود ثبت نموده وجه مواجب او را سال بسال بدستور امثال و اقران از قرار تصدیق ریش سفید تنخواه داده موقوف ندارند ودر عهده شناسند.

تحریراً فی شهر رمضان‌المبارك سنه ۱۱۲۲

فرمان شاه عباس

حکم جهانمطاع شد آنکه چون حکم شریف نواب گیتی ستان علیین آشیان ورقم نواب فردوس جایگاه رضوان آرامگاه بتاریخ شهر رجب سنه ۱۰۳۹ درباب پادریان عظام سنه ۱۰۵۲ فرنگستان که ازجانب سلاطین عالیشان فرنگیه بدر گاه معلی آمدوشدمینمایند صادر گشته که از هر راه و هرطرف که میروند همگی حکام گرام و امراء ذوی الاحترام و داروغگان وعمال قلمرو همایون اعزازواحترام حسابی تمام بجای آورده بسلامت بگذرانند و از راهی که روند هیچ آفریدهٔ مانع و مزاحم نشده، گذارند که مرفه الحال روانه شوند ودقیقهٔ ازدقایق خدمت فرو گذاشت نکنندودر نیولا پادریان پا برهنه کوه کرمیلو که از جانب عالیجناب سلطنت و جلالتمآب ، سرور سلاطین حشمت و نصفت آئین فرنگیه مقدم و مقتدای تـابعان ملت مسیحیه حضرت آمده در دارالسلطنه اصفهان توطن دارندرقم نواب جنابان فردوس جایگاه را بنظر آورده استدعای امضای نواب همایون ما نموده اند چون فیمابین حضرت پادشاهان عالیشان فرنگیه واین دودمان مقدس طریقه دوستی و محبت مرعی و سلوك است و شفقت و مرحمت دربارهٔ فرستاد گان ایشان خصوصاً پادریان منسوبان پادشاه والاجاه مشارالیه درجه اعلی دارد میباید بهمان قاعده مقرر دانسته بهر طرق که در زبان و لسان خاقان رضوان جایگاه با ایشان سلوك مینموده اندحالا نیز سلوك حسابی نموده کمال عزت و حرمت بظهورآورند و در عهده دانند

تحریراً فی شهر جمادی الثانی ۱۰۵۲

فرمان شاه سلطان حسین

از ابتدای شش ماهه پارسی ئیل ملک فرنگ ریخته گر را در سلک عمله قورخانه سرکار خاصه منتظم و مستلزم ستان آن سرکار مواجب و مقرر

نیم قاب جیره در وجه او شفقت فرمودیم رفعت و اقبال پناه عالیجاه مقرب الخاقان توفیق آثاری حاج الحرمین الشریفین ناظر بیوتات سرکار خاصه شریفه

مقرر دارد که صاحبجمعان بیوتات جیره مزبور را روز بروز موافق معمول مهمانی و مشرفان در روز ماحات عمل نمایند مستوفیان عظام رقم

این نقطه را در دفاتر خلود ثبت نموده وجه مواجب او را سال بسال بدستور امثال و اقران از قرار تصدیق ریش سفید شیخوا داده موقوف

سنه ۱۱۲۲

[illegible]

فرمان عالیشان

حکم والا

آنکه در این اوان عمدة المسیحیه پادری اوانوس حکیم وارد حضور و بعرض والا رسانید که بموجب ارقام سلاطین جنت مکان صفویه

لا زال براهینهم همیشه پادریان فرنگستان و خلیفها در ممالک محروسه ایران جا و مکان داشته هر یک برسم و آیین خویش بعبادت مشغول و تجار و سوداگران این طایفه

بتجارت قیام و عشور و متوجهات حسابی خود را مهمات عمال خیریت اعمال دیوان نموده اند مشروط بر اینکه احدی از آنها مرتکب امری که خلاف ملت موسوی اثنی عشر

علیهم صلوات الله الملک الاکبر شود بحسب ظاهر نادیده احدی را هم با ایشان رجوعی نباشد و هرگاه جماعت ارامنه بآنها ضرر و نقصانی برسانند بخلاف حساب متعرض احوال

آنها شوند بعد از ثبوت آن آنها را ترجمان نمایند و پادریان کرملیسیان و دومینیکان و جزویت و کنجوجی و اگوستن و غیره که از ولایت آذربایجان از شیروان

و قراباغ و دار السلطنه تبریز و گنجه و نخجوان و قلمرو علیشکر و دار السلطنه اصفهان و الکاء فارس از شیراز و بندر عباسی و سایر ممالک محروسه باشند

و در هر جا که خواسته باشند توقف و سکنی کنند هر یک از ارامنه و عیسویان و اولاد ایشان که خواسته باشند نزد ایشان آمد و شد کنند تعلیم گیرند

و درس نخوانند نیز ممانعت نکنند چنانچه جماعت مزبور امورات خود را در مقامی که بجهت دفن آنها تعیین می نمایند بدستور و آیین دین خود بکنند دفن

دفن نمایند عایق و مانعی جهت آنها نباشد و امداد و اعانت لازمه در باره آنها بعمل آمده احدی نسبت بایشان ظلم و ستم ننماید و در خصوص صدق

ادعا و عرض خود ارقام مذکوره را بنظر رسانند لهذا عالیجاهان بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و عمال ولایات محروسه در خصوص امر مذکور بنحوی که حسب الارقام

سلاطین مراد مذکور مقرر شده از آن قرار مشمول و عشور متوجهات حسابی تجار و سوداگران را باز یافت و تخلف از فرموده جایز ندارند و در عهده شناسند

۱۱۱۵

فرمان شاه عباس

۱۰۲۹

حکم جهان مطاع شد آنکه چون حسب الحکم اشرف نواب گیتی ستان اعلی آسمان آشیان در قلم ... فرنگستان ... از آن ... آمده ...

دراین باب ارقام عطارد نشان اشرف رسیده که از جانب سلاطین ایشان فرنگیه بدرگاه معلی آمده میباشند صادر گشته که از هر راه و هر طرف که آمده باشند همگی حکام

و امرا و عمال و داروغگان و عمال قلمرو همایون اعزاز و احترام تمام بجای آورده سلامت بگذرانند و از راهی که روانه باشند آنقدر هیچ بالغ دم و احترام نشده

گذارند ... روانه شوند و دقیقه از دقایق حرمت و رعایت ایشان نامرعی ندارند و در آن باب ... از جانب سلطنت و جلالت پناه

سردار سلاطین ... آمده در دارالسلطنه اصفهان توطن دارند ...

بآنجاه را بنظر آورده ... فرنگیه ...

... درجه اعلی دارد ...

... هر طرف که در بار ... نموده ...

فرمان شاه سلطان حسین

فرمان همایون شد آنکه چون درینوقت پادریان پابرهنه کرملیان سوادپرو آنچه شریف نواب خاقان رضوانمکان را که بتاریخ شهر رجب المرجب سنه ۱۰۳۸ شرف صدور یافته و بدهر مرحمت و غفران پناه میرزا حبیب اله صدر سابق رسیده و ابراز نمودند مصداق آنکه چون رقم اشرف نواب فردوس مکان جنت آشیان بتاریخ شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۷۱ باسم مرحوم میرزا محمد وزیر سابق دارالسلطنه اصفهان درباب پادریان فرنگی عز صدور یافته که چون پادریان مذکور خانهٔ که آب روان داشته باشد میخواهند میباید که دو باب خانه که آب روان داشته باشد درجوار یکدیگر بوده باشد جهة ایشان تعیین نماید که در آنجا ساکن بوده باشند و درنیولا پادریان پابرهنه کرمیلو منسوبان پاپای رومه که در دارالسلطنه اصفهان متوطن اند، رقم شریف نواب جنت آشیانی را بنظر اشرف در آورده استدعای امضاء همایون نموده بنابراین مقرر فرمودیم که وزیر حال دارالسلطنة اصفهان بهمان قاعده عمل نموده جا و مقامی که وزیر سابق مزبوره در زمان نواب فردوس مکانی جهة ایشان تعیین کرده و از آن تاریخ تا حال در آنجا ساکن اند گذارد که ساکن بوده باشند و در معبدی که دارند ، بدین و آئین خود بعبادت مشغول بوده احدی مزاحمت بحال ایشان نرساند و موتی خود را درارض اموات بیصاحب که در حوالی مدفون ارامنه که دفن مینموده اند ، بدستور دفن نمایند ودرینباب استدعای امضای نواب کامیاب همایون نموده بنابراین پروانچه مسطور را من اوله الی آخره ممضی و منفذو ومقرر فرمودیم که وزیر دارالسلطنه اصفهان در جمیع ابواب بمضمون و مدلول آن عمل نموده از آن تخلف جایز ندارد واحدی مزاحمت بحال ایشان نرساند ودرعهده شناسد تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۱۲۰.

فرمان شاه سلطان حسین

حکم جهانمطاع شد آنکه چون رقم اعلیحضرت خاقان طوبی آشیان قدس مکان، که بتاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۹۰ عزصدور یافته تامضمون آنکه بیگلر بیگیان عظام وحکام ووزراء وعمال بدانند که پادریان کرملت سفیدپوش را مرخص فرمودیم که درهرجا که اراده داشته باشند توقف وتوطن ومابین خود بمراسم عبادت قیام واقدام نمایند چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند مانع ومزاحم ایشان نشده بهیچوجه من الوجوه مزاحمت نرسانند و گذارند که درهرجا که خواهند توطن نموده مرفه الحال برسم وآئین خود بعبادت دوام دولت بیزوال اشتغال نمایند ورعایت ومراقبت کنند درینوقت پادری کن راد ، ایلچی پادشاهان فرنگ استدعانموده که امضاء اشرف صادرومقرر گردد که پادریان مزبوره را احترام نموده ، احدی مانع تردد عیسویان نزد ایشان نگردد بنابراین مقرر فرمودیم که رقم مطاع مزبوررا من اوله الی آخره درباره جماعت مزبوره ممضی ومنفذ دانسته از مدلول و مضمون آن عدول و انحراف نورزند وپادریان مزبوره را احترام نمایند وازفرموده تخلف نورزند و درعهده شناسند تحریراً فی شهر ذیقعدة الحرام ۱۱۰۸

فرمان شاه عباس بزرگ

فرمان‌همایون شد آنکه کشیشان ورهبانان‌وملکان وریش سفیدان و کدخدایان‌ورعایای ارامنه‌ساکنین دارالسلطنه اصفهان بعنایت بیغایت‌شاهانه وشفقت ومرحمت بینهایت پادشاهانه مفتخر و سرافراز و مستظهر وامیدوار بوده بدانند که چون میانه نواب کامیاب همایون وحضرات سلاطین‌رفیع الشأن مسیحیه خصوصا سلطنت وشوکت پناهی قدوة السلاطین العیسویه کمال محبت‌ودوستی است ودرمیانه ماوطوایف مسیحیه یگانگی است واصلا جدائی‌نیست وتوجه خاطراشرف به‌آن متعلق است که‌همیشه طوایف مسیحیه ازاطراف وجوانب ، بدین‌دیار آمدوشد نمایند وچون دارالسلطنه‌اصفهان‌پای تخت همایون وازهرطبقه وطوایف مردم هرملت درآنجا هستند ، میخواهیم که جهة مردم مسیحیه در دارالسلطنه مذکوره کلیسیای‌عالی در کمال‌رفعت وزیب وزینت ترتیب دهیم که معبدایشان بوده وجمیع مردم مسیحیه درآنجا بکیش وآئین خود عبادت نمایند و کس نزد حضرت پاپا خواهیم فرستاد که‌از کشیشان ورهبانان ملت مسیحی بدارالسلطنه صفاهان فرستد که‌در آن کلیسیا بآداب‌عبادت‌قیام‌نموده‌طوایف مسیحیه‌رابطاعت‌ترغیب نماید ونیزاز ثواب‌آن‌عبادت‌بهره‌مند باشیم وچون‌چندعدد سنگ بزرگ در اوج کلیسیای ایروان بوده وعمارت‌آن کلیسیا منهدم گشته خرابی تمام بآن‌راه‌یافته‌دیگر شایستگی تعمیر نداشت‌وکشیش آنجا استخوان‌های پیغمبران را که درآن مکان مدفون بودند ازآنجا بیرون آورده بجماعت‌نصاری وترسایان فروخته آنمقام‌را ازعزت وشرافت انداخته بود بنابرآن سنگهای مذکور راازآنجا بیرون‌آورده روانه دارالسلطنه اصفهان فرمودیم که درکلیسیای عالی که در آنجا ترتیب میدهیم نصب فرمائیم میباید چون سنگهای مذکور رابدانجا

آورندهمگی طوایف مسیحیه راجمع نموده ازروی تعظیم واحترام تمام استقبال کرده سنگهارا آورده باتفاق سیادت ووزارت پناه شمساً للوارث العلیا وزیر دارالسلطنه اصفهان ورفعت پناه کمال الرفعه محب علی بیك آنهارا درجائی که مناسب دانند بگذارند وباتفاق یکدیگر معماران خاصه شریفه راهمراه برده درپشت باغ زرشك درزمینی که بجهت کلیسیا قرارداده بودیم طرح کلیسیای عالی که کشیشان وپادریان عظام قراردهند ، انداخته طرح آنرا درتخته و کاغذ کشیده بخدمت اشرف فرستاده که ملاحظه نمائیم و بعد از ملاحظه امر فرمائیم که استادان شروع درکار کرده باتمام رسانند درینباب اهتمام لازم دانسته بهمه جهتی بشفقت بیدریغ خسروانه مبذول باشند

شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۲۳

آورندهمگی طوایف مسیحیه راجمع نموده ازروی تعظیم واحترام تمام استقبال کرده سنگهارا آورده باتفاق سیادت ووزارت پناه شمساً للوارث العلیا وزیر دارالسلطنه اصفهان ورفعت پناه کمال الرفعه محب علی بیك آنهارا درجائی که مناسب دانند بگذارند وباتفاق یکدیگر معماران خاصه شریفه راهمراه برده درپشت باغ زرشك درزمینی که بجهت کلیسیا قرارداده بودیم طرح کلیسیای عالی که کشیشان وپادریان عظام قراردهند ، انداخته طرح آنرا درتخته و کاغذ کشیده بخدمت اشرف فرستاده که ملاحظه نمائیم و بعد از ملاحظه امر فرمائیم که استادان شروع درکار کرده باتمام رسانند درینباب اهتمام لازم دانسته بهمه جهتی بشفقت بیدریغ خسروانه مبذول باشند

شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۲۳

[illegible] سلطان [illegible]

فرمان همایون شد آنکه چون در وقت پادشاهان [illegible] کرکیسیان [illegible] بود [illegible] آنچه شریف نواب همایون ما رضوان‌مکان [illegible]

رجب المرجب سنه ۱۳۸ شرف صدور یافته [illegible] مهر [illegible] سابق رسیده [illegible] آنکه [illegible] نواب شریف

فردوس مکان جنت آشیان بتاریخ شهر جمادی الاولی سنه ۱۰۱۱ باسم مرحوم میرزا محمد وزیر سابق دارالسلطنه اصفهان در باب پادریان فرنگ [illegible] عز صدور یافته

که جمعی پادریان مذکور خانه که آب روان داشته باشد میخواهند [illegible] خانه که آب روان داشته باشد در جوار کلیسیای ایشان

تعیین نماید که در آنجا ساکن بوده باشند و در زمان پادشاهان [illegible] کرملیان [illegible] در دارالسلطنه اصفهان متوطن اند [illegible] نواب

جنت آشیانی را بخاطر شریف در آورده استدعا [illegible] بنابرین [illegible] معین [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible]

جا [illegible] فردوس مکانی [illegible] که [illegible] آن [illegible] ساکن [illegible] که [illegible]

بوده باشند و [illegible] عبارت [illegible] مرحمت [illegible] خود را [illegible]

که در جوار [illegible] که [illegible] شریف [illegible] بنابرین [illegible]

همه [illegible] دارالسلطنه اصفهان در جمیع ابواب [illegible] سنه ۱۱۲۰

تحریرا فی [illegible]

[illegible]

در باب ... سلطان

حکم جهان مطاع شد آنکه چون در اینوقت عالیحضرت خان ... قزلباش که ...

مضمون آنکه بیگلربیگیان عظام و حکام و وزرا و عمال بدانند که ایلچیان ... سفینه ... را مرخص فرمودیم در هر جا که اراده ...

توطن و ... خود ... عمارت قیام و اقدام نمایند چون مضمون رقم اشرف مطلع گردند لازم ...

نمایند و ... که در هر جا که خواهند توطن ... مراعات ...

در این وقت ... ایلچی ... صادر و مقرر گردد که ... مزبور را احترام ...

لازم ... ایشان ... مقرر فرمودیم که رقم مطاع ...

از ... مضمون ... تحریرا فی شهر ذی القعده ...

باده غره ... ۱۰۹۰ ...

فرمان شاه عباس بزرگ

فرمان همایون شد آنکه [illegible] پادریان و رهبانان [illegible] و ریش سفیدان [illegible] ساکنین دارالسلطنه اصفهان بعنایت شاهانه مستظهر [illegible]

در حرمت نهایت بار [illegible] مستظهر [illegible] باشند که [illegible] نواب کامیاب همایون ما حضرت [illegible] مسیحیه [illegible] سلطان و ذی شوکت

[illegible] سلاطین العیسویه [illegible] محبت و دوستی [illegible] در میانه [illegible] مسیحیه [illegible] و صلاح [illegible] خاطر [illegible] که [illegible]

مسیحیه [illegible] آمد و شد [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible] [illegible]

که چند مردم مسیحیه در دارالسلطنه [illegible] کلیسا [illegible] ترتیب [illegible] که [illegible] مسیحیه [illegible]

[illegible] حضرت پاپا [illegible] پادریان و رهبانان [illegible] مسیحی دارالسلطنه اصفهان [illegible] کلیسا [illegible]

مسیحیه [illegible] بزرگ [illegible] کلیسا [illegible] عمارت [illegible]

[illegible] ساختن [illegible] کلیسا [illegible] دارالسلطنه [illegible] [illegible]

[illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible] کلیسا [illegible]

سنگهای [illegible] مسیحیه [illegible] تعظیم [illegible] ساختن [illegible] کلیسا

[illegible] در زمین که [illegible]

قرار [illegible] کلیسا [illegible] تحریراً فی شهر [illegible] سنه ۱۰۲۴

[illegible] ... شهر رمضان المعظم

فرمان نادر شاه

فرمان همایون شد آنکه چون فیمابین ملت عیسویه علی نبیناوعلیه السلام چندفرقه مختلفه میشناسند که طریقه واعمال هریك مغایر یکدیگر است و فرق مذکوره هریك بقومی متوسل وفرقه دیگر تکلیف کیش و آئین خود مینمایند، ازآنجا که همگی ایشان مطیع این دولت ابد مدت اند مقرر فرمودیم که حکام هرولایت مانع و مزاحم نشده که برضای خود بطریق فرنگی یا فرنگی بطریق ایشان عمل نمایند مراحمت نرسانند واگرخواهند که کنایس ومعابد خودرا تعمیر نمایند یا ازنو احداث کنند احدی منع درنیامده واز جوانب ترس جمله گرفته ودرعهده شناسند

تحریراً فی ۳۰ شهررجب المرجب سنه ۱۱۴۹

فرمان شاه سلطان حسین

حکم جهانمطاع شد آنکه چون درینوقت ایلچی پادریان والاهان فرنگستان بعرض‌رسانید که پادریان کرمات ودامنی‌کان وعروبت و کپوچی‌و کرس‌تلنان‌درجولاوشماخی‌واصفهان وتفلیس‌و گنجه‌وایروان‌وتبریزو نخجوان وهمدان وسایر ممالك محروسه مسکن دارند ، استدعا نمود که مقرر گردد که هر ارمنی وعیسوی که درسردین وتعلیم وتعلم درمعبد و خانه هریك که تردد ودوستی نماید درهر محلی که معبدی دارند هر گاه‌خراب‌شود مجدداً بسازند و اموات خود درمقابر خود دفن نمایند ، احدی مانع نشود بنابراین مقرر فرمودیم که‌عالیجاه‌والی گرجستان کارتیل وبیگلربیگیان وامراء عظام وحکام گرام ولایات مزبوره هر گاه ارمنی‌وعیسوی که درسردین‌وتعلیم‌وتعلم درمعبد وخانه هریك که تردد ودوستی نماید ودرهرمحلی که معبدی داشته باشند وخراب شود مجددا تعمیرنمایند واموات خود را در مقابر خود دفن نمایند که احدی مانع و مزاحم شود درینباب قدغن دانسته درعهده‌شناسند

بتاریخ شهرصفرالمظفرسنه ۱۱۱۱

فرمان شاه عباس

حکم جهانمطاع شد آنکه چون بموجب رقم نواب گیتی ستان علیین آشیان بتاریخ شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۰۱۷ باسم مرحوم میرزا محمد وزیر ، وزیر سابق دارالسلطنه اصفهان در باب پادریان فرنگی بصدور پیوسته که چون پادریان مذکور خانهٔ که آب روان داشته باشد میخواهند ، باید که دوخانه که در جوار یکدیگر بوده باشد جهة ایشان تعیین نمایند که در آنجا ساکن بوده باشند درنیولا ، پادریان پابرهنه کرمتلو ، منسوبان عالیجناب سلطنت وجلالت نصاب سرورسلاطین فرنگیه ، مقتدای دین‌حضرت عیسی فرمانفرمای ملوك تله مسیحا ، رقم‌نواب‌خاقان فردوس جایگاه ،رضوان آرامگاه ، که نیز درینباب بتاریخ شهررجب سنه ۱۰۳۸ عزصدوریافته بنظر آورده استدعای امضای نواب همایون نمودند بنابرین مقرر فرمودیم که‌وزیر وعمال دارالسلطنه اصفهان بهمانقاعده عمل‌نموده جا ومقامی که وزیر وعمال سابق جهة ایشان تعیین کرده واز آن تاریخ‌تا حال‌درآنجاساکن‌بوده‌اند بهمان دستورالعمل بدین‌وآئین‌خود درمعبدی که دارند بعبادت مشغول بوده احدی مزاحمت بحال‌ایشان نرساند وموتی خودرا در ارض موات بیصاحب حوالی ارامنه که دفن مینموده‌اند ، بدستور، دفن‌نمایند ودرعهده شناسند

تحریراً فی‌شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۵۲

فرمان شاه عباس

حکم جهانمطاع شد آنکه بموجبی که رقم خـاقان رضوان جایگاه فردوس آرامگاه بتاریخ‌شهر محرم سنه۱۰۴۷عزصدور یافته که چون جماعت پادریان کوه کرمیلو سفید پوش ، فرستادگان عالیجناب سلطنت‌وجلالت‌مآب شوکت و عظمت فتاب ، مقدم پیشوای پادشاهان عظیم القدر مسیحیه وبزرگترین فرمانروایان عالیان حضرت عیسویه در دارالسلطنه اصفهان بوده‌اند ودرنیولا ، پادریان مذکور رقم نواب خاقان رضوان جایگاه،فردوس آرامگاه بنظر آورده استدعای امضای نواب همایون ما نمودند بنا بـرین مقرر فرمودیم که بطریق زمان خاقان رضوان جایگاه ازروی‌اخلاص درسایهٔ مرحمت آفتاب مائـر نواب همایون ساکن بوده حکام گرام و وزراء وعمال دارالسلطنه‌اصفهان چون ایشان مهمان خاصه شریفه‌اند در اعزاز واحترام و توقیر واکرام حسابی ایشان خودرا معاف ندارد ومهم حسابی که‌داشته‌باشند در امداد حسابی‌ایشان تقصیر ننمایند واگر محتاج بعرضی بوده باشد عرض نموده‌دراینباب قدغن دانند و درعهده شناسند .

تحریراً فی‌شهر جمادی‌الثانی سنه۱۰۵۲

فرمانفرمای پادشاه

[illegible]

تعمیر نمایید یا از نو احداث کنند احدی در مقام منع در نیامده و از جوانب بر این جمله رفته و در عهده شناسید

۱۱۴۹

تحریرا ۲۰ شهر رجب المرجب

فرمان شاه عباس

حکم جهانمطاع شد آنکه بموجبی که رقم خـاقان رضوان جایگاه فردوس آرامگاه بتاریخ‌شهر محرم سنه۱۰۴۷عزصدور یافته که چون جماعت پادریان کوه کرمیلو سفید پوش ، فرستادگان عالیجناب سلطنت‌وجلالت‌مآب شوکت و عظمت فتاب ، مقدم پیشوای پادشاهان عظیم القدر مسیحیه وبزرگترین فرمانروایان عالیان حضرت عیسویه در دارالسلطنه اصفهان بوده‌اند ودرنیولا ، پادریان مذکور رقم نواب خاقان رضوان جایگاه،فردوس آرامگاه بنظر آورده استدعای امضای نواب همایون ما نمودند بنا بـرین مقرر فرمودیم که بطریق زمان خاقان رضوان جایگاه ازروی‌اخلاص درسایهٔ مرحمت آفتاب مائـر نواب همایون ساکن بوده حکام گرام و وزراء وعمال دارالسلطنه‌اصفهان چون ایشان مهمان خاصه شریفه‌اند در اعزاز واحترام و توقیر واکرام حسابی ایشان خودرا معاف ندارد ومهم حسابی که‌داشته‌باشند در امداد حسابی‌ایشان تقصیرننمایند واگر محتاج بعرضی بوده باشد عرض نموده‌دراینباب قدغن دانند و درعهده شناسند .

تحریراً فی‌شهرجمادی‌الثانی سنه۱۰۵۲

فرمان پادشاه

فرمان همایون

آنکه چون فیمابین ملت علیه علی نبینا و علیه السلام چند فرقه مختلفه میباشند که طریقه و اعمال هر یک

مغایر یکدیگر است و فرق مذکوره هر یک بقومی متوسل و فرقه دیگر تکلیف کیش و آیین خود مینمایند از آنجا که همگی ایشان مطیع این دولت ابد مدت اند مقرر فرمودیم

که حکام هر ولایت مانع و مزاحم نشده که برضای خود بطریق فرنگی یا فرنگی بطریق ایشان عمل نمایند مزاحمت نرسانند و اگر خواهند که کنایس و معابد خود را

تعمیر نمایند یا از نو احداث کنند احدی در مقام منع در نیامده و از جوانب بر این جمله رفته و در عهده شناسند

۱۱۴۹

تحریرا ۲۰۲ [illegible] المصر

فرمان سلطان حسین

حکم جهان مطاع

آنکه چون در سوقت ایلچی پادشاهان و الاهان فرنگستان بعرض رسانید که پادشاهان کرملت و دامی کان و عروبت

و کپوچی و کوس تنبان در جولا و شماخی و اصفهان و تفلیس و گنجه و ایروان و شیروان و نخجوان و همدان و سایر ممالک محروسه مسکن دارند استدعا نمود که مقرر گردد

که هر ارمنی و عیسوی که در سر دین و تعلیم و تعلم در معبد و خانه هر یک که تردد و دوستی نماید در هر محل که معبدی دارند هرگاه خراب شود مجدداً بسازند و اموات

خود در مقابر خود دفن نمایند احدی مانع نشود بنابرین مقرر فرمودیم که عالیجاه والی گرجستان کارتیل و بیگلربیگیان و امرای عظام و حکام

کرام و ولایات مزبوره هرگاه ارمنی و عیسوی که در سر دین و تعلیم و تعلم در معبد و خانه هر یک که تردد و دوستی نماید و در هر محل که معبدی داشته

باشند و خراب شود مجدداً تعمیر نمایند و اموات خود را در مقابر خود دفن نمایند که احدی مانع و مزاحم شود در این باب

مدعی دانسته در عهده شناسند

تاریخ نهم صفر المظفر سنه ۱۱۱۲

فرمان شاه عباس

حکم جهان مطاع

آنکه بموجبی که رقم خاقان رضوان جایگاه فردوس آرامگاه بتاریخ شهر محرم سنه ۱۰۴۷ عز صدور یافته که جماعت

پادریان کوه کرمسلو سفید پوش در ساکنان عالیجناب سلطنت و جلالت مآب شوکت و عظمت قباب مقدم پیشوای پادشاهان عظیم القدر مسیحیه

و بزرگترین فرمان روایان عالیان حضرت عیسویه در دار السلطنه اصفهان بوده اند و در ینولا پادریان مذکور رقم نواب خاقان رضوان جایگاه

فردوس آرامگاه سطر آورده استدعای امضای نواب همایون نموده بنابرین مقرر فرمودیم که بطریق زمان خاقان رضوان جایگاه از روی اخلاص در سایه

مرحمت آفتاب مآثر نواب همایون ساکن بوده حکام کرام و وزراء و عمال دار السلطنه اصفهان حول ایشان مهمان خاصه شریفه اند

در اعزاز و احترام و توقیر و اکرام حسابی ایشان خود را معاف ندارد و مهم حسابی که داشته باشند در امداد حسابی ایشان تقصیر ننمایند و اگر محتاج بفرضی

بوده باشند عرض نموده در بیاب قدغن دانند و در عهده شناسند تحریرا فی شهر جمادی الاولی سنه ۱۰۵۲

فرمان شاه عباس

حکم جهان مطاع شد

آنکه چون بموجب رقم نواب گیتی ستان علیین آشیان بتاریخ شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۱۷ باسم مرحوم میرزا محمد وزیر

وزیر سابق دار السلطنه اصفهان در باب پادریان فرنگی بصدور پیوسته که چون پادریان مذکور خانه که آب روان داشته باشند میخواهند باید دو خانه که دو جوار یکدیگر

بوده باشد جهة ایشان تعیین نمایند که در آنجا ساکن بوده باشند در این ولا پادریان پابرهنه گر متوطنان عالیجاه سلطنت و جلالت نصاب سرور سلاطین فرنگیه

معتمدی دین حضرت عیسی و مانفرمای ملوک ملة مسیحا رقم نواب خاقان فردوس جایگاه رضوان آرامگاه که نیز در این باب بتاریخ شهر رجب سنه ۱۰۳۸

عرضه داشت یافته بنظر آورده استدعای امضای نواب همایون نمودند بنابرین مقرر فرمودیم که وزیر و عمال دار السلطنه اصفهان بهمان قاعده عمل نموده

جا و مقامی که وزیر و عمال سابق جهة ایشان تعیین کرده و از آن تاریخ تا حال در آنجا ساکن بوده اند بهمان دستور العمل بدان و آیین خود در معتبری که دارند

بعبادت مشغول بوده احدی مزاحمت بحال ایشان نرسانند و موتی خود را در ارض موات بی صاحب حوالی ارامنه که دفن نموده اند بدستور دفن نمایند و در عهد شاه

سنه ۱۰۵۲ [illegible]

کورش

در روایات ایرانی

بقلم

دکتر باستانی پاریزی

کورش آزادی بخش

ظهور کورش را درنیمه قرن ششم‌ق.م بایداز معجزات حوادث تاریخ ، لااقل برای نژادآریائی ، شمرد . دراین سالها ، دو حکومت بسیار مقتدر وقوی و درعین حال متجمل وثروتمند، درآسیای صغیر ودشت‌های غربی‌ایران وجود داشت که یکی دولت لیدی ودیگری دولت بابل بود .

اتحاد آریائی

حدود نیم قرن قبل از آن یکی‌ازشاهان‌دلیر کشور کوچك‌ماد،هووخشتر که از ترکتازی‌وتجاوزات‌متوالی دولت عظیم آشور واقع در

حدود موصل و کرکوك و هلال خصیب فعلی به تنگ آمده بود با لشکری سلحشور ولی کم تعداد به نینوی پایتخت عظیم هفت حصاربندی آشورحمله برد و اتفاقاً جنگ را برد ونینوی «شهرخون‌آشام»طعمه آتش‌شد ودولت‌آشور بکلی ازصفحه جهان برافتاد ونام نینوی فقط برای ضبط درتاریخ ماند . اما دولت ماد هنوز ضعیفترازآن بود که بتواند حواشی‌فرات ودجله راتاسواحل سیحون وجیحون و از ارس تا دریای گنگ را تحت‌یك لوا اداره کند.

بسوی مرغزار های بهشت

بدتر ازآن اینکه دولت دیگری درمغرب ایران وجود داشت که بابل بود وبا اضمحلال آشور ، این دولت بیشترجان گرفت مملکتی که پایتخت آن درآنزمان نظیر نداشت ودیواری که ۳۰۰پا ارتفاع و۷۵ پا عرض آن بود آنرا حفاظت میکرد وهر ضلع آن دیوارچهار فرسنگ طول داشت‌وازخاکی که برای ساختن این دیوار بکاربرده‌بودنددر کناردیوار خندقی عمیق‌ایجاد شده بود وبرجی داشت که ارتفاع وعرض‌آن کمتر ازبرج ایفل نبود ، و این شهر ، غرق تجمل وساحری و بت پرستی و جادوگری بود . اخلاق مردمش فحشاء و نابکاری را مقدس میدانست وسبعیت و زورگوئی و میل مفرط به‌عیش‌و عشرت درتمام طبقات حکمفرما بود تابدانجا که بقول هرودت « در محراب معبد برج ، فقط یك زن میتوانست داخل شود و آن زنی بود که خدای بزرگ - مردوك - از میان زنان انتخاب کرده بود و کاهنان بابلی‌میگفتند که‌خدای بزرگ بابل ، شب‌راباابن زن‌بسر میبرد!»[1]

چنین بود روحیه اجتماعی شهر بابل که‌درآن ایام لقب « مرغزار های بهشت » بخود گرفته بود .[2]

بسوی پایتخت قارون

کمی دورتر ، کشور لیدی بود ، سر زمینی که ثروت پادشاه مقتدرش

۱- ایران باستان پیرنیا ص ۳۸۱

۲- در باب وضع اجتماعی بابل و توجه کورش به‌آن شهر رجوع کنید به مقاله نگارنده این کتاب‌در کتاب « قهرمانان تاریخ ایران» از انتشارات یونسکو- تهران۱۳٤۲

کرزوس که باید اورا قارون روزگار شناخت همه سواحل غربی آسیای صغیر و جزایر دریای اژه و مدیترانه وحتی شهرهای یونان را برده و بنده خود ساخته‌بود ، ثروت و جواهرات و اشیاء نفیسه کرزوس‌و خزانه های او چشم مشاهیر یونانی را خیره کرده بود ، وکار بدانجا کشیده بود که حتی کاهن معبد دلف ، بنفع کرزوس از خدایان الهام میگرفت زیرا کرزوس سه هزار حیوان قربانی معبد کرد وتختی مطلا و جامه‌ها و گلدانهای زرین و البسه ارغوانی فاخرو جواهر قیمتی که از جمله گردن‌بند و کمربندهمسرش بود یامجسمه ای‌از یك شیر که‌از طلا ساخته شده‌بودوده‌تالان (نودمن) وزن داشت به‌معبد دلف هدیه‌داده‌بود. [۱]

این پادشاه باحکام ماد خویشاوندی خانوادگی نیز داشت .

با این‌حساب تکلیف نژادآریائی معلوم‌بود ، اگروضعی بوجودنمیآمد که سرزمینهای مادو پارس‌و خراسان و مکران و باختروبلخ‌را متحد کند، اضمحلال این‌نواحی مسلم و قطعی‌بود یااز طرف بابل‌یا از طرف‌لیدی .

در چنین موقعیتی بود که کورش قیام کرد . او متوجه شده بود که آژیدهاك پادشاه خودکامه ومتجمل وجابرماد نخواهد توانست این سرزمین را اتحاد بخشد ، نخست بفکر تسخیرماد افتاد و درسال ۵۵۵ بود که همدان سقوط کرد وثابت شد « قومی که افرادآن شلوارهای گلدوزی ظریف در بر می کنند ، در میدان جنگ قادر بدفاع از افتخارات خود نخواهند بود »[۲]

کورش توانست با اتحاد طوایف پارس وماد و مکران وپارت(خراسان) وحدت‌آریائی را پدیدآورد . این وحدت باو این قدرت را بخشید که بفکر تسخیر سارداافتد وبرای انجام این منظور قبل ازآنکه اتحادی در میان سارد وبابل‌پیش‌آید بنواحی‌غربی تاخت‌وتا بابل خواست ازخواب‌شهوت‌آلود

۱- ایران باستان پیرنیاس ۲۷۴

۲- کورش کبیر : ترجمه دکتر هدایتی ص ۱۵

خودبرخیزد ، سارد را درهم کوفت و کرزوس را ازتخت جبروت خود پائین کشید [1] (٥٤٧ یا ٥٤٦ ق . م .)

ای بابل رهزن

پس ازآن نوبت بابل بود . بابل خطری بزرگ برای ایران محسوب میشد . علاوه براین یك انگیزه دیگر نیز کورش را بفتح بابل میانگیخت وآن صیت ظلم وجوری بود که نام بخت‌نصردر گوشها افکنده بود، پادشاهی که قلاب زنجیر را بزبان یکی از مخالفین خود کوفت و او را چون سگ بپایه تخت خود بست: حاکمی که بادست خود باخنجرمطلا ومرصع چشمان پادشاه فلسطین راازکاسه بیرون کشید ومعبد سلیمان راآتش زد ودستورداد زیباترین اسرای یهود را بر گزیدند و زبان و چشم‌آنها را بریدند و بیرون

۱ــ مساله جالب توجه نجات معجزه‌آمیز کورش در جنگ سارد است در آن ساعت که برق چکاچاك نیزه ها و شمشیر های سواران ایرانی ولیدی چشم ها را خیره میکرد و دو سپاه درهم‌آویخته بودند وشمشیرهای آخته ، پیکرها را از هم میشکافت و شیهه اسبان وغلغله سواران وگرد وخاك عظیم میدان ، خاطره محشر را زنده میکرد ، در این غوغا و هیاهو ، ناگهان اسبی سواری لیدی را در زیر دست وپای خود بزمین کوفت . سوار لیدی پیش ازآنکه در زیر لگداسب کوه پیکر خرد شود ، خنجر خودرا کشید وشکم اسب دمان را درید . اسب از شدت‌درد روی دو پاایستاد وسوار خودرا برزمین‌افکند . برق تکمه‌های لباس‌سوار درخشید ویك سردار ایرانی متوجه شدکه این سوار «کورش» پادشاه وفرمانده سپاه ایران است .

سربازان دشمن متوجه کورش شدند لحظه‌ای حساس بود.سردارایرانی فورا ازاسب پیاده شد واسب خودرا فداکارانه تقدیم کورش کرد. کورش باصرار سردار، سوار براسب شد و دوباره بمیدان آمد.

ازسرنوشت سرداری که ازاسب پیاده‌شد واسب خودرا بکورش سپرد اطلاعی نداریم حتما سردار پیاده جان خودرا باخته‌است ، ولی در برابر این فداکاری ، کورش جنگ را برد یعنی سرنوشت تاریخ دنیا تغییر کرد . چنین فداکاری را در تاریخ ، من فقط یکبار دیگر خوانده‌ام وآن زمانی‌است که محمدمظفر ازامرای‌آل‌مظفر بجنگ اقوام نواحی‌جبال بارزوجیرفت کرمان رفته بود و درآنجا دچارچنین بلیه‌ای شد ویکی از سردارانش بنام پهلوان علیشاه بمی‌اسب خودرا بمحمد مظفر داد وخود کشته شد . ولی‌محمدمظفر نجات‌یافت. رجوع شود بتاریخ کرمان تصحیح وتحشیه ازنگارنده ص ۱۹۲

کشیدند و احشاء آنها را بدرآوردند و زنده‌زنده پوست ازتن‌آنان کندند و سپس‌آنها را بدارآویختند .[۱]

بخت‌النصر، یهود را بدینسان باسارت به‌بابل‌آورد . سالها هزاران هزار خانواده یهودی در بابل به پست‌ترین وضعی روزگار میگذراندند و هرروز صبح که این بردگان بینوا ، زباله وخاکروبه وبقایای عیاشیها وشهوت‌رانی‌های شبانه بابلیان‌را جمع میکردند و ازشهرخارج میساختند سرود رجعت بفلسطین میخواندند و زبان‌حالشان گویای این‌آیه تورات بود که :

«ای بابل راهزن ، خوشبخت کسی که سزای ترا در کفت گذارد !»

بعض برگزیدگان قوم که‌متوجه روی‌کارآمدن کورش شده بودند و از طرفی متوجه شدند که از شرق و سلاطین شرقی بوی عنایت و توجه میآید خصوصاً باکورش بمکاتبه‌پرداختند و باومتوسل‌آمدند وآنطور که میدانیم درهنگام حمله کورش خدمات گرانبهایی هم باو کردند و بابل فتح شد .

ورود سربازان پارسی‌را بشهر،سالنامه‌های بابلی درسال ۵۳۸ نوشته‌اند. فردا مردم که منتظر اعلامیه «حکم میکنم» سلطان فاتح بودند بردرودیوار اعلامیه فاتح را خواندند. عنوان اعلامیه کورش که در سالنامه نبونید نیز ضبط شده بدین شرح درشهر پخش شد :

«به مردم شهرامان داده شده ... کورش بتمام اهالی شهر بابل امان داده است »

کورش سپس روحانیون بابل را احضار کرد و آنانرا در انجام مراسم مذهبی‌آزاد گذاشت و گفت درین باره روحانیون نظر خود را اعلام دارند .

روحانیون بابل اعلامیه‌ای صادر کردند که طی‌آن گفته شده بود :

«... نبونید ... خیالهای بد کرد ودرپرستش مردوك شاه خدایان باهمال ومسامحه قائل شد . مردم استغاثه کردند . مردوك رحم‌آورد و درجستجوی پادشاهی عادل شد کورش پادشاه انشان را برای سلطنت عالم طلبید بکارهای اوو قلب عدالتخواه اوبرکات خود را نازل کرد » .

---

۱ ــ روایت آلرشاندور

پس ازصدور بیانیه روحانیون کورش اعلامیه معروف خود را که باید آنرا اولین اعلامیه حقوق بشر دانست بدین مضمون منتشر کرد :

منم کورش

« منم کورش شاه دنیا . شاه بزرگ . شاه قوی . شاه بابل . شاه سومر و اکد. شاه چهار کشور، پسر کمبوجیه شاه بزرگ ، شاه شهرانشان، نوه کورش ، شاه بزرگ ، شاه شهرانشان، از اعقاب چیش‌پش ، شاه بزرگ، شاه شهرانشان ، شاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهر بعل و نبو است وحکمرانیش بقلب آنها نزدیك است. چون من بی‌جنگ وجدال واردتین‌تیر (بابل) شدم با شادمانی و سرور مردم ، در قصر پادشاهان برتخت نشستم . مردوك خدای بزرگ‌قلوب مردم‌را بسوی من‌متوجه ساخت. چون من پیوسته در خیال ستایش او بودم . سپاه عظیم من بآسانی وارد بابل شد . نگذاشتم که دشمنی بسومر و اکد پای گذارد . اوضاع داخلی بابل و امکنه مقدس آن مرا متأثر کرد واهالی بابل باجرای آرزوهای خود توفیق یافته از بند تسلط اشخاص بیدین‌رهاشدند . ازخرابی‌خانه‌های‌ایشان‌جلو گیری کردم نگذاشتم که دارائی مردم ناچیزشود، مردوك خدای بزرگ ازکارهای من خرسند شد وچون با سرور واقعی مقام خدائی او را ستایش میکردم مرا که کورشم واو را میستایم و پسرم کمبوجیه، و تمام سپاه مرا از طریق‌عنایت ببرکات خویش نائل گردانید،پادشاهانیکه درتمام کشورهای‌جهان درقصرهای خودنشسته‌اند ازدریای برین تا دریای زیرین... وپادشاهان مغرب که درچادرها بسرمیبرند همگی باجهای فراوان آوردند و در بابل پای مرا بوسه زدند ... از آشور و شوش ، آگاده ، اشنوناك ، زامبان ، متورنو با ولایت گوتیها و شهر هائی که‌آنسوی دجله قرار داردو در روزگار پیش ساخته شده ـ خدایانی را که در اینجا زندگی میکردند بجاهای خود باز گردانیدم تا همیشه در جای خود بمانند. مردم اینجا را جمع کردم. خانه ایشان را ازنوساختم وخدایان سومر و اکد را که نبونید ببابل‌آورده وسبب خشم خدای خدایان شده بود

بامر مردوك خدای بزرگ بی‌هیچ گونه آسیبی بقصور ایشان که موسوم به «شادی دل» بود باز گردانیدم».[۱]

باینطریق کورش توانست با ایجاد مرکزیت وقدرت درسرزمین ایران وتحکیم موقعیت نژاد آریائی ومنکوب ساختن دشمنان چنان پایه‌ای برای حکومت بریزد که نه تنها خود واعقابش یعنی خاندان هخامنشی بیش‌ازدویست سال حکومت مقتدر داشته‌باشند ، بلکه اگرامروزهم پس از ۲۵۰۰ سال‌هنوز سرزمین‌آریا دردنیای پرتلاطم سیاست وقوانین‌اکل وماکول خودرا محفوظ داشته است واگرامروزبحق‌خاطره ۲۵۰۰ سال سلطنت خودرا جشن‌میگیریم وبیاد آن مراسمی برپای میداریم ازیمن اراده اواست .

کورش علاوه ازمقام حکومتی‌وسلطنتی خودیك جنبه اخلاقی‌وروحانی نیزیافته است که درمیان همه‌حکمرانان عالم منحصر بفرداست وآن‌موهبتی خدائی است که کمتر نصیب اهل سیاست وبقول‌شیخ ابواسحق شیرازی«ظلمه» میشود .

کورش ، سر مشق اخلاق و نمونه یك انسان آزاد ونماینده یك حقیقت روحانی وخدائی یعنی وسیله نجات بندگانش ازبردگی واسارت بود .

کورش با رفتاری که دربرابراقوام مغلوب داشت وبافداکاری وانسانیتی که برای نجات قوم اسیریهود نمود تابدانجا رسید که این قوم اورا برگزیده خداوند ومسیح موعود شمردند واین نکته نه‌تنها در کتب یهود ، بل‌آنطور که مرحوم ابوالکلام آزاد ثابت کرده است در کتاب آسمانی مسلمانان‌یعنی قرآن نیزتلویحاً بدان اشارت شده است .

مرحوم ابوالکلام باتوجه باسنادومدارك موجود خیلی بمقصود نزدیك شده و تقریباً اثبات کرده است که ذوالقرنین مذکور درقرآن ، همان کورش کبیراست‌البته این تحقیقات شاید صددرصدکافی ورسا بمقصود نباشدوخیلی ازدانشمندان درنتیجه گیری ازآن تأمل داشته باشند ، اما اگرمتوجه‌شویم که هنوزهم مساله ذوالقرنین درقرآن جزء غوامض ومسائل حل نشده‌است واگرتوجه کنیم که هیچکدام ازشخصیت‌هائی که ذوالقرنین دانسته شده‌اند

۱ – این استوانه کورش در بابل پیدا شده است .

از لحاظ خصوصیات نزدیکتر از کورش به این شخصیت روحانی وسیاسی نیستند ، ارزش تحقیق مرحوم ابوالکلام را خصوصاً ازنظرملیت و ایرانی بودن درك میکنیم .

کورش درروایات ما

متأسفانه تاریخ حیات این پدیدآورنده مدنیت آریائی برما روشن نیست مطالبی که اززندگانی اوداریم مربوط بمورخین یونانی است . مورخینی که سالها بعد از کورش میزیسته‌اند واز کشوری بودند که صدها فرسنگ تاپارس فاصله دارد وزبان آنها هیچ‌نسبتی بازبان فارسی نداشته است وازنظر تاریخ وفرهنگ وآداب کمترمناسبتی باهم داشته‌اند وعلاوه برآن وقایع زمان اورا فقط تاآنجا ضبط میکرده‌اند که مربوط بتاریخ یونان میشده است. اینست که دوران کودکی کورش ، محیط زندگانی او ، وضع حکومت وسیاست فلات ایران، حکام وامرای قبلی کورش و بسیاری ازاختصاصات ملی ومملکتی بالکل مجهول مانده است .

بنده درطی مرور بعض تواریخ شرقی ، متوجه شدم که نام کورش در بسیاری ازاین کتابها آمده‌است . منتهی منبع ومأخذ اصلی آن کتب نیز بیشتر روایات یهود بوده است وجزیکی دومورد ، منبع دیگری مورد استفاده آنان قرار نگرفته وبدین جهت فقط ازیك نقطه نظر باحوال کورش مینگرد وآن مساله بنی‌اسرائیل است ولاغیر، طبعاً چنین روایاتی که جنبه مذهبی‌هم دارد اغلب بااساطیروافسانه آمیخته است وازنظرتاریخی مغشوش ودرهم میشود. باهمه اینها درهمین کوره راهها بازممکن است بمنزلی ازمنازل مقصود رسید .

نخستین مطلبی که ازاین روایات برمیآید اینست که درآن عهد- زمان شروع حیات سیاسی کورش - مرکزیت حکومت وسیاست کشورایران دربلخ بوده است وسلاطین ایرانی که به کیانیان معروفند دراین شهر که «شهرزیبا»[1] هم‌خوانده‌شده‌حکومت میکرده‌اندوحکام وولاتی بشهرهای ایران میفرستاده‌اند وزردشت درزمان یکی ازهمین سلاطین یعنی ویشتاسب ظهور کرده‌است.

دراین روزگار، انقلابات وآشفتگی‌هائی درمغرب ایران یعنی درحدود

۱ - الکامل مدینة الحسناء واین ترجمه بلخ بامی (روشن) است .

بابل وخوزستان (عیلام وانزان) پیش آمده‌است وخصوصاً مساله یهودایجاد ناراحتی‌هائی نموده‌بود تابقول طبری ، « فاختار(بهمن) من اهل‌بیت الملکة داریوش‌بن‌مهری ولد ماذی‌بن یافث‌بن نوح وکان بن‌اخت بخترشه (بخت‌نصر) و اختـار کی‌رش کیکوان من ولد غیلم بن سام ، و کان خازناً علی بیت مـال بهمن واخشویرش بن کی‌رش‌بن جامـاسب الملقب بالعالم و .....»[1] در اینجا باید توضیح دهم که پیش از آنکه صحبت از کورش بمیان آید ، لهراسب پادشاه بلخ‌برای‌آرام ساختن نواحی‌شام واورشلیم بختنصر رابمغرب فرستاد و او موفق به‌آرام کردن‌آن نواحی شد . اما بنی اسرائیل ازو فرمان نبردند واو برایشان حمله برد و «شمشیر به بنی اسرائیل اندرنهاد و مردان ایشان رامیکشت وزنان و کودکان رابرده واسیر میگرفت .

ازآن ضعیفان که مانده بودند وازشمشیربخت‌نصر رسته بودند .. بمصر شدند .. چون بختنصر بشنید .. بمصر شد وبامالك مصر حرب کرد و بروی دست یافت واورابگرفت وبکشت .. پس ازحدودمغرب باز گشت وبازبه‌عراق آمد بلب دجله باخلقی بسیار ازاسیران وبا غنیمت و خواسته بی‌مر، از هر شهری اسیران‌داشت بسیارازبنی اسرائیل وازمصر وازفلسطین[2] وبیت‌المقدس همه ویران شده بود وسقف‌های آن افتاده ، وخلق تبه شده ودرختان را بر پای مانده و کس نبود که بخورد وجویهای‌آب روان ... وخدای تعالی‌بربنی اسرائیل‌دوباره خشم گرفت وبخت‌نصر رابرایشان مسلط گردانید وبر گماشت تاهمه‌رامیکشت وزن‌وفرزندشان راآورده‌وبرده میکردند .. یکبار بروزگار ملك لهراسب‌اندر ، واین‌دوم باربه‌روزگار ملك‌بهمن پسرملك گشتاسب...»[3]

داستان هجوم بخت‌نصر دردوباربه‌روایات تاریخی بتکرارآمده است و هرچند فاصله زمانی‌آنرا کم وبیش نوشته‌اند اما بهرحال خساراتی که بقوم یهودواردشد غیرقابل جبران‌بودوبقول مسعودی تعداد کسانی که ازیهوداسیر شدندهیجده‌هزارتن‌بود[4] .

۱ ــ تاریخ‌الامم والملوك طبری ، ج ۱ ص ۳۸۵
۲ ــ ازترجمه بلعمی ص ٦٤١ تا ٦٤٥
۳ ــ ازترجمه بلعمی صفحات ٦٤٥-٦٥٥
٤ ــ مروج‌الذهب ص۲٦

پس ازمرگ لهراسب وروی کارآمدن گشتاسب ، اواز خرابکاری بختنصر دراندوه شد . «کس فرستاد بزمین عراق وبابل .. وبختنصر هم آنجا نشست ساخته بود . سرهنگی بود نام او کورس ومر بختنصررا از آن ولایت معزول کرد وبدرخویش باز خواند به بلخ ، ومر آن طرف را بدین کورس داد»[1] .

درصورتی که این روایت رابخواهیم بپذیریم ، باید این کورش را که معاصر بابخت النصر بوده است کورش دوم پدر کمبوجیه دوم [2] و بالنتیجه جد کورش سوم (کورش بزرگ) بدانیم که ازطرف گشتاسب بسرزمین های مغرب گسیل شده است .

درهمین ایام که گشتاسب وپسرش بهمن باهمکاری یکدیگر سلطنت می‌کردند . ترکان (قبایل زردپوست وماساگت‌ها ـ سك‌ها) برنواحی شرقی ایران وخصوصا بلخ هجوم آورده بودند وپدر وپسر (بهمن) نا گزیر شدند بیشتر وقت خود را صرف دفع ایشان نمایند و در این جنگها شکستی نیز نصیب مردم بلخ شد وزن گشتاسب که در بلعمی «حوطس» خوانده شده وشایدصورت محرفی از کلمه «آتوسا» باشد به قتل رسید (باید توضیح داد که کورش دوم جد کورش بزرگ و همچنین کورش بزرگ هردو دختری بنام « آتوسا » داشته‌اند) .

چندی بعد گشتاسب در گذشت و بهمن پسر گشتاسب و بنا بروایتی نوه گشتاسب (پسر اسفندیار) به پادشاهی رسید واوخواست بکمك بختنصر که قاعدتا باید غیراز بخت النصر سابق الذکر باشد(وهرچند کتب تاریخی هردو رایکی پنداشته‌اند) اوضاع مغرب رامجددا آرام کند . بختنصر «پنجاه‌هزار

۱ـ ترجمه بلعمی ص ٦٤٨

۲ ـ بعضی نیزفقط بیك کمبوجیه ویك کورش قبل از کورش بزرگ قائلند .

مرد ازلشکر بر گزید وسیصد سرهنگ وازخاندانهای ملك چهارتن تاوزیران اوباشند : یکی رانام داریوش بن مهری دوم کی رش بن کیکوان[۱] واوخازن بهمن بود وسدیگراحشویرش وچهارم بهرام بن کی رش[۲] وسپاه بکشید ورفتسوی زمین عراق وبابل .. وسپاهی راهمی گرد کرد وبرگ میساخت ، وازفرزندان سنحاریب(سناخریب) یك تن مانده بود بزمین بابل نام او بخت النصر بن نبوزرادن وملك موصل اورا بود[۳] .

دراینجا باید متوجه شد که دراین دوره از تاریخ نام چندتن بخت نصر می آید که هر کدام ازنظرحوزه حکمروائی وزمان حکومت تفاوت دارند و اکنون باز برسرسخن رویم :

«بخت نصر آهنگ شام کرد وبیت المقدس راویران کرد وخلقی ازبنی - اسرائیل بکشت وخلقی بسیار برده کرد که اندرسپاه اوصد هزار غلامچه بود نا رسیده . بجزازبزرگان و زنان و دختران ، آنگاه سپاه خویش را بفرمود تـا به بیابان آن ناحیت اندر شد ـ و هر یك سپری با اوبودحرب را- آن سپر پر خاك کردند و ریگ بیاوردند و به شهربیت المقدس بر افکندند تاآن شهر به زیرریگ اندرپنهان شد، چنانکه اثرش نماند ... اسیران را بر گرفت ازبنی اسرائیل وسوی عراق بازآمد وبملك بنشست واز بردگان بنی- اسرائیل از غلامان و پیغمبر زادگان ومهتر زادگان صد هزار و چهار هزار بگزید وپیش خویش اندربندگی برپا میکرد... ودرآن ملك چهل سال بماند پس بمرد، اوراپسری آمد نام وی اولمرودخ... پس بمرد وازاو پسری بماند بنام اوبلتشصر[٤] .. یکسال اندرملك بود...داریوش اورابکشت... وسه سال اندرملك ببودواز آن چهارگانه که بابخت النصر بودند، داریوش و کی رش با اومانده بود وچون سه سال ازملك داریوش ماذی بگذشت بهمن اوراعزل کردو کی رش-

---

۱ـ طبری: من ولد غیلم بن سام

۲ـ طبری : احشویرش بن کی رش جاماسب الملقب بالعالم وبهرام بن کی رش بن بشتاسب

۳ـ ترجمه بلعمی صفحه ٦٧١

٤ ـ البدء والتاریخ: بلطاشص

الغیلمی را ملك عراق وشام داد وبوی نبشت که با بنی اسرائیل مهربانی کن تاهرجای که خواهند بباشند یا بزمین خود بازشوند[۱]

بخت‌نصر با یهود خشونت بسیار رواداشته بود ووضعی پیش‌آورده بود که‌منجر به اسارت آنان وخرابی بیت‌المقدس شده‌بود. پس‌از آنکه بلتشصر به‌حکومت بابل‌منصوب شد، بهمن فرمان عزل‌اوراصادر کردوحکومت‌حدود بابل را به‌داریوش مادی سپرد[۲] ومعلوم است که‌کاری ازاو برنیامده‌وبناچار این وظیفه را بعهده کورش سپرده است«ثم عزله بهمن (ای‌عزل داریوش) و ولی مکانه کی‌رش‌الغیلمی‌من‌ولدغیلم...»[۳]

در روایات اسلامی نام کورش بسیاری از جاها بصورت کیرش (کی‌رش، کی‌ارش،سیروس؟)آمده‌است و این کورش اصلاغیلمی (عیلامی؟) بوده است طبری گوید:

«قدزعم بعضهم (ای‌بعض‌المورخین) ان کی‌رش‌هوبشتاسب وانکرذلك‌من قبله بعضهم وقال کی‌ارش انماهوعم لجدبشتاسب وقال‌هو کی‌ارش‌اخو کیقاوس بن کتیبة‌بن کیقباد الاکبر و ویشتاسب‌الملك هوابن کیلهراسب‌بن کیوجی (کبوجیه) بن کیمنوش‌بن کیقاوس‌بن کیبة‌بن کیقیبادالاکبر»[٤]

والبته‌اینرا میدانیم که ویشتاسب (بشتاسب) پدر داریوش کبیربا کورش سوم(کورش بزرگ) ازدورشته نسبت خودرابه کبوجیه اول پسرچیش پش اول پسر هخامنش میرسانده‌اند.

گفتیم روایات اسلامی دراین‌باب مغشوش است معذلك جزئی ازحقیقت را دارد.

ابن‌خلدون‌هم‌درباب‌انتصاب کوروش گوید:«وقیل‌ان بهمن، بعث داریوش

---

۱ - ترجمه بلعمی ص ٦٧٤

۲ - طبری ج ۱ ص ۳۸٦

۳ - ایضاً همان کتاب وهمان صفحه

٤ - تاریخ‌الامم والملوك ج ۱ صفحه ٤۰۷

من‌ملوك‌ماری(ماد) بن‌نانبو کی‌رش بن کیکوس(قمبوزس، کمبوجیه؟)من‌ملوك بنی‌علیم (عیلام؟) بن سام ...»[۱]

تقریبا درهمه‌تواریخ برای دادن انتظام نقاط‌غربی و خصوصا خوزستان نام کورش و داریوش مادی همراه‌برده شده‌نیز میدانیم که داریوش بزرگ قبل از قتل گئومات ورسیدن بسلطنت والی‌فارس‌ازجانب کورش‌بوده‌است .

درباب علت‌انتخاب کورش همه مورخین نوشته‌اند که برای حل مساله یهودوترمیم مظالم بخت‌النصر انجام گرفته‌است.

طبری گوید: «فلماصار الامر الی کی‌رش، کتب بهمن ان‌یرفق ببنی‌اسرائیل ویطلق علیهم‌النزول حیث‌احبوا والرجوع الی‌ارضهم...»[۲]

ابن‌البلخی گوید: «چون بخت‌النصر گذشته شد پسری داشت نمرود نام یکچندی بجای پدربنشست و بعد اوپسری داشت بلت‌النصر نام همچنین پدر داشت(؟) اماکار ندانستند کرد وبهمن اوراعزل فرمود و بجای او کی‌رش را بگماشت وتمکین داد وفرمود تابنی‌اسرائیل رانیکوی دارد وایشانرا بازجای خویش فرستد و هر کرا بنی‌اسرائیل‌اختیار کنند ، بر ایشان گمارد ، ایشان دانیال علیه‌السلام را اختیار کردند واین کی‌رش رانسبت اینست : کی‌رش بن احشوارش بن کیرش بن جاماسب بن‌لهراسب»[۳]

ابن‌خلدون نیز بروایتی نام‌پدر اورا اخشوارش (خشایارشا؟) نوشته‌است گوید: « وقیل ان کی‌رش‌هوا بن اخشوارش بن‌جـا ماسب بن‌لهراسب و ابوه اخشوارش»[۴]

ولی همان‌روایت‌نخست‌یعنی« کی‌رش‌بن کیکوی» راترجیح‌میدهدو گوید: « و کتب الیه بهمن بان‌یرفق ببنی‌اسرائیل‌ویحسن‌ملکتهم وان‌یردهم‌الی‌ارضهم، ففعل .. »[۵]

۱- کتاب‌العبرودیوان المبتداوالخبر فی‌ایام‌العرب والعجم البربر ومن عاصر هم من ذوی‌السلطان‌الاکبر ج ۲ ص ۱۰۸

۲- تاریخ الامم والملوك ج۱ص ۳۸۶

۳- فارسنامه چاپ تهرانی ص ۴۳

۴- کتاب العبر ج م ص ۱۰۸

۵- همان کتاب ص ۱۰۹

کورش بدستور بهمن با بابل جنگید و یهود را به بیت‌المقدس بازپس فرستاد، مسعودی گوید:

«وقیل انه (ای بهمن) فی ملکه ردبقا یا بنی‌اسرائیل الی بیت المقدس، فکان مقامهم ببابل الی ان رجعوا الی بیت‌المقدس سبعین سنة وذلك فی ایام کورس الفارسی الملك علی العراق من قبل بهمن وبهمن یومئذ ببلخ ...»[۱]

وحمزه اصفهانی گوید:

«ویقال ان الذی ادعا ربنا (ای بناء بیت‌المقدس) الی‌العمارة بعد سبعین سنة ملك اسمه بالعبرانیة کورش و تزعم الیهود انه بهمن بن اسفندیار و ذلك غیرموافق لتاریخ‌الفرس»[۲].

در تفسیر ابوالفتوح آمده است: «خدای تعالی برزبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان پارس را نام او کورش و او مردی بود مؤمن که: برو و بنی اسرائیل را از دست بخت النصر بستان وحلی بیت المقدس از او بستان و بـاز جای خود بر، اوبـرفت و با بخت النصر کارزار کـرد وبنی‌اسرائیل‌را ازدست‌او بستد وحلی‌بیت‌المقدس باز گرفت‌وبازجای‌آورد»[۳].

خواندمیر گوید:

«چون گشتاسب ازخرابی بخت‌النصر دربیت‌المقدس وقوف یافت کورش نامی را به ایالت ولایت بابل نامزدنموده بخت‌النصررا بازطلبیده حکم‌فرمود که دست از اسیران بنی‌اسرائیل بدارد تابوطن مالوف رفته درتعمیر اراضی مقدسه لوازم اهتمام بجای‌آورند».

البته این نکته که کورش با بخت‌النصر جنگیده بـاشد اشتباه است و روایات اسلامی عموما بصورت مغشوش وآن نیز به علت شهرت بخت‌النصر، نام اورا درجنگ بابل آورده انـد وحال آنکـه کورش سالها بعد ازمرگ بختنصر وبایکی‌ازجانشینانش یعنی‌نبونید جنگیده‌بود. ابن‌خلدون تاحدی صورت صحیح واقعه را آورده و گوید:

۱ــ مروج‌الذهب ج۱ ص۹۹.

۲ــ تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء ص۵۹.

۳ــ جلد ششم ص ۲۷٦.

«وکان مدة دولته (ای دولة بخت‌النصر) خمساً و اربعین سنة وملك بعده اویل مروماخ[۱] ثم بعده ابنه فیلسنصر بن اویل ثم غلب علیهم کورش و ازال ملکهم، وهوالذی ردبنی‌اسرائیل الی‌بیت‌المقدس، فعمروه وجددوابه ملکا.»[۲]
ودرباب آبادان ساختن بیت‌المقدس نیز مورخین همداستانند ، بیرونی گوید « وقد بناه (ای بنی بیت المقدس) کورش عامل بهمن علی بابل و اعاد عمارة الشام...»[۳]

ابن‌اثیر جریان واقعه را بدینصورت آورده است :

«چون اراده خداوندی بـه بـاز گشت بنی‌اسرائیل به بیت‌المقدس قرار گرفت ، بخت‌النصر مرده بود . بعد ازاوپسرش اولمردج (ص : اول مردوخ) به سلطنت رسید و بیست وسه سال حکومت کرد وسپس ازدنیا رفت وپسر او کـه بلتشصر نامیده میشد بسلطنت رسیده وپس ازیکسال سلطنت تـوسط پادشاه‌فارس معزول شد»[۴].

حمدالله مستوفی گوید :

« بخت‌النصر بکین یحیی‌پیغمبر بیت المقدس خراب کرد ... تا ملکی از ملوك فارس که بنی‌اسرائیل اورا کوشك [۵] (ظ : کورش) و فارسیان گودرز اشغانی(؟)خوانندآنرا بحال عمارت‌آورد»[۶].

اینکه کورش نماینده و عامل وکار گزار بهمن درخوزستان وبابل باشد، آنقدرها باروایات یونانی وآنچه امروزازتاریخ زند گی کورش داریم مباینت

۱ــ صحیح : اولمردوخ ، جریان تاریخی واقعـه اینست : در سال ۵۶۱ پس از بخت‌النصر فرزند ارشد اواول مردوك جانشین او شد . ولی درسال بعد شورشیان اورا خلع کردنـد ونرگال وسپس لابازی مردوك بحکومت رسید تابالاخره نبونید در ۵۵۵ برتخت نشست و به شهر تیما رفت وپسرش بالتازار (بلتشصر) جانشین او درشهر بود کـورش که براوتاخت .

۲ــ کتاب العبر ج۲ ص۱۰۸ .

۳ــ آثارالباقیه چاپ لایپزیك ص۲۰ .

۴ــ الکامل ج۱ص۱۱۴ .

۵ــ قزوینی نیز درآثارالبلاد (ص ۱۶۰)نام اورا کوشك نوشته کـه ظاهراً اشتباه نساخ است .

۶ــ نزهة‌القلوب چاپ دبیرسیاقی ص ۱۷

ومخالفت ندارد . زیرا اولا دوران زندگی کورش را یونانیان خیلی مبهم و تاریك وافسانه آمیز نوشته‌اند وروی کار آمدن او بروایت آنها غیر طبیعی است، و حال آنکه روایات اسلامی بظاهر طبیعی‌تر مینماید. اینکه دولتی عظیم درسواحل آمودریاو بلخ بوده باشد که بر تمام فلات ایران حکومت کند، هیچ استبعادی ندارد و اینکه یکی از افراد نزدیك خاندان سلطنت بحکومت خوزستان و انزان وبرای سر کوبی حکام بابل انتخاب شود، هیچ مستبعد نیست.

منتهی میآید این مطلب که چگونه بعد از کورش حکومت بفارس منتقل شد ودیگر نامی ازبلخ نماند ویونانیان نامی از آن نبردند گفتیم که یونانیان مطالب را تا آنجا آورده‌اند که با تاریخ آنان مربوط بوده است واین ارتباط اززمان کورش و جانشینانش شروع میشود .

اما سقوط دربار بلخ ، اینهم امری طبیعی است زیرا دربار آشفته بهمن واختلافات اسلافش اسفندیار وسایرشاهزادگان که درافسانه‌هاهم آمده است منجر به ضعف این دستگاه شده و دراین میان ، جوانی بنام کورش که با فتوحات خود درغرب نام ونشانی یافته بود، قدرت وسلطه سلطنتش راازسواحل آمو دریا بسواحل کارون ودجله منتقل ساخته است.

کورش و بنی اسرائیل

از این تاریخ یعنی پس ازفتح بابل است که کورش تاجگذاری میکند و ادعای سلطنت مینماید . ابن خلدون گوید : وانفرد کورش بالملك علی فارس وماذی ...»[1] وطبری با تردید گوید : .. «قال ولم یملك کی ارش قط ، و انما کان مملکا علی خوزستان ومایتصل بهامن ارض بابل من قبل کیقاوس...»[2]

مسعودی دراین باب توضیح دیگری دارد و گوید :

«وفی وجه آخر من الروایات، ان کورس کان ملکا برأسه لامن قبل بهمن... وان کورس من ملوك الفرس الاولی..»[3]

نکته دیگری درروایات اسلامی هست که باید باز گوشود. این نکته تا حدی علت توجه کورش را به یهود میرساند .

۱ - کتاب العبر .ج ۲ ص ۱۰۹

۲ - تاریخ الامم والملوك ج ۱ ص ۴۰۷

۳ - مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹

ابن‌البلخی گوید :

«ومادراین کی رش دختریکی‌بود ازانبیاء بنی‌اسرائیل مادر اورا«اشین» گفتندی‌وبرادرمارش اوراتوریة آموخته بودوسخت داناوعاقل‌بودو بیت‌المقدس را آبادان کرد بفرمان بهمن وهرچه از مال و چارپایان واسباب بنی‌اسرائیل درخزانه و دردست کسان بخت‌النصردرخزانه بهمن مانده بود بایشان داد و بعضی ازاهل تواریخ گفته‌اند کی در کتابی ازآن پیغمبربنی‌اسرائیل یافته‌اند که ایزد عزوجل وحی فرستاد بهمن را کی من ترا گزیدم...واین توفیق‌یافت ونام او در کتاب کورش است » [۱]

این نکته را دیگران نیز گفته‌اند و در واقع تخلیطی بوده است که بین بهمن پادشاه بزرك و کورش عامل نامدار و معروف او شده است . حمدالله مستوفی نیز گوید :

«... در کتب بنی‌اسرائیل‌نام‌او(بهمن‌بن‌اسفندیار) کورش ملك آمده است[۲]

وحمزه اصفهانی گوید :

«والاسرائیلیون یزعمون ان بهمن یسمی بلغتهم‌فی کتب‌اخبارهم کورش»[۳]

مسعودی گوید :

« گفته شده است که مادر کورش از بنی‌اسرائیل بود و دانیال کوچك دائی او محسوب میشد» [٤]

وابن خلدون گوید : «یقال انه‌الذی رد بنی‌اسرائیل الی بلادهم وان امه کانت من بنی طالوت ویقال ذلك هوحافد بهمن » [٥]

ابن‌اثیر آرد: «...آنگاه کی رش بسلطنت رسید که ۱۳ ساله بود و توراة میدانست وبزبان وخط یهودی آشنا بود وسخنان دانیال و امثال او را درك میکرد ... او دانیال را منصب قضا داد و آنچه کـه بخت‌النصر به‌غنیمت از بیت‌المقدس آورده بود باز گرداند و بیت‌المقدس را آبادان نمود».[٦]

۱- فارسنامه ص ٤٤

۲- تاریخ گزیده چاپ لندن ص۹۸

۳- تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء چاپ برلین ص ۲۸

٤- مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹

٥- کتاب العبر.. ج ۲ ص ۱٦۲

٦- الکامل فی التاریخ ج ۱ ص ۱۱٥

میرخواند نوشته است :

بهمن درزمان سلطنت خود پسر بخت‌النصررا ازولایت بابل معزول کرد و کورش را که ازاولادلهراسب بودومادرش دختر یکی از فرزندان بنی‌اسرائیل بود برآن دیار والی گردانید امرفرمود که اسیران بنی‌اسرائیل‌را بسرزمین بیت‌المقدس‌فرستد وهر کس را که‌ایشان خواهند برایشان والی گرداند .

کورش آن قوم را جمع کرده دانیال را بحکومت بنی اسرائیل نامزد فرمود [۱]

یحیی‌بن عبداللطیف قزوینی گوید :

«... بهمین ولایت بسیار درحکم‌آورد وپسر بخت‌النصر را ازبابل‌معزول کرد و کیرش [۲] از اسباط جاماسب بن‌لهراسب (را) که مادرش از یکی انبیای بنی‌اسرائیل بود بعوض بفرستاد وبفرمود تا جمله بنی‌اسرائیل را به‌بیت‌المقدس آورد و کسی که‌ایشان خواهند برسر ایشان گمارد، و کی‌رش ایشان‌را جمع کرد ودانیال پیغمبر علیه‌السلام را باتفاق ایشان ریاست بنی‌اسرائیل وملکی شام داد وایشانرا باز بمقام خویش گسیل کرد...ومادر بهمن ازاولاد طالوت بود...» [۳]

خواندمیر، اقدام کورش را در آزاد کردن بنی‌اسرائیل بتوصیه مادر میداند و گوید:

« درمتون الاخبار مسطور است که یکی از ملوك همدان کورش نام از والده خود که‌از جمله سبایای بنی‌اسرائیل بود بعداز وقایع مذکور، کیفیت عظم‌شان ورفعت مکان بین‌المقدس ومسجد اقصی‌را شنید برچگونگی‌احوال اسرائیلیان مطلع شده باموال بی‌قیاس وسی‌هزار نفر ازاستادان بنا وسایر هنرپیشگان به‌بیت‌المقدس‌شتافت‌وهمت‌برتعمیرآن‌بلده وارتفاع‌آن گماشت» [۴]

این نکته که کورش ازطرف‌مادر به‌بنی‌اسرائیل منصوب باشد ومادرش

۱ــ روضة‌الصفا.ج ۱ احوال بهمن

۲ــ درچاپ تهرانی ـ کبرش

۳ــ لب‌التواریخ ص ۴۱

۴ــ حبیب‌السیر چاپ خیام ج۱ص۱۳۶

کنیز کی یهودی باشد ممکن‌است ازجهت‌توجهی که‌یهود به کورش داشته‌اند درتواریخ آنان منعکس شده‌باشد و اصولا انتساب سلاطین مقتدر ونیکنام باقوام وملل تازگی ندارد . ولی بهرحال مطلبی است که‌تقریباً درتمام کتب تاریخ اسلامی‌منعکس شده است.

مرد دورگه

علاوه براین، درتاریخ هرودت نکته‌ای ذکر شده‌است که‌بنظر من‌مورد تامل باید قرار گیرد وآن اینست :

هنگامی که کرزوس ازخیال حمله کورش به‌سارد آگاه شد، هدایائی به‌معبد دلف فرستاد وازکاهن معبد درمورد سرنوشت جنگ استشاره کرد «پی‌تی» جواب داد :

«روزی که قاطری(!)پادشاه مردم مادشود ،

«درآن زمان ای مرد لیدی که‌پاهای ظریف‌داری ، درطول رود پرخاك وسنگ هرموس بگزیز وپشت برجای کن.. [1]

وچون باز تکرار سؤال کردند، پاسخ داد :

« اگر پادشاه لیدی دست بجنگ زند، امپراطوری بزرگی منهدم خواهد شد ..»

مقصود ازنقل عبارت پی‌تی، کلمه قاطر است جواب پی‌تی‌را بیشتر جاها قاطر ترجمه کرده‌اند، و ظاهراً ابهامی دارد به‌مرد «دورگه» یعنی کسی که پدرومادرش ازیك نژاد نباشند .

آلبرشاندورفرانسوی Mulet رادراینجابمعنی کسی که‌ازدونژاد ودوخون مختلف باشد ترجمه کرده است[2]

مفسرین این عبارت- ازجمله مرحوم پیرنیا- عقیده دارند که در این عبارت مقصود از قاطر ، وضع نژادی کورش است که بروایت افسانه ای

۱- تاریخ هرودت ترجمه دکتر هادی هدایتی ج۱ص ۱۰۴ در ایران باستان آمده است که وقتی قاطری پادشاه لیدی شود، وبهرحال اصل‌مطلب‌یکی است .

۲- کورش کبیر : ترجمه دکتر هدایتی ص ۷۴

هرودت ازدوخانواده ماد وپارس بوده است. یعنی مادرش «ماندانا» مادی بوده وپدرش پارسی [۱]

۱ــ موافق روایت کزنفون ، پدر کوروش- کامبیز از نژاد پرسه بوده است. این قوم یکی ازطوایف شش گانه‌ای بود که درجنوب ایران سکونت داشته‌اند و بروایت هرودوت عبارت بودند ازپانتیاله‌ها ، دروزی‌ها ، ژرمنی‌ها، پرسه‌ایدها (پازارگادیها) و ماارافی‌ها و ماسپ‌ها (تاریخ هرودت ج۱ ترجمه دکتر هادی هدایتی ص۲۱۱)

چندی قبل ازآقای محمد محیط طباطبائی شنیدم که یکی ازمحققین عرب درباب اینکه آیا قومی بنام (بارز) درایران هست یاخیر ؟ سؤال کرده بود و سؤال کننده تصور داشته است که قوم پارس همان قوم بارز بوده است . البته آقای محیط پاسخ داده بودند که چنین قومی هست وغیراز پارس است. اتفاقا صاحب تاج‌العروس هم گوید :

« وبارز بغرب کرمان. بجبال وبه‌فسر الحدیث المروی عن ابی‌هریره : لاتقوم الساعة حتی تقاتلوا قوما ینتعلون الشعر وهم البارزه» .

در باره این قوم که پیغمبر فرمود قیامت نخواهد آمد تا شما یا قومی که پای پوش از طناب وریسمان دارند (بارزها) جنگ نکنید باز صاحب تاج‌العروس آرد :

قال والذی رویناه فی کتاب البخاری عن ابی هریره سمعت رسول‌الله (ص) یقول «بین یدی‌الساعة تقاتلون قوما نعالهم الشعر وهوهذا البارز ...»

ودرتفسیر این قومی که پیغمبر گفت : می‌بینم الان شما اعراب را که میجنگید با قومی که پای‌پوش ریسمانی وموئین دارندوآنان قوم بارز هستند. همان کتاب اضافه میکند : «وقال سفیان مره هم اهل‌البارز (یعنی باهل بارز اهل فارس‌هکذا) هو بلغتهم وهکذا جاء فی لفظ الحدیث کانه ابدال السین زایا ... » (ازتاج العروس ، ذیل برز) و لسان العرب ص ۳۱۱ .

هیچ استبعادی ندارد ، که این قوم پرسه ها همان طایفه بارز (= پاریز) بوده باشند که امروز هم درشعاب جبال بارز سکنی دارند واین کوهستان بهمین نام معروف است وقومی بوده‌اند که همیشه ازاطاعت ملوك بیرون بوده‌اند کریستن سن گوید : «نکته دیگری از اصلاحات لشکری خسرو اول (انوشیروان) هست که قبل از هرکس موسیواشتاین آن را دریافته است : پس ازآنکه کسری قوم کوهستانی موسوم به پاریز راکه ساکن کرمان بودند باطاعت درآورد بازماندگان آنها را بقسمتهای مختلف کشور انتقال داد وبآنها مساکن عطا کرد و مجبور بخدمت سربازی نمود » (از ایران در زمان ساسانیان ترجمه مرحوم یاسمی ص ۲۵۹) وطبری گوید : « واعظم (ای کسری) القتل فی‌امه یقال‌لها البارز و اجلی بقیهم عن بلادهم واسکنهم مواضع من بلاد مملکة (طبری ج ۱ ص ۵۲۶) و بازهمین طایفه بودند که سالها تحت عنوان کیچ وقفص دربرابر حمله عرب از مغرب مقاومت کردند و باز با معزالدوله وآل بویه جنگیدند وهم قاورد سلجوقی ریشه آنها را از بن برآورد و همه آنها راکشت وبقول تاریخ گزیده :

بقیه در صفحه روبرو

زیرا یونانیان آن زمان در حقیقت ماد وپارس را آنقدرها از هم جدا نمیدانستند و حتی همه جنگهای پارسی و هخامنشی را جنگهای مادی خوانده‌اند واصولا درتاریخ ماهم ماد وپارس هردو ایرانی وازیك نژادند .

مدت حکومت کورش را بربابل ، طبری سه سال نوشته است « وکان ملك کی‌رش علی بابل ومایتصل بها ثلاث سنین »[1]

وضمنا از زمانی که بحکومت منصوب شده است مجموعا ۲۲ سال نوشته شده « و کان ملك کی رش‌مادخل فی ملك بهمن و خمانی ، اثنتین سنه »[2] ابن اثیر نیز گوید که کورش ۲۲ سال حکومت کرد[3] ومسعودی آنرا بیست وسه سال دانسته است « وکانت مدة ملك کورس ثلاثا وعشرین سنة »[4]

از تواریخ یونانی و سالنامه بابلی هم برمیآید که کورش در حدود ۵۵۰ ق م براژیدهاك پیروز شده ودر ٥٤٦ لیدی راتصرف کرده ودر۵۳۸ بابل را شکست داد ودر ٥٢٩ در گذشته است بنابراین مدت حکومت او درست مطابق روایات اسلامی نزدیك ۲۲ سال میشود .

کورش ومشرق

ازکارهای دیگر کورش ، سپهبد بابل[5] ، توجه اوست به مشرق و اتفاقاً درروایات اسلامی هم افسانه‌ای دراین باب هست .

بقیه از صفحه روبرو

« تاطفل را درگهواره زنده نگذاشت »

بنا بر موقعیت و قرب مکانی قوم بارز « (= پاریز) با پرسه (که بعد از کورش معروف شدند و شهر پارسه گرد مراکز آنان شد) هیچ استبعادی ندارد که قوم پارسه و پرسه را همان قوم پاریز وبارز بدانیم درباب این طایفه‌رجوع شود بحواشی تاریخ کرمان وزیری مصحح نگارنده ص ٢٤ و٦٦ و٧٨ وصفحات دیگر

۱ ــ تاریخ الامم والملوك ج ۱ ص ۳۸٦

۲ ـ همان کتاب ص ۳۸۷

۳ ـ الکامل فی التاریخ ج ۱ ص ۱۱٥

٤ ــ مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹

٥ ـ طبری ، لقب کورش را سپهبد بابل آورده وگوید « من لدن تخریب بخت نصر

بقیه در صفحه روبرو

توجه کورش به‌مشرق دوبار صورت گرفته که بار نخست، بعد از فتح ماد بوده است و بار دوم درپایان عمر کورش انجام گرفته است.

البته مقصود از مشرق‌دراینجا مشرق فارس است.

مورخین یونان دراین باب، چون مستقیماً به تاریخ آنان‌مربوط نبوده فقط اشاره ای دارند کتزیاس گوید: کورش پس از فتح ماد به امور مشرق ایران پرداخت و بطرف باختر راند. باختری ها تمکین کردند اما سکاها مطیع نشدند وجنگ سختی رویداد و طرفین پافشردند تا بالاخره سکاها شکست خوردند وسردارشان دستگیرشد.

در اوایل کار، کورش قبل از همه تکلیف ماد و سپس «مشرق ایران» را یکسره کرد. این مشرق کجا بوده است؟ صحبت ازماساژت‌ها واقوام سکائی میشود. ازقضاطبری هم‌دریکی‌ازروایات خود هنگامی که ازجنگهای کیخسرو باتاتارهاوترك‌هانام‌میبرد، چنین گوید: «وذکرعدة من‌اولاد کیبة جد کیخسرو والاکبرمع کیخسروفی حرب‌الترك وان ممن‌کان معه کی ارش بن کیبه و کان مملکاعلی خوزستان و مایلیها من بابل و« کی‌به‌ارش» و کان مملکا کرمان و نواحیها ...»[1].

بااین حساب صحبت ازجنگهای کورش باساکنین شرقی ترك‌نژادایرانی بوده است منتهی بکمك کیخسرو ضمناً نام دیگری بصورت « کی به‌ارش» که نزدیك به کورش است نیزدراینجا بچشم میخورد که حاکم کرمان‌بوده‌است.

درباب حمله کورش بمشرق، آریان گوید:

کورش به‌قندهار وکابل لشکر کشید تاقبایل زاراینکا (زرنگ، سکاها، سیستانی‌ها) وتاتاگوس‌وهاردوواتیس‌رامطیع کند. این‌لشکر کشیهای طویل

بقیه از صفحه قبل

بیت‌المقدس الی حین عمرانها فی عهد کی‌رش‌بن اخشویرش اصبهبد بابل ..» (تاریخ الامم والملوك ج ۲ ص ۷۱۸)وبازهمچنانکه قبلا اشاره شد او را عامل بهمن دانسته‌است وتفسیر جالب طبری ازکلمه بهمن است که گوید « وتفسیر بهمن بالعربیه: الحسن النیة » (ج ۱ ص ٤۰٦) واین درست معنی کلمه وهومن = بهمن فارسی یعنی «پاك نیت»است.

۱ - تاریخ الامم والملوك ج ۱ ص ۳٦٦

بسیارپرخرج وپرزحمت بودپارسیها ناچارشدند ازصحاری متعدد عبور کنند ومقاومت مردم‌مخالف وفراری‌را که جز گله‌های بزوچادرهای مختصرچیزی نداشتندازبین ببرند «نئارك» گوید که کورش قسمتی‌ازسپاه خودرادرصحاری بی‌آب گم کرد .

این جنگ‌های‌خاوری که مدت شش سال طول کشید جزئیات‌آن هرگز برمامعلوم نخواهد شد[۱] .

دراینجا البته هردوحمله اوایل حکومت او و حمله اواخرآن نام برده شده است . واحتمال دارد که درجزء‌آن‌آرام کردن طوایف مقیم بلوچستان و نواحی شرقی و جنوبی کرمان هم بوده باشد که صحراهای بیشماری را پیموده است .

بهرصورت کیفیت جنگهای شرقی معلوم‌نیست و بروایتی کورش دریکی ازاین جنگها به‌دست ملکه ماساژت‌ها بقتل رسید وبعداً جسد اورا به‌پارس آوردند[۲] .

بروایتی دیگر کورش درپارس در گذشته است .

مطلب دیگری که باید بدان اشاره شود اینست که نام کورش ، قبل از سلطنت، کلمه دیگری بوده واوبعداً آنرا تغییرداده است .

استرابون گوید :

«اسم این شاه در ابتدا آگراداتس بود بعد اواسم خود راتغییر داده نام رود« کور» را که در نزدیکی تخت جمشید جاری است اتخاذ کرد» [۳] .

البته قسمت دوم روایت استرابون مشکوك بنظر میآید زیرا قاعدتاً نام رود کرباید از کورش گرفته شده باشد نه بالعکس . امااینکه نام کورش قبل از حکومت‌آگراداتس بوده‌است البته محملی داشته است .

۱ــ کورش کبیر ترجمه دکتر هدایتی ص ۲۴۷

۲ــ درباب کیفیت حمل جنازه کورش به پارس، رجوع کنید بمقاله نگارنده در مجله تهران مصور اردیبهشت سال ۱۳۲۷

۳ــ ایران باستان پیرنیا ص ۲۳۳

این نام میتواندمرکب‌از کلمه‌اگرا àgra باشد که درزبانهای‌هندواروپائی بمعنی پیش وابتدا وجلواست وبنابراین،اگر جزء دوم کلمه‌را «دات» فارسی بدانیم(که معنی قانون وعدل وداد میدهد) کلمه اگراداتس درست‌مساوی همان کلمه «پیشداد» میشود [۱]

اما این تعبیر، اگر مربوط باین بود که نـام کورش بعـداز سلطنت ، اگراداتس شده‌باشد بیشتر بذهن نزدیك میآمد وبا داد گریهائی که کورش داشته‌و بنیان اصول وقوانینی که نهاده است بیشتر مناسب‌میبود . اما بهرحال مورد انکاری هم‌ندارد .

عقیده‌نگارنده اینست که این‌نام میتواند صورت یکنام فارسی دیگر هم داشته باشد وآن باز مرکب از کلمه «آگرا» یعنی پیش وابتدا واول وجزء دوم «داده، زاده» فارسی‌است که‌این ترکیب‌معمولا دراسامی‌فارسی که‌بیونانی درآمده بصورت datès ضبط‌شده‌است .

در صورت قبول‌این‌فرض ، میتوانیم بگوئیم کلمه اگراداتس،معنی‌فرزند نخست میدهد واولین فرزندی که برای خانواده کامبیز بدنیا آمده این نام را باوداده‌اند همچنانکه‌ماامروزفرزند اول‌را«اکبر = بزرگتر»نام‌میگذاریم. واین تعبیر برای کودکی که‌هنوز نام ونشانی‌ندارد وقانون‌وبدعتی‌ننهاده‌است مناسبترمینماید .

ممکن هم‌هست که احتمال بدهیم که این‌نام ترکیبی از کلمه «آگیرا» (=آذر ، آتش) وجزء دوم کلمه «زاده، داده» باشدبدان‌حساب، که‌آتش‌مورد احترام ایرانیان قدیم بوده‌است

باز توضیح این‌نکته لازم است که کلمه آگـرا بمعنی پیش و جلو در کلمات فارسی مشابه دارد وازآن جمله ، کلمه «اغریرث» است که نام برادر افراسیاب ومورد توجه ایرانیان بوده وبنابه‌تعبیر استاد پورداود معنی« کسی

۱ــ اشاره آقای‌ایرج فره‌وشی معلم فارسی معلم فارسی باستان دردانشکده ادبیات به نگارنده .

که گردونه او پیش‌تر ازهـ‌ه‌رفته باشد» میدهد ، یعنی میتوان آنرا«پیشرو و پیشرفته»ترجمه کرد[۱]

جانشینان کورش

درباب‌جانشینان کورش ، درتواریخ اسلامی مطالب مهمی‌نیست .ازمیان این جمع ابن خلدون تـاحد بسیار صحیحی ، سلاطین هخامنشی را ذکر میکند وبدین شرح :

«قال ابن العمید فی‌ترتیب ملوك الفرس من بعد کی‌رش‌الی دارا آخرهم یقال انه ملك‌بعد کورش ابنه قمبوسیوس‌ثمانیا وقیل‌تسعا وقیل ثنتین‌وعشرین سنةوقیل انه غزا مصرواستولی علیها[۲] ... وملـك بعده اریوش‌بن کستاسف هذا اسمردیوس[۳] المجوسی سنة واحده وقیل‌ثلاث عشره سنة وسمی مجوسیا لظهور زرادشت بدین المجوسیة فی ایامه[۴] ثم ملك اخشویرش‌بن داریوش عشرین سنة وکان وزیره هامان العملیقی[۵] ... ثم‌ملك‌من‌بعده ابنه‌ارطحشاشت ابن اخشویرش ویلقب‌بطویل‌الیدین وکانت‌امه من‌الیهود بنت اخت مردخای[۶] ثم‌ملك من‌بعده ارطحشاشت الثانی خمس سنین، وقیل‌احدی‌وثلاثین...[۷]

۱ــ رجوع شود بجلد اول یشت‌ها ، ص ۲۰۹ ، ۲۱۱

۲ــ قمبوسیوس (کمبوجیه) درسال ۵۲۳ ق م هنگامی که از مصر بازمیگشت کشته شد . بنابراین حدود هفت سال حکومت کرده است .

۳ــ عبارت پریشان است وظاهرا : وکان قبل‌هذا

۴ــ اریوش (ص = داریوش) پس از (اسمردیس = بردیا) پسر کورش شاه شد و بر گئومات مغ غلبه‌یافت اسمردیس نام برادر گئومات مغ هم بوده است گئومات قریب ۹ ماه حکومت کرد .رجوع کنید به‌مقاله نگارنده این مقدمه در مجله یغما شماره دی‌ماه ۱۳۴۱ تحت‌عنوان «گنهکاران بیگناه»

۵ــ در حکومت خشایارشا (اخشویرش) ، هامان نام یهودی به وزارت رسیده که با یهود دشمنی داشته وبتحریك‌او، شاه فرمان قتل یهودیان را صادر کرده است ولی به‌وساطت «استر» اینکار انجام نگرفت وهامان نیز بقتل رسید.

۶ــ اردشیر درازدست (طویل الباع) ظاهرا این لقب را بعلت بخشندگی وقدرت و سطوت خود بـدست آورده بود نه اینکه دستش آنقدر دراز باشد که بزانویش برسد ، آنطور که مورخین گفته اند .

۷ــ بعد از اردشیر اول، داریوش دوم وسپس اردشیر دوم به سلطنت رسیده است.

ثم ملك من بعد دارا ابن الامه ویلقب الناکیش وقیل داریوش الیاریوس ملك سبع عشر سنة... ثم ملك من بعده ارطحشاشت بن اخی کورش ، داریوش احدی عشره سنة ... ثم ملك من بعده ابنه ارشیش بن ارطحشاشت ... ثم ملك من بعده ابنه دارا بن ارشیش[1] واستولی الاسکندر علی ملك فارس فی ایامه ..[2]

این روایت ابن خلدون تاحد بسیار زیادی با روایات یونانی تطابق دارد خصوصاً سلسله سلاطین بسیار صحیح ومطابق است .

ابوریحان ، نام سلاطین ایرانی را که بر بابل حکومت کردند بدینصورت آورده است که تا حدی با روایات یونانی تطابق دارد : بلطشاصر ، داریوش المادی الاول ، کورش بانی بیت المقدس ، قومبسوس ، داریوش ، احشیرش ، ارطحشست الاول ، داریوش، ارطحشست الثانی ، اخوس ، فیرون ، داریوش بن ارسیخ ، اسکندر بن میقدون البناء

تولد ومرگ یك سردار

مرگ این سردار بزرگ ایران مانند تولدش مرموز وشگفت ودر پرده‌ای از اسرار پوشیده است .

چنانکه میدانیم مورخین یونانی داستان کودکی و پرورش کورش را بصورت افسانه آمیزی نوشته‌اند که از همه مفصلتر روایت هرودت است . هرودت گوید:

آستیاگ پادشاه ماد شبی خواب دید که ازشکم دخترش ماندانا درخت تاکی برآمده و آسیا را فراگرفت . معبرین گفتند ازدخترت فرزندی بدنیا خواهد آمد که سلطنت را از تو خواهد ستاند، او تصمیم گرفت طفل نوزاد دخترش را بکشد . وزیر، طفل را بدست چوپانی مهرداد نام سپرد تا بقتل برساند . مهرداد زنی داشت «سپاکو» نام ودرهمان روزها طفلی مرده بدنیا آورده بود، اوجریان سپردن طفل و امریه قتل اورا بزن خود گفت و اظهارداشت که من

۱ــ این چند جمله تا حدی مغشوش است ولی بهرحال آخرین سلاطین هخامنشی داریوش پسر آرسام (آرسان) بوده است که ابن خلدون بصورت ارشیش آورده است

۲ــ کتاب العبر... ج ۲ ص ۱۶۶ و ۱۶۷

طفل را گرفتم وبا خود آوردم بدون اینکه بدانم پدر و مادر او چه کسانی هستند . با اینحال ازمشاهده اشیاء زرین و لباسهای فاخری که در برداشت دچارحیرت بودم وبالاخره دانستم که‌ازماندانست وقتی زن‌روپوش‌را کنارزد وآن نوزاد فربه وزیبا را مشاهده کرد گریستن آغاز کرد و التماس نمود که طفل را نکشد و چنین کردند واورا پروردند . بعدها که‌آستیاگ خبریافت اولا وزیرش را که سرپیچی ازفرمان او کرده‌بود تنبیهی جان گزا کرد وسپس کورش را بفارس فرستاد که نزد پدر و مادر خود برود و کورش در آنجا حکومت یافت ولشکری فراهم کرد وبالاخره آستیاگ را نیزازمیان‌برد[1]

جالب اینست که در روایات‌مانیز، در همین زمانی که صحبت از کورش بمیان میآید ـ یعنی زمان حکومت بهمن ودخترش خمانی یا همای ـ چنین داستانی مربوط بیکی از شاهزادگان هست منتهی این شاهزاده را داراب نامیده‌اند ، واینك خلاصه‌ای ازآن :

«چون همای دختربهمن بعد از مرگ بهمن بتخت بنشست ، کودك‌اندر-شکم اوسه‌ماهه بود ، چون ششماه دیگر برآمد ، بار بنهاد وپسری بیاورد . همای ترسید و گفت اگراین‌پسر را پیدا کنم، سپاه ورعیت‌ملك ازمن‌بستانند وبکودك دهند ، دلش بارنداد . . واین ملکه دختر بهمن آن پسر را بتابوتی نهاد ... واندرآن تابوت بااو گوهرها وخواسته بسیار بنهاد .. وآن‌تابوت را در رود کر که در اصطخراست اندر انداخت ... [2] و در تابوت استوار

۱ــ ترجمه تاریخ هرودت آقای دکتر هدایتی ج۱ص ۱۹۵ تا۲۱۷ وایران باستان‌پیرنیا ص ۲۳۳ تا ۲۴۰

۲ــ بعضی ، نهری را که طفل بدان‌افکنده شده نهربلخ دانسته‌اند وفردوسی رودفرات نوشته ونجات دهنده راگازری دانسته وجریان جادادن طفل‌را بدست مادر ودایه‌درصندوق چنین گوید :

یکی خوب صندوق از چوب خشك — بکرد و گرفتند در قیر و مشك
درون نرم کردش به دیبای روم — بر آلوده بیرون اودبق و موم
بزیر اندرش بستر خواب کرد — میانش پر از در خوشاب کرد
بسی زر سرخ اندرو ریختند — عقیق و زبرجد بر آمیختند
به بستند یك گوهر شاهوار — ببازوی آن کودك شیر خوار

بقیه درصفحه بعد

کرده بود ... مردی بود آسیابان که او را پسری آمده و آن پسرش مرده وزنش بر آن پسر جزع و گریستن کرد ، آن تابوتك بدست آسیابان افتاد ، سرش باز کرد ، آن خواسته دید و کودك ماهروی ، زن را گفت :

خدای تعالی مرا این کودك داد بدل آن کودك ، بیا تا این را بپروریم ، اورا بر گرفتند و همی پروردند . . .

همای از پس حسرت آن کود کی میبود همیشه؛ خبر آوردند که فلان آسیابان کودك یافته است . . .

چون بیست ساله شد همه ادبها آموخته بود ؛ همای اورا بخواند و مر اورا گفت : تو پسر منی ، از پدر من بهمن واین ملك تراست [1]

اما مرگ کورش نیز خود داستانی پیچیده و مرموز دارد و هنوز پرده‌ای از ابهام بر آن پوشیده است .

مورخین یونان خصوصاً هرودت گوید که کورش در اواخر عمر بجنگ ماساگت‌ها ، که قومی بودند در نواحی رود سیحون ، رفت .

گفتیم در روایات اسلامی نیز باین نکته اشاره شده بود که در زمان سلطنت گشتاسب و بهمن ، ترکان نواحی شرقی و شمالی ایران شورش آورده و مرتباً شهر بلخ را تهدید میکردند «و نشست گشتاسب به بلخ بودی تا پادشاهی خویشتن از ترکان نگاه داشتی» [2] وحتی در یکی از جنگهای بعد از آن، بر بلخ نیز پیروز شده و درفش کاویان را هم از ایرانیان ربوده بودند .

بقیه از صفحه قبل

بدانگه که شد کودك ازخواب مست — خروشان بشد دایه چربدست
نهادش به صندوق در نرم نرم — به چینی پرندش بپوشید گرم
ببردند صندوق را نیم شب — یکی بر دگر نیز نگشاد لب
ز پیش همایش برون تاختند — به آب فرات اندر انداختند

(شاهنامه ج۳ ص ۳۲۱)

اما روایت بلعمی در انداختن این طفل به رود کر ، با شباهتی که با داستان کودکی کورش دارد و ازجهت نام کورش خود قابل تامل است .

۱ــ ترجمه طبری بلعمی ص ۶۸۹ و ۶۹۰ وابن اثیر ج ۱ ص ۱۲۰

۲ - ترجمه بلعمی ص ۶۵۷

ظاهر امراینست که‌دیگرسلطنت مشرقی ایران یعنی بلخ ، باهجوم‌ترکان اضمحلال یافته و بابرتخت‌نشستن زنی‌ازشاهزادگان‌یعنی همای ، دیگرقدرتی درمشرق نبود . طبق‌روایت یونانیان :

کورش که درمغرب کارها را روبراه کرده بود برای یکسره کردن کار مشرق وجلوگیری ازهجوم قبایل‌ما ساگت وسکاها بمشرق تاخت دراین‌وقت براین طوایف مهاجم زنی‌حکومت میکرد که «تومی‌ریس» نام داشت کورش‌تا رودسیحون(آراکس) راندوازآن رودنیز گذشته و به‌پیغام‌ملکه که گفته بود: «شاه ماد ، رها کن‌کارهائی که میکنی،چه نمیدانی نتیجه‌آن چه خواهدبود» اعتنائی نکرد اما دراین جنگ سپاهیان‌ایران شکست یافتند ظاهراً درهمین وقت خبرتوطئه‌ای درغیاب کورش از پای تخت (پارس) نیز بگوش او رسید و وضع اورا مشوش‌تر کرد و پسرملکه ما ساگت ها نیز که در اسارت کورش بود خودکشی کرد و بالنتیجه خشم و توحش طوایف مهاجم شدید تر شدودر جنگ بعد، هنگام گیر ودار جنگ بقول کتزیاس کورش از اسب به زیر افتاد و یکی از جنگیهای هندی زوبینی بطرف اوانداخت که به ران اوآمد، او را بلند کرده به اردو بردند . کورش پس ازآنکه وصایای خودرا کرد بفاصله سه‌روزدر گذشت.

بیشتر مورخین، غیراز کزنفون که برطبق یك روایت مفصل مرگ اورا عادی ودرپارس دانسته است پایان زندگی‌اورا درجنگ با سکاهانوشته‌اند.

هرودت گوید:درهمان میدان جنگ کورش که زخم دیده‌بود در گذشت وجسدش درمیدان ماند.

تومی‌ریس امر کرد، مشکی ازخون‌انسانی پر کنند و سپس جسد کورش را یافته سراو را درمشك خون فرو کرد وخطاب بآن میگفت:«ای پادشاه با اینکه من زنده‌ام‌وسلاح‌بدست‌برتو پیروز شده‌ام، اما تو که باخدعه ونیرنگ برفرزند من دست‌یافتی در حقیقت مرا نابود کردی،اکنون ترا ازخون‌خواری سیرمیکنم.»

این روایت هرودت ، اگر صحیح باشد میتواند نتیجه یك روحیهٔ

انتقامجویانه دیگر از نوع انتقام‌آتش‌سوزی سارد و آتن وتخت‌جمشید - نیز باشد و آن اینست که بر طبق روایات ایرانی سالها پیش از زمان کورش - یعنی درزمان کیخسرو - که‌از اجدادپادشاهان بلخ مانند گشتاسب ولهراسب بود چنین رفتاری با پادشاه تورانیان(سکاها) کرده بودند، بدین‌معنی که پس ازآنکه افراسیاب بعداز جنگهای طولانی از برابر کیخسرو گریخت «او را یافتند وپیش کیخسرو آوردند. اورا بند کرد وسه روز بازداشت ...روزچهارم افراسیاب را پیش خواست‌و گفت: مرابگوی که‌سیاوخش را بچه جهت کشتی؟ اوهیچ‌سخن نگفتی. پس‌بفرمود تابکشتندش مردی برخاست ... وسرافراسیاب را ببرید اندرطشتی، همچنانکه سر سیاوش را بریده بودند و آن طشت پر خون‌شد وسوی کیخسرو آوردند واودست‌بخون‌افراسیاب اندر کرد تاآرنج»[1]

اگر تنها از جهت مرگ فرزند ملکه ، رفتار خشن این زن را توجیه نکنیم، آیانمیتوان گفت که یکنوع رفتارانتقامجویانه او نسبت بخون یکی از اجداد دلیر ومعروف‌خود نیز بوده باشد؟

حمل جنازه به پارس

درباب سرنوشت جسد کورش ، روایت هردوت گنگ است و سایر مورخین نیز نگفته‌اند که سپاهیان ایران در آن دشت‌های دور از پایتخت چگونه باز گشتند . احتمال دارد که جسد درجایی به امانت ویابخاك‌سپرده شده باشد .

میدانیم که پس ازمرگ کورش وخصوصاً پس از حرکت کمبوجیه به به مصر ، اوضاع پایتخت پریشان شد تا داریوش روی کار آمد و سالها با شورش‌های داخلی جنگید وهمه شهرهای مهم یعنی بابل وهمدان وپارس و ولایات شمالی وغربی ومصر راآرام کرد ، روایتی بس مؤثر هست که پس از ۲۰ سال که ازمرگ کورش‌میگذشت ، بفرمان داریوش ، جنازه کورش را بدینگونه به‌پارس نقل کردند :

---

۱ - ترجمه بلعمی ص ٦١٦

« شش ساعت قبل ازورود جنازه بشهر پرسپولیس (تخت جمشید)داریوش با درباریان تا بیرون شهر به استقبال جنازه رفتند و جنازه را آوردند. نوازندگان در پیشاپیش مشایعین جنازه آهنگهای غم‌انگیز مینواختند. پشت سر آنان پیلان وشتران سپاه وسپس سه‌هزار تن ازسربازان بدون سلاح راه میپیمودند. دراین جمع سرداران پیری که در جنگهای کورش شرکت داشته‌بودند حرکت‌میکردند پشت‌سر آنان گردونه باشکوه سلطنتی کورش که دارای چهارمال‌بند بود وهشت اسب سپید بادهانه ویراق طلا بدان بسته بودند پیش میآمد. جسد برروی این گردونه قرار داشت محافظین جسد و قراولان خاصه بر گرد جنازه حرکت میکردند و سرودهای خاص خورشید و بهرام میخواندند و در هرچند قدم یکبار میایستادندو بخورمیسوزاندند. تابوت طلائی در وسط گردونه قرارداشت.

تاج شاهنشاهی بر روی تابوت میدرخشید. خروسی بر بالای گردونه پروبال زنان قرارداده شده بود. این علامت و شعار نیروهای جنگی کورش بوده است [1] پس از آن سپهسالار بر گردونه‌ای جنگی (رتهه) سوار بود و درفش خاص کورش را دردست داشت. بعدازآن اشیاء واثاثیه زرین و نفایس و ذخایری را که مخصوص کورش‌بود- یك‌تاك اززر ومقداری ظروف وجامه‌های زرین - حرکت میدادند.

همینکه نزدیك شهررسیدند، داریوش ایستاد ومشایعین را امربه‌توقف داد وخود با چهره‌ای اندوهناك آرام بر فراز گردونه رفت و برتابوت بوسه زد. لحظه‌ای چند گذشت. همه حاضران‌خاموش‌بودند ونفس‌ها حبس گردیده بود. قدرت شاهنشاهی عظیم دربرابر ابهت شاهنشاهی در گذشته، سرتعظیم فرود میآورد.

بفرمان داریوش، دروازه‌های قصرشاهی (تخت جمشید) را گشودند و جنازه را بقصرخاص بردند. تا سه‌شبانه روز مردم بـا احترام از برابر نعش میگذشتند و تاجهای گل نثار میکردند و مؤبـدان سرودهـای مذهبی میخواندند.

۱ــ شاید اینکه درتورات، کورش، عقاب شرق خوانده شده‌است‌بهمین‌مناسبت‌بوده‌باشد.

روز سوم که اشعه زرین آفتاب بر برج و باروهای کاخ با عظمت هخامنشی تابید ، با همان تشریفات ، جنازه را بطرف پارسه گرد - شهری که مورد علاقه خاص کورش بود- حرکت دادند. بسیاری از مردمان دهات و قبایل پارسی برای شرکت دراین مراسم سوگواری بر سرراهها آمده بودند و گل و عود نثار میکردند .

در کنار رودخانه کورش (کر) مرغزاری مصفا و خرم بود . در میان شاخه‌های درختان سبز و خرم آن بنای چهار گوشی ساخته بودند که دیوارهای آن از سنگ بود .

هنگامی که نعش را میسپردند ، پیران سالخورده و جوانان دلیر، یکصدا به عزای سردار خود پرداختند . در دخمه مسدود شد ، ولی هنوز چشمها بدان دوخته بود و کسی از فرط اندوه بخود نمیآمد که از آن جادیده بردوزد.

به اصرار داریوش ، مشایعین ، پس از اجرای مراسم مذهبی همگی باز- گشتند و تنها چند مؤبد برای اجرای مراسم مذهبی باقیماندند»[1]

دویست سال بعد که اسکندر مقدونی ،کاخ شاهی را بآتش کشید روزی به پارسه گردآمد و برسر مزار کورش رفت وخواست داخل مقبره شود، امر کرد درآن را گشودند. بعد از حرکت اسکندر بمشرق ، بر اثر آشفتگی اوضاع تجملات مقبره رااز جواهر واشیاء گرانبها وقالیهاربودند ولی نتوانستند خود جسد را بدزدند . اسکندر پس از مراجعتش ازراه بلوچستان بپارس ، به پارسه گردرفت وامر کرد آریستوبول بدرون مقبره داخل شود وباقی‌مانده جسد کورش را جمع کرده بجای خود بگذارد ، بعد در مقبره را به امر او باخشت تیغه کردند و اسکندر این تیغه را مهر کرد.

---

۱ - قسمتی از مقاله نگارنده در مجله تهران‌مصور ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷

قره کلیسا

بقلم

اندرانیک هویان

کلیسای قاتووس درجنوب شهر ماکو، پانزده کیلومتری[1] شمال شرقی سیه چشمه و۷ کیلومتری شمال راه سیه چشمه به قره ضیاء الدین ، در ٤٦ درجه و۳۳ دقیقه‌طول جغرافیائی[2] و ۳۹ درجه و ۰٦ دقیقه عرض جغرافیائی واقع است .

کلیسای قاتووس در یازدهم بهمن‌ماه ۱۳۳٤ تحت شماره ٤۰٥ به ثبت تاریخی رسیده است .

بعلت‌دفن یکی ازپیشوایان دین مسیح (باعتقاد ارمنیان یکی‌ازدوازده شاگردمسیح) در کلیسای قاتووس ، این کلیسادر نزد ارمنیان‌بسیار محترم‌ومقدس‌محسوب‌میگردد.

۱ــ فرهنگ جغرافیائی ایران جلد چهارم

۲ــ فرهنگ آبادی های ایران ـ تالیف دکتر لطف‌الله مفخم پایان

۳ــ آقای موسوی ماکوئی نماینده محترم مجلس شورایملی ترجمه فارسی‌یاداشتهای مینورسکی‌را دراختیارم گذاردند.

مینورسکی [۳] در سال ۱۹۰۵ میلادی از کلیسا دیدن کرده و در « آثار باستانی ماکو» مینویسد :

هرسال در فصل تابستان ، و در روز معین ، ارمنیان از پیر وجوان ، خرد و کلان ، ازسراسر کشور برای زیارت به کلیسای قاتووس میروند و مراسم مذهبی انجام میدهند.

... بمن گفته بودند که در کلیسا دست راست شاگرد مسیح در قالب نقره محفوظ است ولی من فقط قالب نقره آنرا دیدم ...

نام کلیسا

مورخان قرن هشتم هجری به‌بعد، گاهی بمناسبت ، یادی از کلیسای قاتووس کرده، آنرا «قراکلیسا» نامیده‌اند. چون قسمت‌شرقی بنای کلیسای قاتووس، باسنگ سیاه ساخته شده‌است، برخی چنین می‌پندارند که مفهوم «قراکلیسا» «کلیسای سیاه» است. زیرا «قرا» درترکی بمعنی سیاه است.ولی دراینجا باید به‌یك نکته تاریخی توجه داشت که زبان مردم آذربایجان تا قبل‌ازنفوذ کامل گویش‌ترکی (قرن دهم ویازدهم) زبان آذری بوده،واکنون نیز، درپاره‌ای ازروستاها، افراد مسن، بابقایای این زبان آشنائی دارند، در گویش تاتی و هرزنی [۱]، که دولهجه از زبان آذری، یعنی زبان باستانی آذربایجان میباشد، واژه های «کله» یا«کالا» بمعنی بزرگ است.و در گویش گلین‌قیه [۲] نیز، (دهکده‌ای درآذربایجان شرقی) به‌بزرگ «کالا» میگویند.

کسروی [۳] درضمن یکی ازمقالات‌خود، راجع به«قرا» چنین نوشته‌است: «قرا» درزبان آذری بمعنی بزرگ بوده وخود تغییر یافته واژه « کلان»است که درفارسی هنوز هم بکار میرود .

یکی ازرودخانه های آذربایجان «قرارود» است که درارسباران جاری است ودر کتابهای آغاز اسلام آنرا« کلانرود» نوشته‌اند، یعنی رود بزرگ. پس‌از نفوذ زبان ترکی درآذربایجان، اگرچه‌نام بعضی‌جاها به‌ترکی‌ترجمه شد، ولی نام‌ها نیز بمناسبت قرابت کلمات، تغییر صورت داد، و این یکی

۱- تاتی وهرزنی تألیف عبدالعلی کارنگ ـ گویش کرنیگان ـ تألیف یحیی ذکاء
۲- گویش گلین‌قیه- تألیف یحیی ذکاء
۳- مقالات کسروی- گردآوری یحیی ذکاء

پس از این واقعه مبلغین بسیاری به ارمنستان آمدند و درخفا مردم را دعوت به قبول دین مسیح میکردند ، اندك اندك این دین در میان رجال و درباریان وخانواده سلطنتی نیز نفوذ یافت ، ولی بااین همه باز، اجتماعات خودرا در کوهستان‌ها و یا در درون غارها تشکیل میدادند .

در اواخر قرن سوم میلادی ، یکی از خانواده‌های سلطنتی (ازسلاطین اشکانی ارمنستان) که بعلتی محکوم به مرگ شده بودند ، قبل از اینکه همه افراد خانواده کشته شوند ، یکی از کودکان که گریگور نام داشت ، دایه‌اش او را بقیصریه فرار داد ، این کودك در میان یك خانواده مسیحی بزرگ شده و تحصیل کرد ، گریگور چون درخانواده‌ای مسیحی زندگی میکرد باآئین مسیح آشنا شده‌آن دین را پذیرفت و با مطالعات بیشتر در سلك مبلغین درآمد .

در سال ۲۸۷ میلادی تیرداد پادشاه ارمنستان ، هنگام بازگشت ازروم، گریگور را بعنوان منشی خود انتخاب کرده ، و با خود به ارمنستان برد ، در یکی ازاعیاد ، چون گریگور، ازقربانی برای الهه‌آناهید امتناع ورزید، پی‌به‌دین اوبردند، وچون حاضر به‌ترك دین خود نشد،اورا به‌زندان‌افکندند.

گریگور مدت ۱٤ سال در زندان بسر برد ، بالاخره تیرداد ، بنا بر- تمایلی که به دین مسیح پیدا کرد ، اورا از زندان بیرون‌آورده ، بعداًخود و افراد خانواده‌اش مسیحی شدند. ازآن‌پس تیرداد با یاری گریگورارمنیان را مسیحی گردانید .

باین‌ترتیب ازسال۳۰۱ میلادی دین مسیح، دین رسمی ارمنستان‌شناخته شد و از این تاریخ در نقاط مختلف ارمنستان کلیساهائی بنا گردید .

چون باکوشش‌های گریگورارمنیان مسیحی‌شده بودند، مذهب‌ارمنیان را، گریگوری، گریگورین و گرگواری مینامند .

روحانیون ارمنیان‌درسه‌مجمع بزرگ‌مسیحیان‌جهان که درسال‌های۳۲۵ و۳۸۱و٤۳۱ میلادی‌تشکیل‌شده بود ،شرکت کردندودرطی‌این‌مدت‌ازمصوبات این مجامع پیروی میکردند ، ولی مجمع سال ٤۳۱ میلادی که درشهرایفیس

نمای کلی کلیسا (شکل شماره ۱)

نمای گنبد کوچك و دیوار کلیسا (شکل شماره ۲)

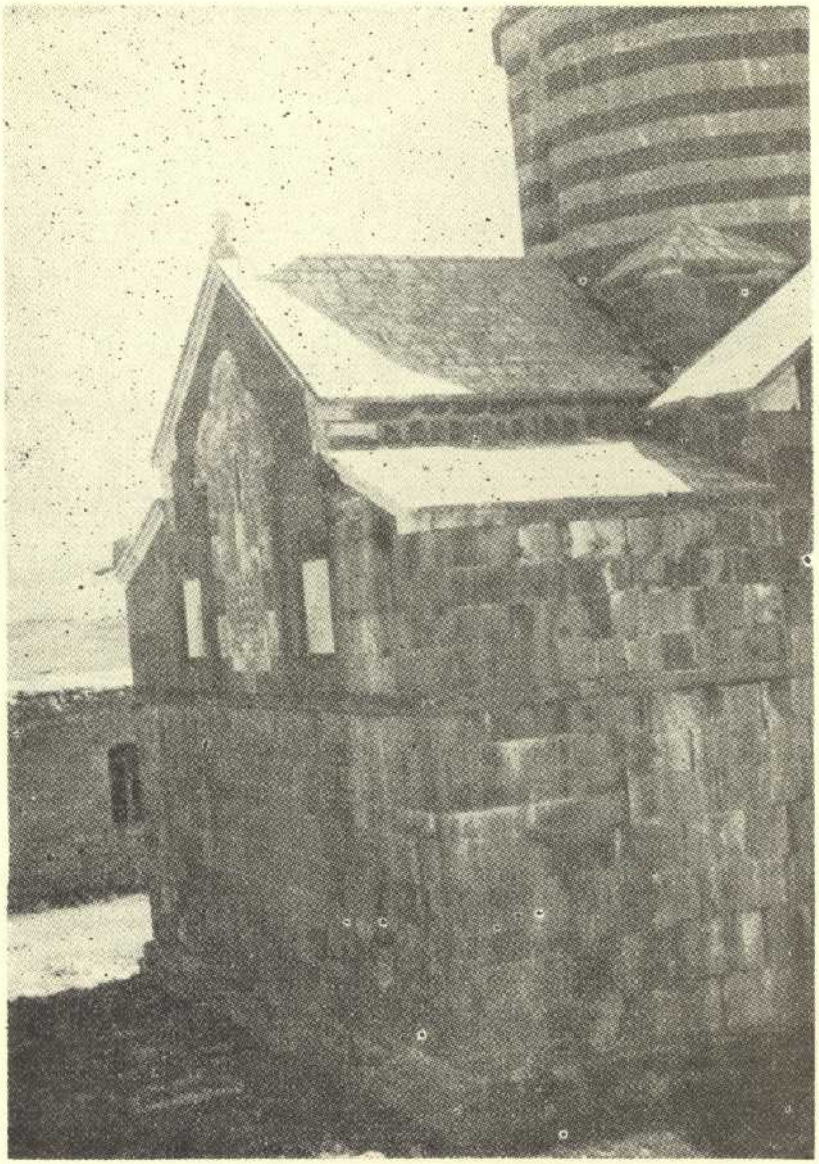

نمای خارجی محراب (شکل شماره ۳)

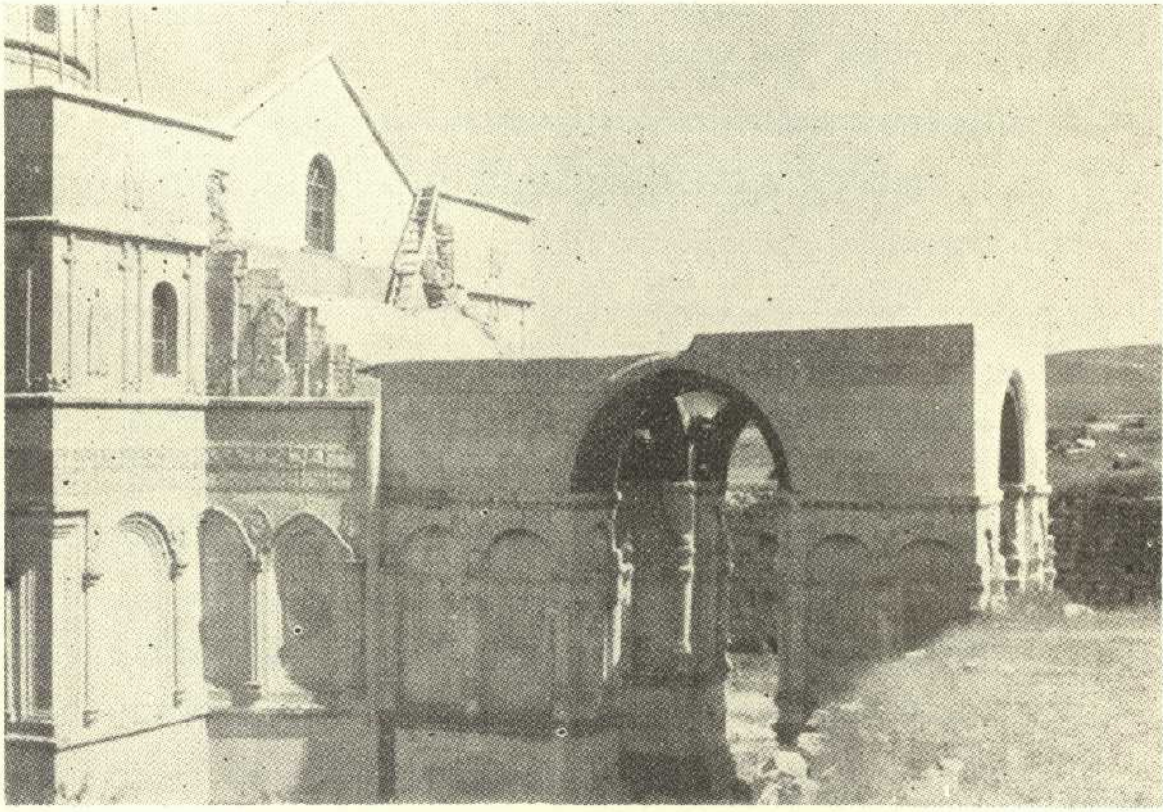

نمای برج قاتووس (شکل شماره ٤)

در آسیای صغیر تشکیل شده بود، آخرین مجمعی بود که نمایندگان روحانیون ارمنیان در آن شرکت کردند. پس از آن تاریخ ارمنیان از هیچ یك از مجامع مذهبی غیر ارمنی پیروی نکردند و برای خود مرکزی پدید آوردند (در اچمیادزین اوچ کلیسا) که مرجع تقلید آنان گردید.

ارمنیان با وجود اعمال نفوذ ملل قوی مسیحی، آئین مذهب خود را محفوظ داشته و تغییر عقیده نداده‌اند.

کلیسای قاتووس و سرنوشت آن

کلیسای قاتووس در طول زمان، بارها دچار زلزله، غارت و چپاول و انهدام شده، حمله چنگیزمغول وجانشینانش، یورش تیمورلنگ واعقاب او، حملات سپاهیان عثمانی وجنگ‌های داخلی درمنطقه آذربایجان مانع بزرگی برای تعمیر اساسی آن بوده است. بعلت عدم وجود آرامش در این منطقه همیشه متصدیان کلیسا بزحمت قادر بودند حتی تعمیراتی جزئی در آن بعمل آورند، و اندکی از خرابی های آن بکاهند، زمانی که آذربایجان درچنگال حکام‌وسرداران مغول بود، از مسؤولان کلیسای قاتووس، باج و خراج بسیاری مطالبه میکردند وبهمین علت این کلیسا دراین دوره محکوم به خرابی شده بود، ولی در همین دوره گه گاه بعضی از جباران مغول اندکی برسر لطف میآمدند و روشی ملایم‌تر پیشه میکردند، و اجازه تعمیر ومرمت خرابی‌ها را میدادند، و یا بعضی از فرمانروایان مغول که پیرو کیش مسیح بودند، کمك هائی برای نگاهداری کلیسا میکردند، باز کلیسا روبآبادی می‌نهاد، ولی پس از اندك زمانی، حاکم جبار دیگری مصدر کار میشد و اعمال خشونت‌آمیز او و گرفتن خراج زیاد باعث ویرانی کلیسا میگردید.

بعلت این همه فشار و مطالبه باج وخراج بسیار، و قتل وغارت‌هائی که دراین کلیسا بعمل آمده‌است، کلیسای قاتووس نتوانسته است، مانند کلیساهای دیگر، مرکزی برای طلاب وجویندگان علم وهنر وادب قرار گیرد، چون معمولا دراین قبیل کلیساها مراکزی برای تربیت طلاب علوم دینی، خطاطان نقاشان و هنرمندان وجود داشت، و کتابخانه های کلیساها، مورد استفاده

مورخین ، نویسندگان و فلاسفه قرار میگرفت .

اشارات تاریخی درباره کلیسای قاتووس

تاریخ بنای کلیسای قاتووس دقیقاً معلوم نیست، موسی‌خورن‌مورخ قرن پنجم، یادآور میشود که قبرقاتووس وساندوخت دردشت آرداز (دشت‌ماکو) واقع شده ونامی از کلیسانمی‌برد. اولین مورخی که به کلیسای‌قاتووس‌اشاره کرده است«توومآرجورونی» میباشد که دراوایل‌قرن دهم‌میلادی میزیست. ازقرن یازدهم تا اوایل قرن سیزدهم میلادی اطلاعی‌از این کلیسادر دسترس نیست. واز اوایل قرن سیزدهم اغلب در کتب مورخین به‌نام کلیسای‌قاتووس برمیخوریم.

در شورای‌اعیان مغول (قوریلتای) که‌درسال۱۲۲۹ میلادی (٦۲۷هجری) دوسال بعدازمرگ‌چنگیزمنعقد گردید ، اوکتای‌قاآن به خانی‌انتخاب شد. درشورای مزبور تصمیم گرفتند،سپاهی برای سرکوبی جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه، به‌آذربایجان‌اعزام گردد، فرماندهی‌این‌سپاه بعهده، جرماغون‌نویان، یکی ازسفاکان بنام بود. جرماغون در سال ۱۲۳۱-۱۲۳۰ میلادی (٦۲۹-٦۲۸ هجری) به‌آذربایجان‌حمله بردوبالاخره دردشت مغـان شبـانـه جلال‌الدین منکبرنی‌را غافلگیر کرد، وبامتفرق شدن سپاهیان جلال‌الدین، آذربایجـان را متصرف شد وسپاهیان او آذربایجان را غارت کردند، یکی ازنقاطی کـه ازدستبردآنان مصون نماند، کلیسای قاتووس‌بود که خسارت زیادی دید. از دیگر سفاکان بنام مغول، که در منطقه‌آذربایجان ونواحی‌اطراف‌آن مرتکب فجایع بیشماری شد، باید بایچورانام‌برد، این‌سردارمغول درسال ۱۲٤۲میلادی (٦٤۰ هجری) هرآنچه که سلف او جرماغون نویان، در کلیسـای قـاتووس انجام نداده بود به انجام رسانید . دست دوسفـاك مذکـوررا، امیر ارغون ازآذربایجان کوتاه کرد، امیرارعون[1] از دبیران اوکتای قاآن بود ، که‌به حکومت ایران فرستاده شده بود ، که پس ازآمدن هلاکو به‌ایران، درسلك ملازمان او درآمد.

۱- تاریخ مغول تألیف عباس اقبال

درسال ۱۲۵۰ میلادی (٦٤٨ هجری) کلیسای قاتووس بوسیله دزدان گرجی وسربازان مغول غارت شد وبه بنای آن خسارت زیادی رسید. هوسپ خلیفه کلیسا برای تعمیر آن به امیرارغون متوسل شد وتوانست رضایت اورا جلب کرده دستور تعمیر کلیسارا بگیرد.

درسال ۱۲۵۳ میلادی (٦٥١ هجری) هلاکو بامر برادرخود منکو قاآن بالشکریانی که اکثرشان ازطوایف عیسوی مغول (اقوام کرائیت، نایمان وایغور) بودند، برای دفع ملاحده ، به ایران آمد، وپس ازدفع ملاحده وتسخیر بغداد، شهر مراغه را به پایتختی بر گزید.

چون مادرهلاکو، سرقوی تی خاتون، وزوجه اش دوقوز خاتون، هردومسیحی بودند، وی نسبت به مسیحیان توجه خاصی داشت. درزمان هلاکو تعمیراتی در کلیسای قاتووس بعمل آمد، وهلاکو موقوفاتی برای کلیسامعین کرد.

درسال ۱۲۸٤میلادی (٦٨٣ هجری) ارغون خان پسراباقاخان به سلطنت انتخاب شد، لئون پادشاه گیلیگیابرای ملاقات ارغون خان، به آذربایجان آمد واز کلیسای قاتووس دیدن کرد، ولی پس از بازگشت لئون، مغولان به کلیسای قاتووس حمله برده وپس از قتل عام روحانیان وزوار آن، کلیسارا غارت و ویران کردند.

در سال ۱۳۱۹ میلادی (۷۱۹ هجری) زلزله شدیدی در ماکو حادث گشت، که قسمت اعظم کلیسارا ویران کرد، اسقف بسداجی زاکاریا، که ازسال ۱۳۱۵ میلادی (۷۱۵ هجری) به سمت راهب ارشد کلیسا، انتخاب شده بود، بساختن آن همت گماشت وپس ازده سال کوشش درسال ۱۳۲۹ میلادی (۷۳۰ هجری) تعمیرو بازسازی آن باتمام رسید، کلیسای قاتووس قبلا با سنگ سیاه ساخته شده بود، وچون قسمت اعظم کلیسا ویران گردید وفقط قسمت شرقی آن باقیماند، قسمت جدیدرا با سنگ سفید ساختند. ازطرح اولیه کلیسا اطلاعی دردسترس نیست، ولی طرح کنونی آن یادگار بازسازی دوم است، که به عقیده بسیاری از طرح کلیسای اچمیادزین (اوچ کلیسا) اقتباس شده است. در دیوار کلیسا، کتیبه‌ای ازاسقف بسداجی درمورد باز سازی کلیسا باقی است.

(۷)

در سال ۱۳۴۳ میلادی (۷۴۴هجری) امیرشیخ حسن کوچك از سلسله امرای چوپانی با قشونی بهمراهی امیر یعقوب‌شاه از امرای روم به‌تسخیر بلاد روم رفت ولی درجنگ شکست‌خورده مراجعت کرد. پس‌ازاین شکست‌امیر قوچ حسن پسر امیرحسن بن امیر چوپان به کلیسای قاتووس گریخته ودر آنجا پنهان‌شد،ولی‌امیرشیخ‌حسن‌آگاه گشت وپنهانی کس فرستاد اورا گرفته بتبریز آوردند.

حافظ‌ابرو مورخ قرن هشتم هجری ، مؤلف کتاب « ذیل جامع‌التواریخ رشیدی[1] » دراین موردچنین نگاشته است:

«... از اتباعشان درآن ملك‌خرابیها عظیم رفت‌بتخصیص ابرقوه راغارت کردند وازآن روی بروم بجنگ اریبا رفت. از لشکرش امرا یعقوب شاه و عبدل‌وغیرهها در(جنگ) کسالت کردند تا سپاه‌روم دردلاوری‌افزودند وامیر اریبا با معدودی چند باسلیمان‌خان اورا بازنشاند، پادشاه ولشکر منهزم به تبریز آمدند، امیرقوچ‌حسن پسر امیرحسن‌بن امیرجوبان از امیرشیخ‌حسن جوبانی جدا گشته به‌قرا کلیسا بحدود قبان گریخت ومخفی شد، امیر شیخ حسن‌ازآن‌حال‌واقف شده‌درخفیه‌فرستادواورا گرفته به‌تبریز آوردندومحبوس کرد ...»

سلطان اویس ازسلاطین‌آل‌جلایر که در سال ۱۳۶۵ میلادی(۷۶۸هجری) به‌نواحی شرقی آسیای صغیر لشکر کشیده بود ، از راه کلیسای قاتووس به تبریز باز گشت وحافظ‌ابرو دراین موردچنین نوشته است:

«... بسبب آنکه بیرام‌خواجه ترکمان دهنه‌موش‌را که راهی عظیم‌تنگ ودشوار است گرفته بود، سلطان از حسنحور (؟) وغار اصحاب کهف روانه‌شد ودونوبت ازآب فرات عبور کرد ودرصحرای موش‌بابیرام خواجه ترکمان و بیرام خواجه بهزیمت رفت، مجموع خانه وایل‌واولوس او غارت کرد ، و یك هفته آنجا ساکن شد واز آنجا براه‌قرا کلیسامتوجه تبریزشد.»

---

۱ - ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف‌حافظ‌ابرو با مقدمه وحواشی وتعلیقات دکتر خانبابا بیانی

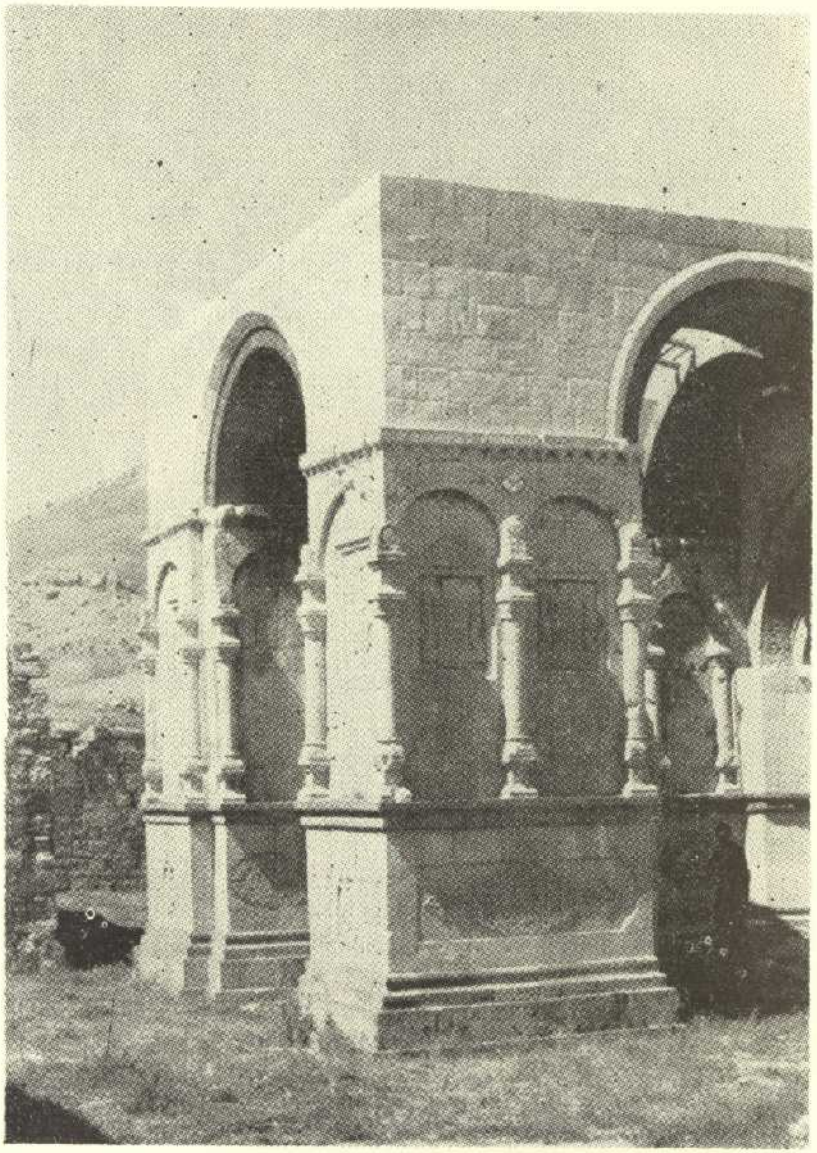

قسمتی از پایه‌ها و قوس های قسمت پائین برج کلیسای
قاتووس (شکل شماره ۵)

در ورودی بزرگ کلیسا (شکل شماره ٦)

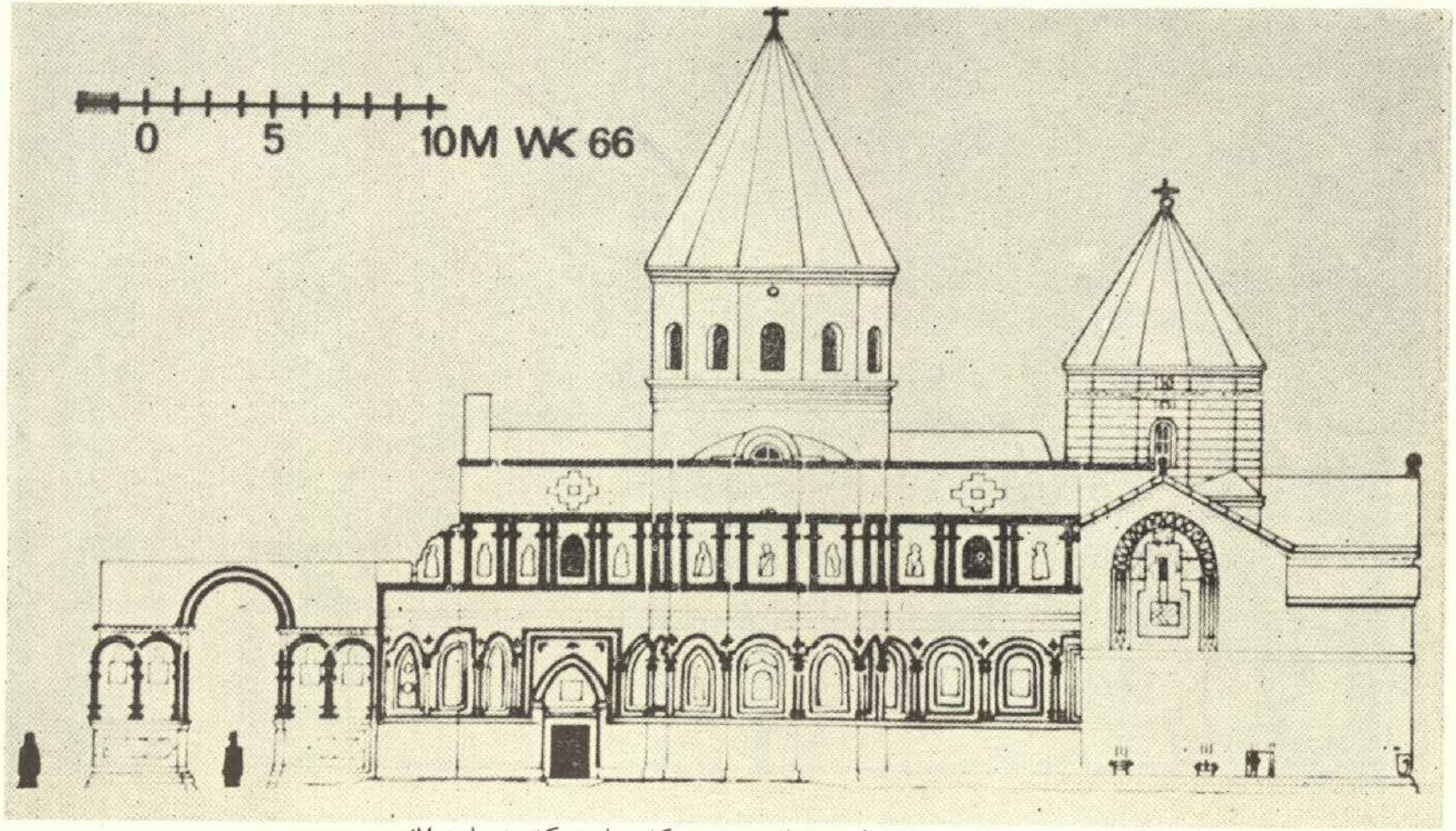

طرح نمای جنوبی کلیسا (شکل شماره ۷)

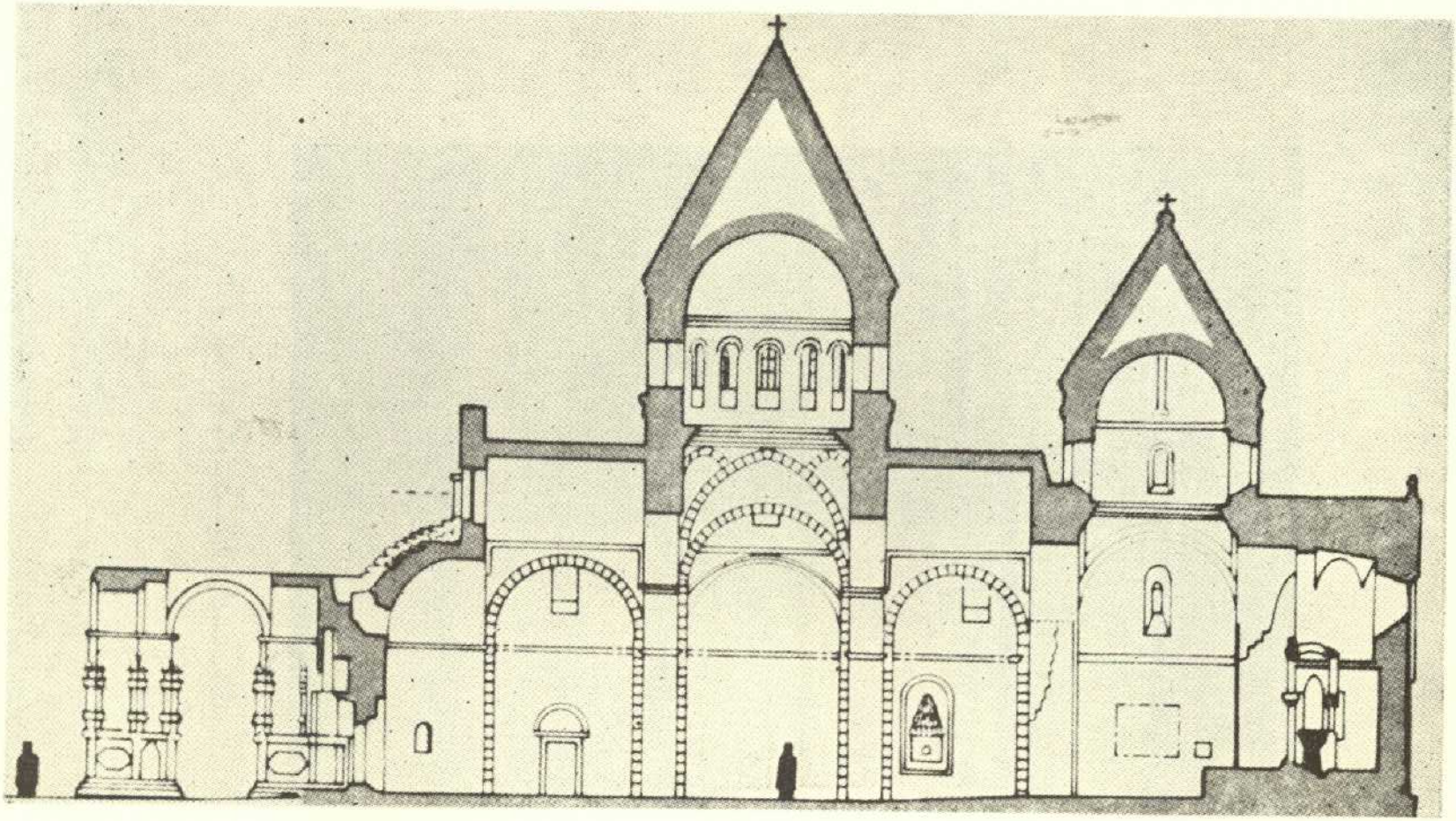

طرح مقطع کلیسا (شکل شماره ۸)

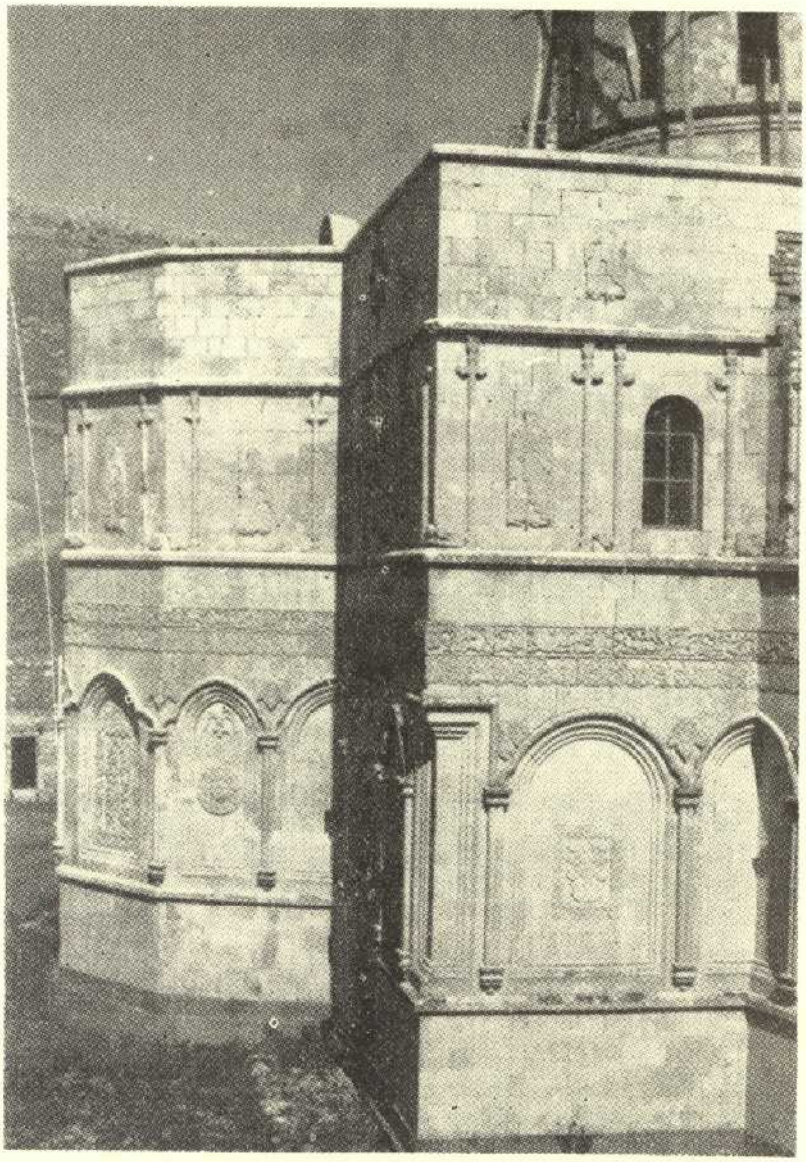

نمای شمالی کلیسای (شکل شماره ۹)

درسال ۱۳۸۵ میلادی (۷۸۷هجری) قزل‌اوقو، یکی از سرداران تغتمش (رئیس ازبکیه سفید یاشرقی که درسال ۱۳۸۲ میلادی مسکو را به‌باد غارت داد) به آذربایجان حمله کرد، وآنجا را متصرف‌شد، درجریان حمله‌قزل‌اوقو به آذربایجان، کلیسای قاتووس صدمات‌زیادی دید. در این‌زمان، راهب‌ارشد کلیسای قاتووس، اسقف گارابد، بوده‌است.

درسال ۱۳۸٦ میلادی (۷۸۸هجری) تیمورلنگ‌به‌آذربایجان‌لشکر کشید از ارس گذشته گرجستان را مورد یورش قرارداد. در یورش‌تیمور لنگ به آذربایجان، هم چنانکه عادت‌اوبود، کمتر جائی ازچپاول وغارت‌مصون‌ماند، ازجمله کلیسای قاتووس نیز از غارت وویرانی بی‌نصیب نماند.

درسال ۱۳۹۷ میلادی (۷۹۹ هجری) راهب ارشد کلیسای قاتووس،اسقف بوغوس بود، او گیراگوس‌ویرابچی را به‌سمت‌کاهنی کلیسا تعیین کرد ، اسقف بوغوس درسال ۱٤٤۱ میلادی (۸٤۵ هجری) درمجمع ۵۰۰ نفری روحانیان ارمنی که در اوج کلیسا تشکیل شده‌بود بسمت‌جاثلیقی ارمنیان انتخاب‌شد.

هنری سوم پادشاه کاستیل (اسپانیا) که قبلا نیز دو سفیر بدربار تیمور فرستاده بود، درسال ۱٤۰۳ میلادی (۸۰٦هجری) هیئت دیگری‌بعنوان‌سفارت بسر کردگی، ری‌کانزلزدی کلاویخو، بعنوان سفارت بدربار تیمورلنگ گسیل داشت، این سفیر بهمراهی نماینده‌سیاسی‌تیمور که‌بدربارکاستیل‌فرستاده‌شده بود، بسوی‌ایران‌حرکت کرد، وازطریق ترابوزان‌به خوی وماکووسپس به‌نزد تیموررفت. کلاویخو درسفرنامه‌ای که از خودبه‌یادگار باقی گذاشته در مورد دژ وامیرماکو چنین نگاشته است[1].

«.. یکشنبه اول‌ژوئن بهنگام غروب بجلوی دژی که‌ماکونام‌داردرسیدیم، این محل ازآن کسی است، که ازکاتولیك‌هاست امانام اونورالدین است‌وهمه آنان که ازاین دژ نگهبانی وپاسداری میکردندکاتولیك بودند،اینان‌اصلااز نژادارمنی‌هستندوبزبان‌ارمنی‌سخن‌میگویندونیزترکی‌وفارسی‌هم‌میدانند...».

تیمورحصار ماکورامحاصره کرد ولی‌موفق به گشودن‌آن‌نشد،وبا گرفتن

---

۱ ــ سفرنامه کلاویخو ترجمه مسعود رجب‌نیا

۲۰ سوار با امیرماکو سازش کرد، اندك‌زمانی پس‌از سازش، تیمور گذارش به ماکو افتاد، نورالدین، پسرش‌را باسه اسب خوش زین‌وبرگ به‌پیشواز تیمور فرستاد، تیمورآن پیشکش‌هارا پذیرفت و به سپاهیان خویش ابلاغ کرد که هیچیك حق‌دست‌درازی بسرزمین‌امیرماکورا ندارند. بااین فرمان‌تیمورلنگ ماکو ونواحی اطراف‌آن و کلیسای قاتووس‌برای مدتی ازدستبردغارتگران تیمور مصون ماند.

راهب ارشددیر درسال ۱٤٤۰-۱٤٤۳ میلادی (۸٤٤-۸٤۷ هجری) اسقف گریگورماکوئی بود، او درمجمع روحانیان ارمنی که دراوچ کلیسا(اچ - میادزین) تشکیل گردید ، بسمت جاثلیقی ارمنیان انتخاب شد.

درسال ۱٤۹۳میلادی (۸۹۸ هجری)ابوالمظفربهادر ازسلسله‌آق‌قویونلو فرمانی برای ذکریا کشیش کلیسای قاتووس صادر کرد[1] مضمون فرمان بقرارذیل است:

الحکم‌الله

ابوالمظفررستم بهادر سیوزوه‌یز

سرکیس اوچ کلیسا بداند که ذکریا کشیش قراکلیسا ماکویه نمود که بنا واجب وبیحساب مزاحم ومتعرض احوال‌اومیشود می‌باید که بدستورقدیم بااوعمل نموده بناواجب وخلاف حکم همایون متعرض احوال اونشوددراین باب تقصیر ننماید درعهده دانند. (محل مهررستم بهادر)

بنواحی‌بدوستان‌تحریراًفی۸ ذی قعدةالحرام سنه‌ثمان وتسعین‌وثمانمائه

شاه اسمعیل صفوی ۱٤۹۹-۱۵۲٤ میلادی (۹۰۵-۹۳۰ هجری) مؤسس سلسله صفوی‌نسبت‌به‌رعایا و روحانیان ارمنی مهربان بودوبامطالعه فرامینی[1] که درمورد چند کلیسا دردسترس میباشد، توجه خاص اورا نسبت به‌رعایای ارمنی اومیرساند ، شاه اسمعیل به‌حکام، داروغه‌ها و والیان دستور داده بود که اجازه دخل وتصرف درموقوفات کلیساها را ندهند، وازموقوفات کلیساها مالیات نطلبند.

۱ــ فرامین ماتناداران صفحه ۲۵۷

۲- فرامین ماتناداران جلد اول صفحه۲٦۱

درسال‌های ۲۰-۱۵۱۵ میلادی (۹۲۶-۹۲۱ هجری) خلیفه زاکاریا، بسمت جاثلیقی ارمنیان، انتخاب شد و او کلیسای قاتووس را مورد تعمیر داد و در کلیسا تعمیرات اساسی بعمل آورد وراهی نیز ازبرای آن احداث کرد.

پس ازشاه اسمعیل، فرزند ارشد اوشاه طهماسب، درسال ۱۵۲٤ میلادی (۹۳۰ هجری) بر اریکه سلطنت جلوس کرد، اونیز درمورد کلیساهاوموقوفات آن ازسیاست شاه اسمعیل پیروی میکرد، فرمانی که از او درمورد کلیسای قاتووس باقی مانده است، مؤید این مطلب میباشد این فرمان درسال ۱۵٦۲ میلادی تحریر شده است.

شاباباب انارالله برهانه موضع مهربنده شاه ولایت طهماسب

فرمان همایون شدآنکه چون ازمضمون‌نشان عالیحضرت خاقان جمجاه سلیمان مکان‌واسنادوقبالات مشروعه مستفادشد که مزرعه‌قرا کلیسیاه محدود بحدود کدوك انکورك‌وقرق بلاغ ومقبره هناك‌ازراه‌ملکیت‌تعلق برعایای آنجا دارد وحق‌آبه مزرعه مذکوراز رودخانه قرین‌ارکوین‌ازشش‌سهم‌سه‌سهم‌مقرر است بنابرین بهمان دستورمقرر دانسته رعایا قریه ارکوین مطلقاً بغیرحق و حساب در املاك و اراضی مزرعه مذکور مدخل نساخته و پیرامون حقابه مقرره ایشان نگردند واز دستور سابق‌وقاعده‌قدیم‌تجاوز ننمایند حاجی‌قاسم سیوچی حسب‌المسطور مقرر دانسته ازمضمون حکم مطاع انحراف نورزد و چون از قدیم چراغلق قریه فریز و مهله‌زن و قروق تعلق بقرا کلیسیاه داشته کدخدایان و رعایا درباره شاملق اصلا درآن‌مدخل نسازند وازقاعده قدیم و دستورسابق تجاوز ننمایند امارت مآب مقصود بیك ختوسلو امداد نموده مجال تمرد احدی ندهد وهمه ساله حکم‌مجدد نطلبند تحریراً فی‌شهر رجب‌المرجب ایت ئیل

شاه عباس کبیردرسال ۱٦۰٤ میلادی (۱۰۱۳ قمری) هنگامی که درغرب ایران سرگرم جنگ باعثمانی بود، برای مستأصل کردن چغال اوغلی، سردارعثمانی، فرمان داد، آذوقه وعلوفه‌نقاطی که برسرراه سپاهیان عثمانی،

قرار دارد بسوزانند[1] ، چاه‌های آب را مسدود سازند ومردم آن نواحی و مخصوصاً ، ارمنیان شهرهای ایروان ، جلفا واطراف آنرا بداخل ایران کوچ دهند . بافرمان شاه عباس کبیر سیصد هزارنفر ازارمنیان را به مناطق شمالی ومرکزی ایران ، کوچ دادند وچون نواحی اطراف ارس خالی ازسکنه شد، کلیسای قاتووس محکوم به ویرانی گردید .

درسال ۱۶۵۰ میلادی (۱۰۶۰ قمری) راهب ارشد کلیسای قاتووس ، اسقف مگردیچ بود اوبه‌تعمیر کلیسای قاتووس همت گماشت وموفق شد کلیسا را تعمیراساسی نماید .

درسال ۱۶۵۶ میلادی (۱۰۶۶ هجری) راهب ارشد کلیسای قاتووس ، اسقف ایساهاك ماکویی بود . در این سال دهقانان قریه ، واراگنا گرد ، باغ ومزارعی وقف کلیسا کردند، درسیزدهمین‌سال راهبی‌اسقف ایساهاك ماکویی، کانال آبی که‌خلیفه زاکاریا ، درسال۱۳۰۶میلادی برای کلیسای قاتووس‌ساخته بود کشف گردید .

درسال ۱۶۹۱میلادی (۱۱۰۳هجری) راهب‌ارشد کلیسا ، خلیفه سارکیس بود ، او کلیسای قاتووس وباروی‌اطراف کلیسا را مورد تعمیرقرار داد .

درسال ۱۷۴۳میلادی (۱۱۵۷ هجری) خلیفه منیاس ، به‌سمت راهب‌ارشد کلیسای قاتووس منسوب شد . دراین زمان جنگهای ایران وعثمانی شروع شده بود ، وسردار رشید ایران ، نادرشاه افشار ، سعی دراسترداد مناطقی داشت که دولت عثمانی متصرف شده بود ، در جریان این لشکر کشی کلیسای قاتووس صدماتی دید .

۱ــ اسکندر بیك ترکمان منشی شاه عباس کبیر در وقایع سال هیجدهم جلوس شاه عباس ، درباره مهاجرت ارمنیان چنین نگاشته است : « ... بعدازچند روزکه یورت مذکور محل نزول اردوی گردون شکوه‌بود خبر رسید که چغال اوغلی روی بسمت ایروان ونخجوان آورده کوچ برکوچ متوجه است بنابرشمول رأفت و ترفیه احوال رعیت حکم قضا پیوند بنفاذ پیوست که رعایای این محل راکوچانیده بمحال دوردست فرستند که ازآسیب لشکر مخالف برکران وازدستبرد حوادث دوران درامان باشند وآذوقه آنچه لشکرنزلباش تواند برداشته برداشته آنچه بماند سوخته ونابودکرده چنان نمایند که ازاین محال اصلا ذخیره بدست ایشان درنیاید....»

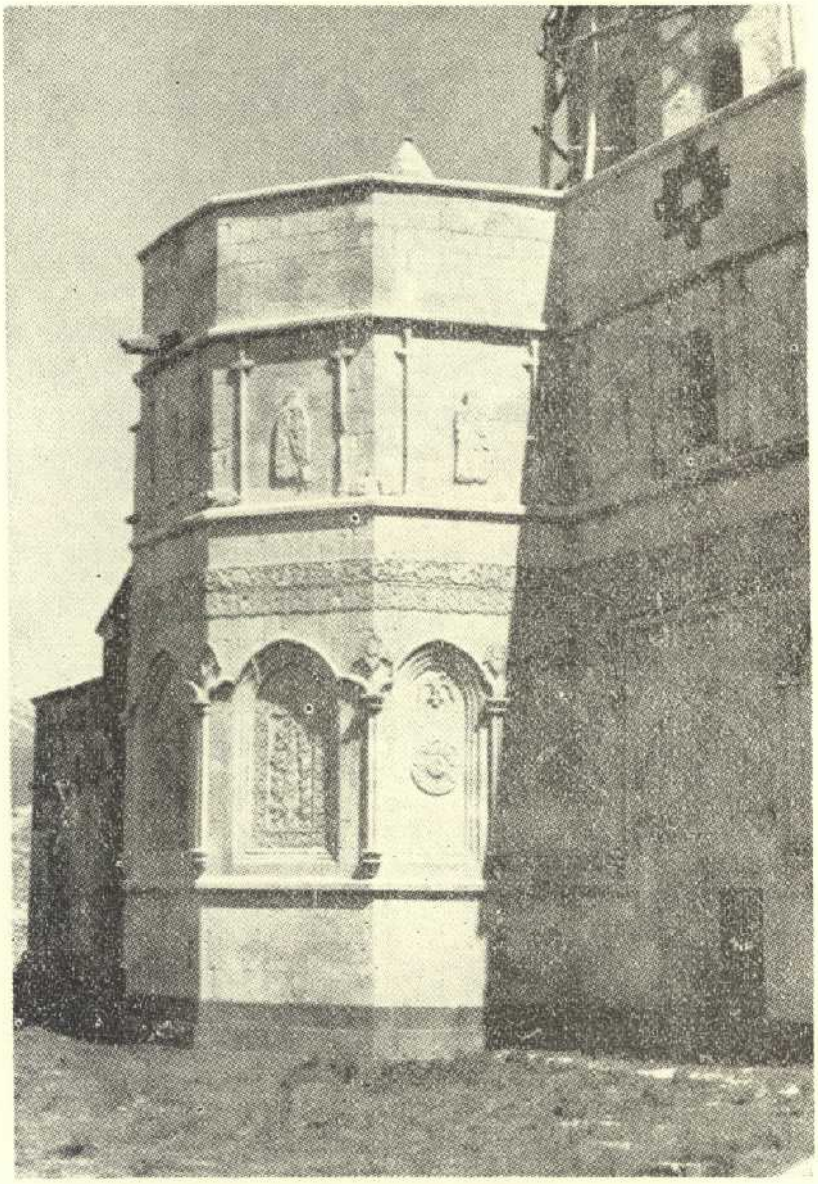

قسمتی از نمای شمالی کلیسای (شکل شماره ۱۰)

قسمتی از طاق‌نماها و نیم‌ستونهای کلیسا با نقش برجسته‌ای از شیر و خورشید (شکل شماره ۱۱)

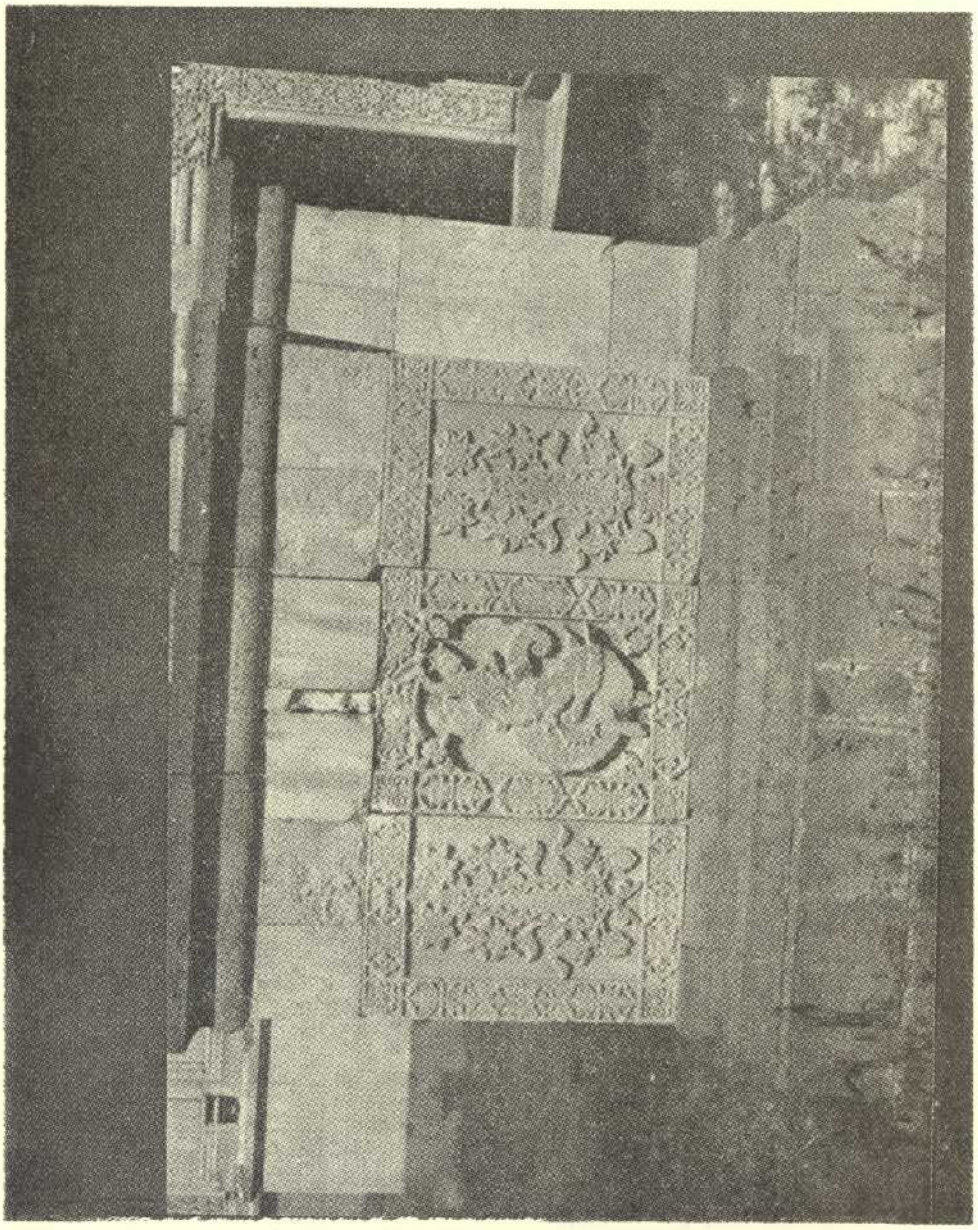

قسمتی از حجاریهای پایه‌های برج کلیسای‌قاتووس (شکل شماره ۱۲)

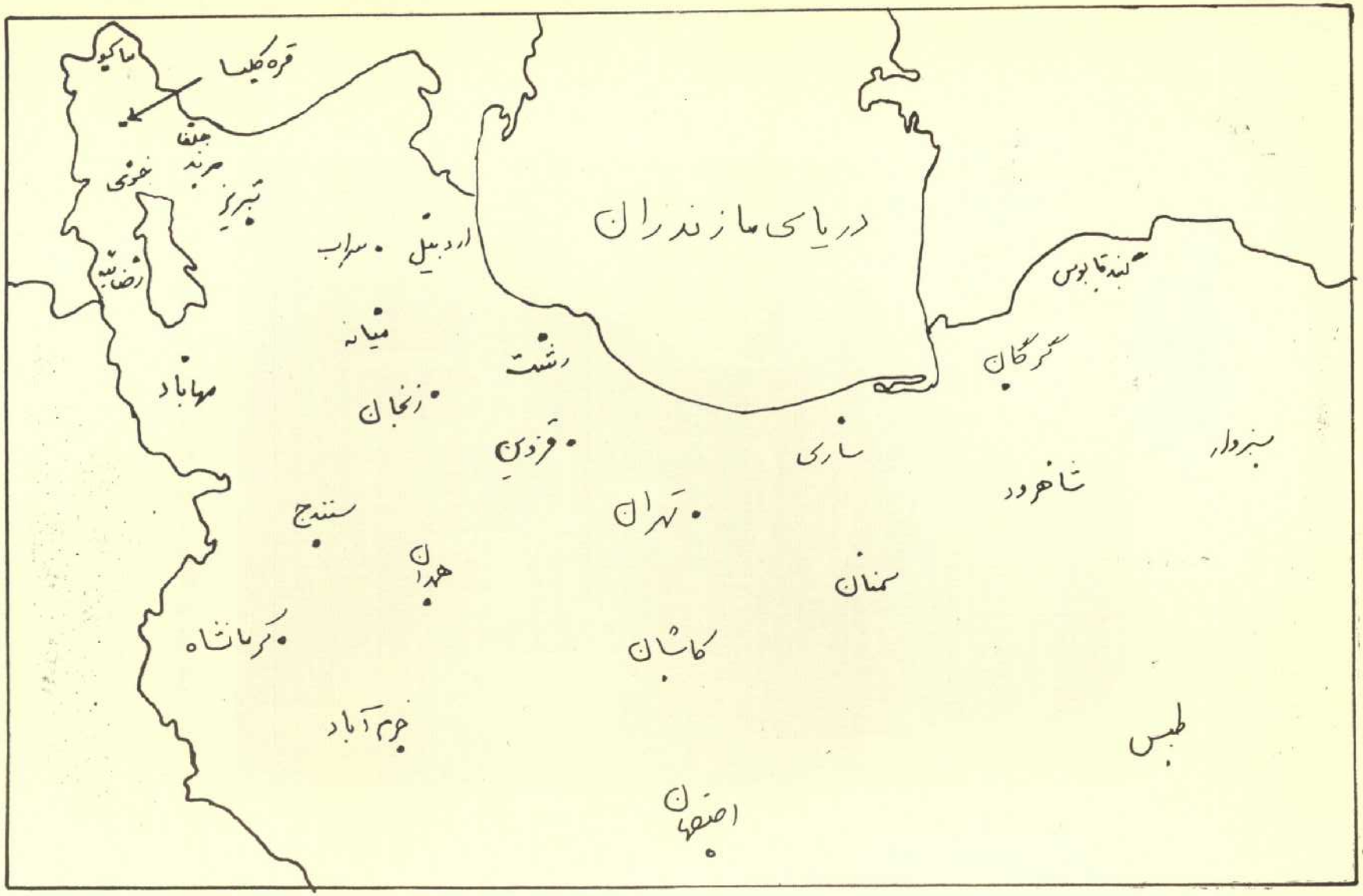

موقعیت جغرافیائی کلیسای تاتووس (قراکلیسا)

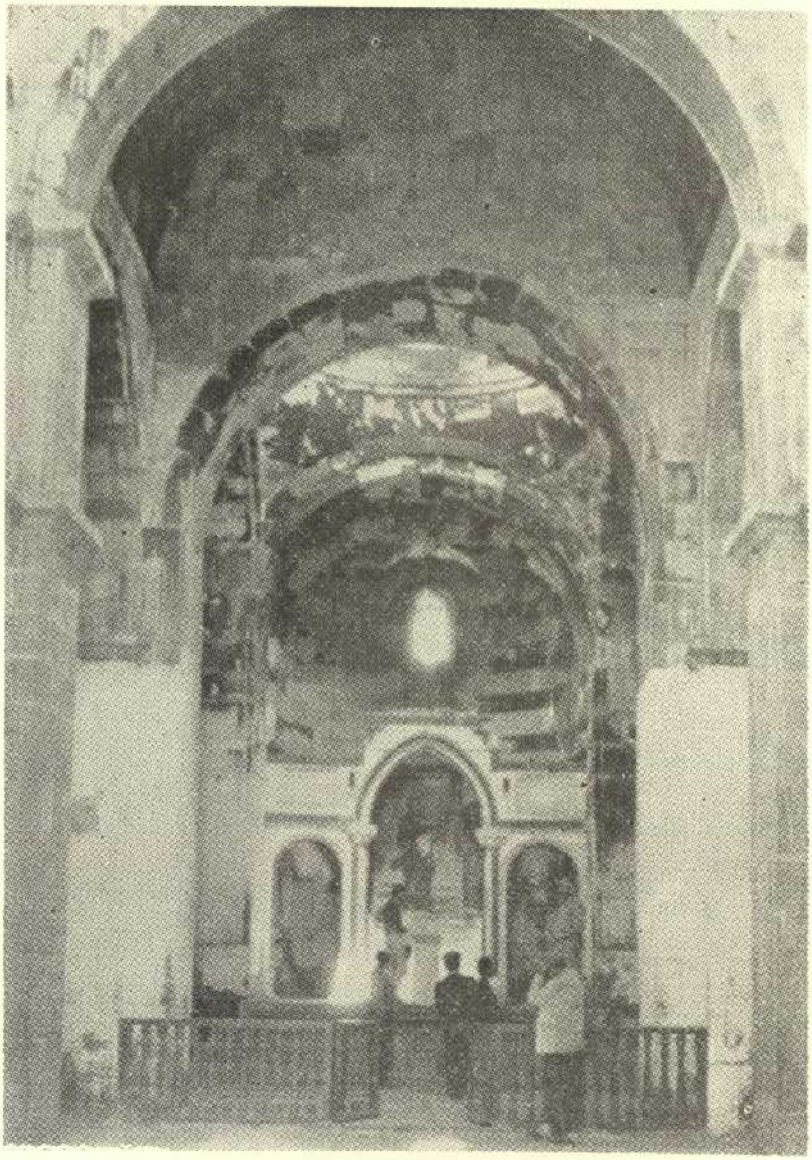

محراب و تالار مرکز کلیسا (شکل شماره ۱٤)

درسال ۱۷۸۷میلادی (۱۲۰۱هجری) آقامحمدخان قاجار برای سر کوبی پادشاه گرجستان ازطریق آذربایجان به گرجستان رفت وپس ازچند جنگ تفلیس‌رامتصرف‌شد ، دراین‌لشکر کشی‌یکی دیگرازنقاطی را که سپاهیان شاه قاجار غارت کردند ، کلیسای تاتووس بود که صدمات فراوانی دید .

درسال ۱۸۱٤ میلادی (۱۲۲۹ هجری) عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه قاجار ، کلیسای تاتووس را تعمیر کرد ، وپس ازتعمیر اساسی آن اشعاری که یکی‌ازشعرای معاصرعباس‌میرزا متخلص به«نوا» درنه‌بیت سرود که درمصرع آخر ، ماده تاریخ کلیسا را به‌حساب جمل قید کرده است اشعار درپنج سطر (در٤ سطراول ، هرسطر دوبیت وسطر پنجم یك بیت) بخط نستعلیق خوش ، برروی یك قطعه سنگ مرمرسفید نقر گردیده ، ودربالای سر دراصلی کلیسا نصب شده است .

سطراول:

دل به‌تنگ آمد چو روح‌الله زتن ازامهات
میل آبا کرد چندی باز مادرزاد گشت

ازیکی اصحابه طاطاووس‌نام این سجده گاه
گشت آباد وخراب ازچرخ بی‌بنیاد گشت

سطر دوم:

تا زمان دولت فتحعلی شه آنکه او
همچو ابر درفشان دست عطایش راد گشت

از ولیعهدش شهنشاه جهان عباس شاه
کوبه گیتی‌شهره‌درانصاف وعدل‌وداد گشت

سطرسوم:

آنکه بس ویرانه‌هاچون کوفه‌درایران‌زمین
فی المثل در عهد عدلش غیرت بغداد گشت

جز دل ویران من کو قابل تعمیر نیست
هرخرابی را که دیدی درجهان آباد گشت

سطر چهارم :

کرد از نو این کهن ویرانه‌را آباد زو
هم خدا راضی شد وهم روح بانی شاد گشت

چون ز فرمان وی و اقدام استادان چند
سختتر از آهن و محکمتر از فولاد گشت

سطر پنجم :

گفت این مصرع پی تاریخ تعمیرش نوا
وانك طاطاووس باز از داد شه آباد گشت

(۱۲۲۹)

وضع کنونی کلیسا

کلیسای تاتووس درجهت شرقی غربی بناشده است ، بطور کلی داخل کلیسا شامل دوقسمت متمایزمیباشد :

۱ ـ قسمت شرقی آن که باسنگ سیاه ساخته شده (تنها قسمتی‌ازبنای کلیسا که درزلزله سال ۱۳۱۹ میلادی سالم ماند .) شامل محراب ، اطاقهای جنبی محراب ، صحن جلویی محراب و گنبد کوچك است، محراب ودواطاق جنبی برروی سکوئی که درحدود یك مترازسطح زمین ارتفاع دارد ، وبا دوردیف پلکان به‌صحن کلیسامیرسد ، ساخته شده‌است ، گنبد کوچك دوازده ترکی کلیسا ، برروی‌صحن جلویی محراب بنا گردیده ، وچون قرینه گنبد بزرگ کلیسا است ازشرح آن خودداری میشود .

۲ ـ قسمت مرکزی وغربی که درطی سالهای ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۹ میلادی باسنگ سفید ساخته شده است ، شامل ستونها ، قوسها ، گنبد بزرگ ومحل ناقوس کلیسا میباشد .

دروسط قسمت مرکزی کلیسا چهارستون سنگی بابعاد ۱/۲۰ مترساخته شده است ، هردوستون بوسیله‌یك قوس به یکدیگرمتصل میشوند ،این‌قوسها برخلاف قوسهای رومی ، دروسط سنگ کلید ندارند ، برروی این قوسها یك تهویزه جناقی زده شده ، ودروسط دوتهویزه یك فیل‌پوش ساخته‌اند ، بین

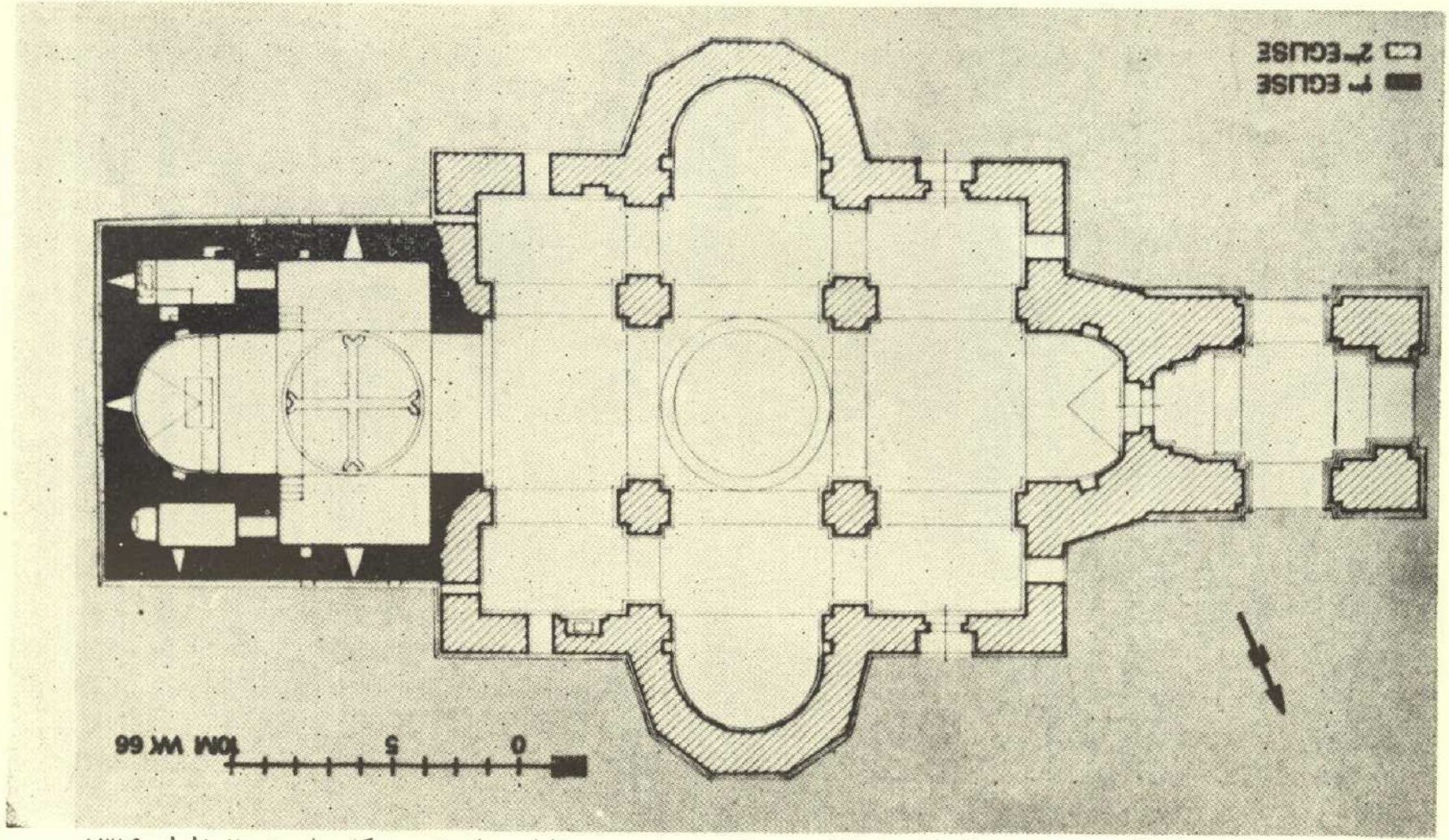

قسمت های پررنك که در سمت شرقی کلیسای‌قاتووس واقع‌شده است ، بقایای بنای قدیمی کلیسا پیش از زلزله ۱۳۱۹ میلادی است ، قسمت های دیگر که با هاشور نشان داده شده‌قسمتهائی‌است که‌پس ازسال ۱۳۱۹ میلادی‌ساخته شده‌است.

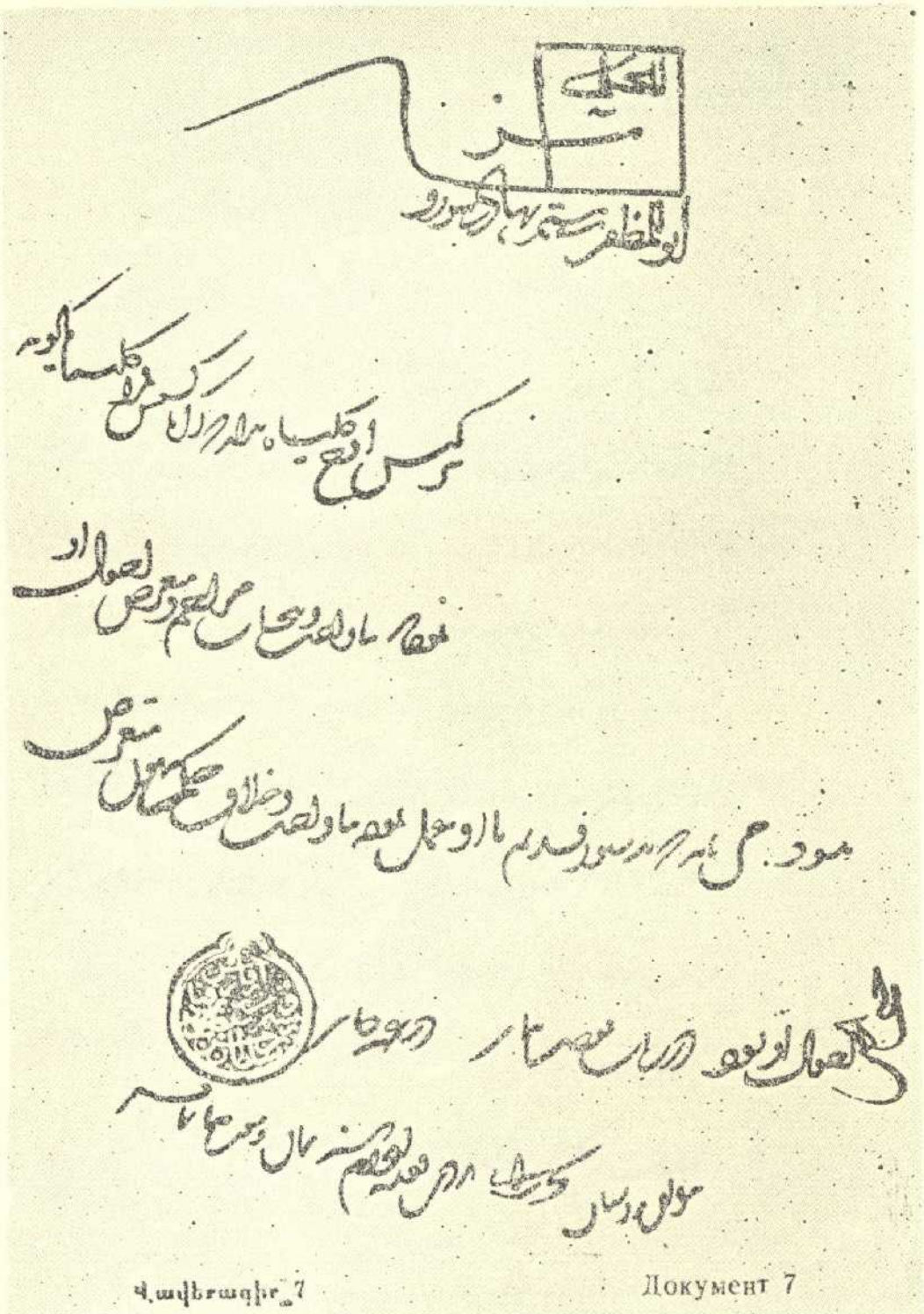

Документ 7

فرمان ابوالمظفر بهادر از سلاطین ترکمان آق‌قویونلو که‌جهت
ذکریا کشیش کلیسای قاتووس صادر شده است
(شکل شماره ١٦)

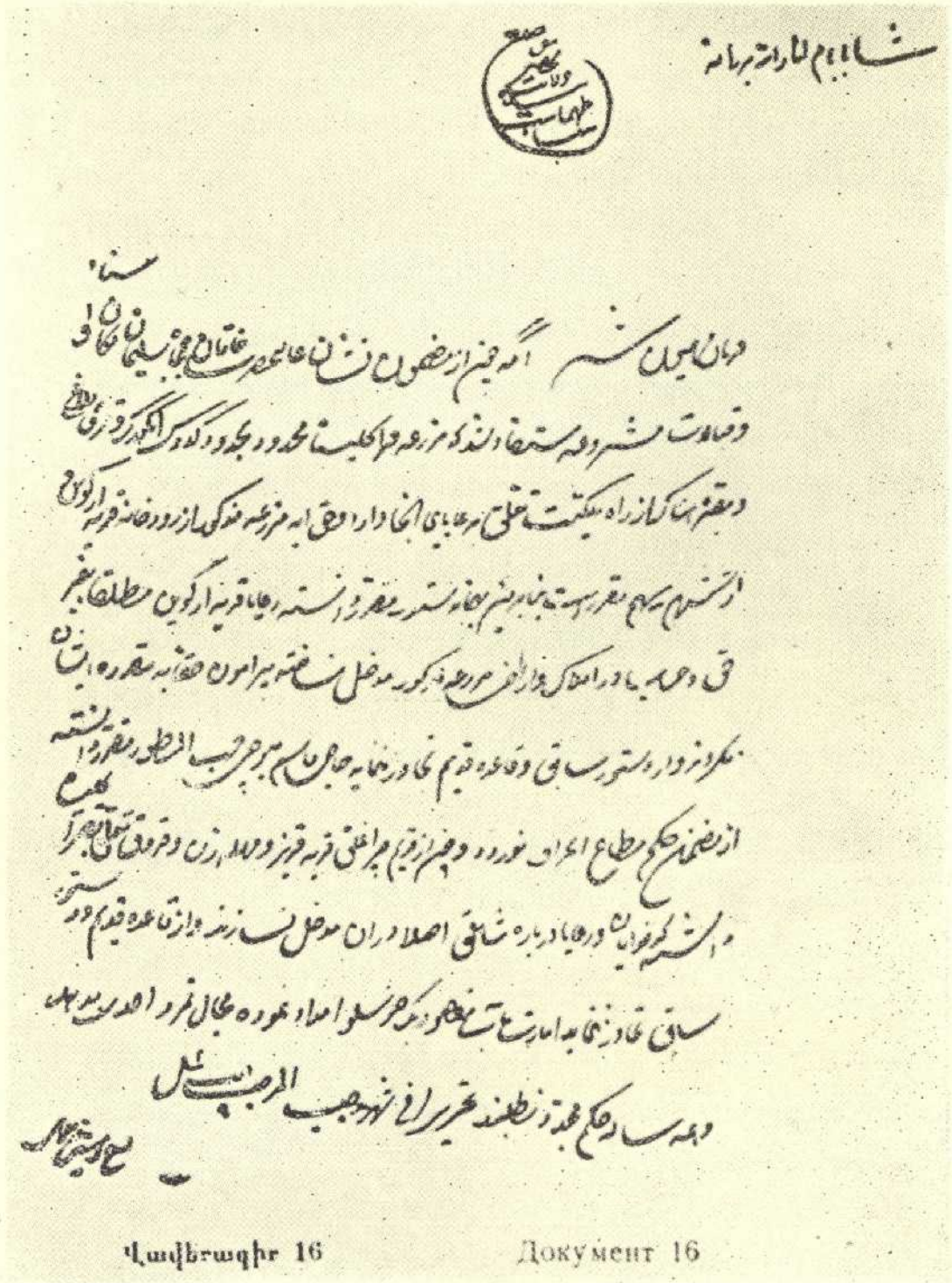

Վավերագիր 16 Документ 16

فرمان شاه طهماسب صفوی که‌درباره کلیسای قاتووس صادر شده است (شکل شماره ۱۷)

قوسها و تهویزه‌ها و فیل‌پوشها را با سنگ‌های تراشیده شده ، باملاط پوشانده‌اند، برروی تهویزه‌ها وفیل پوشها طوق پائینی ساق گنبد قرار دارد ، که درپنج ردیف رویهم‌چیده شده ، وبرروی آنها ساق گنبد ساخته شده‌است ، ساق گنبد دارای ۱۲ طاق‌نما باپنجره میباشد .

درقسمت فوقانی طاق‌نماها ، طوق اصلی گنبد قرار دارد ، که برروی آن گنبدرا ساخته‌اند . باین ترتیب سنگینی وفشار گنبد عظیم وسنگینی کلیسا برروی فیل‌پوشها ، تهویزه‌ها ، وبالاخره ستون ها منتقل میشود .

گنبد ازخارج دوازده ترك ومخروطی شکل است ، کلیه قسمت‌های این کلیسا ازدیوار، قوس، ستون ، گنبدو بام باسنگ‌تراشیده شده ، ساخته‌شده‌است

سقف کلیسا ازداخل طاق گهواره‌ای است ، دیوارهای داخلی کلیسا بسیار ساده است ونقش برجسته ندارد ، ولی دیوارهای خارجی آن دارای تزئینات فراوانی است . دیوارخارجی بنارا ازحیث تزئینات میتوان چهارقسمت کرد. نخست دیوارساده‌ای است که از کف حیاط شروع میشود وهیچ‌نقشی ندارد . درقسمت دوم طاق‌نماها ونیم ستونها دیده میشود ، قوس طاق‌نماها یك‌درمیان جناقی است ، دروسط طاق‌نماها باسنگ یك پارچه ، صورت روحانیان ، صلیب‌های پرنقش‌ونگار، گل‌های‌هشت‌پروعقابی‌بال گشاده دربالای آن ،وسرو احاطه شده درمیان گل‌وبوته ساخته‌اند ، درمحل اتصال‌قوس‌های طاق‌نماها ، نقش برجسته برگ مانند ویـایك فرشته قرارداده‌اند ، درقسمت فوقانی طاق‌نماها ، دوردیف ازاره ساخته شده ، که ردیف پائینی آن باگل وبوته ، توام باحیوانات تزئین شده‌است .

قسمت سوم، مرکب است ازصلیب‌های‌برجسته بزرگ که بفاصله‌هرچهار صلیب نقش برجسته یك مرد روحانی دیده میشود ، دراین قسمت‌پنجره‌هائی برای ورود نوربداخل کلیسا ، تعبیه شده‌است .

قسمت چهارم ، مانند قسمت اول ، دیوارسنگی ساده‌ایست ، بااین تفاوت که باچند نقش برجسته مردان روحـانی ، وهمچنین باچند ضلعی‌هائی که باسنگ سیاه درمتن دیوار، ساخته شده ، تزئین گشته‌است .

برروی سردر کلیسا کتیبه‌ای ازعباس میرزا وجود دارد ، محل نصب ناقوس کلیسانیمه‌تمام مانده‌است ، دراین کلیسا برای ناقوس ، ساختمان‌جالبی ساخته‌اند ، که عبارتست‌ازچهارستون‌عظیم که بوسیله چهارقوس به‌یکدیگر متصل شده‌اند ، که فاصله بین چهارقوس محل برج ناقوس ، نیمه کاره‌باقی مانده است .

بنای ناقوس را که بلافاصله بعد از سردر کلیسا شروع میشود، ازحیث تزئین دیوارهای آن، بسه قسمت میتوان تقسیم کرد، قسمت اول، پایه ستونها است، که دارای ازاره‌ای پرنقش ونگارمرکب ازسروهای احاطه شده، درگل وبوته و نقش برجسته سنژرژ (سورپ گورگ) درحال کشتن اژدها است .

درقسمت دوم طاق‌نماهائی است، باستونهای‌کاذب که برجسته‌تروقطورتر ازستونهای‌کاذب تزئینی طاق‌نماهای اطراف کلیسا است .

در وسط طاق‌نماهـای جنوبی و شمالی ، نقش برجسته روحانیان دیده میشود، که بالای سر آنها صلیبی ساخته‌اند، ودروسط دوطاق‌نمای غربی، فقط دو صلیب وجود دارد ، که اطراف آنها را ، باحاشیه‌ای گل و بوته‌دار تزئین کرده‌اند .

قسمت سوم دیوارساده‌ای است که به‌بام ختم میشود.

مجلس شورای ملی

مجلّه
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران‌شناسی - نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(ادارهٔ سوم)
نشانی : تهران- ستاد بزرگ ارتشتاران

Barrasihâye Târikhi

A journal of History and Iranian Studies
published by
Supreme Commander Staff

بهای مجله هر شماره
برای نظامیان ۲۰ ریال
برای غیرنظامیان ۳۵ ریال

وجه اشتراك سالانه۶شماره
برای نظامیان ۱۲۰ ریال
برای غیرنظامیان ۲۱۰ ریال

برای‌اشتراک : وجه اشتراک را به حساب ۷۷۰ بانک مرکزی باذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید.

حق اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران